نوائب الدّهور

فی علائم الظّهور

تألیف

حجّة الاسلام والمسلمین آقای حاج سیّد حسن میرجهانی

طباطبائی

جلد ۳

از انتشارات کتابخانهٔ صدر

تهران، ناصرخسرو - پاساژ مجید تلفن ۳۹۷۶۹۶

شناسنامهٔ کتاب :

نام کتاب	:	نوائب الدهور فی علائم الظّهور
مؤلف	:	حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید حسن میرجهانی
تیراژ	:	۳۰۰۰ دوره
مجلدات	:	۱-۲ و ۳و۴ در دو جلد
نوبت چاپ	:	دوم
تاریخ چاپ	:	بهار سال ۱۳۶۹
چاپ از	:	چاپخانهٔ خورشید نو
ناشر	:	کتابخانهٔ صدر تلفن ۳۹۷۶۹۶

جزء سوم کتاب نوائب الدهور در علامات ظهور ولی عصر ارواحنا فداه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی دل علی ذاته بذاته وتنزه عن مجانسة مخلوقاته وتجلی لعباده بآیاته والصلوة والسلام علی مبلغ رسالاته وناشر کلماته ومظهر صفاته ومعلم کتابه و حکمته ابی القاسم محمد صلی الله علیه و آله سیما مجدد الکتاب والسنه طاوس اهل الجنة من لونه لون عربی وجسمه جسم اسرائیلی وفی خده الایمن خال کانه فتات مسک علی رضاضة عنبر العدل المؤمل والامام المنتظر خلیفة الرحمن وشریک القرآن وقاطع البرهان صاحب العصر والزمان م ح م د بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه وسهل الله مخرجه ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی قیام یوم الدین **اما بعد** خاطر نشان مینماید بنده شرمنده محمد حسن میرجهانی طباطبائی ابن علی بن قاسم محمد آبادی جرقوئی اصفهانی مقیم عاصمه طهران عفی الله عن جرائمه که این است جزء سوم از کتاب نوائب الدهور در علامات ظهور

که پس از اتمام جزو دوم بیاری خدای تعالی قدم اقدام را برای جمع و تالیف و تصنیف مقدمه داشته و توفیق بپایان رسانیدن آنرا از ذات اقدس احدیت جلت عظمته میخواهم و از باطن ولایت کلیه مدد میطلبم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین

بخش هفتم

از دوازده بخش کتاب نوائب الدهور در بیان اخبار و احادیثی است که از کشاف رموز حقائق حجت و امام ششم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده راجع بعلامات آخر الزمان و آثار قیام حجت منتظر عجل الله تعالی فرجه

حدیث اول

۴۶۳

در کتاب کشف المحجة در باب فضل کتابت فرموده که قال الصادق علیه السلام للمفضل اکتب وبث علمک فی اخوانک فان مت فاورث کتبک بنیک فانه یاتی علی الناس زمان هرج لا یانسون فیه الا بکتبهم

یعنی فرمود حضرت صادق علیه السلام بمفضل که بنویس معلومات خود را و انتشار ده علمت را در میان برادرانت پس هرگاه زمان مردن تو برسد میراث بگذار نوشته های خود را برای پسرانت که میاید مردم را زمان فتنه و خونریزی که انس نگیرند در آن زمان مگر بکتابها و نوشته های خودشان

مؤلف گوید که نعمت نوشتن یکی از نعمتهای بزرگ الهیه است و بنوشتن علوم در دنیا باقی میماند و اگر آلات نوشتن و نویسنده ای در میان مردمان نمیبود علمی در

بخش هفتم در اخبار صادقه

دنیا باقی نمیماند و هرگز جهان آباد نمیشد و شهرهای نیست که هستی عالم منوط بهستی
علم است و هستی علم منوط بنوشتن و نگاه داشتن آن است و شکی نیست که انسان ملازم
با نسیان و فراموشکاری است فلذا اگر نوشتن در کار نبود بنیان دانش و علم ویران میشد
پس بقاء جهان بوجود عالم است و بقاء عالم بمعلومات است و بقاء معلومات بر نوشتجات
است در دفتر زمانه فتد نامش از قلم هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت و از حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود قیدوا العلم قیل وما تقییده قال
کتابته یعنی ببندید علم را براو گفته شد که بستن علم چگونه است فرمود بنوشتن آن است
و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود اکتبوا فانکم لا تحفظون الا بالکتاب
یعنی بنویسید زیرا که شما نگاه نمیدارید چیزی را مگر بنوشتن خلاصه کلام اخبار در باب
نوشتن بسیار وارد شده و نوشتن اخبار و آثار در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه
اطهار علیهم السلام مرسوم بوده و بشنیدن تنها بسا قناعت نمیکردند

۳۶۵ حدیث دوم

غیبت طوسی ص ۲۸۲ طبع تبریز بسند خود از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که گفت گفتم مر ابی
عبدالله (یعنی حضرت صادق) علیه السلام که ابوجعفر (یعنی حضرت باقر) علیه السلام
میفرمود خروج سفیانی حتمی است و طلوع آفتاب از مغرب حتمی است و چیزهای دیگری
بود که میفرمود از حتمیات است فقال ابو عبدالله واختلاف بنی فلان من المحتوم وقتل
النفس الزکیة من المحتوم وخروج القائم من المحتوم قلت وکیف یکون النداء قال

ینادی منادٍ من السماء اول النهار یسمعه کل قوم بالسنتهم الا ان الحق فی علی و شیعته ثم ینادی ابلیس فی اخر النهار من الارض ان الحق فی عثمان و شیعته فعند ذلک یرتاب المبطلون

یعنی

فرمود ندا میکند ندا کننده ای از آسمان در اول روز که میشنوند آنرا هر گروهی بزبانهای خودشان که آگاه باشید بدرستیکه حق با علی و شیعیان او است پس از آن ندا میکند شیطان در آخر روز از زمین که حق با عثمان و شیعیان او است پس در اینهنگام در شک میافتند داخل شوندگان در باطل

نگارنده گوید مراد از عثمان عثمان بن عنبسه اموی ملعون است که نام سفیانی است — و در این حدیث بعض از علامات حتمیه تصریح شده اول خروج سفیانی دوم طلوع آفتاب از مغرب سوم اختلاف بنی عباس چهارم کشته شدن نفس زکیه پنجم خروج قائم ششم ندای آسمانی در اول روز که ندا کننده جبرئیل است و ندای زمینی در اول شب که ندای شیطان است — و مراد از نفس زکیه در اینجا محمد بن الحسن است که در میان رکن و مقام کشته میشود در پانزده روز قبل از قیام قائم علیه السلام و طلوع آفتاب از مغرب از علامات قیامت کبری است و ممکن است قبل از قیامت صغری هم چنین علامتی ظاهر شود ولی از علامات حتمیه نیست آنچه مسلم است طلوع آفتاب از مغرب از علامات حتمیه قیامت کبری است

حدیث سوم ۳۶۶

غیبت طوسی — ص ۲۸۲ مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود حتم قبل قیام القائم من

العلامات الصیحة والسفیانی والخسف بالبیداء وخروج الیمانی وقتل النفس الزکیة

یعنی پنج علامت پیش از قیام قائم (علیه السلام) خواهد بود از علامات ونشانه‌ها ندای آسمانی وخروج سفیانی وبزمین فرورفتن لشکر سفیانی در بیابان بین مکه ومدینه وخروج یمانی وکشته شدن نفس زکیه

۳۶۷ حدیث چهارم

غیبت طوسی ـ ص ۲۸۳ مسنداً از انحضرت روایت کرده که فرمود لا یخرج القائم حتی یخرج اثنی عشر من بنی هاشم کلهم یدعوالی نفسه ـ یعنی بیرون نمیاید قائم (علیه السلام) تا اینکه بیرون بیایند دوازده نفر از بنی هاشم که همه انها مردم را بسوی خود دعوت کنند یعنی ادعای امامت کنند ـــ دانسته باد که بیشتر از این دوازده نفر تا بحال دعوی امامت کرده اند برای خود وبقیه در مدت دوسال تقریباً قبل از ظهور مدعی خواهند شد و مراد از خروج ایشان قیام کردن ایشان است نه فقط ادعای امامت کردن

۳۶۸ حدیث پنجم

غیبت طوسی ص ۲۸۶ مسنداً از انحضرت روایت کرده که فرمود لیس بین قیام القائم وبین قتل النفس الزکیة الا اثنی عشر لیلة ـ یعنی نیست درمیان قیام قائم ومیان کشته شدن نفس زکیه فاصله‌ای مگر دوازده شب

۳۶۹ حدیث ششم

غیبت طوسی ص ۲۸۶ مسنداً از انحضرت روایت کرده که فرمود خروج الثلاثة الخراسانی

وَالسّفیانی وَالیمانی فی سنة واحدة فی شهر واحد فی یوم واحد ولیس فیها رایة باهدی من رایة الیمانی ۔ یعنی خروج سه نفر خراسانی وسفیانی و یمانی در یک سال ودر یکماه و در یکروز خواهد بود و درمیان این سه پرچمی هدایت کننده تر از پرچم یمانی نیست

۳۷۰ حدیث هفتم

غیبت طوسی ۔ ص ۲۸۷ بسند خود از ابی بصیر روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که فرمود من یضمن لی موت عبد الله اضمن له القائم ثم قال اذا مات عبد الله لم یجتمع النّاس بعده علی احد ولم یتناه هذا الامر دون صاحبکم ان شاء الله ویذهب ملک السنین ویصیر ملک الشهور والایام فقلت یطول ذلک قال کلا

یعنی کسیکه ضامن شود برای من مردن عبد الله را ضامن میشوم برای او قائم را پس فرمود وقتیکه عبد الله مرد جمع نمیشوند مردمان بعد از او بر احدی ومنتهی نمیشود این امر یعنی سلطنت وحکومت بغیر از صاحب شما یعنی قائم علیه السلام اگر بخواهد خدا و پادشاهی سالها از بین میرود وسلطنتها ماه وروزی میشود یعنی مدت پادشاهیها بسال نمیکشد بلکه ماه وروزی میشود پس عرضکردم طول میکشد آن فرمود حاشا که طولانی شود

مؤلف حقیر گوید بعضی گمان کرده اند که مراد حضرت از ابن عبد الله مستعصم عباسی آخر خلفاء بنی عباس است وخلافت بنی عباس بر او خاتمه یافته همچنانکه افتتاح خلافت در بنی عباس نیز بنام عبد الله شده که مراد ابو جعفر منصور دوانیقی باشد که نام او عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس است چنانچه علامه مجلسی اعلی الله مقا

در سیزدهم بحار الانوار تصریح بر آن فرموده ولکن آنچه بنظر قاصر میرسد و از این حدیث شریف
استنباط کرده ام یا بر خورد ببعضی از احادیث و اخبار دیگر خلاف تصریح ایشان فهمیده میشود
از چند جهت اوّل صریح ظاهر فرمایش حضرت صادق علیه السلام بقول خود که فرموده مَن یَضمَن
لی موتَ عبدالله اَضمَن له القائم که ظهور در مردن عبدالله دارد نه کشته شدن و حال آنکه مستعصم
کشته شد و بمرگ طبیعی نمرد دوّم فرمایش آنحضرت اذا مات عبدالله لم یجتمع النّاس بعده علی
احَدٍ که تصریح است بر اینکه مردمان بعد از مردن او بر احدی سر فرو نمیآورند که خلیفه و سلطان
ایشان باشد و زمامداری ایشانرا عهده دار شود و حال آنکه بشهادت تواریخ و سیر بعد از
کشته شدن عبدالله مستعصم بسیاری در شامات و عراق سلطنت داشته و حکومت کرده اند
و در عصر حاضر هم حکومت و سلطنت دارند — و اگر کسی ایراد کند که شاید مراد حضرت
این بوده که از بنی عبّاس احدی صاحب ملک و پادشاهی نشود میگوییم از ظاهر فرمایش آن
حضرت چنین فهمیده نمیشود زیرا که بقاعده اهل ادبیّت که گفته اند نکره در سیاق نفی مفید
عموم است و انحصار دادن بنی عبّاس از آن فهمیده نمیشود زیرا که لفظ احَد در متن حدیث
نکِرَه است که بعد از نفی واقع شده پس این ایراد وارد نیست سوّم از ظاهر فرموده حضرت که
گفته است و لم یتناه هذا الامر دون صاحبکم چنین استفاده میشود که بعد از عبدالله نام برده
شده امر حکومت و سلطنت با حضرت صاحب الامر خواهد بود — پس بنا بر این نمیتوانیم عبدالله
وارد در حدیث را با مستعصم تطبیق کنیم بلکه احتمال میرود که مراد عبدالله نام دیگری باشد
از دودمان بنی عبّاس معروف بنا بر اظهر یا از بنی عبّاس بن مِرداس باشد چنانچه ظاهر بعضی

اخبار است کہ بعد از این در این کتاب ذکر میشود و ابن عبد اللہ شاید ہمان عبد اللہ باشد
کہ قیام او مقارن با قیام سفیانی است کہ با او جنگ خواہد کرد چنانچہ صریح خبر عمار است
کہ نقل کردہ میشود ان شاء اللہ تعالی

۳۷۱ حدیث ہشتم

غیبت طوسی ـ ص ۲۸۷ مسنداً از آنحضرت روایت کردہ کہ فرمود لایکون فساد ملک بنی
فلان حتی یختلف سیفی بنی فلان فاذا اختلف کان عند ذلک فساد ملکہم ـ یعنی
ملک بنی فلان فاسد نمیشود یعنی بنی عباس تا وقتیکہ مختلف شود دو شمشیر بنی فلان شاید
مراد دو شمشیر یعنی وجرہی با اصہب و ابقع باشد پس چون این دو شمشیر با یکدیگر رد
و بدل شد آنوقت ملک ایشان فاسد خواہد شد

۳۷۲ حدیث نہم

غیبت طوسی ـ ص ۲۸۷ مسنداً از آنحضرت روایت نمودہ کہ فرمود لایذہب ملک ہؤلاء
حتی یستعرضوا الناس بالکوفۃ یوم الجمعۃ لکانی انظر الی رؤس تندر فیما بین المسجد
واصحاب الصابون **لغت** در قاموس است استعرضہم یعنی قتلہم ولم یسئل عن حال
احد ـ وندر الشیء ندوراً سقط ـــ یعنی نمیرود ملک این جماعت یعنی بنی عباس
تا اینکہ بی پرس و سؤال بکشند مردمانرا در کوفہ در روز جمعہ ہر آینہ گویا میبینم سرہائی را
کہ افتادہ باشد در میانہ مسجد کوفہ و اصحاب صابون یعنی بازار صابونیہا

۳۷۳ حدیث دہم

بخش هفتم در اخبار صادقیّه

غیبت طوسی ـ ص ۲۸۱ مسنداً از انحضرت روایت کرده که فرمود انّ قدّام القائم علیه السّلام لسنة غیداقة یفسد التمر فی النخل فلا تشکوا فی ذلک

لغت عنداقه چند احتمال در ضبط این کلمه میرود اوّل عنداقه بعین و ذال هر دو بی نقطه وفاء دوّم عین و ذال هر دو بی نقطه و قاف سوّم عذافه بعین بی نقطه و ذال نقطه دار وفاء و عُذاف بروزن غُراب چهارم عنذاقه بعین و نون و ذال نقطه دار پنجم غیداقه بغین نقطه دار و یاء و دال مهمله و قاف **پوشیده نماند** که در قاموس و منتهی الارب و مجمع البحرین این لغت را متعرض نشده اند لکن شارح قاموس در کتاب تاج العروس اسند الی کرده و گفته است که ماء غیداق غزیر و عام غیداق مخصب و کذلک السنة و این لفظ را بدون هاء آورده و در اینمقام معنائی که برای ان ذکر کرده بیمناسبت نیست و دور نیست که عنداقه تصحیف غیداقه باشد و الحاق هاء بان برای مبالغه باشد مانند علّام و علّامه یعنی سال پر آب و علف اشاره و اشعار باینکه سال پر آب و باران که از زیادتی باریدن باران خرماها در نخلها فاسد شود چنانچه از اخبار دیگر هم مستفاد میشود که یکی از علائم ظهور حضرت بقیة الله عجّل الله تعالی فرجه در سال قبل از ظهور انحضرت باریدن بیست و چهار باران پی درپی است که زمین را پاک و شستشو کند چنانچه خبر از دراسته در همین کتاب نقل خواهم کرد ـــ و بعضی گفته اند که این لفظ عُنذافه و مشتق از عُذاف است بمعنای مُهلکه بعلّت جدب و خشکسالی و قحطی و گفته است که نون از حروف زیاده است و وجه اوّل اَولی و اقرب بذهن است خصوصاً با بودن قرینه والله العالم

یعنی بدرستیکه در پیشروی قائم علیه السلام هر اینه سالی است که از زیادتی باریدن
باران خرما در درخت آن فاسد میشود پس شک نکنید در آن

۳۷۴ حدیث یازدهم

غیبت طوسی ــ ص ۲۸۸ بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت شنیدم از ابیعبدالله
علیه السلام که فرمود ان السفیانی یملک بعد ظهوره علی الکور الخمس حمل امرأة ثم قال
استغفر الله حمل جمل وهو من الامر المحتوم الذی لا بد منه
یعنی بدرستیکه سفیانی بعد از ظاهر شدنش مالک میشود پنج شهر را بقدر مدت
حمل یک زن پس فرمود طلب آمرزش میکنم خدا را بقدر حمل یک شتر و آن از امر حتم شده ایست که چاره
از آن نیست مراد از پنج شهر دمشق و فلسطین و اردن و حمص و قنسرین است و مراد از حمل یک
زن نه ماه است و مراد از حمل یک شتر یکسال است و مراد از امر محتوم یعنی پنج شهر گرفتن سفیانی
از علامات حتمیه است که حتما صورت خواهد گرفت و تغییر پذیر نخواهد بود

۳۷۵ حدیث دوازدهم

غیبت طوسی ـ ص ۲۸۸ مسندا از آنحضرت روایت کرده که فرمود کأنی بالسفیانی او لصاحب
السفیانی قد طرح رحله فی رحبتکم بالکوفة فنادی منادیه من جاء برأس شیعة علی
فله الف درهم فیثب الجار علی جاره ویقول هذا منهم فیضرب عنقه ویأخذ الف درهم
اما ان امارتکم یومئذ لا یکون الا لاولاد البغایا کأنی انظر الی صاحب البرقع قلت
ومن صاحب البرقع فقال رجل منکم یقول بقولکم یلبس البرقع فیحوشکم فیعرفکم ولا

تعرفونه فیغمز بکم رجلا رجلا اما انه لا یکون الا ابن بغی

لغت دحلة فرش گستردنی رحبة جای فراخ گشاده البغایا جمع بغی یعنی زنازاده حوش

در قاموس است حاش الصید جاءه من حوالیه لیصرفه الی الحبالة مراد دنبال صید دو رزدن

است که از اندام انداز دغمز چشم زدن ببدی واشاره کردن و نمامی و سخن چینی کردن و جاسوسی

کردن است **یعنی** گویا میبینم سفیانی یا رفیق او را که فرش خود را گسترده باشد در فضای

گشاده ای که نشیمنگاه شما است در کوفه پس منادی او ندا کند که هر که سر یکنفر شیعه علی را

بیاورد برای من هزار درهم به او میدهم پس بسرعت برخیزد همسایه بطرف همسایه خود و بگوید

این از شیعیان علی است پس گردن او را بزند و هزار درهم را بگیرد اگاه باشید که در آن روز

بمنیا شد فرماندهان شما مگر فرزندان زنا گویا میبینم صاحب برقع را یعنی مردیرا که

روی خود را پوشیده باشد که کسی او را نشناسد (ابان کلبی که راوی حدیث است میگوید)

گفتم کیست صاحب برقع فرمود مردیست از شما که میگوید انچه را که شما میگوئید یعنی میگوید

من شیعه هستم و برقع میپوشد و در اطراف شما میاید و شما را اندام میندازد و او شما را

میشناسد و شما او را نمیشناسید پس سعایت و نمامی میکند یا باشاره چشم شما را نشان

میدهد یکی یکی اگاه باشید که بمنیا شد ان مرد مگر زنا زاده

حدیث سیزدهم

۳۷۶

غیبت طوسی ـ ص ۲۸۸ بسند خود از ابو بصیر از انحضرت روایتکرده که فرمود لینصرن

الله هذا الامر بمن لا خلاق له ولو قد جاء امرنا لقد خرج منه من هو الیوم مقیم علی عبادة الاوثان



یعنی هر اینه یاری میکند خدا البته البته این امر را یعنی دین اسلام را بکسیکه هیچ بهره‌ای
از دین ندارد وچون امر ما بیاید هر اینه بیرون میرود کسیکه ظاهراً داخل در این دین
بوده و در باطن بتها را میپرستید؛

علامه مجلسی ره فرموده در بحار که شاید مراد حضرت از این فرمایش این باشد که
اکثر یاران حق ویا یاران شیعیان در امروز گروهی هستند که هیچ بهره‌ای از دین ندارند و
امر ظاهر بشود یعنی قائم علیه السلام قیام کند بیرون میروند از این دین کسانیکه مردم
میدانستند که اینها بتها را میپرستیدند یا حقیقةً یا مجازاً یا از کسانی میباشند که مردم گمان
میکردند که اینها اهل ایمانند - یا آنکه اینها هنگام ظهور قائم علیه السلام مشغول به بت
پرستی میشوند وزود باشد که بیاید خبر که این معنی را تایید کند و دور نیست که در نسخه اصل
معه بوده نه منه که مراد این باشد که با آنحضرت بیرون میاید (لقد خرج معه) پس تامل کن
بپایان رسید ترجمه کلام مجلسی علیه الرحمة

حدیث چهاردهم ٣٧٧

غیبت طوسی ص ٢٨٨ بسند خود از آنحضرت روایت کرده که فرمود عام او سنة الفتح
ینشق الفرات حتی یدخل ازقة الکوفة - یعنی در سال فتح یعنی سال قیام قائم علیه
السلام شکافته میشود فرات تا اینکه داخل میشود آب در کوچه‌های کوفه

حدیث پانزدهم ٣٧٨

غیبت طوسی ص ٢٨٩ مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود ان القائم ع

صلوات الله علیه ینادی اسمه لیلة ثلاث وعشرین و یقوم یوم عاشورا یوم قتل فیه الحسین بن علی علیهما السّلام —— یعنی بدرستیکه قائم صلوات الله علیه ندا کرده میشود بنام او در شب بیست و سوم (مراد بیست و سوم ماه رمضان است) و قیام میکند در روز عاشورا روزیکه کشته شد در آنروز حسین بن علی علیهما السلام

۳۷۹ حدیث شانزدهم

ارشاد مفید ص ۳۲۰ خط عبدالرحیم طبع ۱۳۲۵ مسنداً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود انّ لولد فلان عند مسجدکم یعنی مسجد الکوفة لوقعة فی یوم عروبة یقتل فیها اربعة الف من باب الفیل الی اصحاب الصابون فایاکم وهذا الطریق فاجتنبوه واحسنهم حالاً من اخذ فی درب الانصار — یعنی بدرستیکه برای فرزندان فلان (یعنی بنی عباس) در نزد مسجد شما یعنی مسجد کوفه همانا جنگی خواهد شد در روز جمعهای که کشته شوند در آن چهار هزار نفر از طرف باب الفیل تا محل اصحاب صابون یعنی صابون سازها یا صابون فروشها پس بر شما باد که از عبور از آنراه دوری کنید و نیکوترین حال ایشان کسی است که از درب انصار رفت و آمد کند

۳۸۰ حدیث هفدهم

ارشاد مفید ص ۳۲۰ از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت ابیعبدالله علیه السلام که میفرمود که پیش از قیام قائم علیه السلام بلوی من الله قلت وما هو جعلت فداک فقرء ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس

والثمرات وبشر الصابرین ثم قال الخوف من ملوک بنی فلان والجوع من غلاء الاسعار

ونقص الاموال من کساد التجارات وقلة الفضل فیها ونقص الانفس بالموت الذریع ونقص

الثمرات بقلة ریع الزرع وقلة برکة الثمار ثم قال وبشر الصابرین عند ذلک بتعجیل خروج

القائم علیه السلام ــ یعنی پیش از قیام قائم علیه السلام بلاهائی است از جانب خدا

گفتم چیست آن بلاها فرائت شوم پس خواند این آیه را ولنبلونکم بشیء تا آخر آیه یعنی وهر آئینه

آزمایش میکنیم شما را بچیزی از ترس وگرسنگی وکم شدن مالها ونفسها ومیوه‌ها ومژده

بده صبر کنندگان را پس فرمود ترس از پادشاهان بنی فلان یعنی بنی عباس وگرسنگی

از جهت گران شدن نرخها وکم شدن اموال از جهت کساد شدن تجارتها وکم شدن سود

وزیادتی در آن وکم شدن نفسها بسبب مرگ بسرعت وشتاب وکم شدن میوه‌ها بسبب کمی

ریع زراعت وکم شدن برکت میوه‌ها است پس فرمود ومژده بده صبر کنندگان را هنگام

ظاهر شدن این بلاها بر شتاب کردن در ظهور قائم علیه السلام

۳۸۱ حدیث هجدهم

ارشاد مفید ص ۳۴۰ بسند خود از آنحضرت روایت کرده که فرمود یزجر الناس قبل قیام

القائم علیه السلام عن معاصیهم بنار تظهر فی السماء وحمرة تجلل السماء وخسف

ببغداد وخسف ببلدة البصرة ودماء تسفک بها وخراب دورها وفناء یقع فی اهلها

وشمول اهل العراق خوفا لا یکون لهم معه قرار ــ یعنی زجر کرده میشوند مردمان

پیش از قیام قائم علیه السلام از جهت گناهان ایشان بآتشی که ظاهر میشود در

آسمان و سرخی ای که فرو گیرد آسمان را و فرو رفتن بزمینی در بغداد و فرو رفتنی در شهر بصره و خونهائیکه ریخته شود در آنجا و ویران شدن خانه های آن و نابود شدنی که واقع شود در اهل آن و شامل شدن ترسی بر اهل عراق که قرار و آرامی برای ایشان نباشد

۳۸۲ حدیث نوزدهم

وافی منیض ره مجلد سوم جزو چهاردهم کتاب روضه ص ۱۲۰ در باب اخبار عما هو آت از کتاب کافی مسنداً از معویة بن وهب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده گفت تمثل جست حضرت ابیعبدالله علیه السلام که یک بیت شعر از ابن ابی عقیب که گفته وتنحر بالزوراء منهم لدی الضحی ثمانون الفاً مثل ما تنحر البدن (وروی مثل ما تنحر البدن) ثم قال لی تعرف الزوراء قلت جعلت فداك یقولون انها بغداد قال لا ثم قال دخلت الری قلت نعم قال اتیت سوق الدواب قلت نعم قال رأیت الجبل الاسود عن یمین الطریق تلك الزوراء یقتل فیها ثمانون الفاً منهم ثمانون رجلا من ولد فلان کلهم یصلح للخلافة قلت من یقتلهم جعلت فداك قال یقتلهم اولاد العجم **یعنی** نحر کرده میشود در نزد کوه سیاه ری هنگام چاشتگاهی هشتاد هزار نفر مانند شتری که نحر کرده شود پس بمن فرمود میشناسی زوراء را که در کجا است گفتم فدایت شوم میگویند که آن بغداد است فرمود نه پس فرمود که در ری رفته ای گفتم آری فرمود بازار چهار پایان آنجا وارد شده ای گفتم آری فرمود آن کوه سیاهی که طرف دست راست راه است دیده ای آنجا زوراء است که کشته میشود در آنجا هشتاد هزار نفر مرد که هشتاد نفر از ایشان از پسران فلانند که همه ایشان

صلاحیت برای خلافت دارند گفتم کی میکشد ایشان را فدایت شوم فرمود میکشند
ایشانرا فرزندان عجم

مؤلف گوید این حدیث را مرحوم طریحی در لغت زوراء نیز مرسلاً با شعر ابن ابی عقبه از آنحضرت اشاره کرده و پس از نقل شعر ابن ابی عقبه گفته است هو جبل بالری یقتل فیه ثمانون الفاً من ولد فلان کلهم یصلح للخلافة یقتلهم اولاد العجم کذا روی عن الصادق علیه السلام وربما کان ذلک فی دولة القائم والله اعلم یعنی زوراء کوهی است در ری که کشته میشود در آن هشتاد هزار نفر از فرزندان فلان که همه ایشان صلاحیت برای خلافت دارند میکشند ایشان را فرزندان عجم اینچنین روایت شده از صادق علیه السلام و بسا این واقعه در دولت قائم علیه السلام واقع شود و خدا دانا تر است **ظاهر** اینست که در روایت مجمع البحرین سقطی واقع شده باشد مرحوم فیض در وافی در ذیل حدیث گفته است وانما یکون فی السنة التاسعة او الثامنة ولعل فلان کنایة عن العباس لما روی فی استیصالهم فی آخر الزمان یعنی وجز این نیست که این واقعه در سال نهم یا هشتم میباشد و شاید مراد از فلان عباس باشد بعلت آنچه که روایت شده در موضوع مستاصل شدن ایشان در آخر الزمان — نگارنده گوید منحصر دانستن صاحب وافی وقوع این واقعه را در سال نهم یا هشتم شاید برخورد بروایت و یا درایت خاصی باشد که بآن برخورد کرده و مراد از نهم یا هشتم معلوم نیست که آیا پیش از ظهور حضرت یا بعد از آن یا غیر اینها و مراد از عباس عباس بن عبد المطلب است و بعید نیست که مراد خراسانی و اتباع او باشند والله العالم.

۳۸۳ حدیث بیشم

السّماء والعالم (۱۴ بحار الانوار) طبع امین الضرب ص ۲۳۸ از تاریخ قم مسنداً از حضرت
صادق علیه السّلام روایت کرده عبدالله بن سنان گفته که سؤال کرده شد از آنحضرت از بلاد
جبل که در کجا است زیرا که برای ما روایت شده که وقتی که رد شد امر بسوی شما یعنی آل
محمد علیهم السّلام بعضی از آنجا بزمین فرو میرود فرمود انّ فیها موضعاً یقال له بحر و
یسمّی بقم وهو معدن شیعتنا فامّا الرّی فویل له من جناحیه وانّ الامن فیه من
جهة قم واهله قیل ما جناحاه قال علیه السّلام احدهما بغداد والآخر خراسان
فانّه تلتقی فیه سیوف الخراسانیین وسیوف البغدادیین فیعجّل الله عقوبتهم و
یهلکهم فیأوی اهل الرّی الی قم فیؤویهم اهله ثمّ ینتقلون منه الی موضع یقال
له اردستان **یعنی** بدرستیکه در آنجا موضعی است که بر آن دریا گفته میشود
و نام گذارده شده است به قم و آنجا معدن شیعیان ما است و امّا ری پس وای بر
آن است از دو طرف آن و ایمنی در آن از جهت قم است و اهل قم گفته شد که دو طرف
آن کدام است فرمود آنحضرت علیه السّلام که یکی از آن دو بغداد است و دیگری خراسان
پس بدرستیکه تلاقی میکند در آنجا شمشیرهای خراسانیها و شمشیرهای بغدادیها
پس شتاب فرماید خدا بعذاب کردن بر آنها و هلاک میکند ایشان را پس پناهنده شوند
اهل ری بر اهل قم و ایشان آنها را پناه میدهند پس از آنجا منتقل میشوند بموضعی
که آنجا را اردستان گویند (اردستان قصبه ایست بزرگ تقریباً در بیست فرسخی اصفهان

مؤلف گوید از این حدیث شریف چند نکته استفاده میشود اوّل اینکه قم معدن
شیعیان آل محمد علیهم السلام است دوّم اینکه قم مأمن است برای اهل ری سوّم اینکه ری
مورد حمله بغدادیها و خراسانیها خواهد شد و در آن عذاب جنگ و خونریزی و هلاکت
رخ خواهد داد بنحویکه اهل آن پناهنده بقم خواهند شد چهارم اینکه اهل قم انها را
پناه خواهند داد پنجم اینکه انجا هم نتوانند زیست کنند و ناچار از انجا منتقل بار دستان
که از قصبات بزرگ یا شهرستان کوچک توابع اصفهان است شوند و ظاهر این است
که مصداق این حدیث شریف هنوز صورت وقوع پیدا نکرده باشد و از علامات است
که در مدت کمی قبل از قیام قائم آل محمد علیهم السلام ظاهر شود

حدیث بیست و یکم ۳۸۴

السماء والعالم ص ۳۳۸ بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود
ان الله احتج بالكوفة على سائر البلاد وبالمؤمنين من اهلها على غيرهم من أهل
البلاد واحتج ببلدة قم على سائر البلاد وباهلها على جميع اهل المشرق والمغرب من
الجن والانس ولم يدع الله قم واهله مستضعفا بل وفقهم وايدهم ثم قال ان
الدين واهله بقم ذليل ولولا ذلك لاسرع الناس اليه فخرب قم وبطل اهله
فلم يكن لهم حجة على سائر البلاد واذا كان كذلك لم تستقر السماء والارض ولم
ينظروا طرفة عين وان البلايا مدفوعة عن قم واهله وسيأتي زمان تكون بلدة
قم واهلها حجة على الخلائق وذلك في زمان غيبة قائمنا عليه السلام

الی ظهوره ولولا ذلک لساخت الارض باهلها وان الملائکة لتدفع البلایا عن قم واهله وما قصده جبار بسوء الا قصمه قاصم الجبارین وشغله عنهم بداهیة او مصیبة او عدو وینسی الله الجبارین فی دولتهم ذکر قم واهله کما نسوا ذکر الله

یعنی بدرستیکه خدا حجت میگیرد بکوفه بر سایر شهرها و بمؤمنین از اهل کوفه بر غیر ایشان از اهل شهرها و حجت میگیرد بشهر قم بر سایر شهرها و بر اهل ان بر همه اهل مشرق و مغرب از جن و انس و نگذارده و نمیگذارد خدا قم و اهل او را در حالتیکه ناتوان و مقهور باشند بلکه توفیق میدهد ایشانرا و یاری میفرماید ایشانرا پس فرمود که دین و اهل ان در قم دلیل و راهنما باشد و اگر چنین نبود هر اینه مردم شتاب مینمودند بسوی ان پس قم خراب و ویران میشد و اهل ان نابود میشدند پس حجتی بر سایر شهرها نمیبود و چون اینطور میشد قراری برای اسمان و زمین نبود و اهل شهرها بقدر چشم بهم زدنی نظر کرده نمیشدند - و بدرستیکه بلاها از قم دفع کرده شده است و از اهل ان و زود باشد که بیاید زمانیکه شهر قم و اهل ان بر مردمان حجت باشند و این در زمان غیبت قائم ما علیه السلام خواهد بود تا وقت ظهور او اگر چنین نبود هر اینه زمین اهل خود را فرو میبرد و بدرستیکه فرشتگان هر اینه بلاها را از قم و اهل ان دفع میکنند و ببدی قصد نکند قم را جباری سرکشی مگر اینکه بشکند و خورد کند او را شکننده و خورد کننده گردن کشان و ستمکاران و باز دارد شر او را از ایشان باینکه او را بداهیه و یا مصیبتی و یا دشمنی و بفراموشی مشغول کند میندازد خدا

گردنکشان ستمکار را در زمان دولت ایشان از یاد قم و اهل آن همچنانکه فراموش
میکنند یاد کردن خدا را **مخفی نماند** که از این حدیث شریف مطالبی چند فهمیده
میشود اول انکه خدا بشهر کوفه بر سایر شهرها و بمؤمنین اهل کوفه بر غیر ایشان از اهالی
سایر شهرها حجت میگیرد دوم اینکه شهر قم نیز حجت است بر سایر شهرها و اهل آن حجتند
بر اهل مشرق و مغرب از جن و انس سوم انکه خدا قم و اهل انرا نمیگذارد که ناتوان و مقهور
واقع شوند چهارم انکه اهل قم موفق و مؤید خواهند بود پنجم انکه قم و اهل ان دلیل
و راهنمای مردم اند و اگر چنین نباشد مردم بسوی ان شتاب میاورند و انجارا خراب کنند
و اهل انرا نابود کنند در اینصورت بر سایر شهرها و اهل ان حجت نخواهند بود ششم
انکه اگر قم و اهل ان نباشند زمین و اسمان برقرار نخواهند ماند هفتم اگر قم و اهل ان
نباشند سایر شهرها و اهل انها بقدر چشم بهم زدنی مورد نظر رحمت نخواهند بود
هشتم انکه بلاها از قم و اهل ان دفع کرده خواهد شد نهم انکه قم و اهل ان در
دوره غیبت قائم آل محمد علیهم السلام تا زمان ظهور انحضرت حجتند بر همه خلائق
و اگر چنین نباشد زمین اهل خود را فرو میبرد دهم انکه ملائکه از قم و اهلش دفع
بلا میکنند یازدهم جبار و ستمکاری درحق قم و اهل ان ببدی قصد نکند مگر انکه
خدا اورا درهم میشکند و خورد میکند و ببلای سخت و کار دشوار یا مصیبت یا دشمنی
مبتلا میشود که از قصد بد خود برگردد و خدا اورا بفراموشی خواهد انداخت که در
زمان دولت و قدرت خود قم و اهل انرا فراموش کند و ضرری از او متوجه ایشان نشود

۳۸۵ حدیث بیست و دوم

السماء والعالم ص ۳۳۸ نیز از آنحضرت علیہ السلام روایت کردہ کہ آنحضرت کوفہ را یاد کرد و فرمود ستخلو کوفۃ من المؤمنین ویأرز عنھا العلم کما یأرز الحیۃ فی جحرھا ثم یظھر العلم ببلدۃ یقال لھا قم وتصیر معدنا للعلم والفضل حتی لا یبقی فی الارض مستضعف فی الدین حتی المخدرات فی الحجال وذلک عند قرب ظھور قائمنا فیجعل اللہ قم واھلہ قائمین مقام الحجۃ ولولا ذلک لساخت الارض باھلھا ولم یبق فی الارض حجۃ فیفیض العلم منہ الی سائر البلاد فی المشرق والمغرب فیتم حجۃ اللہ علی الخلق حتی لا یبقی احد علی الارض لم یبلغ الیہ الدین والعلم ثم یظھر القائم علیہ السلام ویسیر سببا لنقمۃ اللہ وسخطہ علی العباد لان اللہ لا ینتقم من العباد الا بعد انکارھم حجۃ

یعنی زود باشد کہ خالی شود کوفہ از اہل ایمان و پوشیدہ و پنہان شود از آن علم ہمچنانکہ پنہان شود مار در سوراخ خود پس از آن ظاہر شود علم در شہری کہ آنرا قم گویند و آنجا معدن علم شود و کانِ فضل تا اینکہ باقی نماند در زمین مستضعفی یعنی نادانی در دین حتی پردہ نشینانی کہ در حجلہ ہا ہستند و آن نزدیک ظہور قائم ما خواہد بود پس قرار دہد خدا قم و اہل آنرا قائم مقام حجت و اگر چنین نباشد زمین اہل خود را فرو میبرد و باقی نخواہد ماند حجتی در زمین کہ از او افاضہ علم شود بسایر شہرہا در مشرق و مغرب تا حجت خدا بر مردمان تمام شود تا باقی نماند در روی زمین احدی کہ دین و علم باو نرسیدہ باشد پس ظاہر میشود قائم علیہ السلام

او است حادث است و آنکه خدا یکی است و او جسم نیست و جوهر نیست و مرکب نیست و عرض نیست و از کم و کیف و زمان و مکان و مشابهت با مخلوق منزه و مبرا است و قادر است بر همه چیزی و عادل و حکیم است و ظلم نمیکند احدی را و فعل زشت از او سر نمیزند و مطیع را ثواب میدهد و عاصی را عذاب میکند و کارهای او متقن و محکم است و از روی غرض و مصلحت است و بازی گر نیست و برانگیزاننده پیغمبر است برای ارشاد اهل عالم و بچشم سر دیده نمیشود نه در دنیا و نه در آخرت و در جهت واقع نیست و امر و نهی و اخبار او حادث است و معتقد این فرقه در باب انبیاء اینست که اینها معصوم از خطا و سهو و نسیان و معصیتند اعم از گناه کبیره یا صغیره از اول عمرشان تا آخر عمرشان و اگر چنین نباشند وثوقی بتبلیغات ایشان نیست و فائده بعثت لغو میشود - و معتقد ایشان در حق ائمه دوازده گانه اینست که اینها نیز معصومند مانند انبیاء و الا همان محذور در کار میاید که در حق انبیاء گفته شد و فرقه دوازده امامی احکام فروع را از ائمه معصومین علیهم السلام فرا میگیرند که اینها نیز از جد خود پیغمبر خدا اخذ کرده اند و آنحضرت از خدا اخذ کرده بوحی جبرئیل و این اخبار نقل کرده شد از سلف بخلف طبقه ای بعد از طبقه ای تا اینکه روایت متصل شود بیکی از معصومین با رعایت تفحص از حالات راوی هر طبقه و قول مقدوحین از رُوات را طرح میکنند و بقول عدول و حسان و موثقین اخذ میکنند و التفاتی به رأی و اجتهاد ندارند و حرام میدانند اخذ بقیاس و استحسانات را و اما باقی مسلمانان اینطور نیستند و هر فرقه از ایشان مذهبی را پیش گرفته اند که بنای

حالات و معتقدات آنها خارج از وضع اینکتاب است طالبین مراجعه کنند بکتابهای مدونه

در اینباب از کتب کلامیه فارسیه و عربیه — وچه نیکو گفته شده است بزبان تازی

اذا شئت ان ترضی لنفسک مذهبًا | وتعلم ان الناس فی نقل اخبار
فدع عنک قول الشافعی ومالک | واحمد والنعمان اذ یروون الاثار
ووال اناسًا قولهم وحدیثهم | روی جدنا عن جبرئیل عن الباری

یعنی اگر میخواهی که خشنود باشی از مذهبی که برای نفس خود اختیار میکنی و بدانی که در

نقل اخبار کدام مردمانی را اختیار کنی واگذار قول مالک و شافعی و احمد بن حنبل و نعمان

بن ثابت که ابو حنیفه باشد زمانیکه روایت کنند خبرها را و دوست بدار مردمانی را که

که گفته و حدیثشان اینست که روایت کرد جد ما یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل

از خدای آفریننده **چون اینمقدمه** دانسته شد بدانکه عاصمه فرقه ناجیه

در میان ممالک اسلامیه مملکت ایران است و بفرموده حضرت صادق علیه السلام در

آخر الزمان قریب بظهور قائم علیه السلام شهر قم معدن علم و فضل میشود و از آنجا

علم بمشرق و مغرب میرسد و قم و اهل آن قائم مقام حجتند و خدا بایشان حجت را بر خلق

تمام میکند برای آنست که دینی که خدا نعمت خود را بر بندگان خود تمام کرده و راضی شده

که بندگان متدین بدان باشند همین دین است که فرقه ناجیه اثنی عشریه بدان متدین شده

اند و پذیرفتن این دین حجت است برای مردمان و بروز و ظهور احکام و آثار و آداب آن

منوط بعلم است و علم هم قائم بعالم است و در آنزمان عالم علوم دینیه ظهورش در قم



بیشتر است تا جاهای دیگر وازانجا افاضه فیض باهل مشرق ومغرب شود لذا قم واهل قم حجتند
برای اهل شرق وغرب در این نکته نیکو دقت کن ومغتنم بشمار وهذا الاستنباط من فضل ربی

۳۸۶ حدیث بیست وسوم

السماء والعالم ص ۳۳۹ مسنداً از انحضرت روایت کرده که فرمود اذا عمت البلدان الفتن فعلیکم
بقم وحوالیها ونواحیها فان البلاء مدفوع عنها — یعنی وقتیکه فتنه فروگرفت
وعمومیت پیدا کرد در شهرها بر شما باد برفتن وجا کرفتن در قم واطراف وجوانب آن
زیرا که بلا دفع کرده شده از آنجاها

۳۸۷ حدیث بیست وچهارم

السماء والعالم ص ۳۳۹ مسنداً از انحضرت روایت کرده که فرمود اذا عمت البلایا فالامن
فی کوفة ونواحیها من السواد وقم من الجبل ونعم الموضع قم للخائف الطائف یعنی
وقتیکه فروگرفت بلاها یعنی در شهرها پس کوفه از سواد عراق واطراف آن محل ایمنی است
واز بلاد جبل قم ایمن است وخوب جائی است قم برشخص ترسنده دور زننده یعنی برای
شخصی که از ترس نمیتواند در یکجا قرار گیرد

۳۸۸ حدیث بیست وپنجم

السماء والعالم ص ۳۳۹ بسند خود روایت کرده که فرمود اذا فقد الامن من البلاد
ورکب الناس علی الخیول واعتزلوا النساء والطیب فالهرب الهرب عن جوارهم فقلت
جعلت فداك الی این قال الی الکوفة ونواحیها او الی قم وحوالیها فان البلاء مدفوع عنهما

یعنی وقتیکه امنیت از شهرها مفقود شد و مردمان بر اسبها سوار شدند یعنی برای جنگ وجدال وقتل وغارت وگوشه گیری کردند از زنها وخوش گذرانی پس آنوقت وقت فرار کردن است وقت فرار کردنت از مجاورت وهمسایگی ایشان (راوی میگوید) گفتم فدایت شوم بسوی کجا فرار کنیم فرمود بسوی کوفه واطراف آن یا : وجوانب آن زیرا که بلاء از این دو جا دفع کرده شده است

۳۸۹ حدیث بیست وششم

السماء والعالم ص ۳۳۹ مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود اذا اصابتکم بلیة و عناء فعلیکم بقم فانه ماوی الفاطمیین ومستراح المؤمنین وسیأتی زمان ینفر اولیاؤنا ومحبونا عنا ویبعدون منا وذلك مصلحة لهم لکیلا یعرفوا بولایتنا ویحقنوا بذلك دماءهم واموالهم وما اراد احد بقم واهله سوء الا اذله الله وابعده من رحمته

یعنی وقتیکه رو آورد بسوی شما بلائی ورنج وسختی ای بر شما باد برفتن وجای گرفتن در قم زیرا که آنجا جایگاه اولاد فاطمه وراحتگاه مؤمنین است وزود باشد که بیاید زمانی که کوچ کنند دوستان ودوست دارندگان ما از ما ودور شوند از ما واین نفرت ودوری صلاح است برای ایشان تا اینکه شناخته نشوند بدوستی ما وباین جهت حفظ کنند خونها ایشان ومالهای ایشان را واراده بدی نمیکند بقم واهل آن احدی مگر اینکه ذلیل وخوار میکند خدا او را و دور میگرداند او را از رحمت خود

۳۹۰ حدیث بیست وهفتم

السماء والعالم ص ۳۳۹ مسنداً از سلیمان بن صالح روایت کرده که گفت روزی در نزد ابیعبدالله یعنی حضرت صادق علیه السلام بودیم پس یاد فرمود فتنه های بنی عباس را وآنچه که بمردم میرسد از ایشان پس گفتیم فدایت شویم در آنوقت بکجا باید پناه برد در کجاجای گرفت در آنزمان فقال الی الکوفة وحوالیها والی قم ونواحیها ثم قال فی قم شیعتنا وموالینا وتکثر هنا العمارة ویقصده الناس ویجمعون فیه حتی یکون الجمر بین بلدهم پس فرمود در قم شیعیان ودوستان ما هستند وساختمانها در آنجا زیاد شود ومردم بطرف آنجا قصد میکنند ودر آنجا جمع میشوند تا اندازه اکر رودخانه در وسط شهر ایشان واقع شود

حدیث بیست وهشتم ۳۹۱

السماء والعالم ص ۳۴۰ مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود قم بلدنا وبلد شیعتنا مطهرة مقدسة قبلت ولایتنا اهل البیت لا یرید هم احد بسوء الا عجلت عقوبته ما لم یخونوا اخوانهم فاذا فعلوا ذلک سلط الله علیهم جبابرة سوء اما انهم انصار قائمنا ودعاة حقنا ثم رفع رأسه الی السماء وقال اللهم اعصمهم من کل فتنة ونجهم من کل هلکة **یعنی** قم شهر ما است وشهر شیعیان ما شهریست پاک وپاکیزه پذیرفته است دوستی ما اهل بیت را اراده نمیکند ایشان را احدی ببدی مگر اینکه شتاب کرده میشود در عذاب او تا زمانیکه خیانت نکرده باشند با برادر های خود وچون خیانت کنند مسلط میگردانند خدا بر ایشان گردنکشان وستمکاران بد را آگاه باشید که ایشان یعنی اهل قم یاوران قائم ما وخواهندگان حق ما هستند پس حضرت سر خود را بلند کرد بطرف آسمان و

عرضکرد بار خدایا حفظ کن ایشانرا از هر فتنه ای و نجات ده ایشانرا از هر هلاکتی

۳۹۲ حدیث بیست و نهم

اقبال سید ابن طاوس ره طبع طهران مصحح مرحوم شهید شیخ فضل الله نوری ص ۲۰۰ در ذیل دعای روز بیست و یکم ماه رمضان مروی از حماد بن عثمان روایت کرده که حماد گفت بحضرت صادق علیه السلام عرضکردم که آیا برای خروج آنحضرت (یعنی مهدی آل محمد علیهم السلام) نشانه ای هست فرمود نعم کسوف الشمس عند طلوعها ثلثی ساعة من النهار وخسوف القمر ثلاث وعشرین وفتنة تظل (تضلل) اهل مصر البلاء وقطع النیل اکتف بما بینت لک وتوقع امر صاحبک لیلک ونهارک فان الله کل یوم هو فی شان **یعنی** فرمود آری گرفتن آفتاب هنگام در آمدن آن تا دو ثلث از روز و گرفتن ماه است تا بیست و سه ساعت و فتنه ای است که سایه اندازد یا برسد بمصر و اهل آن بلائی و قطع شدن رود نیل اکتفا کن بآنچه که برایت بیان کردم و منتظر امر صاحبت باش در شب و روزت زیرا که خدای تعالی هر روزی در کاری است (دو ثلث مدت خسوف بیست و سه ساعت باشد یا بیست و سوم ماه باشد)

مؤلف گوید حضرت صادق علیه السلام در این حدیث چهار علامت بحماد فرموده که هر چهار علامت مورد اهمیت است اول گرفتن آفتاب در مدت دو ثلث از روز که تقریباً هشت ساعت گرفته باشد دوم گرفتن ماه است در مدت بیست و سه ساعت که سابقه ندارد چنین گرفتنی و اگر بگوئیم که مراد آنحضرت گرفتن

بیست وسوم ماه باشد یا بیست وسه دقیقه باشد نیز کمال بُعد وغرابت را دارد پس ظاهر
اینست که همان بیست وسه ساعت باشد سوم جزء دادن از فتنه ایست شامل اهل مصر شود
چنانچه از اخبار واحادیث دیگر هم مستفاد میشود وبعضی از انها قبلا در جزء اول ودوم
این کتاب گذشت وبعضی دیگر هم خواهد امد چهارم قطع رود نیل است که چند احتمال
نیز دران میرود یکی انکه راه ان از طریق مصر بگردد که مصریها از ان استفاده نکنند و
دیگر انکه بر روی رود نیل سد بسته شود که هر وقت بخواهند بتوانند جلو ان بگیرند
واین احتمال بر اول رجحان دارد زیرا که سد بندی رود نیل یا در این سالهای اخیر
عملی شده یا بزودی در اینده نزدیک عملی خواهد شد - ودیگر انکه مراد از قطع شدن
رود نیل خشک شدن ان باشد چنانچه از بعضی از اخبار مستفاد میشود والله العالم
وظاهر قریب بحتم بودن این علامات زیرا که از فرموده انحضرت بجابر که گفت اکتف بما
بینت لک یعنی اکتفا کن بانچه برای تو بیان کردم اینمعنی استفاده میشود ودیگر
انکه ممکن است از علامات بدائیه باشد بقرینه فرموده انحضرت کل یوم هو فی شان
وممکن است این فرمایش مربوط بفرموده انجناب بوقت امر صاحبت باشد وان
اشاره باشد که اگر خدا بخواهد در مدت غیبت بداء حاصل کند که دور نزدیک
یا نزدیک دور شود والله العالم بحقایق الامور ماشاء الله کان ومالم یشأ لم یکن

۳۹۳ حدیث سی ام

سیزدهم بحار طبع طهران ص ۱۷۵ از کتاب سرور اهل الایمان تالیف سید علی بن

عبد الحمید مسنداً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده از سدیر که گفت قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا سدیر الزم بیتک وکن حلساً من احلاسه واسکن ما سکن اللیل والنهار فاذا بلغک ان السفیانی قد خرج فادخل الینا ولو علی رجلک قلت جعلت فداک هل قبل ذلک شیء قال نعم واشار بیده بثلاث اصابعه الی الشام وقال ثلاث رایات رایة حسنیة ورایة امویة ورایة قیسیة فبینما هم اذ قد خرج السفیانی فیحصدهم حصد الزرع ما رایت مثله قط

یعنی گفت برای من ابو عبد الله یعنی حضرت صادق علیه السلام ای سدیر ملازم خانه خود باش یعنی از خانه‌ات بیرون مرو و باش مانند پلاس کهنه‌ای از پلاس کهنه‌های آن و قرار بگیر مادامیکه قرار میگیرد شب و روز پس چون خبر رسید که سفیانی خروج کرده بر ما وارد شو و هرچند بپای خود باشد گفتم فدایت شوم آیا پیش از آن هم چیزی یعنی علامت و نشانه‌ای هست فرمود آری و اشاره کرد بدست خود به انگشت بطرف شام و فرمود سه پرچم بلند میشود پرچم حسنی و پرچم اموی و پرچم قیسی در حالیکه این سه پرچم بلند میشود سفیانی خروج میکند و آنها را درو میکند مانند درو کردن یعنی چیدن و بریدن زراعت آنچنان درو کردنی که مثل آن هرگز ندیده‌ای

حدیث سی و یکم ۳۹۴

سیزدهم بحار ص ۱۷۶ از امالی مفید مسنداً از آنحضرت روایت کرده که هشام بن سالم گفت فرمود ابو عبد الله و یاد کرد سفیانی را و فرمود اما موجهین مردان متواری شوند

ازاو وامارتها پس برآنها باکی نیست امّا الرّجال فتواری وجوهها عنه وامّا النساء فلیس علیهن باس

۳۹۵ حدیث سی و دوم

سیزدهم بحار ص ۱۷۶ از امالی مفید مسنداً روایت کرده از هشام از ابی عبدالله علیه السّلام که فرمود لمّا خرج طالب الحق قیل لابی عبدالله علیه السّلام نرجوان یکون هذا الیمانی فقال لا الیمانی یوالی علیاً و هذا یبرء منه یعنی چون خروج کند طالب الحق (از علامات خروج سفیانی است) گفته شد به آنحضرت علیه السّلام که امید واریم که این طالب الحق یمانی باشد فرمود نه یمانی دوست میدارد علی علیه السّلام را و او بیزار است از او

۳۹۶ حدیث سی و سوم

قرب الاسناد تالیف عبدالله بن جعفر حمیری ص ۴۱ مسنداً از آنحضرت از پدر بزرگوارش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود اذا ظهرت القلانس المشرکة ظهر الزنا یعنی وقتیکه ظاهر شد کلاههای مشترکه ظاهر میشود زنا کردن و زنادادن مؤلف گوید - ظاهراً مراد از کلاههای مشترکه کلاههائیست که مشترک بین یهود و نصاری و ملل متنوعه است که در این عصر از آنها تعبیر میشود به کلاههای بین المللی

۳۹۷ حدیث سی و چهارم

غیبت نعمانی - ص ۷۶ محمد بن سنان کاهلی از ابیعبدالله علیه السّلام روایت کرده که فرمود تواصلوا وتباروا وتراحموا فوالذی فلق الحبة وبرء النسمة لیاتین

علیکم وقت لا یجد احدکم لدیناره و درهمه موضعاً یعنی لا یجد له عند ظهور القائم علیه السلام موضعاً یصرفه فیه لاستغناء الناس جمیعاً بفضل الله و فضل ولیه فقلت و انی یکون ذلک فقال عند فقدکم امامکم فلا یزالون کذلک حتی یطلع علیکم کما تطلع الشمس لیس (ا این م) ما تکونون فایاکم و الشک و الارتیاب انفوا عن انفسکم الشکوک و قد حذرتم فاحذروا من الله اسئل الله توفیقکم و ارشادکم

یعنی بچسبید بیکدیگر و نیکی کنید و رحم کنید بیکدیگر پس قسم بانکسیکه میشکافد دانه را و آفریده و میآفریند بنده را هر اینه میاید البته بر شما زمانیکه نمییابد احدی از شما برای دینار و درهم خود موضعی را که بمصرف رساند آنرا در آنزمان (یعنی نمییابد برای آن هنگام ظهور قائم علیه السلام جائیرا که بمصرف رساند آنرا در آنجا) بجهة بینیاز بودن همه مردم بفضل خدا و فضل ولی او) پس عرض کردم چه وقت است آنوقت فرمود وقتی است که امام خود را گم کنید پس همیشه بهمین حال هستید تا اینکه درآید بر شما امام شما همچنانکه آفتاب درآید در آنوقت باینحال نخواهید بود پس بر شما باد که دوری کنید از شک و گمان نیست و نابود کنید از نفسهای خودتان شکها را و شما ترسانیده شدید پس بترسید از خدا میخواهم از خدا توفیق شما را و هدایت کردن شما را

مؤلف گوید جمله یعنی لا یجد له عند ظهور القائم تا فضل ولیه کلام و بوبه نعمانی است و این خلاف ظاهر حدیث است مربوط بزمان ظهور نیست بدلیل فرموده

حضرت در جواب سائل که فرموده است عند فقدا ما لکم بلکه دوری غیبت که مراد این باشد که از شدت فتنه و نا امنی در آن زمان جائیکه دینار و درهم خود را حفظ کنند نیابند و نیز گفته است که باید ناظر بنهی از شک در فرمایش حضرت نظر داشته باشد که مراد نهی از شک در صحت غیبت غائب علیه السلام و در صحت ظهور آنجنابست و ترسانیدن آنحضرت از شک و ارتیاب برای اینست که شیعه مؤمن متوجه باشد و شک و ریب در دل خود راه ندهد در صحت غیبت و ظهور آنحضرت که آن موجب هلاکت او خواهد شد و از خدا میخواهیم ثبات قدم را در سلوک راه حق و ترک باطل و توسل میجوئیم برای آن از آل محمد علیهم السلام بمنت گذاردن خدا و فضل و کرم او بر ما

۳۹۸ حدیث سی و پنجم

غیبت نعمانی ص ۷۶ مسنداً از مفضل بن عمر از آنحضرت روایت کرده که گفت بودم نزد ابیعبدالله علیه السلام در مجلس او و غیر از من هم در آن مجلس بود پس فرمود برای ما که ایاکم والتنویه یعنی باسم القائم علیه السلام وکنت اراه یرید غیری فقال لی یا اباعبدالله ایاکم والتنویه والله لیغیبن سبتاً من الدهر ولیخملن حتی یقال مات او هلک بای واد سلک ولتفیضن علیه اعین المؤمنین ولیکفئن کتکفئ السفینة فی امواج البحر حتی لا ینجو الا من اخذ الله میثاقه وکتب الایمان فی قلبه وایده بروح منه ولترفعن اثنا عشرة رایة مشتبهة لا یعرف ای من ای قال المفضل فبکیت فقال لی ما یبکیک قلت جعلت فداک کیف لا ابکی وانت تقول ترفع اثنتا عشرة

رایة مشتبهة لا یعرف ای من ای قال فنظر الی کوة فی البیت التی تطلع فیها الشمس فی مجلسه فقال اهذه الشمس مضیئة قلت نعم فقال والله لامرنا اضوء منها

یعنی اجتناب کنید از خواندن و بلند کردن نام (یعنی نام قائم علیه السلام) و من میدیدم یکی از حضرت را که از این کلام غیر مرا اراده کرده است پس بمن فرمود که بر شما است که دوری کنید از خواندن و بلند کردن نام او ای اباعبدالله (اباعبدالله کنیه مفضل است) بذات خدا قسم است که هر آینه پنهان میشود البته البته (یعنی قائم علیه السلام) مدتی از روزگار را و هر آینه گمنام میشود البته البته تا اینکه گفته شود مرده یا هلاک شد و یا بکدام دره و پشته ای رفت و هر آینه البته البته اشکهای مؤمنین از چشمهایشان برای او جاری خواهد شد و هر آینه سرنگون خواهید شد همچنانکه کشتی در موجهای دریا سرنگون شود تا حدیکه نجات نیابد مگر کسیکه پیمان ایمان گرفته باشد خدا از او و ثابت شده باشد ایمان در دل او و تأیید شده باشد بروحی از جانب خدا و هر آینه بالا برده خواهد شد البته البته دوازده پرچم مشتبه بحق که شناخته نشود کدام یک از اینها از کیست مفضل گفت که من گریه کردم پس حضرت بمن فرمود چه چیز ترا بگریه در آورد گفتم فدایت شوم چگونه گریه نکنم و حال انکه میفرمائی دوازده پرچم مشتبه بلند میشود که شناخته نشود کدام یک اینها از کدام است مفضل گفت پس نظر کرد حضرت بر روزنه ایکه در خانه بود و از ان آفتاب در مجلس تابیده بود پس فرمود آیا این آفتابست که تابیده و روشنی داده است گفتم آری پس فرمود بذات خدا قسم است که هر آینه امر قائم ما از این آفتاب روشنتر است

شرح نهی حضرت از نام بردن و ذکر نکردن باسم غائب علیه السلام بقول انجناب
ایاکم والتنویه تا فرموده انحضرت فی امواج البحر اراده فرموده است انحضرت از ان ابحر را
که در دوره غیبت قائم علیه السلام بشیعیان رو میدهد از موجهای فتنه های گمراه
کننده و بهول و بیم اندازنده و شعبه شعبه شدن مذهبهای باطله سرگردان کننده
و بلند شدن پرچمهای بشبهه اندازنده که صاحبان انها ادعای قائمیت و امامت کنند
از آل ابی طالب و خروج کنندگان از ایشان برای جاه طلبی و وسائل عیش دنیوی
فراهم کردن در هر زمانی — و از فرمایش حضرت که فرموده است ولایة مشتبهة چنین
بر میاید که صاحبان انها از فروع شجره رسالت و ولایت باشند که قیام کنند امر انها
بر مردم مشتبه شود بواسطه نسب انها که از دودمان رسالتند و ضعفاء شیعه چنین
بگمان کنند که ایشان برحقند و همچنین غیر شیعیان و حال انکه چنین نیست و خداوند
در مدت کوتاهی رگ حیات انها را قطع کند و نفوس کسانیکه اهلیت اینمقام را ندارند
تلف و نابود میکند و همچنین نفوس پیروان ایشانرا که بمظنه بر انها گرویده اند و اگر
چهار صباحی هم بر انها مهلت داده شود که برای بروز دادن باطنهای ایشان و تا بعین
ایشان و تمام کردن جولانهای ایشان است و برای شناخته شدن مؤمنین ثابت
الایمان است که خدا انها را در وقوع فتنه ها ثابت داشته و ثابت میدارد که دنبال
دعوتها و مذهبهای باطله و اختلاف اقوال و تشتت رأیهای ایشان نروند و ذلک
هدی الله یهدی به من یشاء من عباده   مه فشاند نور و سگ عوعو کند.

هر کسی بر فطرت خود میتند مؤمنین ثابت الایمان آب را از سراب تمیز داده فریب هر شیادی را نمیخورند گرم که مار چوب کنند تن بشکل مار کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست از خداوند متعال ثبات ایمان میطلبیم و زیادی توفیق در علم و عمل و تقوی میخواهیم زیرا که او اکرم الاکرمین و اجود المعطین و جواد السائلین است

موعظه مؤلف حقیر

برادران ایمانی را تذکر میدهم دوره غیبت کبرای ولی عصر عجل الله تعالی فرجه و ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء دوره فترت و آزمایش عظیم است و بمثابه شب بسیار تاریک و ظلمانی با این ظلمتها و تیرگیهای متراکم برای سلامت گذشتن از این بیابان وحشتناک دنیا که دارای بسی چاههای عمیق و بیغوله‌های خطرناک است بدون دلیل و راهنمای آگاه طی طریق نمیتوان کرد و راه را از چاه نمیتوان شناخت و از فریب دزدهای دین و ایمان و وسوسه‌های شیطان و شیطان پرستان آخر الزمان نمیتوان خود را حفظ کرد دام سخت است مگر یار شود لطف اله ورنه انسان نبرد صرفه ز شیطان رجیم و یگانه چراغ هدایتی که در این شب هولناک برای دفع خطرات میتوان از نوران استفاده و استضائه نمود التجاء بخدا و استمداد از آل محمد علیهم السلام است بخصوص قطب دائره زمان و محور کون و مکان و ولی و حجة خدا در عالم امکان حضرت صاحب زمان علیه السلام و آیات قرآنیه و کلمات رحمانیه ایشان است و فقط راه نجات بدست آوردن منحصر بتوجه و توسل جستن باین دودمان

للمؤلف الحقیر

از رہ آل علی فکرت گزین | تا بیفتی خود بدام آن و این
مار را زیبا بود نقش و نگار | ہان تو اینکو دلت مشو مفتون مار
نقش آن جذاب و زہرش قاتل است | کو دلِ بیچارہ ازین غافل است
ہر کہ بنماید رہت باور مکن | دامن دل زآب غفلت تر مکن
فاسقی گر بدہدت روز سروش | بی تامل حرف او منمای گوش
غول رہزن گر ترا خواند شبی | باش بیدار و مخور گول غبی
در شب تاریک بی باکی مکن | چاہ در راہ ہست چالاکی مکن
کرم شب تاب ار بشب تابان شود | از پی آن کرم عاقل کی رود
دورۂ غیب امام منتظر | چون شب تاریک آید در نظر
شب لباس تیرہ چون گیرد ببر | تیرگی را پردہ ای دان پردہ در
گرگ و روباہ و شغالان و سگان | شب زجا جنبند خود عو عو زنان
کژدم و مار و رتیل و موش و ماس | شب برون آیند از جا بیہراس
دزد در شب بہر دزدی در شتاب | تا گر از مقصود گردد کامیاب
چون شب آید عشقبازِ ناتوان | از پی معشوق خود گردد روان
شب چو آید درد مند اندر عذاب | منتظر تا کی در آید آفتاب
آفتابا حال مہجوران نگر | در شب تاریک پر خوف و خطر

الفتابا بر دل بیتاب تاب	کہ برون شد از دل ما صبر و تاب
الفتابا ظلمت شب را ببر	این شب یلدا مگر نابد بسر
شارقا جنب افق را چاک کن	تیرہ گیھار ان عالم پاک کن
موسیا باز آ ید و بیضا نما	قبطیان عصر را رسوا نما
موسیا بر وقت از حد قال و قیل	جامہ فرعونیان را زن بنیل

اللھم عجل فرجہ و سھل مخرجہ واجعلنا من انصارہ واعوانہ والمتمسکین بحبل ولایتہ

حدیث سی و ششم ۳۹۹

غیبت نعمانی ص ۱۴۵ اسند از یعقوب سراج روایت کردہ کہ گفت گفتم بہ ابیعبداللہ علیہ السلام چہ وقت است فرج شیعیان شما پس فرمود اذا اختلف ولد العباس وھی سلطانھم وطمع فیھم من لم یکن یطمع وخلعت العرب اعنتھا ورفع کل ذی صیصیۃ صیصیتہ وظھر السفیانی واقبل الیمانی وتحرک الحسنی خرج صاحب ھذا الامر من المدینۃ الی مکۃ بتراث رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ قلت وما تراث رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ فقال سیفہ ودرعہ وعمامتہ وبردہ ورایتہ وقضیبہ وفرسہ و لامتہ وسرجہ حتی ینزل الی مکۃ فیخرج السیف من غمدہ ویلبس الدرع وینشر الرایۃ و البردۃ ویعتم بالعمامۃ ویتناول القضیب بیدہ ویستاذن اللہ فی ظھورہ فیطلع علی ذلک بعض موالیہ فیاتی الحسنی فیخبرہ الخبر فیبتدرہ الحسنی الی الخروج فیثب علیہ اھل مکۃ فیقتلونہ ویبعثون براسہ الی الشامی فیظھر عند ذلک صاحب ھذا الامر

فيبايعه الناس ويتبعونه ويبعث عند ذلك الشامي جيشا الى المدينة فيهلكهم الله دونها فيهرب من المدينة يومئذ من ولد علي (يومئذ من كان بالمدينة من ولد علي عليه السلام ح‌ل) الى مكة فيلحقون بصاحب الامر (عليه السلام) ويقبل صاحب الامر نحو العراق ويبعث جيشا الى المدينة فيامر اهلها فيرجعون اليها

يعنى فرمود زمانيكه رفت وآمد كند پسران عباس وآنها سلطان ايشانند وطمع كند در ملك ايشان كسيكه طمع نكرده است وعرب عنانهاى خودرا پاره كند وهرصاحب قدرتى قدرت خودرا ظاهر كند وسفيانى ظاهر شود ويمانى رو آورد وحسنى حركت كند بيرون ميآيد صاحب امر از مدينه وبمكه ميرود با ميراثهائيكه پيغمبر صلى الله عليه وآله باقى گذارده گفتم چيست ميراثهاى پيغمبر صلى الله عليه وآله پس فرمود شمشير او وزره او وعمامهٔ او وبرد او وپرچم او وچوب دستى او واسب او وآلات حرب او وزين سوارى او تا اينكه فرود ميايد در مكه پس شمشير را از غلاف خود بيرون ميآورد وزره را ميپوشد وپردهٔ پرچم را باز ميكند وبرد را ميپوشد وعمامه را بر سر ميبندد وچوب دستى را دردست ميگيرد واذن ميخواهد از خدا براى ظاهر شدن خود پس در اينحال بيرون ميآيد بعضى از دوستان او پس حسنى را خبر ميدهد از آنحضرت پس حسنى مبادرت درخروج ميكند آنحضرت را پس اهل مكه بر عليه او قيام ميكنند وحسنى را كه نفس زكيه باشد ميكشند وسر اورا براى شامى يعنى سفيانى ميفرستند در اينوقت صاحب امر ظاهر ميشود ومردمان با او بيعت ميكنند وپيروى ميكنند اورا در اينحال شامى لشكرى

بمدینه میفرستد پس هلاک میکند خدا لشکر او را غیر از آنها پس از مدینه فرار میکنند
در آن زمان کسانیکه از فرزندان علی علیه السلام در مدینه هستند بطرف مکه و ملحق
بصاحب الامر علیه السلام میشوند و حضرت صاحب الامر بسمت عراق حرکت میکند و لشکری
بمدینه میفرستد و امر میفرماید اهل مدینه را که بمدینه برگردند

۴۰۰ حدیث سی و چهارم

غیبت نعمانی ص ۱۴۷ مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود ما یکون هذا الامر
حتی لا یبقی صنف من الناس الا قد ولوا من الناس حتی لا یقول قائل انا لو ولینا
لعدلنا ثم یقوم القائم بالحق و العدل یعنی نمیباشد این امر یعنی ظهور قائم علیه السلام
تا اینکه باقی نماند صنفی از مردم مگر اینکه حکومت کنند از جهت مردمان تا نگوید گوینده ای
که اگر ما حکومت میکردیم بعدالت رفتار میکردیم پس از آن قیام میکند قائم براستی
و عدالت

۴۰۱ حدیث سی و پنجم

غیبت نعمانی ص ۱۴۷ نیز مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود لا یکون هذا الامر
حتی یذهب (یهلک ح ل) تسعة اعشار الناس یعنی حضرت ظاهر نمیشود تا اینکه بروند
یا هلاک شوند نه عشر از مردمان

۴۰۲ حدیث سی و ششم

غیبت نعمانی ص ۱۴۷ از هشام از زراره روایت کرده که گفت گفتم بابیعبدالله علیه السلام

نداء یعنی صدای آسمانی حق است فرمود ای والله حتی یسمعه کل قوم بلسانهم

یعنی آری بذات خدا قسم است تا اینکه میشنوند هر گروهی بزبان خودشان

۴۰۳ حدیث سی و هفتم

غیبت نعمانی ص ۱۴۸ مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود اذا کان لیلة الجمعة

اهبط الرب تعالی ملکا الی سماء الدنیا فاذا طلع الفجر جلس ذلک الملک علی العرش

فوق البیت المعمور و نصب لمحمد و علی و الحسن و الحسین علیهم السلام منابر من نور

فیصعدون علیها و تجمع لهم الملائکة و النبیون و المؤمنون و تفتح ابواب السماء

فاذا زالت الشمس قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا رب میعادک الذی وعدت به

فی کتابک و هو هذه الآیة وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض

کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد

خوفهم امنا ثم یقول الملائکة و النبیون مثل ذلک ثم یخر محمد و علی و الحسن و

الحسین سجدا ثم یقولون یا رب اغضب فانه قد هتک حرمک و قتل اصفیاءک و اذل

عبادک الصالحون فیفعل الله ما یشاء و ذلک یوم معلوم

یعنی چون شب جمعه شود فرو میفرستد پروردگار تعالی فرشته را بر آسمان

دنیا پس چون سفیده صبح طالع شد آن فرشته بر عرش مینشیند بالای بیت المعمور و

نصب میکند یا نصب کرده میشود برای محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام منبرهائی

پس بالا میروند بر آنها و جمع میشوند برای ایشان فرشتگان و پیغمبران و مؤمنان

وگشاده میشود درهای اسمان پس چون زوال افتاب شود پیغمبر خدا صلی الله علیه و
اله عرض میکند پروردگارا بوعده ات وفاکن انچه را که وعده داده ای بر ان در کتاب خود
که فرموده ای وعده داد خدا انکسانیرا که ایمان اوردند و عمل شایسته کردند که جانشین
خود قرار دهد ایشان را در روی زمین همچنانکه جانشین قرار داد کسانیرا که پیش از ایشان
بودند و هر اینه تمکین دهد برای ایشان دین ایشانرا انچنان دینی که خشنود شده است
برای ایشان و امنیت را بدل قرار دهد برای ایشان بعد از ترسیدن ایشان پس از ان
فرشتگان و پیغمبران مانند همین را گویند پس بسجده میافتند محمد و علی و حسن و حسین و
میگویند پروردگارا غضب کن برای انکه هتک حرمت تو شده و کشته شده اند برگزیدگان
تو و ذلیل کرده شدند بندگان شایسته تو پس میکند خدا انچه را که میخواهد و اینست
روز یکه دانسته شده است

۴۰۴ حدیث سی و هشتم

غیبت نعمانی ص ۱۴۸ اسنداً از انحضرت روایت کرده که فرمود اذا هدم حائط مسجد
الکوفة من مؤخره مما یلی دار ابن مسعود فعند ذلک زوال ملک بنی فلان اما ان
هادمه لا یبنیه یعنی وقتیکه خراب شد دیوار مسجد کوفه از طرف اخر ان از انجا
طرف خانه ابن مسعود است پس انوقت زمان زایل شدن ملک بنی فلان یعنی بنی
عباس است اگاه باشید که خراب کننده ان انرا بنا نمیکند

۴۰۵ حدیث سی و نهم



غیبت نعمانی ص ۱۴۸ مسنداً از آنحضرت روایتکرده که فرمود لا یقوم الساعة حتی
یقوم اثنی عشر رجلا کلهم یجمع علی قول انهم قد رأوه فیکذبونهم یعنی قیام
نمیکند قائم علیه السلام تا اینکه قیام کنند دوازده مرد که همه ایشان بر این قول
جمع شوند که ایشان قائم علیه السلام را دیده اند پس ایشان را تکذیب میکنند

۴۰۶ حدیث چهلم

غیبت نعمانی ص ۱۴۹ مسنداً از آنحضرت روایتکرده که فرمود قبل قیام القائم تحرک
حرب قیس یعنی پیش از قیام قائم بحرکت درمیاید جنگ قیس

۴۰۷ حدیث چهل و یکم

غیبت نعمانی ص ۱۴۹ مسنداً از محمد اعلم ازدی روایتکرده که گفت نزد حضرت صادق
علیه السلام ذکر سفیانی درمیان آمد حضرت فرمود انی یخرج ذلك ولم یخرج
کاسر عینیه (عینه خ ل) بصنعاء یعنی خروج سفیانی کجا خواهد بود و حال آنکه هنوز
شکننده دو چشم یا چشم او از صنعاء بیرون نیامده — اشاره بر این است که پیش
از خروج سفیانی شخصی از صنعاء یمن بر آن صفتی که ذکر شد بیرون خواهد آمد

۴۰۸ حدیث چهل و دوم

غیبت نعمانی ص ۱۴۹ مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود ان لله مائدة (وفی
غیر هذه الروایة مأدبة) بقرقیسیا یطلع مطلع من السماء فینادی یا طیر السماء و یا
سباع الارض هلموا الی الشبع من لحوم الجبارین یعنی بدرستیکه از برای خدا

خوردنی و خوان آراسته ایست بقرقیسیا که شهریست از فرات درآید در آورده شده ای از آسمان پس ندا میکند که ای مرغهای هوا و ای درندگان زمین بیائید برای سیر شدن از گوشتهای گردنکشان و ستمکاران

۴۰۹ حدیث چهل و سوم

غیبت نعمانی ص ۱۴۴ مسنداً از ابی بصیر روایت کرده که گفتم برابی عبدالله علیه السلام که فرموده خدای عز و جل عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة عذاب خزی دنیا چیست فرمود و ای خزی اخزی یا ابا بصیر من ان یکون الرجل فی بیته و حجاله و علی اخوانه و سط عیاله اذ شق اهله الجیوب علیه و صرخوا فیقول الناس ما هذا فیقال مسخ فلان الساعة فقلت قبل قیام القائم علیه السلام او بعده قال لا بل قبله **یعنی** کدام عذاب خار کننده ای خار کننده تر است ای ابوبصیر از اینکه مرد در خانه خود نشسته و با برادرهای خود و میان اهل و عیال خود که ناگاه اهل و کسان خود او گریبانها خود را برای او چاک زنند و صدای شیون آنها بلند شود و فریاد زنند پس مردم بگویند چیست این صدا پس گفته شود فلانی در اینساعت مسخ شد یعنی صورت انسانی او تغییر کرد و مبدل بصورت خوک یا سگ یا بوزینه و یا نحو اینها شد پس گفتم پیش از قیام قائم علیه السلام یا بعد از آن فرمود نه بلکه پیش از آن

۴۱۰ حدیث چهل و چهارم

غیبت نعمانی ص ۱۴۳ مسنداً از ابی بصیر از آنحضرت روایت کرده که فرمود بینا الناس

و قوف بعرفات اذ اتاهم راکب علی ناقة ذعلبة یخبرهم بموت خلیفة یکون عند موته فرج آل محمد صلوات الله علیهم و فرج الناس جمیعاً و قال علیه السلام اذا رأیتم علامة فی السماء نارا عظیمة من قبل المشرق تطلع لیالی فعندها فرج الناس و هی قدام القائم بقلیل

یعنی درحال اینکه مردمان درعرفات واقفند ناگاه میاید ایشانرا ناقه سواری که بر ناقه تیز روی سوار است و خبر میدهد ایشانرا بمردن خلیفهٔ ای که بمردن او فرج آل محمد صلوات الله علیهم و فرج همه مردمان خواهد بود و فرمود علیه السلام که وقتیکه دیدید نشانهٔ را در آسمان که آن آتشی است بزرگ که از طرف مشرق ظاهر میشود چند شب در آنهنگام فرج است برای مردمان و این نشانه کمی پیش از قیام قائم علیه السلام خواهد بود

حدیث چهل و پنجم (۴۵)

غیبت نعمانی ص ۱۴۳ مسنداً از عبدالله بن سنان روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت ابیعبدالله علیه السلام که میفرمود یشمل الناس موت و قتل حتی یلجأ الناس عند ذلک الی الحرم فینادی مناد صادق من شدة القتال فیم القتل و القتال صاحبکم فلان

یعنی شامل میشود مردمانرا مرگی و کشته شدنی تا اینکه پناهنده میشوند مردم در آنوقت بحرم یعنی مکه پس ندا میکند ندا کنندهٔ راستگوئی از شدت کشتن و کشته شدن که این کشتن و کشته شدن برای چیست صاحب شما فلان یعنی قائم علیه السلام است

۴۱۲ حدیث چهل و ششم

غیبت نعمانی ص ۱۴۱ مسنداً از انحضرت روایت کرده که فرمود اذا صعد العباسی اعواد منبر مروان ادرج ملك بنی العباس یعنی وقتیکه بالا رود عباسی بر چوبهای منبر مروان منقرض میشود ملك بنی عباس (این آخرین عباس استکه بموت او قیام قائم شود)

۴۱۳ حدیث چهل و هفتم

غیبت نعمانی ص ۱۴۱ مسنداً از عبید بن زراره از انحضرت روایت کرده که فرمود ینادی باسم القائم فیؤتی وهو خلف المقام فیقال له قد نودی باسمك فما تنتظر ثم یؤخذ بیده فیبایع — قال قال لی زرارة الحمد لله قد کنا نسمع ان القائم علیه السلام یبایع مستکرها (مکرها ظ) فلم نکن نعلم وجه استکراهه فعلمنا انه استکراه لا اثم فیه **یعنی** ندا کرده میشود بنام قائم علیه السلام پس آمده میشود وحال آنکه انحضرت در پشت مقام ابراهیم است و به او گفته میشود که بنام تو ندا کرده شده است پس چه انتظار داری و دست حضرت گرفته میشود و بیعت کرده میشود —

عبید بن زراره گفت که زراره بمن گفت الحمد لله ما میشنیدیم که قائم علیه السلام بیعت کرده میشود از روی کراهت یعنی در حالتیکه کراهت دارد از اینکه با او بیعت کنند و وجه کراهت داشتن او را نمیدانستیم پس دانستیم که این کراهتی نیست که گناه داشته باشد بلکه هیچ گناهی در آن نیست

۴۱۴ حدیث چهل و هشتم

غیبت نعمانی ص ۱۴۰ مسنداً از محمد بن راشد بجلی از آنحضرت روایت کرده که فرمود اما ان النداء من السماء باسم القائم فی کتاب الله لبین فقلت فاین هو اصلحک الله فقال فی طسم تلک آیات الکتاب المبین قوله ان نشاء ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین قال اذا سمعوا الصوت اصبحوا وکانما علی رؤسهم الطیر

یعنی آگاه باشید که ندای آسمانی بنام قائم علیه السلام در کتاب خدا یعنی قرآن هر آینه واضح است پس گفتم اصلحک الله در کجای قرآن است فرمود در سوره طسم تلک آیات الکتاب المبین در آنجا که فرموده است پس صبح میکنند در حالتیکه سرهاشان برای آن آیت بزیر افتاده است و ترسانند فرمود چون صدا را بشنوند داخل در صبح میشوند بنحویکه گویا بالای سرهای ایشان مرغ درک نشسته است

۴۱۵ حدیث چهل و نهم

غیبت نعمانی ص ۱۴۰ مسنداً از محمد بن صامت از آنحضرت روایت کرده میگوید گفتم بآن حضرت که آیا نشانه‌ای نیست پیش از این امر یعنی ظهور قائم علیه السلام فرمود چرا گفتم چیست آن نشانه فرمود هلاک العباسی وخروج السفیانی وقتل النفس الزکیة والخسف بالبیداء والصوت من السماء فقلت جعلت فداک اخاف ان یطول هذا الامر فقال لا انما هو کنظام الخرز یتبع بعضه بعضاً

یعنی فرمود نشانه آن هلاک خلیفه عباسی و بیرون آمدن سفیانی و کشته شدن نفس زکیه یعنی محمد بن الحسن و فرو رفتن لشکر سفیانی بزمین در بیداء و صدای آسمانی

پس گفتم فدایت شوم میترسم از اینکه این امر طول بکشد فرمود نه اینها مانند مهره فکیده شده بعض از اینها دنبال بعض دیگر است

۴۱۶ حدیث پنجاهم

غیبت نعمانی ص۱۳۹ مسنداً از عبدالله بن سنان روایت کرده که گفت نزد ابی عبدالله علیه السلام بودم شنیدم مردی از همدان با بحضرت میگفت که این جماعت عامه بر ما سرزنش میکنند و بما میگویند شما چنین گمان میکنید که ندا کننده از اسمان بنام صاحب این امر ندا میکند - حضرت تکیه کرده بود پس غضبناک برخواست و نشست پس از آن فرمود لا ترووه عنی وارووه عن ابی ولا حرج علیکم فی ذلک اشهد انی قد سمعت ابی علیه السلام یقول والله ان ذلک فی کتاب الله عزوجل لبین حیث یقول ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین فلا یبقی فی الارض یومئذ احد الا خضع وذلت رقبته لها فیؤمن اهل الارض اذا سمعوا الصوت من السماء الا ان الحق فی علی بن ابی طالب وشیعته قال فاذا کان من الغد صعد ابلیس فی الهواء حتی یتواری عن الارض ثم ینادی الا ان الحق فی عثمان بن عفان وشیعته فانه قتل مظلوماً فاطلبوا بدمه قال فیثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت علی الحق وهو النداء الاول ویرتاب یومئذ الذین فی قلوبهم مرض والمرض والله عداوتنا فعند ذلک یتبرؤون منا ویتناولونا فیقولون ان المنادی الاول سحر من سحر اهل هذا البیت ثم تلا ابو عبدالله علیه السلام وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر

یعنی روایت نکنید از من و روایت کنید از پدرم و باکی بر شما نیست در اینکه از پدرم روایت کنید گواهی میدهم که شنیدم از پدرم علیه السلام که میفرمود بذات خدا قسم است که این نشانه در کتاب خدای عزّ وجلّ بیان شده در اینجا که میفرماید اگر بخواهیم فرو میفرستیم بر ایشان نشانه‌ای از آسمان پس صبح میکنند در حالتیکه گردنهای ایشان ذلیل و ترسانند پس در آنروز باقی نمیماند در روی زمین احدی مگر اینکه میترسد و گردن او ذلیل میشود برای آن نشانه پس ایمان میاورند هر اهل زمین وقتیکه آن صدا را میشنوند از آسمان که آگاه باشید که حق در علی بن ابیطالب و شیعیان او است فرمود پس چون فردای آنروز شود شیطان در هواء بالا میرود تا اینکه از زمین پنهان شود پس ندا میکند که حق در عثمان پسر عفّان و شیعیان او است زیرا که مظلوم کشته شد پس طلب کنید خون او را فرمود پس ثابت میگرداند خدا آنهائی را که ایمان آورده‌اند بگفتن ثابتی بر حق و آن ندای اول است و شک میافتند در آنروز آنهائیکه در دلهاشان مرض است و مرض بذات خدا قسم است که دشمنی کردن با ما است پس در آن هنگام بیزاری میجویند از ما و میگیرند ما را ببدگوئی و میگویند که ندا کننده اول جادوئی است از جادوهای اینخانواده پس تلاوت فرمود حضرت علیه السلام این آیه را و ان یروا آیة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر یعنی و اگر ببینند نشانه‌ای از نشانه‌های خدا را رو میگردانند و میگویند که این جادو بیست که دنباله‌دار است

حدیث پنجاه و یکم

۴۱۷



غیبت نعمانی ص ۱۳۴ مسنداً از داود بن سرحان از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده که فرمود العام الذی فیه الصیحة قبله الآیة فی رجب قلت وما هی قال وجه یطلع
فی القمر ویدٌ بارزة – یعنی سالیکه در آن صدای آسمانی واقع میشود پیش از آن
نشانه‌ای در ماه رجب واقع خواهد شد گفتم آن نشانه چیست فرمود روئی است که
در ماه دیده میشود و دستی است که ظاهر شود

۴۱۸ حدیث پنجاه و دوم

غیبت نعمانی ص ۱۳۳ مسنداً از محمد بن مسلم از آنحضرت روایت کرده که فرمود ان قدام
قیام القائم علامات بلوی من الله للمؤمنین قلت وما هی قال ذلک قول الله عز وجل
ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین
قال لنبلونکم یعنی المؤمنین بشیء من خوف ملک بنی فلان فی آخر سلطانهم والجوع بغلاء
اسعارهم ونقص من الاموال فساد التجارات وقلة الفضل فیها والانفس قال موت
ذریع والثمرات قلة ریع ما یزرع وقلة برکة الثمار وبشر الصابرین عند ذلک بخروج
القائم (علیه السلام) ثم قال لی یا محمد هذا تاویله ان الله عز وجل یقول وما یعلم
تاویله الا الله والراسخون فی العلم

یعنی پیش در آمد قیام قائم نشانه‌هائیست که امتحان است از جانب خدا برای مؤمنین
گفتم چیست آن امتحانات فرمود آن گفته خدای عز وجل است که میفرماید وهر آینه امتحان
میکنیم شما را بچیزی از ترس و گرسنگی و کم شدن مالها و نفسها و میوه‌ها و مژده

بده ای پیغمبر صبر کنندگان را فرمود یعنی میازمائیم شما مؤمنین را بچیزی از ترس از
ملت وحکومت بنی فلان یعنی بنی عباس در آخر سلطنت ایشان وگرسنگی بگران
شدن نرخهای شما وکم شدن مالها از جهت فاسد شدن تجارتها وکم شدن سود
وزیادتی آن وکم شدن نفسها که مراد از آن مرگهای با شتاب وسرعتی است که مردمان
را فرو گیرد وکم شدن ریع وبرکت زراعتها ومیوه ها ومژده بده صبر کنندگان در آن
زمان بزبیرون آمدن قائم علیه السلام پس فرمود ای محمد اینست تاویل آن بدرستیکه
خدای عزّ وجلّ میفرماید ونمیداند تاویل آنرا مگر خدا وراسخون دانندگان در علم

۴۱۹ حدیث پنجاه وسوم

کامل الزیارة تالیف جعفر بن قولویه طبع نجف ص ۳۳۶ در ضمن حدیثی که حلبی از حضرت صادق
علیه روایت کرده که از جمله فرمایشات حضرت اینست که میفرماید فلا ترون فرجا حتی
یقوم قائمکم فیشفی صدورکم تا آنجائیکه حلبی بآنحضرت عرض میکند جعلت فداک الی
متی انتم ونحن فی هذا القتل والخوف والشدة فقال حتی یاتی سبعون فرجا
اجواب ویدخل وقت السبعین فاذا دخل وقت السبعین اقبلت الرایات تترى
کانها نظام فمن ادرک ذلک الوقت قرت عینه

لغت فرج در اینجا بمعنای علم وپرچم است واحتمال میرود که فوج بوده وتصحیف
شده باشد وآن بمعنای جماعت وگروه زیاد است واجواب بمعنای اقطاع است
آن جمع جوب است بمعنای قطع وشاید در اینجا مراد این باشد که این علمها وپرچمها



از همدیگر جدا باشند و باهمدیگر متصل نباشند و جَوّ به معنای فجوهٔ میانه خانه‌ها و فرجه
میان ابرها و کوهها را گویند

یعنی حلبی بحضرت عرضکرد فدایت شوم تاکی شما و ما در معرض قتل و خوف و شدت
باشیم فرمود تا وقتیکه هفتاد پرچم مختلف برافراشته شود که اینها از هم بریده و جدا باشند یعنی
هرکدام از اینها از جائی بلند شود و وقت برافراشته شدن این هفتاد پرچم داخل میشود دُوّ
میاورند پرچمهای پی درپی که با اینکه باهم متصل نیستند گویا منظم و بهم پیوسته اند کسیکه
درک کند چنین زمانی را قرار و آرام میگیرد یا خنک میشود چشم او که اشاره براحتی و روشنی
آن باشد **مؤلف گوید** که این حدیث دور نیست اشاره بجنگ جهانی متصل بفرج
باشد والله العالم

۴۳۰ حدیث پنجاه و چهارم

سیزدهم بحار ص ۱۷۵ از کتاب سرور اهل الایمان از حدیث طولی از حضرت صادق علیه السلام
روایتکرده که فرمود لا یکون ذلک حتی یخرج خارج من آل ابی سفیان یملک تسعة اشهر
کحمل المرئة ولا یکون حتی یخرج من ولد الشیخ فیسیر حتی یقتل ببطن النجف فوالله کانی انظر
الی رماحهم وسیوفهم وامتعتهم الی حائط من حیطان النجف یوم الاثنین ویستشهد
یوم الاربعاء

یعنی نمیباشد این امر یعنی قیام مهدی علیه السلام تا اینکه بیرون آید خروج
کننده ای از آل ابی سفیان یعنی سفیانی و مالک ملک شود مدت نه ماه بقدر حمل

یکرن و همیباشد قیام سفیانی تا اینکه بیرون آید از فرزندان شیخ پس سرکند تا انکه در
میان نجف کشته شود پس بذات خدا قسم است گویا میبینم نیزها و شمشیرها و متاعهای
ایشانرا بسوی دیواری از دیوارهای نجف یا فضائی از فضاهای ان در روز دوشنبه ای
وشهید میشود در روز چهارشنبه ان

حدیث پنجاه و پنجم ۴۲۱

سیزدهم بحار ص ۱۷۵ مسنداً از ابی بصیر روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام
از ماه رجب فرمود شهر کانت الجاهلیة تعظمه وکانوا یسمونه الشهر الاصم قلت شعبان
قال تشعبت فیه الامور قلت رمضان قال شهر الله تعالی وفیه ینادی باسم صاحبکم و
اسم ابیه قلت فشوال قال فیه یشول امر القوم قلت فذو القعده قال یقعدون فیه قلت
فذو الحجة قال ذلک شهر الدم قلت فالمحرم قال یحرم فیه الحلال ویحل فیه الحرام قلت صفر
وربیع قال فیها خزی عظیم فضیع وامر عظیم قلت جمادی قال فیها الفتح من اولها الی آخرها
یعنی فرمود ماه رجب ماهیست که در جاهلیت بزرگ میشمردند او را و ماه اصم
مینامند گفتم ماه شعبان فرمود شعبه شعبه میشود در ان کارها گفتم ماه رمضان
فرمود ماه خدای تعالی است و دران ندا کرده میشود بنام صاحب شما یعنی قائم علیه
السلام و نام پدر او گفتم پس شوال فرمود دران بلند و یا مختلف میشود امر قوم گفتم
پس ذی القعده فرمود با زمینشینند دران گفتم پس ذو الحجه فرمود ان ماه خونریزی است
گفتم محرم فرمود حرام کرده شود دران حلال و حلال کرده شود دران حرام گفتم صفر و

ربیع فرمود در ان است خواری شکست خورنده و کار بزرگی گفتم جمادی فرمود در ان است

فتح و گشایش از اول ان تا اخر ان

۴۲۲ حدیث پنجاه و ششم

سیزدهم بحار ص ۱۷۴ مسنداً از ابی بصیر از ان حضرت روایت کرده که فرمود الله اجل و اکرم و

اعظم من ان یترک الارض بلا امام عادل قال قلت له جعلت فداک فاخبرنی بما استریح الیه قال

یا ابا محمد لیس یری امة محمد فرجا ابدا ما دام لولد بنی فلان ملک حتی ینقرض ملکهم

فاذا انقرض ملکهم اتاح الله لامة محمد برجل منا اهل البیت یشیر بالتقی و یعمل بالهدی

و لا یاخذ فی حکمه الرشا و الله انی لاعرفه باسمه و اسم ابیه ثم یاتینا الغلیظ القصرة

ذو الخال و الشامتین القائم العادل الحافظ لما استودع یملأها عدلا و قسطا کما ملأها

الفجار ظلما و جورا

یعنی خدا بزرگوارتر و گرامی‌تر و بزرگتر است از اینکه واگذارد زمین را بدون امام عادلی

گفت گفتم بان حضرت فدایت شوم پس خبر ده مرا بچیزیکه طلب راحتکنم بسوی ان فرمود ای

ابا محمد (کنیه ابو بصیر است) هرگز امت محمد فرج را نمیبینند تا زمانیکه برای پسر بنی فلان یعنی

بنی عباس ملکی است تا اینکه منقرض شود ملک ایشان پس وقتیکه ملک ایشان منقرض شد

مهیا میکند خدا برای امت محمد استراحت را بمردیکه از ما اهل بیت است که اشاره میکند

بتقوی و پرهیزکاری یا سیر میکند بپرهیزکاری و عمل میکند بهدایت و راستی و در حکومت

خود رشوه نمیگیرد و بذات خدا قسم است که هر اینه میشناسم نام او و نام پدر او را پس از ان

میاید برای ما مرد سخت گیر با سطبر قوی هیکل یا کوتاه گردن یا سال دیده که صاحب خال و دو علامت است و آن امام قائم عادلی است که حفظ کننده است آنچه را که بودیعت براو سپرده شده پر میکند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر کرده باشند از اصحاب فجور از ظلم و جور

۴۲۳ حدیث پنجاه و هفتم

الزام الناصب ص ۱۷۸ از کتاب صراط المستقیم روایت کرده که سئل الصادق علیه السلام من ظهوره فقال اذا حکمت فی الدولة الخصیان والنسوان واخذت الامارة الشبان و الصبیان وخرب جامع الکوفة من العمران وانعقدت الجسران فذلك الوقت زوال ملك بنی عمی العباس وظهور قائمنا اهل البیت

یعنی پرسیده شد از صادق علیه السلام از ظهور آنحضرت یعنی قائم علیه السلام پس فرمود زمانیکه حکومت کنند در دولت کسانیکه مردی ندارند و زنها و گرفتند فرمان داری و فرمانفرمائی را جوانان و کودکان و ویران شد مسجد کوفه از آبادی و بهم بستگی پیدا کردند همسایگان پس آنوقت زایل شدن ملك پسران عمویم عباس و ظهور قائم ما اهل بیت رسالت است **از این** حدیث شریف چند علامت فهمیده میشود اول حکومت کردن خواجه گان و زنان در ممالك اسلامی دوم مصدر و فرمانفرما و زمامدار کارهای مملکتی شدن جوانهای کم تجربه و کودکان سوم خراب شدن مسجد جامع کوفه و از آبادانی افتادن چهارم پیمان و عهد بستن دولتهای همسایه با یکدیگر ظاهر شدن اینها علامات انقراض دولت و ملکست از بنی عباس و پس از آن قیام قائم آل محمد علیهم السلام

۴۲۳ حدیث پنجاه و هشتم

کمال الدین و تمام النعمة در باب علامات ظهور از عمر بن یزید روایت کرده که گفت قال لی ابو عبدالله الصادق صلوات الله علیه انک لو رأیت السفیانی رأیت اخبث الناس اشقر احمر ازرق یقول یا رب ثاری ثاری ثم النار ولقد بلغ من خبثه انه یدفن ام ولد له وهی حیة مخافة ان تدل علیه یعنی گفت برای من ابو عبدالله صادق صلوات الله علیه که اگر تو میدیدی سفیانی را میدیدی خبیث ترین مردم را سرخ مو و سرخ رو و کبود چشم است میگوید ای پروردگار من خون خود را بگیرم خون خود را بگیرم پس از آن در آتش بسوزم و از خباثت بجائی رسد که کنیز ام ولد خود را زنده دفن میکند از ترس آنکه مردم را براو دلالت کند

۴۲۴ حدیث پنجاه و نهم

کمال الدین و تمام النعمة در همان باب از ابی بصیر روایت کرده که گفت سؤال کرد مردی از اهل کوفه از حضرت صادق علیه السلام که چند نفر با قائم بیرون میاید صلوات الله علیه زیرا که میگویند که خارج میشود با او مانند عدد اهل بدر سیصد و سیزده مرد فرمود ما یخرج الا فی اولی قوة وما یکون اولی القوة اقل من عشرة الاف یعنی بیرون نمیاید مگر با صاحبان قوتی و نمیباشند صاحبان قوت کمتر از ده هزار

۴۲۵ حدیث شصتم

کمال الدین در همان باب از عبدالله بن عجلان روایت کرده که گفت که یاد کردیم خروج قائم صلوات الله علیه را نزد ابیعبدالله علیه السلام پس گفتم چگونه برای ما علم بآن حاصل شود فقال یصبح احدکم و تحت رأسه صحیفة علیها مکتوب طاعة معروفة و روی



انه یکون فی رایة المهدی الرفعة (البیعة خ ل) **یعنی** پس فرمود صبح میکند هر یک از شما درحالیکه در زیر سر او صحیفه ایست که بالای آن نوشته شده فرمانبرداری ایست شناخته شده و روایت شده است که در پرچم مهدی بلندی است یا بیعت است یعنی رفتن زیر پرچم مهدی باعث رفعت مقام است یا بیعت کردن با پرچم او سزاوار است

۴۲۶ حدیث ششصد و یکم

کمال الدین در همان باب از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت شنیدم از ابی عبدالله علیه السلام که فرمود لا یکون هذا الامر حتی یذهب ثلثا الناس فقلنا فاذا ذهب ثلثا الناس فما یبقی فقال صلوات الله علیه اما ترضون ان تکونوا من الثلث الباقی

یعنی تمام نباشد این امر یعنی ظهور قائم علیه السلام تا اینکه دو ثلث مردم از بین بروند پس گفتم پس چقدر باقی میمانند یا کسی باقی نمیماند فرمود آیا خشنود نیستید که شما از ثلث باقیمانده باشید ــ این فرمایش موجب امیدواری است برای شیعیان و دوستان اهل البیت علیهم السلام

۴۲۷ حدیث ششصد و دوم

کمال الدین در همان باب از سلیمان بن خالد روایت کرده که فرمود در پیشروی قائم دو مرگ است موت احمر و موت ابیض حتی یذهب من کل سبعة خمسة الموت الاحمر السیف و الموت الابیض الطاعون یعنی مرگ سرخ و مرگ سفید تا اینکه از هر هفت نفر پنج نفر آنها بروند مرگ سرخ شمشیر است و مرگ سفید طاعون است

۴۲۸ حدیث ششصد و سوم

سیزدهم بحار از مجالس شیخ طوسی بسند خود از سدیر صیرفی روایت کرده که گفت در نزد حضرت صادق علیه السلام بودم با جماعتی از اهل کوفه پس حضرت رو به ایشان کرد و فرمود بایشان که حجوا قبل ان لا تحجوا قبل ان یمنع البر جانبه حجوا قبل هدم مسجد بالعراق بین نخل و انهار حجوا قبل ان تقطع سدرة بالزوراء علی عروق النخلة التی اجتنت منها مریم علیها السلام رطبا جنیا فعند ذلک تمنعون الحج وینقص الثمار وتجدب البلاد وتبتلون بغلاء الاسعار وجور السلطان ویظهر فیکم الظلم والعدوان مع البلاء والوباء والجوع وتظلکم الفتن من جمیع الآفاق فویل لکم یا اهل العراق اذا جاءتکم الرایات من خراسان وویل لاهل الری من الترک وویل لاهل العراق من اهل الری وویل لهم من الثط قال سدیر فقلت یا مولای من الثط قال قوم اذانهم کآذان الفار صغرا (صفراء خ‌د) لباسهم الحدید کلامهم ککلام الشیاطین صغار الحدق مرد جرد استعیذوا بالله من شرهم اولئک یفتح الله علی ایدیهم الدین ویکونون سببا لامرنا

یعنی حج بگذارید پیش از اینکه از حج گذاردن منع کرده شوید بواسطهٔ نا ایمنی اطراف وجوانب بیابان یعنی پیش از آنکه بیابان از شدت فتنه طرفان خوفناک شد که نتوان رفت یا اینکه بنابر نسخهٔ دیگر البرجانیه باشد که آن معرب بریتانیا یعنی روسیها وانگلیسها باشد که صنفی از غربیها باشند گرچه معنای اول اولی واقرب است بدلیل بعض از اخبار دیگر بقرینهٔ جمله والبحر راکبه یعنی دریاهم راکب جود را از رفتن بحج منع کند حج بگذارید پیش از اینکه مسجد که در عراق میان نخلها و نهرها ساخته شده خراب

شود که مراد از آن مسجد براثا باشد که درمیان بغداد و کاظمین واقع است و قبلاً در
عدادِ اخبار نبویه در جزو اول و اخبار علویه در جزو دوم این کتاب شرح داده شد و
حج بگذارید پیش از آنکه درخت سدریکه در بغداد بالای ریشه های نخل است که مریم علیها
السلام رطب تازه از آن چید در آن وقت منع میکنند رفتن حج را و کم میشود میوه ها و شهرها
محدود شود و مبتلا بگرانی خوار و بار و نرخها و جور و ستم سلطان خواهید شد و ظاهر
شود درمیان شما ستمگری و دشمنی با بلاء و وباء و گرسنگی و سایه بیندازد بشما از فتنه ها
از همه کرانهای زمین پس وای بر شما ای اهل عراق وقتیکه پرچمهای خراسان بسوی شما
بیاید و وای بر اهل ری که مراد طهران باشد از ترک که شوروبها یا چینیها باشند و وای بر اهل
عراق از ری و وای بر ایشان پس وای بر ایشان از ثط سدیر گفت گفتم ای مولای من ثط
کیست فرمود گروهی هستند که گوشهای آنها مانند گوشهای موش کوچک یا رزد است و
لباسهای ایشان آهنی است و سخن گفتن ایشان مانند سخن گفتن شیاطین است حدقه های
چشمهای ایشان کوچک است و صورتهاشان صاف و بیمو است پناه ببرید بخدا از شر ایشان
خدا بدست این جماعت دین خود را گشایش دهد و اینها سبب شوند برای امر ما یعنی ظهور
مهدی علیه السلام

۴۲۹ حدیث شصت و چهارم

وافی مجلد سوم کتاب روضه ص ۱۱۸ از روضه کافی بسند خود از حمران روایت کرده که گفت قال له
ابو عبدالله علیه السلام و ذکر هؤلاء عنده و سوء حال الشیعة عندهم فقال انی سرت مع ابی جعفر
المنصور و هو فی موکبه و هو علی فرس و بین یدیه خیل و من خلفه خیل و انا علی حمار الی جانبه

فقال لی یا ابا عبد الله قد کان ینبغی لک ان تفرح بما اعطانا الله من القوة و فتح لنا من العز
ولا تخبر الناس انک احق بهذا الامر منا و اهل بیتک فتغرینا بک و بهم قال فقلت و من رفع
الیک هذا عنی فقد کذب فقال لی اتحلف علی ما تقول قال فقلت ان الناس سحرة یعنی یحبون
ان یفسدوا قلبک علی فلا تمکنهم من سمعک فانا الیک احوج منک الینا فقال لی تذکر یوم
سألتک هل لنا ملک او نراه لنا فیها فقلت نعم طویل عریض شدید فلا تزالون فی مهلة من امرکم
و فسحة من دنیاکم حتی تصیبوا منا دما حراما فی شهر حرام فی بلد حرام فعرفت انه قد حفظ الحدیث
فقلت لعل الله ان یکفیک فانی لم اخصک بهذا و انما هو حدیث رویته ثم لعل غیرک من اهل بیتک
یتولی ذلک فسکت عنی فلما رجعت الی منزلی اتانی بعض موالینا فقال جعلت فداک والله لقد رأیتک
فی موکب ابی جعفر و انت علی حمار و هو علی فرس و قد اشرف علیک یکلمک کانک تحته فقلت بینی و
بین نفسی هذا حجة الله علی الخلق و صاحب هذا الامر الذی یقتدی به و هذا الاخر یعمل بالجور
و یقتل اولاد الانبیاء و یسفک الدماء فی الارض بما لا یحب الله و هو فی موکبه و انت علی حمار
فدخلنی من ذلک شک حتی خفت علی دینی و نفسی قال فقلت لو رأیت من کان حولی و بین یدی
و من خلفی و عن یمینی و عن شمالی من الملائکة لاحتقرته و احتقرت ما هو فیه فقال الآن سکن
قلبی ثم قال الی متی هؤلاء یملکون او متی الراحة منهم فقلت الیس تعلم ان لکل شیء مدة قال بلی
فقلت هل ینفعک علمک ان هذا الامر اذا جاء کان اسرع من طرفة العین انک لو تعلم حالهم عند
الله تعالی و کیف هی کنت لهم اشد بغضا و لو جهدت او جهد اهل الارض ان یدخلوهم فی اشد ما
هم فیه من الاثم لم یقدروا فلا یستفزنک الشیطان فان العزة لله و لرسوله و للمؤمنین و لکن

المنافقین لا یعلمون الا نعلم من انتظر امرنا و صبر علی ما یری من الاذی والخوف و هو غدا فی زمرتنا

یعنی فرمود ابو عبدالله علیه السلام و یاد کرده شد آنگروه یعنی بنی عباس در نزد او و بکی حال شیعیان در نزد ایشان پس فرمود که من سیر کردم با ابجعفر منصور و او در میان سواران و لشکریان از اسب خود بر اسبی سوار بود و سواران از پیش رو و عقب سر او در حرکت بودند و من بر خری سوار بودم در پهلوی او پس بمن گفت ای اباعبدالله سزاوار است که تو خوشحال باشی بر آنچه از توانائی و قوتی که خدا بما عطا کرده و فتح و غلبه ای که بما داده و خبر نده مردم را که تو سزاوارتری باین امر یعنی خلافت و اهل بیت تو از ما تا ما را بجوشانی و ایشان مهربان کنی فرمود پس گفتم کسی که اینخبر را از من بشما داده دروغ گفته است گفت آیا قسم بخوری بر آنچه که میگوئی گفتم مردم جادوگرند میخواهند فاسد کنند دل تو را با من پس ممکن مکن از اینکه بشنوی این حرفها را از ایشان زیرا که ما بتو محتاج تریم از تو بما پس بمن گفت که یاد داری روزی را که از تو پرسیدم آیا برای ما ملک و سلطنتی هست و میبینی روز را که ما صاحب ملک شده باشیم گفتی آری ملک طولانی و پهنائی بسیار سخت و همیشه مهلت داده میشوید در خلافت و سلطنت خودتان و دنیای شما در گشایش است تا اینکه بریزید از ما خون حرامی را در ماه حرامی در شهر حرامی (اشاره بکشتن نفس زکیه است در مسجد الحرام پانزده روز پیش از ظهور قائم علیه السلام در میان رکن و مقام) پس دانستم که حدیث را حفظ کرده است گفتم امید است که خدا باز دارد تو را زیرا که من خصوصیت ندادم تو را باین کار و این حدیثی است که من روایت کردم امرا شاید غیر تو از خاندان تو این کار را بکند پس ساکت شد از ختمی که بر من داشت

یا از سخن گفتن با من پس چون برگشتم بمنزل خود بعضی از دوستان من آمدند نزد من و
گفت فدایت شوم بذات خدا قسم است که دیدم تو را در موکب ابی جعفر که بر خری سوار بودی
واو بر اسبی سوار بود و مشرف و مستولی بر شما بود با تو سخن میگفت و تو زیر دست او
بودی پس در پیش نفس خود گفتم که این حجت خدا است بر خلق و صاحب امر خلافت است
که بر او اقتداء کرده میشود و آن دیگری یعنی منصور ستمگری کار میکند و میکشد فرزندان
پیغمبران را و خونهای بناحق در روی زمین میریزد بجو یکه خدا دوست نمیدارد و
تو ولی امام صادق که حجت خدائی بر خری سواری و او در میان موکب خود است پس
شکی در دل من وارد شده تا اندازه ایکه بر دین و جان خودم ترسیدم فرمود حضرت پس
گفتم که اگر میدیدی کسانرا که در اطراف و مقابل رو و پشت سر و طرف راست و چپ من
بودند از فرشتگان او را و موکب او که در آن است حقیر و کوچک میدیدی پس گفت حالا
دل من قرار گرفت پس گفت تا کی این گروه یعنی بنی عباس مالک ملکند یا راحتی و خوشی
چه وقت است از شر ایشان پس گفتم آیا نمیدانستی که هر چیزی مدتی دارد گفت چرا
گفتم آیا نفع میدهد تورا دانستن تو که این امر وقتی آمد سرعت آن بیشتر از بهم زدن
است اگر بدانی حال ایشانرا نزد خدای تعالی که چگونه است بغض تو در حق ایشان سخت تر
خواهد شد و اگر بکوشی تو یا کوشش کنند همه اهل زمین که ایشانرا وارد کنند در چیزی از
گناه که سخت تر از این گناهی که در آنند باشد نمیتوانند پس سبک و خوار نکند و از جا نکند
و از دین بیرون نکند تو را شیطان زیرا که غلبه مخصوص خدا و رسول او و مؤمنین است

ولیکن منافقان نمیدانند یا ندانند ای کسی که منتظر امر ما باشد و صبر کند بر آنچه که میبیند از اذیت و ترس او فردا در زمره ما آل محمد خواهد بود

فاذا رأیت الحق قد مات و ذهب اهله و رأیت الجور قد شمل البلاد و رأیت القرآن قد خلق و احدث فیه ما لیس فیه و وجه علی الاهواء و رأیت الدین قد انکفی کما ینکفی الماء الاناء و رأیت اهل الباطل قد استعلوا علی اهل الحق و رأیت الشر ظاهرا لا ینهی عنه و یعذر اصحابه و رأیت الفسق قد ظهر و اکتفی الرجال بالرجال و النساء بالنساء و رأیت المؤمن صامتا لا یقبل قوله و رأیت الفاسق یکذب و لا یرد علیه کذبه و فریته و رأیت الصغیر یستحقر بالکبیر (یحقر الکبیر) و رأیت الارحام قد تقطعت و رأیت من یمتدح بالفسق یضحک منه و لا یرد علیه قوله و رأیت الغلام یعطی ما تعطی المرأة و رأیت النساء یتزوجن بالنساء و رأیت الثناء قد کثر و رأیت الرجل ینفق المال فی غیر طاعة الله فلا ینهی و لا یؤخذ علی یدیه و رأیت الناظر یتعوذ بالله مما یری المؤمن فیه من الاجتهاد و رأیت الجار یؤذی جاره و لیس له مانع و رأیت الکافر فرحا لما یری من المؤمن مرحا لما یری فی الارض من الفساد و رأیت الخمور تشرب علانیة و یجتمع علیها من لا یخاف الله عز و جل و رأیت الآمر بالمعروف ذلیلا و رأیت الفاسق فیما لا یحب الله قویا محمودا و رأیت اصحاب الآیات یحقرون (الآثار یحقرون) و

ویحتقر من بجیہم ورأیت سبیل الخیر منقطعًا وسبیل الشر مسلوکًا ورأیت بیت الله قد عطل ویؤمر بترکه ورأیت الرجل یقول ما لا یفعله ورأیت الرجال یتسمنون للرجال والنساء للنساء ورأیت الرجل معیشته من دبره ومعیشة المرئة من فرجها ورأیت النساء یتخذن المجالس کما یتخذها الرجال

یعنی پس وقتیکه دیدی حق مرد واهل حق رفتند وقتیکه تمام شهرها را جور وستم فرو گرفت ودیدیکه قرآن کهنه شد یعنی بران عمل کرده نشد واحداث کردند دران چیزیرا که دران نیست وبرأیها توجیه کرده شد ودیدیکه دین سرنگون شد همچنانکه ظرف اب سرنگون شود ودیدیکه اهل باطل بر اهل حق بلندی جستند ودیدیکه شر وبدی اشکار شد وکسی ازان نهی وجلوگیری نکند وصاحبان شر عذر خواهی کرده شوند ودیدیکه فسق اشکار اشد ومردها در فسق وفجور بمردها اکتفا کردند وزنها بزنها یعنی لواط وسحق درمیان شایع شد ودیدیکه مؤمن ساکت است واگر سخن گوید سخن اورا نپذیرند ودیدیکه فاسق دروغ گوید وکسی دروغ وافتراء اورا براو رد نکند ودیدیکه کوچکها بزرگانرا حقیر وناچیز شمرند ودیدیکه خویشاوندیها بریده شد ودیدیکه کسیکه بفسق مدح کرده شود ازجهة او خنده کرده شود واورا رد نکند و دیدیکه پسر بچه ها بچه را که زن میدهد یعنی لواط ودیدیکه زنها باهم جفت

شوند یعنی برای مساجد و دیدیکه ثنا و مدح گفتن بسیار شد و دیدیکه
مرد مال را در غیر طاعت خدا یعنی در راه معصیت انفاق کند و کسی او را نهی
نکند و دست او را نگیرد و دیدیکه ببیند پناه میبرد بخدا از انچه که از مؤمن
میبیند از کوشش در طاعت و بندگی کردن و دیدیکه همسایه همسایه خود را آزار
کند و کسی او را منع نکند و دیدیکه کافر خوشحال و شاد شود از اندوهی که در
مؤمن میبیند از جهة فسادیکه در روی زمین واقع میشود و دیدیکه مسکرات
آشکارا آشامیده شود و مردم بر آشامیدن آن جمع شوند از کسانیکه از خدای
عز و جل نمیترسند و دیدیکه امر بمعروف کننده ذلیل شد و دیدیکه فاسق در
کردن کارها یکه خدا دوست نمیدارد توانا و ستایش کرده شد و دیدیکه اصحاب
آیات یعنی اهل قرآن و یا اصحاب آثار یعنی اهل احادیث در نظر مردم حقیر و کوچک
شدند و کسانیکه هم که ایشانرا دوست میدارند کوچک شدند و دیدیکه راه خیر
بریده شد و راه شر پیموده شد و دیدیکه خانه خدا معطل ماند و کسی بحج نرود
و مردم بترفتن حج امر کرده شوند و دیدیکه مرد بانچه که میگوید نکند و دیدی
که مردها خود را فربه کنند برای فجور با مردها و زنها نیز برای فجور با زنها و دیدی
که گذران و معیشت مرد از دُبُر او یعنی لواط دادن او باشد و گذران و معیشت
زن از فرج او یعنی زنا دادن باشد و دیدیکه زنها مانند مردها مجلسها گیرند

ورأیت التأنیث فی ولد العباس قد ظهر واظهروا الخضاب وامتشطوا کما تمتشط المرئۃ لزوجها واعطوا الرجال الاموال علی فروجهم وتنوفس فی الرجل وتغایر علیہ الرجال وکان صاحب المال اعز من المؤمن وکان الربا ظاهرا لا یعیر وکان الزنا یمتدح به النساء ورأیت المرئۃ تصانع زوجها علی نکاح الرجال ورأیت اکثر الناس وخیر بیت من یساعد النساء علی فسقهن ورأیت المؤمن محزونا محتقرا ذلیلا ورأیت البدع و الزنا قد ظهر ورأیت الناس یعتدون بشاهد الزور ورأیت الحرام یحلل ورأیت الحلال یحرم ورأیت الدین بالرأی وعطل الکتاب واحکامه ورأیت الولاۃ یقربون اهل الکفر ویباعدون اهل الخیر ورأیت الولاۃ یرتشون فی الحکم ورأیت الولایۃ قبالۃ لمن زاد (از ادیم) ورأیت ذوات الارحام ینکحن ویکتفی بهن ورأیت الرجل یقتل علی الظنۃ ویتغایر علی الرجل الذکر فیبذل له نفسه وماله ورأیت الرجل یعیر علی اتیان النساء ورأیت الرجل یاکل من کسب امرأته من الفجور یعلم ذلک و یقیم علیه ورأیت المرئۃ تقهر زوجها وتعمل ما لا یشتهی وتنفق علی زوجها و رأیت الرجل یکری امرأته وجاریته ویرضی بالدنی من الطعام والشراب ورأیت الایمان بالله عز وجل کثیرۃ علی الزور ورأیت القمار قد ظهر ورأیت الشراب تباع ظاهرا لیس علیه مانع ورأیت النساء یبذلن انفسهن لاهل الکفر ورأیت الملاهی قد ظهرت یمر بها لا یمنعها احد احدا ولا یجتری احد علی منعها ورأیت الشریف

يسند له الذى يخاف سلطانه ورأيت اقرب الناس الى الولاة من يمتدح بشتمنا اهل البيت ورأيت من يحبنا يزور ولا يقبل شهادته ورأيت الزور من القول يتنافس فيه ورأيت القرآن قد ثقل على الناس استماعه وخفت على الناس استماع الباطل ورأيت الجار يكرم الجار خوفا من لسانه ورأيت الحدود قد عطلت وعمل فيها بالاهواء ورأيت المساجد قد زخرفت ورأيت اصدق الناس عند الناس المفترى المكذب ورأيت الشر قد ظهر والسعى بالنميمة ورأيت البغى قد فشا ورأيت الغيبة تستملح و يبشر بها الناس بعضهم بعضا ورأيت طلب الحج والجهاد لغير الله

يعنى و ديد يكه صفت زنى در پسران عباس ظاهر شد وخضاب كردن را ظاهر كردند وگيسوان خود را شانه زنند همچنانيكه زن براى شوهرش گيسوان خود را شانه ميزند و بمردان مال ميدهند براى فرجهاشان يعنى تا با ايشان لواط و زنا كنند و رغبت كرده شود در مردها براى فجوركردن با ايشان غيرت كشيده شود وصاحب مال عزيزتر از مؤمن شود ومعامله ربا آشكار شود وتوبيخ وملامت كرده نشوند وزنهارا بر زنا دادن مدح كنند وديديكه مرديكه يعنى زن شوهر خودرا بكار بگيرد براى لواط كردن با مردها وديديكه بيشتر از مردمان وبهتر خانه ايست كه مساعدت كند براى فاسق شدن زنان وديدى مؤمن را كه محزون وخوار وذليل باشد وديديكه بدعت گذاردنها و زنا آشكارا شد وديديكه مردمان مهيا شدند براى شهادت دروغ دادن وديديكه حرام حلال كرده شود وديديكه حلال حرام كرده شود وديدى كه

احکام دین را تبدیل برای کنند و قرآن و احکام آن معطل ماند یعنی بر آن عمل نکنند و
دیدیکه حکام و کارکذاران اهل کفر را بخود نزدیک کنند و اهل خیر را از خود دور کنند و
دیدیکه حکام در حکم رشوه گیرند و دیدیکه حکومت را بکسی دهند که رشوه زیاد تر دهد
و دیدیکه با محرمهای خود نکاح کنند و بر اینها اکتفا کنند و دیدیکه مرد بمظنه رکان
کشته شود و دیدیکه مرد بر سر مجبور کردن با مرد غیرت کشد و مال و جانش را در راه
او بذل کند و دیدیکه مرد سرزنش کرده شود بعلت پیش زن رفتن و یا او جمع شدن
و دیدیکه مرد از کسب زن خود بزنا دادن روزی خورد و بداند که زنش این عمل را دارد
و بر آن ایستادگی داشته باشد و دیدیکه زن چیره و ناچار کند شوهر خود را و عمل
کند بچیزیکه شوهرش نمیخواهد و نفقه بشوهر خود دهد و دیدیکه مرد زن و کنیز خود
خود را کرایه دهد و راضی شود بچیز پستی از خوردنی و آشامیدنی و دیدیکه
ایمان بخدای عز و جل بسیار شود بدروغ و دیدیکه فساد آشکارا شود و دیدیکه
که شراب آشکارا فروخته شود و کسی منع از آن نکند و دیدیکه زنها خود شانرا
بکفار بذل کنند و دیدیکه آلات لهو آشکار شود بحویکه مردم بگذرند بر آن
و کسی کسی را منع نکند و جرئت نکند که از آن منع کند و دیدیکه شریف و سید
را ذلیل کند کسی که از سلطه و قدرت او میترسد و دیدیکه مقرب ترین مردمان
در نزد حکام و ولات کسی است که مدح کرده شود ببدگوئی کردن از ما اهل بیت
و دیدیکه کسی که ما را دوست میدارد با او تزویر کرده شود و گواهی او را نپذیرند

و دیدیکه در دروغ گفتن رغبت کرده شود و دیدیکه شنیدن قرآن بر گوشهای
مردم گران آید و شنیدن باطل بر گوشهای مردم سبک آید و دیدیکه همسایه
همسایه را اکرام کند از ترس زبانش و دیدیکه حدود الهیه معطل شد و در آن
بهوای نفس عمل کرده شود و دیدیکه مسجدها زینت کرده شد و دیدی که
راستگوترین مردم اشخاص افتراء بندنده و تکذیب کننده باشند و دیدیکه شر و بدی
ظاهر و پیش ظالم بتمامی و سخن چینی سعایت کرده شد و دیدیکه ستمگری و بیعفتی
و زنا زیاد شد و دیدیکه عیب گوئی کردن در پشت سر مردم ملیح و تمکین شد و مژده
میدهند بر آن بعضی از مردم بعضی دیگر را و دیدیکه طلب کردن حج برای غیر خدا شد
و رأیت السلطان یذل للکافر المؤمن و رأیت الخراب قد ادیل من العمران و
رأیت الرجل معیشته من بخس المکیال و المیزان و رأیت سفک الدماء یستخف بها
و رأیت الرجل یطلب الریاسة لعرض الدنیا و یشهر نفسه بخبث اللسان لیتقی
و تسند (تسند) الیه الامور و رأیت الصلوة قد استخف بها و رأیت الرجل عنده
المال الکثیر لم یزکه منذ ملکه و رأیت المیت ینشر من قبره و یؤذی و یباع اکفانه
و رأیت الهرج قد کثر و رأیت الرجل یمسی نشوان و یصبح سکران لا یهتم بما الناس فیه
و رأیت البهائم تنکح و رأیت البهائم نفرس بعضها بعضاً و رأیت الرجل یخرج الی
مصلاه و لیس علیه شیء من ثیابه و رأیت قلوب الناس قد قست و جمدت اعینهم
و ثقل الذکر علیهم و رأیت السحت قد ظهر یتنافس فیه و رأیت المصلی انما یصلی

ليراه الناس والفقيه يتفقه لغير الدين يطلب الدنيا والرياسة ورأيت الناس
مع من غلب ورأيت طالب الحلال يذم ويعير وطالب الحرام يمدح ويعظم ورأيت
الحرمين يعمل فيهما بما لا يحب الله ولا يمنعهم مانع ولا يحول بينهم وبين العمل القبيح
احد ورأيت المعازف ظاهرة في الحرمين ورأيت الرجل يتكلم بشيء من الحق و
يأمر بالمعروف وينهى عن المنكر فيقوم اليه من ينصحه في نفسه فيقول هذا عنك موضوع
ورأيت الناس ينظر بعضهم الى بعض ويقتدون باهل الشر (الشرور) ورأيت
مسلك الخير وطريقه خاليا لا يسلكه احد ورأيت كل عام يحدث فيه من البدعة
والشر اكثر مما كان ورأيت الخلق والمجالس لا يتابعون الا الاغنياء ورأيت
المحتاج يعطى على الضحك به ويرحم لغير وجه الله ورأيت الآيات في السماء فلا
يفزع لها احد ورأيت الناس يتسافدون كما تسافد البهائم ورأيت الرجل ينفق
الكثير في غير طاعة الله ويمنع اليسير في طاعة الله ورأيت العقوق قد ظهر واستخف
بالوالدين وكانا من اسوء الناس حالا عند الولد ويفرح بان يفترى عليهما

یعنی و دیدی که سلطان برای خاطر کافر مؤمن را ذلیل و خوار کند و دیدی
که خرابی بر آبادی غلبه پیدا کند و دیدی که مرد معیشت او از کم فروشی در کیل و
وزن باشد و دیدی که در ریختن خونها استخفاف شود و دیدی که مرد طلب ریاست
کند برای دنیا و مشهور کند خود را ببد زبانی تا مردم از او بترسند و کارها بر او مستند
شود و دیدی که نماز استخفاف کرده شد و دیدی که مرد نزد او مال بسیار است

واز نوقیتکه مالك شده زکوة انرا نداده است ودیدی مرده را که بیرون اورده
شود از قبرش واذیت کرده شود وکفنهای او فروخته شود ودیدیکه ادم کشتن بناحق
بسیار شد ودیدیکه مرد روز را شب میکند در حالت مستی وشب را صبح میکند در حالت
مستی واهتمام ندارد باانچه مردم در انند ودیدیکه چهارپایان نکاح کرده شوند
یعنی مردان با حیوانات وطی کنند ودیدیکه بعضی از حیوانات بعض دیگر را پاره کنند
ودیدیکه مرد میرود در جای نماز خود وبر میگردد در حالتیکه چیزی از جامه های
او با او نیست یعنی جامه های او را دزدیده اند ودیدیکه دلهای مردم سخت شد
واشك چشمهای ایشان خشك شد ویاد خدا کردن بر ایشان گران شد ودیدیکه
خوردن حرام در ایشان ظاهر شد وبخوردن ان راغب شدند ودیدیکه نماز گذار
برای نمایش دادن بمردم نماز گذارد ودیدیکه فقیه فقه را برای غیر دین یاد گرفت
بلکه برای دنیا طلبی وریاست باشد ودیدیکه مردم با هر طرفی که غلبه است بران
طرف میل کنند ودیدیکه طلب کننده حلال مذمت کرده شود واورا ملامت و
سرزنش کنند ودیدیکه طلب کننده حرام مدح کرده شود واورا بزرگ شمارند
ودیدیکه در مکه ومدینه عمل کنند بچیزیکه خدا دوست نمیدارد وکسی نباشد
که انهارا منع کند ومیان ایشان وکار زشتشان احدی مانع نشود ودیدیکه
انواع سازها ونوازها در مسجد الحرام ومسجد مدینه ظاهر شود ودیدیکه اگر
مردی بچیزی از حق سخن گوید کسی برخیزد وپیش نفس خود چنین پندارد که اورا

نصیحت میکند میگویند این تکلیف از تو برداشته شده و دیدی که مردم بعضی بعض دیگری نگاه کنند و به اهل شر و بدیها اقتدا کنند و دیدی که راه خیر و خوبی خالی ماند و کسی در آن راه نرود و دیدی که بمرده استهزاء کنند و کسی برای او فزع نکند و دیدی که در هر سالی بدعت تازه ای گذارده شود و شر و بدی بیشتر از آنکه بود باشد و دیدی که مردمان و اهل مجالس متابعت از ثروتمندان کنند و دیدی که بمحتاج برای خدا چیزی داده نشود بلکه برای خندیدن و غیر از جهت خدائی داده شود و دیدی که آیات و نشانه های اسمانی که علامت عذابت ظاهر شود واحدی نترسد از آنها و فزع نکند و دیدی که مردم مانند چهارپایان روی یکدیگر روند و کسی از ترس مردم انکار منکری نکند و دیدی که مرد انفاق کند مال بسیار را در غیر طاعت خدا و لکن از آن را در راه خدا انفاق نکند و دیدی که نافرمانی کردن فرزندان نسبت بپدران و مادران خود و آزار کردن با ایشان زیاد شود و پدران و مادران خود را نسبک و خوار کنند و آنها نزد فرزندان از حیث حال بدترین مردم باشند و فرزند خوشحال شود باینکه افترائی به ایشان بسته شود

وَرَأيتَ النِّسَاءَ قَدْ غَلَبْنَ عَلَى المُلْكِ وَغَلَبْنَ

عَلى كُلِّ امرٍ وَلا يُؤتى الّا ما لَهُنَّ فيه هَوىً ورَأيتَ الرّجُلَ يَفتَري عَلى ابيهِ ويَدعو عَلى والدَيهِ ويَفرَحُ بِمَوتِهِما ورأيتَ الرّجُلَ اذا مَرَّ بِهِ يَومٌ و لَمْ يَكسِبْ فيه الذَّنبَ العَظيمَ مِن فُجُورٍ او بَخسِ مِكيالٍ او ميزانٍ او غِشيانِ حَرامٍ

او شرب مسكر كئيبا حزينا يحسب ان ذلك اليوم عليه ضيعة من عمره ورأيت السلطان يحتكر
الطعام ورأيت اموال ذوى القربى تقسم فى الزور ويقامر بها ويشرب بها الخمور ورأيت
الخمر يتداوى بها وتوصف للمريض ويستشفى بها ورأيت الناس قد استووا فى ترك الامر
بالمعروف والنهى عن المنكر وترك التدين به ورأيت رياح المنافقين واهل النفاق دائمة
ورياح اهل الحق لا تحرك ورأيت الاذان بالاجر والصلوة بالاجر ورأيت المساجد
محتشية ممن لا يخاف الله مجمعون فيها للغيبة واكل لحوم اهل الحق ويتواصفون فيها
شراب المسكر ورأيت السكران يصلى بالناس فهو لا يعقل ولا يشان بالسكر واذا
سكر اكرم واتقى وخيف وترك لا يعاقب ولا يعذر بسكره ورأيت من اكل اموال
اليتامى يحدث بصلاحه ورأيت القضاة يقضون بخلاف ما امر الله ورأيت
الولاة يأتمنون الخونة للطمع ورأيت الميراث قد وضعته الولاة لاهل الفسوق والجرأة
على الله يأخذون منهم ويخلونهم وما يشتهون ورأيت المنابر يؤمر عليها بالتقوى
ولا يعمل القائل بما يأمر ورأيت الصلوة قد استخف باوقاتها ورأيت الصدقة
بالشفاعة لا يراد بها وجه الله وتعطى لطلب الناس ورأيت الناس همهم بطونهم
وفروجهم لا يبالون بما اكلوا وبما نكحوا ورأيت الدنيا مقبلة عليهم ورأيت
اعلام الحق قد درست فكن على حذر واطلب من الله عز وجل النجاة واعلم ان الناس
فى سخط الله عز وجل وانما يمهل لهم لامر يراد بهم فكن مترقبا واجتهد ليراك الله

تعالی فی خلاف ما هم علیه فان نزل بهما العذاب وکنت فیهم عجلت الی رحمة الله وان اخرت لتبلوا وکنت قد خرجت مما هم فیه من الجرأة علی الله تعالی واعلم ان الله لا یضیع اجر المحسنین

یعنی ودیدیکه زنها بر ملک غالب شدند وبر هر امری غالب شدند وبجا اورده نشود مگر آنچه میل وخواهش آنها است ودیدیکه مرد بر پدر خود دروغ بندد ودرحق پدر ومادر خود نفرین کند وبمرگ آنها خوشحال شود ودیدیکه مرد اگر یکروز بر او بگذرد ودر آن روز گناه بزرگی نکند از فجور یا کم فروشی در کیل یا وزن یا مجامعت کردن حرام یا آشامیدن مسکر محزون واندوه باشد وچنین پندارد که این روز از عمرش ضایع شده ودیدیکه سلطان احتکار کرد خوردنیها را ودیدیکه مالهای خویشاوندان پیغمبر را در باطل قسمت کنند وبآن قماربازی کنند وشرابها بیاشامند ودیدیکه مسکرات مداوا شود وآنرا از برای مریض توصیف وتعریف کنند وبآن استشفاء کرده شود ودیدیکه مردم در امر بمعروف ونهی از منکر باهم یکسان شدند ومتدین بآن نشدند یعنی آنرا ترک کردند ودیدی که باد بر پرچم منافقین بوزد وپرچم اهل نفاق دائم در جنبش باشد واهل حق بر پرچمشان بادی نوزد وحرکت نکند ودیدیکه اذان گفتن ونماز خواندن بمزد واجرت باشد ودیدیکه مساجد پر شود از کسانیکه از خدا نترسند وبرای غیبت کردن وعیب گوئی از یکدیگر در آنجاها جمع شوند وگوشت اهل حق را بغیبت کردن بخورند

ودر آنجا تعریف وتوصیف از مسکرات کنند   ودیدیکه مست نماز بگذارد با مردم
وحال آنکه عقل او بعلت مستی زائل شده باشد ومستی را چیزی نگیرد وچون مست
شود گرامی تر باشد ومردم از او بترسند واورا بحال خود گذارند وعقوبت نکنند و
اوهم عذرخواهی از مستی خود نکند (یا بنابر نسخه دیگر لا یعزر السکره یعنی تعزیر کرده نشود
بسبب مستی او)   ودیدی کسیکه مالهای یتیمها را بخورد واورا صالح دانند وصلاحیت
اورا برای یکدیگر حدیث کنند   ودیدیکه قاضیها ودادستانها بخلاف آنچه که خدا گفته
حکم کنند   ودیدیکه ولاة وحکام برای طمع خیانتکاران را امین خوانند   ودیدی
که هیئت حاکمه میراث را برای اهل فسق وفجور وضع کردند وبرخدا جرئت کرده میگیرند
ارث را وبرخود حلال میدانند وآنچه که خواهش ومیل آنها است انجام میدهند ودیدی
که بالای منبرها امر بتقوی وپرهیزکاری کنند مردم را وخود گویندگان بگفته های
خود عمل نکنند   ودیدیکه وقتهای نماز را سبک شمارند یعنی اعتنائی بشأن اوقات
نماز خود ندارند ونمازهای خود را تا وقت نماز تنگ نشود نخوانند   ودیدیکه بشفاعت
صدقه دهند نه برای خدا بلکه بطلب کردن مردم صدقه دهند   ودیدیکه برای شکمهای
خود همت گماشتند وبرای فرجهای خود وباکی ندارند از آنچه که میخورند وآنچه را که
نکاح میکنند   ودیدیکه دنیا بر ایشان روآورد   ودیدیکه نشانه های حق کهنه
ومندرس شد پس درچنین هنگامی بترس واز خدا بخواه نجاة را وبدانکه درآن حال
مردم مشمول سخط وغضب خدای عزوجل میباشند وجز این نیست که خدا بر ایشان

مهلت میدهد برای امریکه اراده کرده پس منتظر باش و کوشش کن که ببینند نور خدای

تعالی در خلاف آنچه که ایشان بر آنند پس اگر بر ایشان عذابی نازل شد و تو در میان

ایشان باشی شتاب کرده ای برحمت خدا و اگر باقی ماندی برای امتی که امتحان و

آزموده شوی و بیرون رفته ای از آنچه که ایشان در آنند از جهت جرئت کردن بر خدای

تعالی بدرستیکه خدا ضایع نمیکند اجر و مزد نیکوئی کنندگان را

۳۰ - حدیث شصت و پنجم

عقائد الایمان در شرح دعای عدیله تالیف عالم ربانی مرحوم ملا حبیب الله کاشانی

ص ۹۴ در ضمن بیان حقیقت اسلام گفته که در حدیث وارد است که زمانی بر امت بیاید

که از اسلام جز اسمی و از ایمان جز رسمی و از قرآن جز درسی باقی نماند و در بعضی از

کتب است که شخصی از صحت این حدیث از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد حضرت

فرمود صحیح است عرض کرد که آیا من در آن زمان خواهم بود فرمود نه ولکن شبیه آن زمان

را خواهی دید راوی گفت که چند روزی گذشت که عبورم بصحرائی افتاد تشنگی بر من

غالب شد بستانی بنظرم آمد در غایت خضرت و نضارت چون نزدیک شدم در آن

درختهای پرمیوه ای مشاهده کردم که بسیار با طراوت و حسن منظر بود یکی از آن

میوه ها را چیده چون پاره کردم پر از کرم بود میوه دیگری چیدم چنین بود متحیر

گشتم ناگاه مرغان چندی دیدم در کمال خوش ترکیبی ولکن بر سر مرداری نشسته از آن

میخوردند حیرت من زیاده شد ناگاه سیلی عظیم جاری دیدم که تمام آبش گل آلود بود
و نهنگ عظیمی آمد و تمام آن سیل را نوشید و در عقب آن نهنگ ماهیان بزرگی
بودند که آنچه از آن نهنگ زیاد میآمد مینوشیدند و در عقب ماهیان بزرگ
ماهیان کوچکی بودند که آنچه آب که از ماهیان بزرگ زیاد میآمد مینوشیدند من
در عجب شدم و خدمت مولای خود حضرت صادق علیه السلام رسیدم و آنچه را
دیده بودم عرض کردم فرمود این میوه ها شبیه اهل آن زمان است که در ظاهر مؤمن
و در باطن کافر و منافقند و آن مرغها شبیه علمای آن زمانند و آنهم ذرات اموال
یتیمان و امانت مردمان و رشوه محتاجان است و آن سیل گل آلود مالهای
حرام آن زمان است و آن نهنگ پادشاه آن عصر است و آن ماهیان بزرگ امراء
و وزراء و ماهیان کوچک رعیت آن پادشاهند که این جمله مال حرام خواهند
خورد آنچه از پادشاه زیاد آید نصیب امراء و وزراء است و آنچه از اینها زیاد
آید نصیب سائر مردمان خواهد بود

حدیث شصت و ششم ۶۳۱

غیبت نعمانی ص ۱۶۳ خلاد صائغ از آنحضرت روایت کرده که فرمود السفیانی لا بد
منه و لا یخرج الا فی رجب فقال له رجل یا ابا عبد الله اذا خرج فما حالنا قال
اذا کان ذلک فالینا یعنی ناچار است از اینکه سفیانی خروج کند یعنی پیش از قیام
قائم علیه السلام و خروج نمیکند مگر در ماه رجب پس مردی عرض کرد یا ابا عبد الله

وقتیکه بیرون امد پس حال ما چگونه خواهد بود فرمود وقتی چنین شد باید بسوی ما

۴۳۲ **حدیث ششصد و هفتم**

غیبت نعمانی ص ۱۶۴ مسنداً از هشام بن سالم از انحضرت روایتکرده که فرمود

اذا استولی السفیانی علی الکور الخمس فعدوا له تسعة اشهر وزعم هشام ان الکور الخمس دمشق وفلسطین والاردن وحمص وحلب

یعنی زمانیکه استیلاء یافت سفیانی بر شهرهای پنجگانه پس شماره کنید نه ماه را یعنی مدت استیلاء او نه ماه زیادتر نمیشود وهشام گمان کرد که ان پنج شهر دمشق وفلسطین واردن وحمص وحلب است

۴۳۳ **حدیث ششصد و هشتم**

غیبت نعمانی ص ۱۶۵ مسنداً از ابی بصیر از انحضرت روایتکرده که فرمود لما التقی امیر المؤمنین صلی الله علیه واله واهل البصرة نشر الرایة رایة رسول الله صلی الله علیه واله فتزلزلت (فتزلزلت ظ) اقدامهم فما اصفرت الشمس حتی قالوا امنا یا بن ابیطالب فعند ذلك قال لا تقتلوا الاسراء ولا تجهزوا علی جریح (الاسری وتجهزوا الجرحی ظ) ولا تتبعوا مولیا ومن القی سلاحه فهو امن ومن اغلق بابه فهو امن ولما کان یوم صفین سألوه نشر الرایة فابی علیهم فتحملوا علیه بالحسن والحسین علیهما السلام وعمار بن یاسر رضی الله عنه فقال للحسن یا بنی ان للقوم مدة یبلغونها وان هذه رایة لا ینشرها بعدی الا القائم صلوات الله علیه

یعنی چون امیر المؤمنین علیہ السلام تلاقی کرد با اہل بصرہ و باز کرد پرچم مخصوص کہ پرچم رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ بود قدمہای ایشان یعنی اہل بصرہ لغزید یا متزلزل شد پس آفتاب زرد نشد یعنی نزدیک غروب کردن نشد کہ گفتند ایمان آوردیم ای پسر ابی طالب در آن وقت فرمود اسیران را نکشید و مجروح را تجہیز نکنید و کسانیکہ پشت کردند دنبال نکنید و کسیکہ اسلحہ خود را انداخت ایمن است و کسیکہ داخل خانہ شد و در را بروی خود بست ایمن است وچون روز صفین یعنی جنگ با معاویہ و اصحابش روی داد از آنحضرت خواہش کردند کہ پرچم را باز کند آنحضرت ابا کرد حسن وحسین علیہما السلام و عمار یاسر رضی اللہ عنہ را واداکردند کہ واسطہ باز کردن پرچم شوند بحسن علیہ السلام فرمود کہ این گروہ مدتی دارند کہ باید آنمدت برسد و برسند بر آن و این پرچم بعد از من باز نخواہد شد و باز نکند او را بعد از من مگر قائم صلوات اللہ علیہ

۳۴ حدیث شصت و ہشتم

غیبت نعمانی ص ۱۶۶ مسنداً از ابی بصیر از آنحضرت روایت کردہ کہ فرمود لا یخرج القائم علیہ السلام حتی یکون تکملۃ الحلقۃ (فی مثل الحلقۃ خ ل) قلت وکم تکملۃ الحلقۃ قال عشرۃ الاف جبرئیل عن یمینہ ومیکائیل عن یسارہ ثم یہز الرایۃ الغلبۃ ویسیر بہا فلا یبقی احد فی المشرق ولا فی المغرب الا لعنہا وہی رایۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نزل بہا جبرئیل یوم بدر ثم قال یا ابا محمد ما ہی واللہ قطن ولا کتان ولا قز ولا حریر قلت فمن ای شیء قال ہی من ورق الجنۃ نشرہا

رسول الله صلی الله علیه و آله یوم بدر ثم لفها و دفعها الی علی علیه السلام فلم تزل عند علی علیه السلام حتی اذا کان یوم البصرة نشرها امیر المؤمنین علیه السلام ففتح الله علیه ثم لفها وهی عندنا هناک لا ینشرها احد حتی یقوم القائم علیه السلام فاذا هو قام نشرها فلم یبق فی المشرق والمغرب احد الا لعنها و یسیر الرعب قدامها (و خلفها وامامها ج) شهرا وورائها شهرا وعن یمینها شهرا وعن یسارها شهرا ثم قال یا ابا محمد انه یخرج موتورا غضبان اسفا لغضب الله علی هذا الخلق علیه قمیص رسول الله صلی الله علیه و آله الذی علیه یوم احد و عمامته السحاب ودرع رسول الله صلی الله علیه و آله السابغة وسیف رسول الله ذو الفقار یجرد السیف علی عاتقه ثمانیة اشهر یقتل هرجا فاول ما یبدء ببنی شیبة فیقطع ایدیهم و یعلقها فی الکعبة و ینادی منادیه هؤلاء سراق الله ثم یتناول قریشا فلا یاخذ منها الا السیف ولا یعطیها الا السیف ولا یخرج القائم حتی یقرء کتابان کتاب بالبصرة و کتاب بالکوفة بالبرائة من علی علیه السلام

یعنی بیرون نمی‌آید قائم تا وقتیکه حلقه یا مانند حلقه تکمیل شود گفتم عدد تکمیل حلقه چقدر است فرمود ده هزار نفر جبرئیل از طرف راست او است و میکائیل از طرف چپ او است پس میجنباند پرچم غالب شونده را و سیر میکند با آن پس باقی نمی‌ماند در مشرق و نه در مغرب مگر اینکه لعن میکنند او را و آن پرچم پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است که جبرئیل در روز بدر آنرا فرود آورد پس فرمود

ای ابا محمد نیست آن پرچم بذات خدا قسم از پنبه و نه کتان و نه ابریشم خام و نه ابریشم
تافته گفتم پس از چه چیز است فرمود از برگهای بهشت است که باز کرد آنرا رسولخدا
صلی الله علیه و آله در روز بدر پس پیچید آنرا و بر علی علیه السلام داد و همیشه
در نزد علی بود تا روز بصره که باز کرد آنرا امیر مؤمنان علیه السلام و خدا
گشایش و فتح برا و داد پس پیچید آنرا و آن نزد ما است در آنجا احدی باز نمیکند آنرا
تا اینکه قیام کند قائم علیه السلام پس چون قیام کند باز میکند آنرا در آنجا
باقی نمیماند در مشرق و مغرب احدی مگر اینکه لعن میکند آن پرچم را و ترس
از پیش روی او سیر میکند بقدر یکماه راه و از پشت سر او بقدر یکماه و از طرف
راست او بقدر یکماه و از طرف چپ او بقدر یکماه پس فرمود ای ابا محمد بدرستیکه
بیرون میآید در حالتیکه خون کشته خویش را یافته باشد و غضبناک باشد و متأسف
باشد برای خلق که مورد غضب خدا واقع شده باشند و بر او است پیراهن پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله آن پیراهنیکه در روز احد پوشیده بود و عمامه او را که سحاب نام دارد و زره رسولخدا
صلی الله علیه و آله را که سابغه نام دارد و شمشیر رسولخدا را که ذو الفقار نام دارد برهنه
میکند شمشیر را بر دوش خود میگذارد و تا هشت ماه میکشد کشتن زیادی و ابتداء کشتن
را از بنی شیبه که کلید داران خانه کعبه اند شروع میکند و دستهای ایشان را قطع میکند
و در کعبه میآویزد و منادی او ندا میکند که این گروهند دزدان خدا پس از آن میگیرد
قریش را و نمیگیرد از آنها مگر شمشیر را و نمیدهد به آنها مگر شمشیر را یعنی زد و خورد میکند
با شمشیر و بیرون نمیآید قائم تا اینکه دو نوشته خوانده شود نوشته ای در بصره و

نوشته‌ای در کوفه بیزاری جستن مردم از علی علیه السلام

۴۳۵ حدیث شصت و نهم

غیبت نعمانی ص ۱۶۷ مسنداً از ابان بن تغلب از آنحضرت روایت کرده که گفت شنیدم از ابعبدالله علیه السلام که میفرمود کانّی انظر الی القائم علی نجف الکوفة علیه خز خز (دراعة خ ل . جواهر خ ل) من استبرق یلبس درع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاذا لبسها انفضت به (انتقضت به انتفاضت خ ل) حتی تستدیر علیه ثم یرکب فرساً له ادهم ابلق بین عینیه شمراخ بین معه رایة رسول الله صلی الله علیه و آله قلت مخبوة او یؤتی بها (هی ام یؤتی خ ل) قال بل یاتیه بها جبرئیل عودها من عمد عرش الله و سائرها من نصر الله لا یهوی بها الی شیء الا اهلکه الله یهبط بها تسعة الاف ملک و ثلثمأة و ثلاثة عشر ملکاً فقلت له جعلت فداک کل هؤلاء معه قال نعم هم الذین کانوا مع نوح فی السفینة و الذین کانوا مع ابراهیم حیث القی فی النار وهم الذین کانوا مع موسی لما فلق البحر والذین کانوا مع عیسی لما رفعه الله الیه و اربعة الاف مسوّمین کانوا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ثلثمأة و ثلاثة عشر ملکاً کانوا معه یوم بدر ومعهم اربعة الاف یصعدون السماء (صعدوا الی السماء) یستأمرون (یستاذنون) فی القتال مع الحسین علیه السلام فهبطوا الی الارض و قد قتل فهم عند قبره شعث غبر یبکونه الی یوم القیمة وهم ینتظرون خروج القائم علیه السلام

یعنی گویا میبینم قائم را بالای نجف کوفه که براواست روپوشی است از استبرق

یا جامه فراخی از استبرق یا زرهی بپوشد زره پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را
پس چون بپوشد آنرا میگردد اطراف آنحضرت را و دور میزند بر آنحضرت پس آنجناب سوار شود
بر اسبی که سیاهی آن بر سفیدی آن غالب باشد و دستها و پاهای آن سفید باشد
و میان دو چشم آن نیز سفید باشد و با او خواهد بود پرچم رسولخدا صلی الله علیه و آله
گفتم در نزد آنحضرت مخفی است آن پرچم یا آورده میشود برای او فرمود بلکه جبرئیل
میاورد آنرا و آن چوبش از پایه های عرش خداست و سایر چیزهای آن از یاری
کردن خداست میل نمیکند حضرت بر آن بسوی چیزی مگر آنکه خدا نابود میکند آن
چیز را با آن فرود آیند نه هزار و سیصد و سیزده فرشته پس عرض کردم فدایت
شوم همه اینها با آن هستند فرمود آری ایشان آنکسانی هستند که با نوح در کشتی
بودند و آنکسانی هستند که با ابراهیم بودند زمانیکه در آتش انداخته شد و ایشان
کسانی هستند که با موسی بودند وقتیکه دریا شکافته شد و آنکسانی هستند که با
عیسی بودند وقتیکه خدا او را بر آسمان بالا برد و چهار هزار ملائکه نشاندار که
با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بودند و سیصد و سیزده فرشته که در روز بدر
با او بودند و با ایشانست چهار هزار فرشته که بر آسمان بالا میروند برای طلب
فرمان یا اذن خواستن در قتال با حسین علیه السلام پس بزمین فرود آمدند وقتی
که آنحضرت کشته شده بود و ایشان نزد قبر او ژولیده و گرد آلود گریانند تا روز قیامت
صغری و ایشان انتظار دارند خروج قائم علیه السلام را

۴۳۶ حدیث ہفتادم

غیبت نعمانی ص۱۶۷ مسنداً از ابان بن تغلب از آنحضرت روایت کردہ کہ فرمود
کانی انظر بالقائم (الی القائم ع ل) فاذا استوی علی ظہر النجف لبس درع رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ابیض فینتفض ہو بہا فیستدیر علیہ فیغشاہا بخداعۃ
من استبرق ویرکب فرسا لہ ادہم ابلق بین عینیہ شمراخ فینتفض بہ انتفاضۃ
لا یبقی اہل بلد الا وہم یرون انہ معہم فی بلدہم وینشر رایۃ رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم عودہا من عمد عرش اللہ وسائرہا من نصر اللہ ما یہوی بہا
الی شیء الا اہلکہ اللہ قلت مخبوۃ ہی ام یؤتی بہا قال بل یاتی بہا جبرئیل علیہ
السلام فاذا ہزہا لم یبق مؤمن الا صار قلبہ اشد من زبر الحدید واعطی قوۃ
اربعین رجلا ولا یبقی مؤمن میت الا دخلت علیہ تلک الفرحۃ فی قبرہ وذلک
حیث یتزاورون فی قبورہم ویتباشرون بقیام القائم علیہ السلام وتحط
(وینحط ع ل) علیہا ثلاثۃ عشر الفا وثلاثمأۃ وثلاثۃ عشر ملکا قال فقلت کل
ہؤلاء کانوا مع احد قبلہ من الانبیاء قال نعم وہم الذین کانوا مع نوح فی السفینۃ
والذین کانوا مع ابراہیم حیث القی فی النار والذین کانوا مع موسی حیث فلق البحر
والذین کانوا مع عیسی حین رفعہ اللہ الیہ واربعۃ الاف کانوا مع النبی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم مردفین وثلثمأۃ وثلاثۃ عشر ملکا کانوا یوم بدر واربعۃ الاف
ہبطوا یریدون القتال مع الحسین علیہ السلام لم یؤذن لہم فی القتال فرجعوا

فی الاستیمار فهبطوا وقد قتل الحسین علیه السلام فهم عند قبره شعث غبر
یبکونه الی یوم القیمة ورئیسهم ملک یقال له منصور فلا یزوره زائر الا استقبلوه
ولا یودعه مودع الا شیعوه ولا مریض الا عادوه ولا یموت الا صلوا علیه واستغفروا
له بعد موته فکل هؤلاء ینتظرون قیام القائم فصلی الله علی من هذه منزلته ومرتبته
ومحله من الله عز وجل وابعد الله من ادعی ذلک لغیره ممن لا یستحقه ولا هو اهل له
ولا رضا له واکرمنا بموالاته وجعلنا من انصاره واشیاعه برحمته ومنه

یعنی گویا میبینم قائم را در نجف که قرار گرفته باشد بر پشت نجف که پوشیده است
زره رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را که سفید رنگ است و دور بزند اطراف او
و فرو گیرد او را با جامهٔ دو ته کرده پیچیده شده از استبرق یعنی سرخ رنگ سطبر و سوار
شده باشد بر اسب سیاه و سفیدی که سیاهی آن از سفیدی آن بیشتر و دستها و پاهای
آن سفید و میان دو چشم آن سفید باشد پس دور زند بر آن دور زدنی باقی نمیماند
اهل شهری مگر آنکه میبینند آنحضرت را که با ایشان در شهر ایشان است و باز میکند
پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را که چوب آن از پایه‌های عرش خدا و باقی
آن از نصرت و یاری خدا است که با آن میل نمیکند بسوی چیزی مگر اینکه نابود میکند
آنرا خدا گفتم آن پرچم مخفی است یا آنکه آورده میشود آن فرمود بلکه جبرئیل میآورد
آنرا وقتیکه جنبانید آنرا باقی نمیماند مؤمنی مگر اینکه دل او سخت تر از پاره آهن شود
و به او عطا کرده شود توانائی چهل مرد و باقی نماند مؤمن مرده ای مگر آنکه

وارد شود بر او این سرور و شادی و این وقتی است که همه یکی را از زیارت کننده در بهای خود و مژده بیکدیگر دهند بقیام قائم علیه السلام و اطراف آنحضرت را میگیرند سیزده هزار و سیصد و سیزده فرشته گفت (ابان) پس گفتم همه این فرشتگان با کسی پیش از او از پیغمبران بوده اند فرمود آری و ایشان آنکسانی بودند که با نوح در کشتی بودند و آنکسانی بودند که با ابراهیم بودند زمانیکه در آتش انداخته شد و آنکسانی بودند که با موسی بودند وقتیکه دریا برای او شکافته شد و آنکسانی بودند که با عیسی بودند وقتیکه خدا او را بسوی خود بالا برد و چهار هزار ملائکه مُردِفین بودند که با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند و سیصد و سیزده فرشته ای بودند که در روز بدر حاضر شدند و چهار هزار فرشتگانی بودند که فرود آمدند که بیاری حسین علیه السلام آمدند تا بهمراه آنحضرت قتال کنند و آنجناب بر ایشان اذن نداد پس برگشتند برای فرمان خواستن از خدا و فرود آمدند وقتیکه حسین علیه السلام کشته شده بود پس ایشان نزد قبر آنحضرت ماندند در حالتیکه ژولیده و غبارآلود بودند و گریه میکنند برای آنحضرت تا روز قیامت یعنی قیام قائم علیه السلام و رئیس ایشان فرشته ایست که منصور نام دارد پس زیارت نمیکند آنحضرت را زیارت کننده ای مگر آنکه او را استقبال میکنند و وداع نمیکند آنحضرت را زائری وداع کننده مگر اینکه او را بدرقه میکنند و نه مریضی از زائرین مگر آنکه او را عیادت میکنند و نمیمیرد زائری مگر آنکه بر او نماز میگذارند و برای او استغفار میکنند بعد از مُردنش و همه این ملائکه

انتظار میکشند قیام قائم علیه السلام را — پس رحمت فرستد خدا بر کسیکه این است منزلت و مرتبه و محل او از خدای عزّ وجلّ و دور بگرداند خدا کسیکه ادعا کند این مقام را برای غیر او یعنی غیر قائم علیه السلام از کسانیکه مستحق این مقام نیستند و اهلیت آنرا ندارند و خشنودی برای آنحضرت بیت و گرامی دارد ما را بدوستی او و قرار دهد ما را از یاران و شیعیان او برحمت خود و منت و احسان خود

۴۳۷ هفتاد و یکم

غیبت نعمانی ص ۱۶۹ مسنداً از مفضل بن عمر از آنحضرت روایت کرده که فرمود اذا اذن الامام دعی الله باسمه العبرانی فانتجت له صحابته (فانتخب له اصحابه خ ل فانتخب له صحابته خ) الثلثمائة والثلاثة عشر قزع کقزع الخریف فهم اصحاب الالویة منهم من یفقد عن فراشه لیلا فیصبح بمکة ومنهم من یری یسیر فی السحاب نهارا یعرف باسمه واسم ابیه وحلیته و نسبه قلت جعلت فداک ایهم اعظم (ایهما اعظم خ ل) ایمانا قال الذی یسیر فی السحاب نهارا وهم المفقودون وفیهم نزلت هذه الایة اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا

یعنی زمانیکه اذن داده شد امام بقیام کردن میخواند خدا را بنام عبرانی او پس آماده میشوند برای او اصحابش یا آنکه بکوشش و شتاب افتاده میشوند برای آهنگ بسوی او یارانش یا انتخاب کرده میشوند یعنی سیصد و سیزده نفر اصحاب خاص آنجناب مانند پاره های ابر نازکی که در فصل پائیز در هوا متفرق میباشد و بهم دیگر پیوسته میشوند پس ایشان پرچمدارهای حضرتند بعضی از ایشان شبانه از خوابگاه خود گم میشوند

در شب وصبح میکنند در مکه وبعضی از ایشان کسی است که سیر میکند در ابر در روز که شناخته میشود بنام خود ونام پدرش و زیور وحسب ونسبی که دارد گفتم فدایت شوم کدام یک از این دو از حیث ایمان بزرگتر میباشند فرمود آنکه در ابر سیر میکند در روز وایشان گمشدگانند ودر حق ایشان نازل شده است این آیه که اینما تکونوا یات بکم الله جمیعا یعنی هرکجا که باشید میاورد خدا همه شما را

۴۳۸ هفتاد ودوم

غیبت نعمانی ص ۱۷۰ مسنداً از ابان بن تغلب روایت کرده که گفت با جعفر بن محمد علیهما السلام در مکه بودم واو دست مرا گرفته بود پس فرمود ای ابان سیاتی الله بثلاثمأة وثلاثة عشر رجلا فی مسجدکم هذا یعلم اهل مکة انه لم یخلق آبائهم ولا اجدادهم بعد علیهم السیوف مکتوب علی کل سیف اسم الرجل واسم ابیه وحلیته ونسبه ثم یامر منادیاً فینادی هذا المهدی یقضی بقضاء داود وسلیمان لا یسئل علی ذلک بینة **یعنی** زود باشد که میاورد خدا سیصد وسیزده نفر را در مسجد شما همین مسجد که بدانند اهل مکه که هنوز خلق نشده اند پدران واجداد ایشان یعنی هنوز بدنیا نیامده اند وبعد از این بوجود میایند - بر شمشیرهای ایشان نوشته شده است بر هر شمشیری اسم آنمرد واسم پدر او وحلیه ونسب او پس امر فرماید ندا کننده ای را که ندا میکند اینست مهدی که حکم میکند بحکم داود وسلیمان وبرای حکم کردن شاهد نمیخواهد

۴۳۹ هفتاد وسوم



غیبت نعمانی ص ۱۷۰ مسنداً از ابان بن تغلب از آنحضرت روایت کرده که فرمود سیبعث الله ثلاثمائة وثلاثة عشر الی مکة یعلم اهل مکة انهم لم یولدوا من آبائهم ولا اجدادهم علیهم سیوف مکتوب علیها الف کلمة کل کلمة مفتاح الف کلمة ویبعث الله الریح من کل واد تقول هذا المهدی یحکم بحکم داود ولا یرید بینة

یعنی زود باشد که برانگیزد خدا سیصد و سیزده نفر را بمکه که اهل مکه بدانند آنها زائیده نشده اند از پدران ایشان و نه اجداد ایشان یعنی از نژاد عرب نیستند و بر ایشان است شمشیرهائی که نوشته شده است برآنها هزار کلمه که هر کلمه از آن کلید هزار کلمه است و برمیانگیزاند خدا باد را از هر دره ای که بگوید اینست مهدی که بحکم داود حکم میکند و شاهد نمیخواهد

۴۴۰ هفتادوچهارم

غیبت نعمانی ص ۱۷۱ مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود بینا شباب الشیعة علی ظهور سطوحهم نیام اذ توافوا فی لیلة واحدة علی غیر میعاد فیصبحون بمکة

یعنی درحالیکه جوانان شیعه در پشت بامهای خود خوابیده اند در یکشب همه آنها بدون آنکه با هم وعده ای کرده باشند صبح میکنند در مکه هستند.

۴۴۱ هفتادوپنجم

غیبت نعمانی ص ۱۷۳ مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود ان صاحب هذا الامر محفوظ له اصحابه لو ذهب الناس جمیعاً اتی الله باصحابه وهم الذین قال الله

عز و جل فیهم فان یکفر بها هؤلاء فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین وهم الذین قال الله فیهم فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین

یعنی بدرستیکه صاحب این امر اصحاب او حفظ کرده میشوند هر چند همه مردم بروند یعنی بمیرند خدا اصحاب او را نزد او میاورد و ایشانند کسانیکه خدای عز و جل درحق ایشان فرموده که اگر کافر شوند باین آیات الهیه با جماعت پس از روی تحقیق ما واگذار میکنیم باین آیات قومی را که اینها کافر نیستند ـ و ایشانند کسانیکه خدا درباره ایشان فرموده پس زود باشد که بیاورد خدا گروهی را که دوست میدارد ایشانرا و دوست میدارند ایشان او را که دل نرم و مهربان باشند بر مؤمنان و سخت دلها هستند بر کافران

۲۶۲ ع ۔ هفتاد و ششم

غیبت نعمانی ص ۱۷۲ مسنداً از حضرت روایتکرده که فرمود ان اصحاب طالوت ابتلوا بالنهر الذی قال الله تعالی ستبتلیکم بنهر وان اصحاب القائم یبتلون بمثل ذلک ـ یعنی بدرستیکه اصحاب طالوت مبتلا و امتحان شدند بنهریکه خدا تعالی فرموده است زود باشد که شمارا ازمایش و امتحان کنیم بنهری و بدرستیکه اصحاب قائم بمانند ان امتحان میشوند

۲۶۳ ع ۔ هفتاد و هفتم

غیبت نعمانی ص ۱۷۲ از حضرت روایتکرده که فرمود اذا قام القائم خرج من هذا

الامر من کان یری انه من اهله ودخل فیه شبه عبدة الشمس والقمر

یعنی وقتیکه خروج کند قائم (علیه السلام) خارج میشود از این امر کسی که خود را

از اهل آن میداند و داخل میشود در او شبیه های آفتاب و ماه پرستان

۴۴۴ هفتاد و هشتم

غیبت نعمانی ص ۱۷۳ مسنداً از ابی الصباح کنانی روایت کرده که گفت نزد ابی عبدالله

علیه السلام بودم که داخل شد بر او مردی پیر و گفت پسر من مرا نافرمانی و آزار میکند

پس ابو عبدالله علیه السلام فرمود او ما علمت ان للحق دولة وللباطل دولة کلاهما

ذلیل فی دولة صاحبه فمن اصابته دولة الباطل اقتص منه فی دولة الحق

یعنی آیا ندانسته ای که از برای حق دولتی است و از برای باطل دولتی هر دو از اینها در

دولت صاحب خود ذلیل و خوارند پس کسیکه دولت باطل به او مصیبتی وارد کند در دولت

حق قصاص خواهد شد از جهت او

۴۴۵ هفتاد و نهم

غیبت نعمانی ص ۱۷۳ مسنداً از محمد بن جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش علیه السلام

روایت کرده که فرمود اذا قام القائم بعث فی اقالیم الارض فی کل اقلیم رجلا یقول عهدک

فی کفک فاذا ورد علیک ما لا تفهمه ولا تعرف القضاء فیه فانظر الی کفک واعمل بما

فیها قال ویبعث جندا الی القسطنطنیة فاذا بلغوا الی الخلیج کتبوا علی اقدامهم شیئا و

مشوا علی الماء فاذا نظر الیهم الروم یمشون علی الماء قالوا هؤلاء اصحابه یمشون

علی الماء فکیف هو فعند ذلک یفتحون لهم ابواب المدینة فیدخلونها فیحکمون فیها ما یریدون

یعنی چون قیام کند قائم بر میانگیزاند در اقلیمهای زمین در هر اقلیمی مردی را و میگوید فرمان تو در کف دست تست هرگاه وارد شد بر تو چیزیکه نمیفهمی او را و نمیدانی حکم کردن در آنرا بکف دست خود نگاه کن و عمل کن بانچه که در آن است فرمود و میفرستد لشکری را بسوی قسطنطنیه چون بخلیج دریا رسند مینویسند بر قدمهای خود چیزی را و بر روی آب میروند پس چون رومیها دیدند که آنها روی آب راه میروند میگویند که این گروه یاران او یعنی یاران قائم اند که بر روی آب راه میروند پس چگونه است او در آنهنگام درهای شهر را بر روی آنها باز میکنند پس داخل شهر میشوند و در آنجا حکم میکنند بآنچه که میخواهند

۴۴۶ هشتادم

و فی فیض جزو دوم کتاب حجت ص ۱۰۹ باب الوقایع التی تکون عند ظهور الامام علیه السلام از کافی مسنداً از ربیع شامی روایت کرده که گفت شنیدم از ابیعبدالله علیه السلام که میفرمود ان قائمنا اذا قام مدّ الله لشیعتنا فی اسماعهم و ابصارهم حتی لا یکون بینهم و بین القائم برید یکلمهم فیسمعون و ینظرون و هو فی مکانه

یعنی بدرستیکه قائم ما وقتیکه قیام کند میگشاند خدا برای شیعیان ما در گوشهای ایشان و چشمهای ایشان تا میان ایشان و میان قائم قاصد و پیغام آوری



سخن میگوید آنحضرت با ایشان و ایشان میشنوند و میبینند و حال آنکه آنحضرت در جای خود است

۴۴۷ هشتاد و یکم

وافی از کافی جزو دوم همان کتاب ص ۱۴۲ مسنداً از منصور صیقل روایت کرده که گفت

یا منصور ان هذا الامر لا یأتیکم الا بعد ایاس ولا والله حتی تمیزوا ولا والله حتی تمحصوا

ولا والله حتی یشقی من یشقی ویسعد من یسعد

یعنی ای منصور بدرستیکه این امر یعنی قیام قائم علیه السلام نمی آید شما را مگر بعد از مأیوس شدن و نه بخدا قسم تا اینکه تمیز داده شوید و نه بخدا قسم تا اینکه امتحان کرده شوید و نه بخدا قسم تا اینکه شقی شود هرکه شقی میشود و سعید شود هرکه سعید میشود

۴۴۸ هشتاد و دوم

صحیفة الابرار تألیف میرزا محمد تقی حجة الاسلام تبریزی مامقانی ص ۴۰۰ روایت کرده از حسین بن حمدان حضینی در کتاب خود که موضوع است برای احوال ائمه علیهم السلام و دلائل ایشان بسند خود روایت کرده از مفضل بن عمر حدیث مفضلی را از حضرت صادق علیه السلام که محتوی است بر سطری از علامات ظهور حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه و قسمتی از حالات رجعت و بعضی از فضائل نادره طریفه مفیده که متضمن بعضی از نکات و اسرار و دقائق است که بعض از آنها مربوط بموضوع این کتاب نیست لکن خوش ندارم که آن حدیث شریف را تقطیع کنم لذا تمام حدیث را در این جزو مینگارم که فائده آن تام و عائده آن عام باشد و از خداوند متعال

بخش هفتم در ارزیابی اخبار صادقه

توفیق نقل احادیث و اخبار و قصه کردن آثار اهل بیت اطهار علیهم السلام را میطلبم **و پیش از نقل** این حدیث مقتضی دیدم که بعض از مصادر نقل آن را که برخورد نموده ام خاطر نشان نمایم و بعد بنقل اصل حدیث و شرح آنچه از آن که محتاج به شرح است بپردازم **از جمله** کتابهایی که این حدیث را نقل فرموده غواص بحار اخبار اهل البیت علیهم السلام علامه مجلسی اعلی الله مقامه است در کتاب غیبت بحار الانوار (مجلد سیزدهم) ص ۲۰۳ طبع طهران در باب ما یکون عند ظهوره بروایة المفضل بن عمر گفته است که میگویم روایت کرده است در بعض مؤلفات اصحاب ما از حسین بن حمدان حضینی بسند خود از مفضل بن عمر از آن حضرت **و از آنجمله** است تلمیذ او شیخ عبدالله بحرینی که در کتاب عوالم نقل نموده **و از آنجمله** است محدث خبیر و ناقد بصیر سید نعمت الله جزائری در کتاب انوار نعمانیه در جزء دوم ص ۸۱ طبع تبریز در ضمن نور کیفیت رجعت آنحضرت که از صاحب منتخب البصائر بسند معتبر از مفضل روایت کرده **و از آنجمله** است صاحب کتاب انیس السمراء بنا بر تصریح شیخ احمد احسائی در شرح زیارت جامعه و آن کتاب عتیقی است که مرحوم مجلسی در بحار و صاحب عوالم در عوالم از آن بنام کتاب عتیق نقل فرموده اند **و از آنجمله** حجة الاسلام تبریزی مامقانی در کتاب صحیفة الابرار و جمعی بسیار در کتب عربیه و فارسیه خود نقل نموده اند **و مؤلف فقیر** زمان اقامت خود در نجف اشرف در سال یکهزار و سیصد و چهل و هفت قمری در کتابخانه مرحوم شیخ محمد سماوی مؤلف کتاب ابصار العین در ترجمه انصار حسین علیه السلام کتاب خطی عتیقی از حسین

کاغذ و خط که تاریخ کتابت آن چهار دهم جمادی الاولی سال هفتصد و هشت هجری بوده بنام کتاب فی احوال الائمة و دلائلهم و آن کتاب جیبی بود در باب احوال الحجة علیه السلام این حدیث را ابسط و اطول از آنچه در بحار است نقل و روایت نموده بود چون دارای مزایا و فوائدی بود پس از استیذان از سماوی موصی الیه در ظرف مدت سه روز در منزل آیشان رفته استنساخ نمودم بعد از آن که بکتاب صحیفة الابرار ظفر یافتم آن نسخه را با نسخه صحیفة الابرار موافق یافتم و آن حدیث اینست

روی الحسین بن حمدان الحضینی فی کتابه الموضوع لاحوال الائمة علیهم السلام و دلائلهم قال حدثنی محمد بن اسمعیل و علی بن عبد الله الحسنیان عن ابی شعیب محمد بن نصر عن عمر بن الفرات عن محمد بن المفضل عن المفضل بن عمر قال سئلت سیدی ابا عبد الله الصادق علیه السلام هل للمأمول المنتظر المهدی علیه التسلیم من وقت موقت یعلمه الناس فقال الصادق علیه السلام حاشا الله ان یوقت له وقتا او یوقت له شیعتنا قال قلت یا مولای و لم ذلک قال لانه هو الساعة التی قال الله عز و جل یسئلونک عن الساعة ایان مرسیها و قوله یسئلونک عن الساعة قل انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات و الارض لا تأتیکم الا بغتة یسئلونک کانک حفی عنها قل انما علمها عند الله و لکن اکثر الناس لا یعلمون و قوله و عنده علم الساعة و لم یقل عند احد دونه و قوله هل ینظرون الا الساعة ان تأتیهم بغتة فقد جاء اشراطها فانی لهم اذا جاءتهم ذکراهم و قوله اقتربت

الساعة وانشق القمر وقوله وما یدریک لعل الساعة تکون قریبا یستعجل بها الذین لا یؤمنون بها والذین آمنوا مشفقون منها ویعلمون انها الحق الا ان الذین یمارون فی الساعة فی ضلال بعید قلت یا مولای ما معنی یمارون قال یقولون متی ولد ومن رأی واین هو واین یکون ومتی یظهر کل ذلک استعجالا لامر الله وشکا فی قضائه اولئک الذین خسروا الدنیا والآخرة وان للکافرین لشر مآب

یعنی روایت کرده است حسین پسر حمدان حضینی در کتاب خودش که موضوع است برای احوال ائمه علیهم السلام و دلیلهای امامت ایشان گفته است حدیث کرد مرا محمد پسر اسمعیل حسنی و علی پسر عبدالله حسنی از ابی شعیب محمد پسر نصر از عمر پسر فرات از محمد پسر مفضل از مفضل بن عمر که گفت پرسیدم از آقایم ابی عبدالله صادق علیه السلام که آیا از برای امامیکه آرزو کرده شده است ظاهر شدن او و مهدی اینکه انتظار کشیده میشود ظاهر شدنش که مراو باد تحیت و درود فرستادن وقت معینی هست که مردم بدانند پس حضرت صادق علیه السلام فرمود معاذ الله از اینکه وقتی برای آن قرار داده باشد یا شیعیان ما وقت برای آن قرار دهند گفت گفتم ای مولای من چرا برای آن وقتی قرار داده نشده فرمود برای اینکه مراد از ساعتی که خدای عز وجل فرموده به پیغمبرش که میپرسند از تو از ساعت که کی واقع خواهد شد بگو علم آن نزد پروردگار من است یعنی خدا میداند ظاهر نمیگرداند آنرا در وقتش مگر اینکه سنگین و گران آید در آسمانها و زمین نمیاید شما را مگر بطور ناگهانی میپرسند از تو و چنین پندارند که تو دانائی از وقت آن بگو جز این نیست که علم آن نزد خدا است یعنی خدا میداند که چه وقت خواهد بود ولیکن

بیشتر از مردمان نمیدانند و فرمایش خدا که فرموده است نزد خدا است دانستن ساعت ظهور و نفرموده است که نزد احدی غیر از او است و فرمود که آیا نظر دارند مگر ساعت ظهور را که بیاید ایشانرا ناگهان پس بتحقیق که آمده است و میاید ایشانرا نشانه ها و شرطهای آن پس از کجا میدانند یعنی آن نشانه ها که آمد هنگام پند گرفتن ایشان خواهد بود و فرموده او است که نزدیک شد ساعت و شکافته شد ماه و فرموده او است که چه چیز دانا میکند تورا امید است ساعت نزدیک باشد بشتاب و عجله میخواهند انرا کسانیکه نمیدانند و نمیگروند و بران ایمان نمیاورند و انهائیکه ایمان آورده اند میترسند از آن و میدانند که آن راست است آگاه باشید کسانیکه شات میکنند دران هر اینه در گمراهی دوراند — گفتم ایمولای من معنای کلمہ یماروں چیست فرمود یعنی میگویند مهدی کی زائیده شده و کی اورا دیده است و در کجا است او و در چه مکان است و کی ظاهر میشود همه اینها از روی عجله و شتابی است که برای امر خدا دارند و از جهت شکی است که در قضا و حکم الهی دارند اینجماعت کسانی هستند که زیان کرده اند در دنیا و در آخرت و بد رستیکه اشخاص کافر و ناسپاس گویانرا بازگشت بدی خواهد بود در آخرت

قال المفضل

قلت یا مولای فلا یوقت لها وقت — قال یا مفضل لا یوقت فانه من وقت لمهدینا وقتا فقد شارك الله فی علمه و ادعی انه ظهر علی سره و ما لله سر الا وقد وقع الی هذا الخلق المنحوس الضال عن الله الراغب عن اولیاء الله و ما لله خزانه هی احسن لسره عندهم اکثر من جهلهم به و انما القی الیهم لیکون لله الحجة علیهم

مفضّل گفت گفتم ای مولای من پس وقتی برای ساعت یعنی ظهور مهدی علیه السلام قرار داده نشده است فرمود ای مفضل وقتی قرار داده نشده است پس کسیکه وقتی برای ظهور مهدی ما قرار دهد خود را در علم خدا شریک قرار داده و ادعا کرده است بر ظاهر کردن سرّ خدا و نیست هیچ سرّی برای خدا که واقع شود بر این خلق خواب زده سست رای بی پایه و ما به گمراه رو گردان از خدا و از دوستان و اولیاء خدا و نیست چیزی برای خدا استوارتر و نگاه دارنده تر برای سرّ او نزد ایشان بیشتر از نشناختن ایشان جز آن سرّ او و جز این نیست که رسیده است با مرها هم برایشان تا اینکه برای خدا حجت باشد بر ایشان

قال المفضّل

یا مولای فکیف بدو ظهور المهدی الیه التسلیم ـ فقال یا مفضل یظهر فی شبهة لیستبین امره و یعلو ذکره و ینادی باسمه و کنیته و نسبه و یکثر ذلک فی افواه المحقین والمبطلین والموافقین والمخالفین لیلزمهم الحجة بمعرفتهم به علی انا قد قصصنا و دللنا علیه و نسبناه و سمیناه و کنیناه و قلنا سمی جده رسول الله صلی الله علیه و آله و کنیه لئلا یقول الناس ما عرفنا له اسما و والله لیتحقق الایضاح به و باسمه و بکنیته علی السنتهم حتی یکون لیسمیه بعضهم لبعض کل ذلک للزوم الحجة علیهم و یظهره الله کما وعده جده رسول الله صلی الله علیه و آله فی قول الله عز من قائل هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون

مفضّل ای مولای من پس ابتداء ظهور مهدی علیه السلام چگونه خواهد

بود پس فرمود ای مفضّل ظاهر میشود در حالیکه مردم در شبهه باشند تا واضح شود امر او و بلند شود ذکر او و ندا کرده شود بنام او و کنیه او و نسب او و زیاد شود آنها در دهنهای اهل حق و اهل باطل و اشخاص موافق و مخالف تا حجّت باشد که ملزم کند ایشان را بشناختن ایشان آنحضرت را بنا بر آنچه پیش از ظهور آنجناب قصه میکنیم و دلالت میکنیم بر او و نسبت میکنیم او را بر نسب و نام و کنیه او و میگوئیم همنام و هم کنیه است با جدّش پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تا اینکه نگویند مردم که ما نمیشناختیم و نام او را نمیدانستیم و بذات خدا قسم است که هر آینه محقّق و واضح شناخته میشود بنام و کنیه و نسب او و بر زبانهای ایشان تا اندازه‌ای که بعض ایشان برای بعض دیگر او را نام میبرند همه اینها برای لزوم حجّت است بر ایشان و ظاهر میگرداند خدا او را همچنانکه وعده فرموده است او را جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله در گفته خدا که غالب و عزیز است او است آنچنان خدائیکه فرستاد فرستاده خود را با هادی و راهنما و دین راست ثابت تا ظاهر کند او را برای استعلاء و بلند کردن همه آن دین و هر چند مکروه خاطرهای مشرکین و کفار باشد

قال المفضّل

قلت یا مولای ما تاویل قوله لیظهره علی الدین کلّه ولو کره المشرکون قال هو قوله عزّ وجلّ قاتلوهم حتّی لا تکون فتنة ویکون الدین لله فوالله یا مفضّل لتفقدنّ الملل والادیان والآراء والاختلاف ویکون الدین کلّه واحداً کما قال الله جلّ ذکره انّ الدین عند الله الاسلام وقوله ومن یبتغ غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین

مفضّل گفت گفتم ای مولای من چیست تاویل گفته خدا لیظهره علی الدین کلّه فرمود آن گفته خدای عزّ وجلّ است که فرموده قاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین کلّه لله یعنی بکشید وقتال کنید با کفّار و مشرکین و منافقین تا اینکه فتنه و فساد و دینهای مختلفه باقی نماند وهمه دین فقط برای خدا باشد عــه چنانچه فرموده است ان الدین عند الله الاسلام یعنی دینی که خدا راضی شده است که بندگان او متدین بر آن دین باشند فقط دین اسلام است و فرموده او است که ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین یعنی کسیکه میل کند بدینی غیر از دین اسلام هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و در عالم آخرت از زیانکاران خواهد بود

عــه پس بذات خدا قسم است ایمفضّل هر اینه گم خواهید کرد البته البته ملتها و دینها و رایها و اختلافها وهمه دینها یکی شود صحیح

قال المفضّل

قلت یا سیدی فالدین الذی اتی به آدم ونوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد صلی الله علیه وآله وعلیهم هو الاسلام قال نعم من اوله الی آخره وهذه الآیة منه ان الدین عند الله الاسلام وقوله جل ثنائه ملة ابیکم ابراهیم هو سمّاکم المسلمین وقوله فی قصة ابراهیم واسمعیل واجعلنا مسلمین لک ومن ذریتنا امة مسلمة لک وقوله فی قصة فرعون حتی اذا ادرکه الغرق قال آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل وانا من المسلمین وقوله فی قصة سلیمان وبلقیس حیث یقول ایکم یاتینی بعرشها قبل ان

یاتونی مسلمین وقول بلقیس واسلمت مع سلیمان لله رب العالمین وقول عیسی واذ قال عیسی للحواریین من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله امنا بالله واشهد بانا مسلمون وقوله جل من قائل وله اسلم من فی السموات والارض طوعا وکرها والیه ترجعون وقوله فی قصة لوط فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین ولوط قبل ابراهیم وقوله قولوا امنا بالله وما انزل الینا الی قوله لا نفرق بین احد منهم ونحن له مسلمون وقوله ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت الی قوله الها واحدا ونحن له مسلمون

مفضل گفت گفتم ای آقای من پس دینیکه آوردند آدم ونوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد صلی الله علیه وآله وعلیهم آن اسلام است فرمود آری از اول آن تا آخر آن واین ایراد آن است (که فرموده) بدرستیکه دین نزد خدا دین اسلام است وفرموده او که بزرگ است ثنای او ملت پدر شما ابراهیم است که او شمارا مسلمان نامیده است وفرموده او در قصه ابراهیم واسمعیل (که فرموده است) وقرار ده مارا دو مسلمان برای برای خود واز ذریه ما امتی را که مسلمان باشند برای تو وفرموده در قصه فرعون (که فرموده) تا درک کرد اورا غرق شدن گفت ایمان آوردم باینکه نیست خدائی مگر آن خدائیکه ایمان آوردند براو بنی اسرائیل ومن از مسلمانانم وفرموده او در قصه سلیمان (که فرموده) با بلقیس زمانیکه میگوید واسلام آوردم با سلیمان مخصوص برای خدائیکه پروردگار جهانیانست وقول سلیمان که فرموده کدام یک از شما قصر اورا میاورد برای من

پیش از اینکه بیابید مرا در حالتیکه اسلام آورندگانند و فرموده عیسی که فرموده است و یاد کن یا محمد عیسی را زمانیکه بشاگردان خود گفت کیانند یاران من بسوی خدا شاگردان گفتند ما ئیم یاران خدا ایمان آورده ایم بخدا و گواهی ده باینکه ما مسلمانان هستیم و فرموده است آن گوینده ایکه عزیز و غالب است یعنی خدا و از برای او اسلام میاورند کسانیکه در آسمانها و زمین اند از روی رغبت و کراهت و بسوی او باز گردیده خواهید شد و فرموده او در قصه لوط که نیافتیم ما در آن شهر بجز خانهای از مسلمانان و لوط بعض از ابراهیم بوده و فرموده او (که گفته است) بگوئید ایمان آوردیم بخدا و آنچه که فرستاده شده است بسوی ما تا آنجاکه میفرماید جدائی نمی‌اندازیم در میان احدی از ایشان و ما برای او اسلام آورندگانیم و فرموده او یا بودید گواهان زمانیکه مرگ یعقوب در رسید تا آنجاکه فرموده است خدائیکه یگانه است و ما از برای او اسلام آورندگانیم

قال المفضل

یا سیدی کم الملل قال یا مفضل اربعة وهی الشرایع قال المفضل یا سیدی المجوس لم سموا المجوس قال لانهم تمجسوا فی السریانیة وادعوا علی آدم وشیث بن آدم وهو هبة الله انهما اطلقا لهم نکاح الامهات والاخوات والبنات والخالات والعمات والمحرمات من النساء وانهما امراهم ان یصلوا الی الشمس حیث وقفت من السماء ولم یجعل لصلوتهم وقتا وانما هو افتراء علی الله وکذب علی آدم وشیث

مفضل گفت ای آقای من ملتها چند ند فرمود ای مفضل چهارند و آنها است شریعتها

گفت مفضل ای آقای من چرا مجوس مجوس نامیده شده اند فرمود برای اینکه مجوسی شدند در سریانی بودن وادعا کردند باینکه بردین آدم وشیث هبة الله پسر آدم هستند وایشان از دین برگشتند
درها کردند برای آنها نکاح کردن مادرها وخواهرها ودخترها وخالدها وعمه‌ها وزنانی با ایشان محرمند و آدم وشیث امر کردند آنها را که نماز گذارند در هر وقت که آفتاب در وسط آسمان باشد وازبرای آنها وقتی برای نمازشان قرار ندادند وجز این سنت که این دروغ بستن برخدا وبر آدم وشیث است

قال المفضل یا سیدی ولم سمی قوم موسی الیهود قال لقول الله عز وجل انا هدنا الیک ای اهتدینا الیک قال المفضل فلم سمی النصاری نصاری قال لقول عیسی لهم یا بنی اسرائیل من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله فسموا النصاری لنصرة دین الله قال المفضل یا سیدی فلم سموا الصابئون الصابئین قال یا مفضل لانهم صبوا الی تعطیل الانبیاء والرسل والملل والشرایع وقالوا کل ما جاء وا به باطل فجحدوا توحید الله ونبوة الانبیاء ورسالة الرسل ووصیة الاوصیاء فهم بلا شریعة ولا کتاب ولا رسول وهم معطلة العالم

مفضل گفت ای آقای من چرا قوم موسی را یهود میگویند فرمود برای گفته خدا از قول ایشان که گفتند ما هدایت کرده شدیم بسوی تو یعنی قبول راهنمائی تو را کردیم مفضل گفت پس چرا انصاری نصاری نامیده شدند فرمود برای گفته عیسی با ایشان که گفت کیانند یاران من که بسوی خدا توجه کنیم شاگردان او گفتند که ما یاران خدا هستیم پس با ینجهت نصاری نامیده شدند برای یاری کردن دین خدا مفضل گفت ای آقای من

پس چرا صابئون را صابئین نامند فرمود ای مفضل برای آنکه از کیش بیرون رفتند و انکار
کردند پیغمبران و فرستادگان خدا و ملتها و شریعتها را و گفتند همه اینها که پیغمبران آورده‌اند
باطل و ناچیز است پس انکار کردند یگانه دانستن خدا را در ذات و صفات و افعال و عبادات
و نبوت پیغمبران را و رسالت پیغمبران مرسل را و وصیت اوصیاء را پس ایشان شریعت و
کتاب و پیغمبری ندارند و معطله یعنی منکر صانع عالمند

قال المفضل سبحان الله فما اجل هذا من علم قال نعم یا مفضل والقیه الی شیعتنا
لئلا یشکوا فی الدین قال المفضل یا سیدی ففی ای بقعة یظهر المهدی قال الصادق علیه
السلام لا تراه عین فی وقت ظهوره الا رأته کل عین فمن قال لکم غیر ذلک فکذبوه

مفضل گفت منزه و پاک است خدا پس چقدر بزرگ است این علم فرمود آری ای
مفضل و بینداز این سخن را در دهان شیعیان ما تا در دین شک نکنند گفت مفضل
ای آقای من پس در کدام بقعه ای ظاهر میشود مهدی فرمود صادق علیه السلام نبیند
هیچ چشمی او را در وقت ظهورش مگر اینکه دیده باشد او را هر چشمی پس کسیکه بگوید برای
شما غیر از این را او را تکذیب کنید یعنی بگوئید دروغ میگوید

قال المفضل قلت یا سیدی ولا یری وقت ولادته قال بلی والله انه لیری
من ساعة ولادته الی وفات ابیه سنتین وسبعة اشهر اولها وقت الفجر لیلة الجمعة
لثمان لیال خلون من شعبان من سنة سبع وخمسین ومائتین الی یوم الجمعة لثمان تخلو
من شهر ربیع الاول من سنة ستین ومائتین وهو یوم وفات ابیه من شهر من سنة

يرى بالمدينة التى تبنى بشاطى دجلة تبناها المتكبر الجبار المسمى بابى جعفر الجبار الغناب الملقب بالمتوكل وهو المتأكل لعنه الله وهى مدينة تدعى سر من رأى وهى ساء من رأى يرى شخصه المؤمن المحق ولا يراه المشكك المنكر المرتاب وينفذ فيها امره ونهيه ويغيب عنها فيظهر بالقصر بصاريا بجانب المدينة بحرم جده رسول الله صلى الله عليه وآله فيلقاه هنالك بالقصر من يسعده الله بالنظر اليه ثم يغيب فى آخر يوم من سنة ست وستين و مائتين فلا تراه عين واحدة حتى تراه كل عين

مفضل گفت گفتم اى آقاى من در وقت ولادتش ديده نميشود فرمود چرا بذات خدا قسم است هر آينه ديده ميشود از ساعت ولادتش تا زمان وفات پدرش دو سال و هفت ماه اول وقت ولادتش وقت طلوع فجر شب جمعه هشتم ماه شعبان سال دويست و پنجاه وهفت هجرى است تا روز جمعه هشتم ماه ربيع الاول از سال دويست و شصت و آن روز وفات پدر او است از همان ماه وهمان سال ديده ميشود در شهريكه بنا كرده ميشود در كنار دجله كه بنا ميكند آنرا متكبر جبار يكه نام گذارده شود بابى جعفر جبار بسيار عتاب كننده كه لقب او متوكل است واو مرديست خونخوار خدا لعنت كند او را و آن شهريست كه آنرا سر من رأى گويند (يعنى شاد شود هر كه آنرا ببيند) وآن شهر ساء من رأى است يعنى بد آيد وبدحال شود هر كه آنرا ببيند ــ ميبينند شخص آنحضرت را هر كه مؤمن اهل حق باشد وبمبينند او را شخص شك آورنده انكار كننده اى كه اهل شك وريب باشد ــ وجارى ميشود در آنجا امر او ونهى او وغيبت ميكند از آنجا

پس ظاهر میشود در قصر بصاریا بطرف مدینه در حرم جدش رسول خدا صلی الله علیه
و آله پس ملاقات میکند در آنجا او را هر کسیکه سعادت دهد خدا او را بنظر کردن بسوی
او پس غائب میشود در آخر روز از سال دویست و شصت و شش پس نبیند او را چشمی
تا زمانیکه ببیند او را هر چشمی یعنی زمان ظهور آنحضرت بعد از غیبت کبری

مؤلف حقیر گوید

ولادت حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه بنا بر مشهور در روز جمعه پانزدهم ماه
شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هجری بوده و این اشهر اقوال و روایات است و بعضی
دویست و پنجاه و شش گفته اند بعدد کلمه نور بحساب جمل و بعضی ولادت آنجناب را در هشتم
ماه شعبان نقل کرده اند و از آنجمله است همین حدیث مفضل که تصریح بدان شده و
سال ولادت را دویست پنجاه و هفت گفته و از هنگام ولادت آنحضرت تا وفات پدر بزرگوار
او دو سال و هفت ماه تصریح کرده و این قول برخلاف مشهور است و بنا بر مشهور وقت
رحلت پدر بزرگوارش پنجساله بوده و غیبت کبرای آنجناب در سال سیصد و بیست و نه
هجری واقع شده چنانچه در صفحه هشتم از جزو اول این کتاب شرح داده شد

قال المفضل قلت یا سیدی فمن یخاطبه ولمن یخاطب قال الصادق
علیه السلام تخاطبه حتی تراه کل عین من الملائکة والمؤمنون من الجن ویخرج امره
ونهیه الی ثقاته و وکلائه ویقعد بابه محمد بن نصیر البصری فی یوم غیبته بصاریا
ثم یظهر بمکة والله یا مفضل فکانی انظر الیه وقد دخل مکة وعلیه بردة رسول الله

صلی الله علیه و آله و علی رأسه عمامة صفراء و فی رجلیه نعلا رسول الله صلی الله علیه و آله المخصوفة و فی یده هراوته یسوق بین یدیه اعنزا عجافا حتی یقبل نحو البیت و لیس من احد یعرفه و یظهر و هو شاب غرنون قال المفضل یعود شابا او یظهر فی شیبة فقال سبحان الله یا مفضل و هل یعزب علیه ان یظهر کیف شاء و بای صورة شاء اذا جاء الامر من الله جل ذکره

مفضل گفت گفتم ای آقای من پس کی با او خطاب میکند و او با کی خطاب میکند فرمود صادق علیه السلام خطاب میکند او را تا اینکه ببیند او را هر چیزی از فرشتگان و مؤمنان از جن و بیرون میاید امر او و نهی او بسوی نقیبها و وکیلهای او و می نشیند باب او محمد بن نصیر بصری در روز پنهان شدن و غیبت او در صابریا پس ظاهر میشود در مکه بذات خدا قسم است ای مفضل گویا میبینم او را که در مکه داخل شده است در حالتیکه برد رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشیده باشد و بر سر او عمامه زردی است و در پاهای او است نعلین وصله دار پیغمبر صلی الله علیه و آله و در دست او است چوب دستی او میراند در پیش روی خود بزهای لاغر را تا اینکه میاید بطرف خانه خدا و نیست کسی که او را بشناسد و ظاهر میشود در حالتیکه جوان است و اول جوانی او است مفضل گفت بر میگردد در حالت جوانی یا ظاهر میشود در حالت پیری پس فرمود منزه است خدا ای مفضل آیا دور است برا او که ظاهر شود بهر کیفیتی که بخواهد و بهر صورتیکه میخواهد وقتی که آمد از جانب خدا اینکه بزرگست ذکر او برسد

مؤلف گوید ابن حجر صریح است در عدم وقوع رؤیت برای احدی بعد از تاریخ مذکور
که سال دویست و هفتاد هجری باشد ولی دانسته باد که ابن حجر نهایت غرابت را دارد
بعلت اینکه مخالف است با اخبار معتبره ایکه دلالت بر وقوع مشاهده دارد بعد از این
تاریخ در زمان غیبت صغری برای جماعتی از شیعیان که از ایشان است محمد بن عبد الله که
مرویست حدیث او در کتاب غیبت شیخ طوسی وکه دیده است آنحضرت علیه السلام را
در سال دویست نود و سه و از جمله کسانیکه آنحضرت را دیده است یوسف بن احمد جعفری
است بروایت شیخ طوسی در کتاب غیبت و راوندی نیز در کتاب خرائج که دیده است آنحضرت
را در سال سیصد و نه هجری و از جمله ایشان است ابو نعیم محمد بن احمد انصاری چنانچه در
غیبت شیخ طوسی و کمال الدین صدوق و دلائل طبری بسندها و طریقه های متعدد
روایت شده که دیده است آنحضرت را در روز ششم ذیحجه سال دویست و نود و سه و از
جمله ایشان است علی بن مهزیار بنا بروایت شیخ طوسی در غیبت و دلائل طبری و کمال
الدین صدوق که بعد از تاریخ مذکور حضرت را دیده که مضمون آن حدیث اینست که
علی بن مهزیار گفت بیست حج بجا آوردم که در همه آنها خواهش من دیدن امام علیه
السلام بود تا اینکه خدمت آنحضرت مشرف شدم و از جمله ایشان است یعقوب بن
یوسف غسانی است که حدیث او در غیبت شیخ و دلائل طبری روایت شده که در سال
دویست هشتاد و یك بشرف زیارت آنحضرت نائل شده و همچنین جماعت دیگری که آن
حضرت را دیده اند - پس ابن حجر مفضل مقاومت با اخبار معتبره دیگر نمیکند بلکه

از غیبت کبری هم اشخاص زیادی آنحضرت را دیده اند و شناخته اند در حال دیدن یا پس از آن که حکایات آنها در کتب بسیار مذکور است و از انجمله است کتاب کمال الدین و تمام النعمة و سیزدهم بحار الانوار و کتاب وافی منهض و غیبت نعمانی و غیبت شیخ طوسی و جنة المأوی و دار السلام و نجم الثاقب حاجی نوری و دار السلام عراقی و بعض از کتب سید نعمة الله جزائری و کتابهای شیخ علی اکبر نهاوندی و بسیاری از کتب متقدمین و متاخرین از فارسی و عربی و خبر توقیع مبارک که برای علی بن محمد سمری بیرون آمده که فرموده است و سیأتی شیعتی من یدعی المشاهدة الا من ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کاذب مفتر محمول است بر ادعای مشاهده بعنوان نیابت خاصه و سفارت خاصه نظیر نواب اربعه چنانچه علامه مجلسی علیه الرحمة و بعضی دیگر از علماء اعلام رفع الله تعالی مقامهم همین احتمال را داده اند پس هرگاه کسی بعد از غیبت کبرای آنحضرت و قبل از خروج سفیانی و ظهور صیحه آسمانی ادعای سفارت و نیابت خاصه از آنحضرت کند مفتری و کذاب و مشمول لعنت خواهد بود چنانچه بعضیها ادعا کرده اند و هم اکنون هم بعضی این ادعا را دارند و از جمله ادعا کنندگان در عصر غیبت صغری و اوایل غیبت کبرای آنحضرت محمد بن نصیر نمیری بصری است که ادعای بابیت آنحضرت را نموده مانند ابی الخطاب ملعون و شلمغانی و حلاج و ابی محمد شریعی و احمد بن هلال عبرتائی کرخی و ابی طاهر محمد بن علی بن بلال و محمد بن علی بن ابی العزاقر شلمغانی نامبرده است و حلاج حسین بن منصور است چنانچه شرح حالات آنها در کتب نعمانی و شیخ مفید و شیخ طوسی

وکمال الدین صدوق وکافی ووافی فیض وسیز دهم بحار وعوالم وکتب نوری وکتب دجال والزام الناصب وغیرایشا از کتب عربیه و فارسیه نقل شده است

قال المفضل یا سیدی فمن یظهر وکیف یظهر فقال یا مفضل یظهر وحده ویاتی الی البیت وحده ویلجاء الی الکعبة وحده ویجن علیه اللیل وحده فاذا نامت العیون و غسق اللیل نزل الیه جبرائیل ومیکائیل والملائکة صفوفا فیقول له جبرائیل یا سیدی قولک مقبول وامرک جار فیمسح یده علی وجهه ویقول الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوء من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین ثم یقف بین الرکن والمقام فصرخ صرخة یقول معاشر نقبائی واهل خاصتی ومن ذخرهم لظهوری علی وجه الارض ائتونی طائعین فترد صیحته علیهم وهم فی محاریبهم وعلی فرشهم فی شرق الارض وغربها فیسمعونه صیحة واحدة فی اذن رجل واحد فیجیئون نحوها ولا یمضی لهم الا کلمحة بصر حتی یکونوا بین یدیه بین الرکن والمقام فیامر الله عزوجل النور فیصیر عمودا من الارض الی السماء فیستضیئ به کل مؤمن علی وجه الارض و یدخل علیه نور فی جوف بیته فتفرح نفوس المؤمنین بذلک النور وهم لا یعلمون بظهور قائمنا علیه السلام ثم یصبح و نقبائه بین یدیه وهم ثلاثمأة وثلاثة عشر رجلا بعدد اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله فی یوم بدر

مفضل گفت ای آقای من در میان چه کسانی ظاهر میشود (یعنی مهدی) وچگونه ظاهر میشود فرمود ای مفضل ظاهر میشود بتنهائی ومیاید در خانه خدا بتنهائی

و پناه میبرد بکعبه بنهانی و بپوشد براو شب فرو گیرد او را بنهانی پس وقتیکه چشمها
بخواب رود و تاریکی شب فرو گیرد جبرئیل و میکائیل و فرشتگان براو نازل شوند درحالیکه
صف آرائی کرده باشند پس جبرئیل باآنحضرت گوید ای آقای من گفتار تو پذیرفته است
و فرمان تو روا است پس حضرت دست خود را بر روی خود میکشد و میگوید حمد خدای را
که وعده خود را برما راست کرد و ما را وارث زمین گردانید که جای کنیم از بهشت آنجا
را که میخواهیم پس نیکو است مزد کارگران پس می ایستد درمیان رکن و مقام و فریاد
میزند فریاد زدنی و میفرماید ایگروه نقبای من و مخصوصین من وکسانیکه ذخیره کرده
است خدا ایشان را برای ظهور من در روی زمین بیائید بسوی من درحالتیکه اطاعت
کنندگانید پس آن فریاد و صدا همه ایشان میرسد درحالتیکه در محرابها و رختخوابهای
خود شانند در مشرق و مغرب زمین گویا همه ایشان یکصدا یک گوش میشنوند
پس میایند نزد آنحضرت بقدر یک چشم بهم زدن در مقابل او میرسند درمیان رکن
و مقام پس امر میفرماید خدای عزوجل نوری را که مانند ستونی شود از زمین تا آسمان
که روشن شود بآن نور هر مؤمنی که در روی زمین است و داخل شود براو نوری
در داخل خانه اش پس در آنحال شاد شود نفسهای اهل ایمان بآن نور و نمیدانند
که قائم ما علیه السلام ظاهر شده پس آنحضرت صبح میکند شب را درحالتیکه سیصد و
سیزده نفر نقبای او که بعدد اصحاب رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم اند در روز
بدر در مقابل او یند

قال المفضل قلت یا سیدی فالاثنان وسبعون رجلا اصحاب ابی عبد اللہ الحسین بن علی علیہما السلام یظہرون معہم قال یظہر فیہم ابو عبد اللہ الحسین بن علی فی اثنی عشر الف صدیق من شیعتہ وعلیہ عمامۃ سوداء

مفضل گفت گفتم ای آقای من پس ہفتاد و دو مرد کہ اصحاب ابی عبد اللہ حسین بن علی علیہما السلام اند ظاہر میشوند با ایشان فرمود ظاہر میشود درمیان ایشان ابو عبد اللہ الحسین بن علی علیہما السلام با دوازدہ ہزار صدیق از شیعیان او و بر اوست عمامۂ سیاہ

قال المفضل قلت یا سیدی فنقباء القائم علیہ السلام بایعوا لہ قبل قیامہ قال یا مفضل کل بیعۃ قبل ظہور القائم فبیعتہ کفر ونفاق وخدیعۃ لعن المبایع لہا والمبایع لہ بل یا مفضل یسند القائم علیہ السلام ظہرہ الی الکعبۃ البیت الحرام و یمد یدہ المبارکۃ فتری بیضاء من غیر سوء فیقول ہذہ ید اللہ وعن اللہ وبامر اللہ ثم یتلو ہذہ الآیۃ ان الذین یبایعونک انما یبایعون اللہ ید اللہ فوق ایدیہم فمن نکث فانما ینکث علی نفسہ ومن اوفی بما عاہد علیہ اللہ فسیؤتیہ اجرا عظیما فیکون اول من یقبل یدہ جبرئیل ثم یبایعہ وتبایعہ الملائکۃ ونجباء الجن ثم النقباء ویصبح الناس بمکۃ فیقولون من ہذا الرجل الذی بجانب الکعبۃ وما ہذہ الخلق الذی معہ وما ہذہ الآیۃ التی رأیناہا فی ہذہ اللیلۃ ولم نر مثلہا فیقول بعضہم لبعض ہو صاحب العنزات ثم یقول بعضہم لبعض انظر واہل

تعرفون احداً من معه فیقولون لا نعرفهم الا اربعة من اهل مكة واربعة من
اهل المدينة وهم فلان وفلان يعدونهم باسمائهم ويكون هذا اول طلوع الشمس
من ذلك اليوم فاذا طلعت الشمس وابيضت صاح صائح في الخلائق من عين الشمس
بلسان عربي مبين يسمع من في السموات والارضين يا معشر الخلائق هذا مهدي
آل محمد صلى الله عليه وآله ويسميه باسم جده رسول الله صلى الله عليه وآله
ويكنيه وينسبه لابيه الحسن الحادي عشر الى الحسين بن علي بن ابي طالب امير المؤمنين
فاتبعوه تهتدوا ولا تخالفوا امره فتضلوا فاول من يلبي نداه الملائكة ثم الجن
ثم النقباء ويقولون سمعنا واطعنا ولا يبقى ذو اذن من الخلائق الا سمع ذلك
النداء وتقبل الخلائق من البدو والحضر والبر والبحر يحدث بعضهم بعضاً ويستفهم
بعضهم بعضاً مما سمعوه نهارهم كله فاذا دنت الشمس بالغروب صرخ صارخ من
مغربها يا معشر الخلائق قد ظهر ربكم بالوادي اليابس من ارض فلسطين وهو عثمان
بن عنبسة الاموي من ولد يزيد بن معاوية لعنه الله فاتبعوه تهتدوا ولا تخالفوا
عليه فتضلوا فترد عليه الملائكة والجن والنقباء قوله ويكذبونه ويقولون
سمعنا وعصينا ولا يبقى ذو شك ولا مرتاب ولا منافق ولا كافر الا ضل بالنداء
الثاني

مفضل گفت گفتم ای آقای من پس نقباء قائم علیه السلام پیش از
قیام او بیعت میگیرند برای او فرمود ای مفضل هر بیعتی پیش از ظهور قائم بیعت

کفر و نفاق و خدعه است لعن کرده شده است بیعت کننده برای اینها و بیعت کرده شده برای او بلکه اینها تکیه میدهد قائم علیه السلام پشت خود را بکعبه که بیت الحرام است و میکشد دست مبارک خود را پس دیده میشود سفید درخشنده از غیر بدی پس میگوید این دست خدا و از جانب خدا و بامر خدا است پس تلاوت میکند این آیه را بدرستیکه آنکسانیکه بیعت میکنند با تو جز این نیست که بیعت با خدا میکنند دست خدا بالای دستهای ایشان است پس کسیکه بشکند بیعت خود را جز این نیست که میشکند بر ضرر نفس خود و کسیکه وفا کند بآنچه که عهد و پیمان بسته است بر آن با خدا زود باشد که بدهد او را خدا مزدی بزرگ پس اول کسیکه دست آنحضرت را میبوسد جبرئیل است پس از آن بیعت میکند با آنحضرت و بیعت میکنند با او فرشتگان و نجباء جن پس از ایشان نقباء که اصحاب خاص آنحضرتند و چون شب را صبح کنند اهل مکه گویند که این مرد کیست که بجانب کعبه آمده است و این مردمان کیانند که با او هستند و این نشانه و علامت که ما در این شب دیدیم چیست که مثل آن دیده نشده پس بعضی از ایشان ببعض دیگر گویند که این صاحب بزها است و بعضی از ایشان ببعض دیگر گویند که ببینید از کسانیکه با او هستند یکی را میشناسید گویند که نمیشناسیم از ایشان مگر چهار نفر را که از اهل مکه اند و چهار نفر را که از اهل مدینه اند و ایشان فلان و فلان اند که میشمارند ایشان را باسمهای ایشان و این عمل اول طلوع آفتاب از روز صورت میگیرد پس چون سفیدی آفتاب در آمد

فریاد کننده ای فریاد میکند درمیان خلایق از چشمه آفتاب بزبان عربی واضح که
میشنود آنصدا را هرکه در آسمانها وزمین است که ای گروه خلایق این است مهدی
آل محمد صلی الله علیه وآله ونام میبرد اورا بنام جدش رسولخدا صلی الله علیه وآله
وکنیت او ونسب اورا بپدرش حسن امام یازدهم که از فرزندان حسین بن علی بن ابی
طالب است میدهد پس متابعت کنید اورا تا هدایت یابید ومخالفت نکنید فرمان
اورا که گمراه میشوید پس اول کسیکه اورا اجابت میکند فرشتگانند پس از آن جنیان اند
پس از آن نقبایند که اصحاب خاص آنحضرتند ومیگویند شنیدیم واطاعت کردیم وباقی
نمیماند صاحب گوشی مگر اینکه میشنود این ندارا ومردمان رو میاورند از حاضرین
وبادیه نشینان وبیابانیها ودریائیها وبعضی از ایشان برای بعض دیگر حدیث میکنند
وبعضی از بعض دیگر میپرسند واستفهام میکنند در آنروز هر روز را از صدا آنچه که
شنیده اند پس چون نزدیک غروب آفتاب شود فریاد زننده فریاد میکند از سمت
مغرب آنکه ای گروه خلایق بتحقیق که ظاهر شد پروردگار شما در وادی یابس یعنی
بیابان بی آب وعلف از زمین فلسطین واو عثمان پسر عنبسه است از بنی امیه از
فرزندان یزید بن معاویه لعنت کند خدا اورا پس پیروی از او کنید تا هدایت یابید
ومخالفت نکنید اورا که گمراه میشوید پس فرشتگان وجنیان ونقباء قول اورا
رد میکنند وتکذیب میکنند اورا ومیگویند شنیدیم ونافرمانی کردیم وباقی نماند
صاحب شک وریبی ونه منافقی ونه کافری مگر اینکه بندای دوم گمراه میشوند

وَیُسنِدُ القائمُ علیه السلام ظهره الی الکعبة ویقول یا معشر الخلائق الا من اراد ان ینظر الی ادم وشیث فها انا ادم وشیث الا من اراد ان ینظر الی نوح وسام فها انا نوح وسام الا من اراد ان ینظر الی ابراهیم واسمٰعیل فها انا ابراهیم واسمٰعیل الا من اراد ان ینظر الی موسیٰ ویوشع فها انا موسیٰ ویوشع الا من اراد ان ینظر الی عیسیٰ وشمعون فها انا عیسیٰ وشمعون الا من اراد ان ینظر الی محمد رسول الله (صلی الله علیه وآله) وامیر المؤمنین فها انا محمد وامیر المؤمنین الا من اراد ان ینظر الی الحسن والحسین فها انا الحسن والحسین الا من اراد ان ینظر الی الائمة من ولد الحسین واحداً بعد واحد فها انا هم فلینظر الیّ ولیسئلنی فانی أُنبّئُ بما نبّئوا به ومالم ینبّئوا به الا من کان یقرء الکتب والصحف فلیسمع منی ثم یبدء بالصحف التی انزل الله علی ادم وشیث فیقرئها فتقول امة ادم وشیث هذه والله الصحف حقا ولقد قرأناها لم نکن نعلمه منها وما کان خفی عنا وما کان اسقط وبدل وحرف ویقرء صحف نوح وصحف ابراهیم والتوریٰة والانجیل والزبور فیقول اهل التوراة والانجیل والزبور هذه والله صحف نوح وابراهیم حقا وما اسقط منها وبدل وحرف منها هذه والله التوریٰة الجامعة والزبور التام والانجیل الکامل وانها اضعاف ما قرأنا منها ثم یتلو القرآن فیقول المسلمون هذا والله القرآن حقا الذی انزل الله علی محمد صلی الله علیه وآله وما اسقط منه حرف وبدل لعن الله

وتکیه میدهد قائم علیه السلام پشت خود را بکعبه ومیگوید ای گروه

خلایق آگاه باشید کسیکه میخواهد آدم وشیث را ببیند پس آگاه باشید منم آدم وشیث
آگاه باشید کسیکه میخواهد نوح وسام را ببیند منم نوح وسام آگاه باشید کسیکه
میخواهد ابراهیم واسمعیل را ببیند منم ابراهیم واسمعیل آگاه باشید کسیکه میخواهد
موسی و یوشع را ببیند منم موسی ویوشع آگاه باشید کسیکه میخواهد عیسی و
شمعون را ببیند منم عیسی وشمعون آگاه باشید کسیکه میخواهد محمد رسول الله
صلی الله علیه وآله را ببیند وامیرالمؤمنین را منم محمد وامیرالمؤمنین آگاه باشید
کسیکه میخواهد حسن وحسین را ببیند منم حسن وحسین آگاه باشید کسیکه میخواهد
امامهائی که از اولاد حسین اند هریکی بعد از دیگری ببیند منم ایشان پس مرا ببیند
واز من بپرسید بدرستیکه من خبر میدهم آنچه را که خبر بآن دادند وآنچه را که خبر بآن
ندادند آگاه باشید هرکسیکه کتابها وصحیفه های آسمانی را میخواند پس باید از من
بشنود پس ابتداء میکند بخواندن صحیفه هائیکه بر آدم وشیث نازل شده وخدا فرستاده
است آنها را ومیخواند آنها را پس امت آدم وشیث میگویند اینست بذات خدا قسم صحف
آدم وشیث از روی حق وراستی ودرستی که ما خوانده ایم آنرا وبما نشنیده ایم بعضی از آنرا
وآنچه که از ما پنهان بوده وآنچه را که از آنها افتاده وتبدیل وتحریف شده ومیخواند
صحف نوح وابراهیم وتوریة وانجیل وزبور را پس اهل توریة وانجیل وزبور میگویند
اینست بذات خدا قسم صحف نوح وابراهیم از روی حقیقت وراستی ودرستی وآنچه
که از آنها افتاده وتبدیل وتحریف شده از آن این است توریة جامع وزبور تمام

وانجیل کامل وایها چندین برابر از انچیزیست که ما میخوانیم پس از ان میخواند قرآن را پس مسلمانان میگویند ایست بذات خدا قسم قرآن راست درستی که خدا بر محمد صلی الله علیه وآله فرستاده وچیزی از ان نیفتاده از حروف وتبدیل نشده است لعنت کند خدا کسی را که از او انداخته وتبدیل وتحریف کرده است انتها

ثم تظهر الدابة بین الرکن والمقام فتکتب فی وجه المؤمن مؤمن وفی وجه الکافر کافر ثم یقبل علی القائم رجل وجهه الی قفاه وقفاه الی صدره ویقف بین یدیه فیقول یا سیدی انا بشیر امرنی ملک من الملائکة ان الحق بک وابشرک بهلاک سرایا السفیانی بالبیداء فیقول له القائم علیه السلام ما قصتک وقصة اخیک نذیر فیقول الرجل کنت واخی نذیر فی جیش السفیانی فاخربنا الدنیا من دمشق الی الزوراء واخربنا الزوراء وترکنا ها جماء واخربنا الکوفة واخربنا المدینة وراثت بغالنا فی مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله وخرجنا منها وعددنا زها ثلاثمائة الف رجل نرید مکة لاخراب البیت وقتل اهله فلما صرنا بالبیداء عرسنا بها فصاح بنا صائح یا بیداء ابیدی القوم الظالمین فانفجرت الارض فابلعت کل الجیش فوالله ما بقی علی الارض عقال ناقة فما سواه غیری وغیر اخی فاذا نحن بملک قد صرف وجهنا الی ورائنا کما تری وقال لاخی ویلک یا نذیر امض الی الملعون السفیانی بدمشق وانذره بظهور مهدی آل محمد صلی الله علیه وآله وان الله قد اهلک جیشه بالبیداء وقال لی یا بشیر الحق بالمهدی بمکة فبشره بهلاک القوم الظالمین وتب علی یده فانه

یقبل نوبتك فیم القائم یده علی وجهه فیرده سویّاً کما کان فیبایعه معهم و یکون معه

پس ظاهر میشود دابه در میان رکن و مقام و مینویسد در روی مؤمن که این مؤمن است و در روی کافر که این کافر است پس رو میاورد بسوی قائم مردی که روی او در عقب و پشت سر او بطرف سینه او است و میایستد در برابر و پیش روی او پس میگوید ای آقای من منم مژده دهنده امر کرد مرا فرشته ای از فرشتگان که بتو ملحق شوم و مژده دهم تو را بهلاك شدن لشکر سفیانی در زمین بیداء پس قائم براو میگوید قصه تو چیست و قصه برادرت نذیر چگونه است پس آنمرد میگوید من با برادرم نذیر در لشکر سفیانی بودیم خراب کردیم دمشق را تا بغداد و خراب کردیم بغداد را و آنجا را ترك کردیم در حالیکه صاف و هموار کردیم و خراب کردیم کوفه را و خراب کردیم مدینه را و سرگین انداختند قاطرهای ما در مسجد رسولخدا صلی الله علیه و آله و بیرون آمدیم از آنجا در حالیکه شماره جمعیت ما نزدیك سیصد هزار مرد بود نداراده کردیم که بمکه برویم برای خراب کردن خانه خدا و کشتن اهل آنجا وقتیکه به بیداء رسیدیم متحیر و سرگردان شدیم در آنجا پس صیحه زننده ای بما صیحه ای زد که ای بیابان هلاك کن اینها را که گروهی ستمکارانند پس زمین شکافته شد و تمام لشکر را بخود فرو برد پس بذات خدا قسم است که باقی نماند در روی زمین زانو بند شتری و آنچه غیر از آن بود بجز من و برادرم که در آنحال ناگاه فرشته ای روهای ما را بعقب برگرداند همچنانکه میبینی و برادرم گفت وای بر تو ای بیم دهنده برو بنزد سفیانی ملعون در دمشق

وبیم ده او را بظهور مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله و اینکه خدا لشکر او را در بیدا هلاک کرد و بمن گفت ای مژده دهنده خودت را برسان بمهدی در مکه و مژده بده او را بهلاکت گروه ستمکاران و بدست او توبه کن زیرا که او میپذیرد توبه تو را پس دست خود را بروی تو میکشد و او را برمیگرداند بحالت اول درست شده پس بیعت میکند با ایشان و با آنحضرت خواهد بود

قال المفضل قلت یا سیدی وتظهر الملائکة والجن للناس قال ای والله یا مفضل ویخاطبونهم کما یکون الرجل مع خاصته (حاشیته) واهل بیته قلت یا سیدی ویسیرون معه قال ای والله یا مفضل ولینزلن ارض الهجرة وما بین الکوفة والنجف وعدة اصحابه حینئذ ستة واربعون الفا من الملائکة وستة آلاف من الجن بهم ینصر الله ویفتح علی یدیه

مفضل گفت گفتم ای آقای من وظاهر میشوند فرشتگان وجنیان برای مردم فرمود آری بذات خدا قسم است ای مفضل وآمیزش میکنند با ایشان همچنانکه مرد با مخصوصین یا اطرافیهای خود وخانواده خود آمیزش میکند گفتم ای آقای من وبا او سیر میکنند فرمود آری بذات خدا قسم است ای مفضل وفرود میآید در زمین هجرت یعنی کوفه ودرمیان کوفه ونجف وشماره اصحاب آنحضرت در آن روز چهل وشش هزار نفر از فرشتگان وشش هزار نفر از جنیانند که خدا بایشان یاری میکند آن حضرت را وبدست او فتح وگشایش میدهد

قال المفضل قلت يا سيدي فماذا يصنع باهل مكة قال يدعوهم بالحكمة والموعظة الحسنة فيطيعونه ويستخلف عليهم رجلا من اهل بيته ويخرج يريد المدينة قال المفضل يا سيدي فما يصنع بالبيت قال ينقضه ولا يدع منه الا القواعد التي هي اول بيت وضع للناس بمكة في عهد آدم والذي رفعه ابراهيم واسمعيل منها وان الذي بني بعدهما لم يبنه نبي ولا وصي ثم يبنيه كما يشاء وليعفين آثار الظلمة بمكة والمدينة والعراق وسائر الاقاليم وليهدمن جامع الكوفة وليبنينه على بنائه الاول وليهدمن القصر العتيق ملعون ملعون من بناه

مفضل گفت گفتم ای آقای من پس چه میکند با اهل مکه فرمود میخواند ایشانرا بدرستی و درستکاری و درست رفتاری و پند دادن نیکو پس طاعت میکنند او را و مردی از خانواده خود را جانشین خود قرار میدهد برای ایشان و بیرون میرود و اراده میکند رفتن بمدینه را مفضل گفت ای آقای من با خانه کعبه چه میکند فرمود خراب میکند آنرا و نمیگذارد از آن مگر قاعده هائیرا که در اول برای خانه بنا گذارده شده برای مردم در کعبه در عهد آدم و آنهائیرا که ابراهیم و اسمعیل بالا برده اند از آن و بدرستیکه آنچیز از آنرا که بعد از آن بنا گذارده شده و پیغمبری یا وصی پیغمبری بنا نکرده است آنرا خراب میکند و دو مرتبه بنا میکند بهر طور که میخواهد و آثار ستمکارانرا محو و نابود میکند در مکه و مدینه و عراق و سایر اقلیمها و هر آینه خراب میکند مسجد جامع کوفه را و بنا میکند آنرا ببنائیکه اول بنا شده و هر آینه خراب میکند قصر کهنه ملعونرا که ملعونی بنا کرده

قال المفضل یا سیدی فیقیم بمکة قال لا بل یا مفضل یستخلف فیها رجلاً من اهله فاذا سار منها وثبوا علیه فیقتلونه فیرجع الیهم فیاتونه مقنعی رؤسهم یبکون و یتضرعون و یقولون یا مهدی آل محمد التوبة فیعظهم و ینذرهم و یحذرهم ثم یستخلف علیهم خلیفة و یسیر فیثبون علیه بعده فیقتلونه فیرد علیهم انصاره من الجن و النقباء و یقول لهم ارجعوا فلا تبقوا بشراً الا من وسم وجهه بالایمان فلولا ان رحمت الله وسعت کل شیء و انا تلک الرحمة لرجعت الیهم معکم فقد قطعوا الاعذار بینهم و بین الله و بینی و بینهم فیرجعون الیهم فوالله لا یسلم من المأة منهم واحد لا والله و لا من الالف واحد

مفضل گفت ای آقای من پس می‌ایستد مهدی در مکه فرمود نه بلکه ای مفضل خلیفه‌ای قرار میدهد در آنجا از کسان خود پس از آنجا بیرون رود جستن میکنند بر آن خلیفه و او را میکشند پس حضرت برمیگردد بسوی ایشان و ایشان میایند بنزد او در حالتیکه سرهای خود را بزیر افکنده و گریه و زاری میکنند و میگویند ای مهدی آل محمد توبه کردیم پس حضرت ایشانرا موعظه میکند و بیم میدهد و میترساند ایشانرا و خلیفه دیگری بر ایشان نصب میکند و بیرون میرود باز قیام میکنند بر خلیفه آنحضرت بعد از رفتن او و او را میکشند پس بر میگرداند بر ایشان آنحضرت یاران خود را که از جن هستند با نقباء و فرمان میدهد ایشان را که برگردید بمکه و باقی نگذارید در آنجا بشری را مگر کسانیکه سیمای ایمانی دارند و اگر نبود که رحمت خدا وسعت داشت هر چیز را و من آن رحمت هستم برمیگشتم بسوی ایشان با شما زیرا که ایشان رشته عذر را بریدند یعنی جای عذرخواهی برای خود در میانه

خود شان و میانه خدا و میانه من و خود شان باقی نگذارند پس برمیگردند انصار جنّ و انس آنحضرت و بذات خدا قسم است که سالم نمیماند از صد نفر ایشان یکنفر نه بذات خدا قسم و نه از هزار نفر یکنفر

قال المفضّل قلت یا سیّدی فاین تکون دار المهدیّ و مجمع المؤمنین قال دار ملکه الکوفة و مجلس الحکم جامعها و بیت ماله و مقسم غنائم المسلمین مسجد السهلة و مواضع خلواته الزکوات البیض من الغریّین

مفضّل گفت گفتم ای آقای من خانه مهدیّ و گروه مؤمنین یعنی جای جمع شدن ایشان در کجا خواهد بود فرمود خانه ملک و سلطنت او در کوفه و محلّ نشستن او برای حکم کردن مسجد کوفه و بیت المال و جای قسمت کردن غنیمتهای مسلمانان در مسجد سهله و جاهای خلوت کردنهای آنحضرت زکوات بیض یعنی ریگهای سفید در غریّین یعنی نجف اشرفست

قال المفضّل یا مولای کلّ المؤمنین یکونون بالکوفة قال ای والله یا مفضّل لا یبقی مؤمن من الاکان بها و حوالیها و لیبلغنّ مربط شاة الف درهم و لیودّن کثیر من الناس لو انّ اشتروا شبرا من ارض السبیع بشبر من ذهب و السبیع خطة من خطط همدان و لتصیرنّ الکوفة اربعة و خمسین میلا و لیجاورنّ قصورها بکربلا و لیصیرنّ کربلا معقلا و مقاما یعکف فیه الملائکة و المؤمنون و لیکوننّ لها شأن عظیم و لیکوننّ فیها من البرکات ما لو وقف فیها مؤمن فدعا ربّه لاعطاه بدعوة مثل ملک الدنیا

الف مرة ثم تنفس ابو عبدالله علیه السلام

مفضل گفت ای مولای من همه مؤمنین در کوفه میباشند فرمود آری بذات خدا قسم است ای مفضل باقی نماند مؤمنی مگر اینکه در آنجا و اطراف آن خواهد بود و هر اینه جای بستن یک گوسفند در آنجا قیمت آن بهزار درهم میرسد و بسیاری از مردمان دوست دارند البته البته که یکوجب از زمینهای سبیع را بیکوجب از طلا خریداری کنند و سبیع زمینهای با برکت الهی است از زمینهای همدان و مساحت کوفه چهل و پنج میل که پانزده فرسخ باشد خواهد شد و قصرهای آن بکربلا متصل میشود و هر اینه خدا کربلا را پناه گاه و جایگاهی قرار میدهد که جای گردند فرشتگان و مؤمنین در آنجا و از برای آن شأنی بزرگ خواهد بود و چنان برکتهائی در آنجا ظاهر شود که اگر مؤمنی در آنجا توقف کند و بخواند خدای خود را که بدعای بر او عطا کند هزار برابر مانند ملک دنیا را بر او عطا میکند پس حضرت ابی عبدالله یعنی صادق علیه السلام آهی کشید و

قال یا مفضل ان بقاع الارض تفاخرت ففخرت الکعبة البیت الحرام علی البقیعة بکربلا فاوحی الله الیها اسکتی کعبة البیت الحرام فلا تفتخری علیها فانها البقعة المبارکة التی نودی موسی منها من الشجرة وانها الربوة التی آوت الیها مریم والمسیح وانها الرابیة التی غسل فیها رأس الحسین علیه السلام وفیها غسلت مریم عیسی واغتسلت بعد ولادتها وانها خیر بقعة عرج رسول الله عیسی منها فی وقت (حین حل) غیبته لتکونن لشیعتنا فیها خیرة الی ظهور قائمنا

وفرمود ایمفضل بدرستیکه بقعه های زمین فخر کردند پس کعبه که بیت الحرام است فخر کرد بر بقعه کربلا پس وحی کرد خدا بسوی ان که ساکت باش یا آرام بگیرای کعبه بیت الحرام و فخر نکن بر بقعه کربلا زیرا که ان بقعه مبارکه ایست که ندا کرده شد موسی از انجا از درخت معهود یعنی در اول زمان بعثت او برسالت و ان زمین بلندی است که جای گرفت در انجا مریم با مسیح و ان پشته بلندی است که در انجا غسل داده شد یعنی شسته شد سر حسین علیه السلام و در انجا غسل داده شد عیسی مریم غسل داد او را و در انجا غسل کرد مریم پس از زائیدن او و انجا بهترین بقعه ایست که پیغمبر خدا عیسی از انجا باسمان بالا رفت در وقت پنهان شدنش همراهش میباشد برای شیعیان ما خیر و خوبی در انجا تا وقت ظاهر شدن قائم ما (علیه السلام)

قال المفضل قلت یا سیدی ثم یسیر المهدی الی این قال الی مدینة جدی رسول الله صلی الله علیه و اله فاذا هو وردها کان له بها مقام عظیم عجیب یظهر فیه سرور المؤمنین وخزی الکافرین

مفضل گفت گفتم ای آقای من پس از ان مهدی بکجا میرود فرمود بمدینه جدم رسول خدا صلی الله علیه و اله پس چون وارد مدینه شود از برای او در انجا مقام بزرگی است عجیب او رنده که ظاهر میشود در انجا سرور و شادی برای مؤمنین وخواری و ذلت برای اشخاص کافر

قال المفضل قلت یا سیدی وما هو ذلک قال یرد الی قبر جده رسول الله

صلی اللہ علیہ وآلہ فیقول یا معشر الخلائق ہذا قبر جدی رسول اللہ فیقولون نعم یا مہدی
آل محمد فیقول ومن معہ فی القبر فیقولون ضجیعاہ وصاحباہ ابوبکر وعمر فیقول و
ہو بہما اعلم ومن الخلق جمیعا ومن فلان وفلان وکیف دفنا من بین الخلق مع جدی
رسول اللہ وعسی المدفون غیرہما فیقول الناس یا مہدی آل محمد ما ہہنا غیرہما و
انما دفنا لانہما خلیفتا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وابوا زوجتیہ فیقول
للخلق بعد ثلاث اخرجوہما من قبرہما فیخرجان غضیین طریین لم یتغیر خلقہما ولم
تشحب الوانہما فیقول ہل فیکم من یعرفہما فیقولون یا مہدی آل محمد نعرفہما بالصفۃ
ولیس ضجیعا جدک غیرہما فیقول ہل فیکم احد یقول غیر ہذا ویشک فیہما فیقولون
لا فیاخر اخراجہما ثلاثۃ ایام ثم ینتشر الخبر فی الناس ویاتوا مفتتنین من والاہما
بذلک الحدیث ویجتمع الناس ویحضر المہدی ویکشف الجدران عن القبرین ویقول
للنقباء ابحثوا عنہما وانبشوہما فیبحثون بایدیہم حتی یصلوا الیہما فیخرجان غضیین
طریین کہیئۃ صورہما فی الدنیا فیکشف عنہما اکفانہما ویامر برفعہما علی دوحۃ
یابسۃ نخرۃ فیصلبان علیہا فتحیی الشجرۃ وترتفع وتورق ویطول فرعہا فیقول
المرتابون من اہل ولایتہما ہذا واللہ الشرف حقا ولقد فزنا بمحبتہما وولایتہما
ویخبر من اخفی نفسہ ممن فی نفسہ مقیاس حبۃ من محبتہما وولایتہما فیحضرونہما
ویرونہما ویفتنون بہما وینادی مناد المہدی علیہ السلام کل من احب صاحبی
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وضجیعیہ فلینفرد جانبا فیتجزء الخلق جزئین موال

لهما و تبرء منهما فيعرض المهدي عليه السلام على اوليائهما البرائة منهما فيقولون يا
مهدي آل رسول الله صلى الله عليه و آله نحن لم نتبرء منهما و لسنا نعلم ان لهما عند الله
و عندك هذه المنزلة و هذا الذي قد بدا لهما من فضلهما ألا نتبرء الساعة منهما و قد رأينا
منهما ما رأينا في هذا الوقت من نضارتهما و غضاضتهما و حيوة الشجرة بهما بل و الله
نتبرء منك و ممن آمن بك و من لا يؤمن بهما و من صلبهما و اخرجهما و فعل بهما ما فعل
فيأمر المهدي عليه السلام ريحا سوداء فتهب عليهم فتجعلهم كاعجاز نخل خاوية ثم يأمر
بانزالهما فينزلان اليه فيحييهما باذن الله تعالى و يأمر الخلائق بالاجتماع ثم يقص
عليهم قصص فعالهما في كل كور و دور حتى يقص عليهم قتل هابيل بن آدم عليه
السلام و جمع النار لابراهيم عليه السلام و طرح يوسف في الجب و حبس يونس في
بطن الحوت و قتل يحيى عليه السلام و صلب عيسى عليه السلام و عذاب جرجيس و دانيال
و ضرب سلمان الفارسي و اشعال النار على باب امير المؤمنين و فاطمة و الحسن و الحسين
عليهم السلام لاحراقهم بها و ضرب يد الصديقة الكبرى فاطمة بالسوط و رفس بطنها و
اسقاط محسنها و سم الحسن عليه السلام و قتل الحسين عليه السلام و ذبح اطفاله و
بني عمه و انصاره و سبي ذراري رسول الله صلى الله عليه و آله و اراقة دماء آل محمد
عليهم السلام و كل دم سفك و كل فرج نكح حراما و كل خبث و فاحشة و اثم و ظلم و جور
و غشم منذ عهد آدم عليه السلام الى وقت قيام قائمنا كل ذلك يعدده عليه السلام
عليهما و يلزمهما اياه فيعترفان به ثم يأمر بهما فيقتص منهما في ذلك الوقت بمظالم

من حضر ثم یصلبهما علی الشجرة و یامر نارا تخرج من الارض فتحرقهما و الشجرة ثم یامر ریحا

فتنسفهما فی الیم نسفا

مفضل گفت گفتم ای آقای من چیست آن مقام بزرگی که عجیب است و ظاهر میشود

در آن شادی مؤمنین و خواری کافرین فرمود وارد میشود بسوی قبر جدش رسول خدا

صلی الله علیه و آله پس میگوید ای گروه خلایق اینست قبر جدم رسول خدا صلی الله علیه

و آله میگویند آری ای مهدی آل محمد پس کیست در قبر با او گویند دو نفر همخواب او و

یاران او ابو بکر و عمر پس میگوید در حالتیکه دانا تر از همه خلق است بفلان و فلان که این

دو نفر در میان خلق چگونه اینجا دفن شدند با جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله

و شاید غیر از اینها هستند که در اینجا دفن شده است پس مردمان میگویند ای مهدی

آل محمد در اینجا غیر از این دو نفر کسی دفن نشده و جز این نیست که دفن شدن ایشان در

اینجا برای اینست که دو نفر خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله و دو نفر پدر زنهای آنحضرت

بوده اند پس بعد از سه روز دیگر بمردم میفرماید که این دو نفر را از قبرهای ایشان بیرون

بیاورید پس بیرون آورده میشوند در حالتیکه بدنهای ایشان تر و تازه است و تغییری

در خلقت ایشان روی نداده و رنگ ایشان برنگشته پس میفرماید آیا در میان شما کسی

ایشان را میشناسد میگویند ای مهدی آل محمد ایشان را بوصف میشناسیم و هم مضجع

با جدت غیر از این دو نفر نیستند پس فرمود آیا کسی هست که غیر از این سخن گوید

و شک داشته باشد در ایشان میگویند نه پس تاخیر میدارد آنحضرت بیرون آوردن

ایشان را تا سه روز پس اینخبر در مردمان منتشر شده و فشرگران در نزد دوستان ایشان
خبر چینی میکنند باین خبر تازه و مردم جمع میشوند و مهدی حاضر میشود و دیوارهارا ان
این دو قبر برمیدارد و بنقبای خود میفرماید کاوش کنید و خاکهارا بعقب ریزید و نبش
کنید این دو قبر را پس با دستهای خود خاکهارا بعقب میریزند تا انکه میرسند بجسد
این دو نفر و بیرون میاورند انهارا درحالتیکه تر و تازه باشند بهمان صورتیکه در
دنیا بوده اند پس کفنهای ایشانرا دور میکنند و امر میفرماید انهارا بر شاخه درخت
خشک شده پوسیده ای میاویزند درخت مرده زنده میشود و بالا میرود و برگ میاورد
و شاخه های ان دراز میشود پس دوستان ایشان که از اهل شک و ریبند میگویند
این است شرف حقیقی بذات خدا قسم و هر اینه رستکار شدیم بسبب محبت و دوستی ای
که بر ایشان داریم و بر انچه در باطن ایشان مخفی و پنهانست خبر میدهند هرچند بقدر
ذره ای از محبت و دوستی ایشان باشد پس حاضر میشوند در نزد ایشان و میبینند
ایشان را و ازمایش و امتحان کرده میشوند بدیدن انها ایشانرا و منادی مهدی
ندا میکند که هر که این دو نفر یاران رسولخدا را دوست میدارد که با او هم مضجع اند یکطرف
بایستد پس مردم دو دسته میشوند دوستان ایشان در یکطرف و انها یکه بیزار از
ایشانند در یکطرف میایستند پس مهدی علیه السلام بدوستان این دو نفر عرضه
میدارد بیزاری جستن از ایشانرا پس میگویند ایمهدی آل رسولخدا ما از ایشان بیزاری
نمیجوئیم و نمیدانستیم که این دو نفر در نزد خدا و نزد تو اینمنزلت و مقام را دارند و این

بخش هفتم در اخبار صادقه

فضیلتی است که برای ایشان ظاهر شد ما در اینساعت بیزاری از ایشان میجوئیم و حال
آنکه دیدیم از ایشان آنچه را که دیدیم در اینوقت از تر و تازه بودن جسدهای ایشان و زنده
شدن درخت بسبب ایشان بلکه بذات خدا قسم است که بیزاری میجوئیم از تو و از کسیکه
ایمان بتو آورد و بر ایشان ایمان نیاورد و کسیکه ایشانرا بردار آویخت و بیرون آورد
بدنهای ایشانرا از قبر و کرد بر ایشان آنچه را که کرد پس امر میفرماید مهدی علیه السلام
باد سیاهی را که بوزد بر ایشان و آنها را بگرداند مانند بنهای خرما بنی که از جا کنده شده
باشد پس امر میفرماید این دو بدن را فرود میاورند نزد آنحضرت و زنده میکند آنها را باذن
خدای تعالی و امر میفرماید تا مردمان جمع میشوند پس قصه میفرماید بر ایشان کارهای
ایشانرا که در گردش شبها و روزها در هر دوره ای از ایشان سرزده تا اینکه قصه میکند
بر ایشان داستان کشتن قابیل هابیل را که هر دو پسران آدم بوده اند و جمع کردن آتش را
برای سوزاندن ابراهیم علیه السلام و انداختن یوسف را در چاه و حبس شدن
یونس در شکم ماهی و کشته شدن یحیی علیه السلام و بردار آویختن عیسی علیه السلام
و عذاب جرجیس و دانیال و زدن سلمان فارسی و آتش زدن بر خانه امیرالمؤمنین و فاطمه
و حسن و حسین علیهم السلام را برای سوزاندن ایشان و تازیانه زدن بر دست
صدیقه کبری فاطمه و لگد زدن بر شکم او و سقط کردن محسن او و زهر دادن حسن و
کشتن حسین علیه السلام و سر بریدن کودکان او و برادران او و پسر عموهای او
و یاران او و اسیر کردن ذریه های رسول خدا صلی الله علیه و آله و ریختن خونهای

آل محمد علیهم السلام و هر خونیکه بحرام ریخته شده و هر فرجی که بحرام نکاح شده و هر عمل پلید و زشت و گناه و ظلم و جور و ستمکاری که از زمان آدم علیه السلام تا وقت قیام قائم ما روی داده و میدهد میشمارد آن حضرت بر ایشان و آنها را ملزم میکند باعتراف بر آنها و ایشان اعتراف میکنند بکردن آن کارها پس از آن آن فرمان قصاص کردن از ایشان را میدهد در آنوقت بظلمهائیکه بحاضرین از آنها کرده اند پس ایشان را به دار میزنند و امر میفرماید آتشی را که از زمین بیرون آید تا ایشان را با درخت میسوزاند پس امر میفرماید بادی را تا آنکه خاکستر ایشان را در دریا بریزد ریختن شدیدی

مؤلف ناچیز گوید از ظاهر این حدیث چنین بر میآید که آنچه از گمراهی و ضلالت و ظلم و جور و تعدی و تجاوز و ستمگری و جنایت و فسق و فجور و آدم کشی و خونریزی بناحق و ناروا و هتک حرمات از زمان آدم ابو البشر تا زمان قیام قائم علیه السلام در روی زمین روی داده و میدهد از کارها و کرده های این دو نفر است که حضرت برای اختبار و امتحان و جدا شدن حق از باطل در زمان ظهور و قیام خود باذن و فرمان خدای متعال آنها را زنده و ملزم میکند تا اعتراف کنند بکرده های خود در دنیا تا تمیز داده شود خبیث از طیب و حق از باطل و سعید از شقی تا هلاک شود هر که هلاک میشود بحجت و دلیل و زنده ماند هر که زنده میماند بحجت و دلیل **و در**

اینمقام آنچه که سزاوار است شرح داده شود اینست که اعتراف کردن ایشان بر

کرده های خود پس از رحلت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله تا زمان ظهور و قیام
حضرت بقیة الله ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء باندک تأملی وجه آن معلوم و واضح
است باین نفر یعنی که اگر ایشان نقض عهد رسولخدا صلی الله علیه و آله را نکرده بودند
و بوصیت آنحضرت عمل میکردند و عهد شکنی و غصب حق امیرالمؤمنین علی علیه السلام
را نکرده بودند و گذارده بودند که آنحضرت بمسند خلافت که حق طلق او بود قرار گیرد
هر آینه بحکومت حقه آنحضرت پرچم حق و عدالت حقیقی در اهتزاز و جنبش میبود و باطل
و آثار آن نابود میشد و چنانچه خداوند متعال امر فرموده بعدل و داد و احسان و نیکی
و مودت ذوی القربی و دادن حقوق ایشان و حق هر صاحب حقی عمل میشد و پرچم ظلم
و عدوان و فحشاء و منکر و بغی همچنانکه خدا از آنها نهی فرموده پیچیده میگردید و
باحکام قرآن و سنت خاتم پیغمبران و منهاج دوازده نفر امامهای منصوص و اوصیاء
مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله هر کدام بعد از دیگری عمل کرده میشد و نظام جهان
منظم و نظم عالم مختل نمیگردید و احدی نسبت باحدی ظلم و ستم نمیکرد و زندگانی بشر
همیشه در عیش و خوشی و فراخی و رفاه برگذار میگردید و مردم در مهد امن و امان
میآسودند ـ و شکی نیست که کارهای این دو نفر سبب شد تا کافر شود هر که کافر
شود و گمراه شود هر که در گمراهی افتد و ظلم و ستم کند هر که ظلم و ستم میکند و جنایات و
فسق و فجور سر زند از هر که سر میزند فلعنهما الله لما جنیا و غویا و ضلا و اضلا فلو
لم یعملا ما عملا و لم یفعلا ما فعلا و لم یرتکبا ما ارتکبا لکان امیرالمؤمنین علیه السلام

مع اقتداره واستیلائه وغزارة علمه وبسطیده یمنع جمیع ذلک

واگر گوینده ای بگوید که چرا امیرالمؤمنین علیه السلام پس از آنکه بر اریکه خلافت ظاهریه قرار گرفت وزمام خلافت را در دست داشت مبادرت باین کار نکرد ودست کفر ونفاق وجور وبیداد را کوتاه نفرمود **جواب این است** که ایشان در زمان خود چنان مبانی کفر ونفاق وجور وطغیان را محکم کرده بودند که بر حسب جریان عادی ممکن نبود که حضرت از سیره ورفتار وروش وآثار ایشان جلوگیری کند بلکه بعضی از حکام وعمال ایشان را که اراده عزل آنها را میفرمود صداهای مخالف بلند میشد وبمخالفت با آنحضرت قیام میکردند بشهادت تواریخ شرقیها وغربیها فضلا از تواریخ وسیر مسلمانان که نمونه ای از آن داستان عزل کردن آنحضرت است شریح قاضی را از قضاوت وداد ها وفریادهای مردمان بلند شدن وبشورش در آمدن وپرچم مخالفت افراشتن ایشان چنانچه علاوه بر تواریخ وسیر از تصریحات وتلویحات ومطویات وفرمایشات خود آنحضرت وسایر ائمه علیهم السلام مستفاد میشود

واما الزام قائم علیه السلام ایشانرا بگردن خود گرفتن واعتراف کردن ایشان بجنایات وضلالات واضلالات وظلمها وستمها وخیانتها وفتنه ها وفسادها وفسقها وفجورها وخونریزیها وهتک حرمتها پیشینیان از زمان آدم تا رحلت خاتم الانبیا صلی الله علیه وآله بعلت راضی بودن ایشان است بفعلهای آنها ودلیل راضی بودن ایشان بفعلهای آنها کارهای ایشان است بر طبق کارهای آنها که اگر بآن کارها راضی نبودند

هرگز مثل انها را نمیکردند و هر کسیکه بفعل کسی راضی شود مثل ان است که ان فعل
را خودش بجا اورده باشد چنانچه دلالت بران دارد ایات و اخبار و احادیث
بسیاری ایا ندانسته ای که خدای متعال نسبت داده است فعل پدران یهود را
بخود ایشان و مذمت کرده است ایشانرا براضی شدن ایشان بکارهای پدرانشان
و بنی امیه قاطبة لعنت کرده شدند بعلت راضی بودن ایشان بافعال پدرانشان
و نیز اگر بگوئیم طینت سجینی ایشان نقطه مقابل طینت علیینی ال محمد علیهم السلام
است همچنانیکه ارواح طیبه ال محمد صلوات الله علیهم مؤید هریک از انبیاء و رسل
و اوصیاء انها بوده اند در هر عصری از اعصار گذشته و معین ایشان بوده اند
در خیرات و حامی ایشان بوده اند در رفع کربات و دفع کردن خطرات چنانچه از خود
مبارک امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرموده است که من با انبیا سرا
و در پنهانی همراه بوده ام و با خاتم الانبیاء در پنهان و اشکار هر دو و امثال این
احادیث رجوع شود بکتب معتبره از قبیل کافی و بصائر الدرجات و کتب صدوق و
کتب فضل بن شاذان و مناقب ابن شهراشوب و غیرایها از کتب خاصه و کتب احمد بن
حنبل و محمد بن یوسف گنجی شافعی و ابن طلحه و حلیة الاولیاء و ینابیع المودة و ابن
حجر و بعضی از صحاح سته و جمع بین الصحیحین و غیرایها از کتب عامه **همچنین**
ارواح خبیثه انها هم از باب مقابله ضدین در سر و باطن با اشقیا سالفین همراه بوده
و مؤید و معین ایشان بوده باشند و در ظاهر و باطن با اشقیا زمان خود همراه با شند

احتمال بعیدی نیست بلکه برای شخص متفطن متتبع کمال قرابت را دارد و وجهی است وجیه فتدبر جیداً والله اعلم بحقایق الامور

قال علیه السلام

ثم یسیر المهدی الی الکوفة وینزل ما بین الکوفة والنجف وعدد اصحابه فی ذلک الیوم ستة واربعون الفاً من الملائکة وستة آلاف من الجن والنقباء ثلاثمائة وثلاث عشر قال المفضل یا سیدی فکیف یکون دار الفاسقین الزوراء فی ذلک الزمان (الوقت خ ل) قال فی لعنة الله وسخطه وبطشه تخرّبها الفتن وتترکها جماء فالویل لها ولمن بها کل الویل من الرایات الصفر ومن رایات المغرب ومن کلب الجزیرة ومن الرایات التی تسیر الیها من کل قریب وبعید والله لینزلن بها من صنوف العذاب ما لم تنزل بسائر الامم المتمردة من اول الدهر الی اخره ولینزلن بها من العذاب ما لا عین رأت ولا اذن سمعت بمثله ولا یکون طوفان اهلها الا بالسیف الویل عند ذلک لمن اتخذ بها مسکناً فان المقیم بها یبقی بمقامه والخارج منها برحمة الله

پس مهدی بجانب کوفه میرود وفرود میاید درمیان کوفه ونجف وعدد اصحاب آنجناب در آنروز چهل وشش هزار از فرشتگان وشش هزار از جنیان وسیصد وسیزده نفر نقبا باشند

مفضل گفت ای آقای من در آنوقت خانه فاسقها زوراء یعنی بغداد چگونه خواهد بود فرمود در لعنت خدا وخشم او وسخت گیری او خواهد بود فتنه‌ها

آنجا را خراب کند و باقی گذارد آنرا در حالتیکه صاف و هموار شده باشد پس وای بر آن و بر کسیکه در آن ساکن است همه گونه وای از پرچمهای زرد و از پرچمهای مغرب و از پرچمهائیکه در آنجا ملبند شود و بیاید از هر نزدیك و دوری بذات خدا سوگند است که در آنجا فرود آید از هر گونه عذاب و شکنجه ای که بر سایر امتهای پیش فرود نیامده باشد از کسانیکه از حق تمرد کردند از اول روزگار تا آخر آن و هر آینه بر آن عذابی نازل شود البته که هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده باشد بمانند آن و نمیباشد مرك شتاب و سرعت برای اهل آن مگر بشمشیر وای بر کسی که در آن زمان آنجا را برای خود مسکن گیرد زیرا که مقام کننده در آنجا بواسطه ایستادن در آنجا بد بختی اند و بیرون رونده از آنجا در رحمت خدا باشد

یا مفضل لتشامن اهلها فی الدنیا حتی لیقال انها هی الدنیا وان دورها وقصورها هی الجنة وان نساءها هن الحور العین وان ولدانها هم الولدان ولیظنن الناس ان الله لم یقسم رزق العباد الا بها ولیظهرن فیها من الافتراء علی الله و رسوله والحکم بغیر کتابه ومن شهادات الزور وشرب الخمور ورکوب الفسق والفجور واکل السحت وسفك الدماء ما لا یکون فی الدنیا الا دونه ثم لیخربنها الله تبارك وتعالی بتلك الفتن والرایات حتی لیمر علیها المار فیقول ههنا کانت الزوراء

ای مفضل هر آینه رغبت و میل کنند اهل آنجا بدنیا تا اینکه گفته شود که دنیا آنجا است و خانه ها و قصرهای آنجا بهشت است و زنهای آنجا حور العین اند و پسران

پسران بهشتی هستند و هر آینه گمان میکنند مردمان که قسمت نکرده است خدا روزی بندگانرا مگر در آنجا و هر آینه آشکار میکنند در آنجا دروغ بستن بر خدا و رسول او را و حکم کردن بغیر حکم کتاب خدا و آشکار میکنند گواهیهای دروغ و آشامیدن نوشابه های مست کننده و مرتکب شدن فسق و فجور و خوردن حرام و ریختن خونها را و آن کارهای زشت و ناروائی که در دنیا باشد مگر در آنجا پس خراب و ویران میکند خدا آنجا را با این فتنه ها و پرچمها تا اندازه ایکه چون گذرنده ای از آنجا بگذرد بگوید بغداد اینجا بوده است

قال المفضل ثم ماذا یا سیدی قال ثم یخرج الحسنی الصبیح الذی من نحو الدیلم یصیح بصوت له فصیح یا آل احمد اجیبوا الملهوف والمنادی من حول الضریح فتجیبه کنوز الله بالطالقان کنوز وای کنوز لیست من فضة ولا من ذهب بل هی رجال کزبر الحدید علی البراذین الشهب بایدیهم الحراب یتغاورون شوقا الی الحرب کما تتغاور الذئاب امیرهم رجل من تمیم یقال له شعیب بن صالح فیقبل الحسنی فیهم وجهه کدائرة القمر یروع الناس جمالا انفا فیبقی علی اثر الظلمة یاخذ سیفه للصغیر والکبیر والوضیع والعظیم ثم یاتی تلك الرایات کلها حتی یرد الکوفة (ولم یزل یقتل الظلمة حتی یرد الکوفة وقد صفا اکثر الارض له) فیجعله معقلا فیتصل به و باصحابه خبر المهدی

مفضل گفت پس چه میشود ای آقای من فرمود پس بیرون میاید حسنی و آن جوان خوشروئی است که از طرف دیلم (که ظاهرا بلاد کوهستانی مازندرانست) قیام میکند

وبصدای فصیح فریاد میکند که ای آل احمد اجابت کنید دلسوخته ستمدیده را و ندا
کننده از اطراف ضریح ندا کند پس اجابت میکنند او را گنجهای خدا که در طالقان هستند
و چه گنجهائی که نه از نقره است و نه از طلا بلکه آنها مردانی هستند مانند پاره های
آهن که بر اسبهای قوی که سیاهی آنها بر سفیدی آنها غالب است و در دست ایشان
است حربه ها تاخت و تاز و فریاد میکنند مانند دویدن و فریاد کردن گرگان یا شیران
شکاری سرلشکر ایشان مردی است از قبیله بنی تمیم که شعیب پسر صالح گفته میشود پس حسنی
رو میاورد در میان ایشان در حالیکه روی او مانند ماه شب چهاردهم است بشگفت
میاورد مردم را از زیبائی و جمال و شتاب کردن او پس دنبال میکند ستمکاران را و شمشیر خود را در
دست میگیرد برای کوچک و بزرگ و مردمان پست و باعظمت پس میاید با پرچمهای خود
بکوفه و پیوسته میکشد ستمکاران را تا وارد کوفه شود و بسیاری از زمین را صاف
میکند و کوفه را پناهگاه خود قرار میدهد پس خبر مهدی و اصحاب آنحضرت به او میرسد
ویقولون یابن رسول الله من هذا المهدی الذی قد نزل بساحتنا فیقول اخرجوا
بنا الیه حتی ننظر من هو و ما یرید و هو والله یعلم انه المهدی و انه لیعرفه و لم یرد بذلک
الامر الا لیعرف اصحابه من هو فیخرج الحسنی فیقول ان کنت مهدی آل محمد فاین هراوة
جدک رسول الله صلی الله علیه و آله و خاتمه و بردته و درعه الفاضل و عمامته
السحاب و فرسه الیربوع و ناقته العضباء و بغلته الدلدل و حماره الیعفور
و نجیبه البراق و مصحف امیرالمؤمنین الذی جمعه جدک امیرالمؤمنین بغیر تبدیل

ولا تغیر قال فیحضر المهدی السفط الذی فیه جمیع ما طلبه

ومیگویند ای پسر رسول خدا کیست این مهدی که در ناحیه ما فرود آمده پس

میگوید بیرون بیائید با ما تا نزد او رویم ببینیم کیست او وچه میگوید وبا چه میخواهد و

او بحق حسنی بذات خدا قسم است که میدانند او مهدی است ومیشناسد او را واراده نمیکند

از این کار مگر برای اینکه بشناساند بیاران خود که آن حضرت کیست پس بیرون میاید

حسنی ومیگوید اگر تو مهدی آل محمدی کو چوب دستی جدت رسول خدا صلی الله علیه

وآله وانگشتر او وبرد او وزره او که فاضل نام دارد وعمامه او که سحاب نام دارد واسب

او که یربوع نام دارد وناقه او که عضبا (بعین بی نقطه) نام دارد واستر او که دلدل

نام دارد وتاج او وخر او که یعفور نام دارد ونجیب او که براق نام دارد وقرآنیکه او

امیر المؤمنین جدت جمع کرده بدون تبدیلی وتغییری فرمود پس حاضر میکند مهدی

سفطی را که در آن است همه آنچیزهائیکه حسنی طلب کرده است

قال المفضل یا سیدی وهذا کله فی السفط قال ای والله فی السفط یا

مفضل وترکات جمیع النبیین حتی عصا آدم وآله نوح وترکة هود وصالح ومجمع ابرهیم

وصاع یوسف ومکیال شعیب ومیزانه وعصا موسی والتابوت الذی فیه بقیة ما

ترک آل موسی وآل هرون تحمله الملائکة ودرع داود وعصا رسول الله وخاتم سلیمان

وتاجه ورحل عیسی ومیراث النبیین والمرسلین فی ذلک السفط فیقول الحسنی حسبی

یا بن رسول الله بعض ما قد رایت والذی اسئلک ان تغرز هراوة رسول الله

وجدك صلى الله عليه وآله وهو لا يريد بذلك الا ان يرى اصحابه فضل المهدى
عليه السلام حتى يطيعوه ويبايعوه وتغرزها فى هذا الحجر الصلد ونسئل الله ان
ينبتها فيه وهؤلاء ينظرون فيخرج المهدى جميع ما طلبه منه ويأخذ المهدى الهراوة
بيده ويغرزها فى الحجر فتنبت وتعلو وتفرع وتورق حتى ظللت عسكر المهدى وعسكر
الحسنى فيقول الحسنى الله اكبر مد يدك يا ابن رسول الله حتى نبايعك فيبايعه ويبايعه
سائر العسكر الا اربعين الفا اصحاب المصاحف المعروفون بالزيدية فانهم يقولون ما هذا
الا سحر عظيم فيختلط العسكران فيقبل المهدى على الطائفة المنحرفة فيعظهم ويدعوهم
ثلاثة ايام فلا يزدادون الا طغيانا وكفرا فيأمر بقتلهم فيقتلون جميعا ثم يقول لاصحابه
لا تأخذوا المصاحف ودعوها تكون عليهم حسرة كما بدلوها وغيروها وحرفوها ولم
يعملوا بما فيها

مفضل گفت ای آقای من همه اینها در سفط است فرمود آری بذات خدا قسم در سفط
است ای مفضل ومتروکات همه پیغمبران حتی عصای آدم وآلت نجاری نوح وترکه هود و
صالح ومجمع ابراهیم وصاع یوسف وپیمانه وترازوی شعیب وعصای موسی وصندوق
که در آن بقیه‌ای است باقیمانده آنچه که باقی گذاردند خانواده موسی وخانواده هرون که فرشتگان
آنرا برمیدارند وزره داود وعصای رسولخدا صلی الله علیه وآله ومهر سلیمان وتاج
او ورواحله عیسی ومیراث همه پیغمبران ومرسلین در این سفط است پس حسنی میگوید
براست مرا ای پسر رسولخدا بعض از اینها را که دیدم وآنچه که از تو میخواهم اینستکه

که بکار بری چوب دستی جدت رسول خدا را واز این کلام مقصودی ندارد جز اینکه فضل
مهدی را بیاران خود بنماید تا او را اطاعت کنند و با او الفت گیرند (عرض میکند بکار ابرد
در این سنگ سخت و از خدا بخواه که از او بروید و این جماعت ببینند پس بیرون میاورد مهدی
جمیع آنچه را که حسنی از او مطالبه کرده و میگیرد مهدی چوب دستی را بدست خود و میکارد
در سنگ پس میروید و بلند میشود و شاخه و برگ میاورد تا اینکه سایه میندازد بر سر
تمام لشکر مهدی و لشکر حسنی پس حسنی میگوید الله اکبر دست خود را دراز کن ای پسر
رسول خدا تا با تو بیعت کنیم پس با آنحضرت بیعت میکند و لشکر او هم همه با او بیعت میکنند
مگر چهل هزار نفر از آنها که همه قرآن با خود دارند و همه زیدی مذهب شناخته شده اند
زیرا که میگویند نیست اینها مگر جادوی بزرگی پس دو لشکر با هم مخلوط میشوند پس میکند
مهدی با این طایفه گرفتار و آنها را موعظه میکند و دعوت بحق مینماید تا سه روز
آنها نمیپذیرند و زیاد نمیکنند مگر سرکشی و کفر را پس حضرت امر بکشتن ایشان میکند
و همه آنها را میکشند پس حضرت بیاران خود میفرماید که قرآنها را از ایشان دور نکنید
و بگذارید با ایشان باشد تا حسرتی باشد برای ایشان همچنانکه آنرا تغییر دادند و تبدیل
کردند و تحریف نمودند و عمل نکردند بآنچه که در آن است

قال المفضل یا مولای ثم ماذا یصنع المهدی قال علیه السلام یثور سرایاه
الی السفیانی الی دمشق فیاخذونه فیذبحونه علی الصخرة ثم یظهر الحسین علیه السلام
فی اثنی عشر الف صدیق واثنین وسبعین رجلا من اصحابه یوم کربلا فیا لك عندها

من کرة زهراء و رجعة بیضاء ثم یخرج الصدیق الاکبر امیر المؤمنین علیه السلام و ینصب له القبة البیضاء علی النجف و تقام ارکانها رکن بالنجف و رکن بهجر و رکن بصنعاء و رکن بارض طیبة و هی مدینة الرسول لکانی انظر مصابیحها تشرق فی السماء و الارض کاضوء من الشمس و القمر فعندها تبلی السرائر و تذهل کل مرضعة عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید ثم یظهر السید الاکبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله فی انصاره و المهاجرین الیه و من آمن به و صدقه و استشهد معه و یحضر مکذبوه و الشاکون فیه و المکفرون له و القائلون فیه انه ساحر و کاهن و مجنون و معلم و شاعر و ناطق عن الهوی و من حاربه و قاتله حتی یقتص منهم بالحق و یجازوا بافعالهم منذ وقت رسول الله صلی الله علیه و آله الی وقت ظهور المهدی علیه السلام مع امام امام و وقت وقت و یحق تاویل هذه الآیة و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون

مفضل گفت ای مولای من پس از آن چه می کند مهدی فرمود آنحضرت علیه السلام رو میاورند لشکر خود را بطرف سفیانی بجانب دمشق پس او را میگیرند و بالای صخره سنگی سر میبرند پس از آن ظاهر میشود حسین علیه السلام با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر اصحاب او که در کربلا بودند و شهید شدند در آنوقت تعجب خواهد

از برگشتنی درخشنده وبازگشتی چون آفتاب تابنده پس بیرون میاید صدیق اکبر امیر مؤمنان علیه السلام ونصب کرده میشود برای او قبه سفیدی بالای نجف وبرپا می ایستد رکنهای آن یکرکن آن در نجف است ویکرکن آن در هجر است وآن شهری است در یمن که میان آن وعدن از طرف یمن یکشبانه روز راه است و هجر اسمی است برای همه زمین بحرین ویکرکن آن بصنعای یمن است ویکرکن آن بزمین مدینه پیغمبر صلی الله علیه وآله است گویا میبینم چراغهای آنرا که تابان است در آسمان وزمین تابنده تر از آفتاب وماه در آنوقت ظاهر میشود آنچه در باطن وسینه های مردم است وغافل میشود هر زن شیر دهنده ای از آنچه که شیر داده ومیگذارد هر صاحب حملی حمل خود را ومیبینی مردمانرا بحالت مستیها درحالیکه مست نیستند ولیکن عذاب خدا سخت است پس ظاهر میشود آقای بزرگتر از همه آقایان جهانیان محمد رسول خدا صلی الله علیه وآله با یاران خود وکسانیکه هجرت کردند بسوی او وکسانیکه براو ایمان آورده اند وتصدیق کرده اند رسالت اورا وکسانیکه با او بوده وشهید شدند وحاضر کرده شوند تکذیب کنندگان او وآنهائیکه گویندگان بودند درحق او که آنحضرت ساحر وکاهن وجن زده وتعلیم داده شده وشاعر وگوینده از روی هوای نفس است وکسانیکه با او جنگ وقتال کردند تا اینکه قصاص کند از ایشان براستی ودرستی وپاداش داده شوند بکارهاشان از وقت ظهور وبعثت رسول خدا صلی الله علیه وآله تا وقت ظهور مهدی علیه السلام در هر وقتی وباهر امامی در آنوقت

راست و درست شود تاویل این شریفه ای که فرموده است میخواهیم اینکه منت گذاریم بر کسانیکه ضعیف و ناتوان شده بودند در روی زمین و قرار دهیم ایشانرا پیشوایان روی زمین و بگردانیم ایشانرا وارثهای علم و قدرت و صفات خود و تمکین دهیم مر ایشانرا در روی زمین و بنمائیم فرعون و هامان و لشکریان ایشانرا از آن پیشوایان از آنچه که میترسیدند

قال المفضّل قلت یا سیدی من هامان و فرعون قال فلان و فلان ینشران و یحییان قال المفضل قلت یا سیدی فرسول الله و امیر المؤمنین این یکونان فقال انّ رسول الله و امیر المؤمنین لابدّ ان یطئا الارض ای والله حتی ما وراء قاف ای والله و ما فی الظلمات و ما فی قعر البحار حتی لا یبقی موضع قدم الّا و طئاه و اقاما فیه الدین الواصب لله لکانی یا مفضل انظر الینا معاشر الائمة و نحن بین یدی جدّنا رسول الله صلی الله علیه و آله نشکو الیه ما نزل بنا من الامة بعده و ما نالنا من التکذیب و الردّ علینا و سبّنا و لعننا و تخویفنا بالقتل و قصد طواغیتهم الولاة لامورهم من دون الامة ترحّلنا عن حرمه الی دیار ملکهم و قتلهم ایانا بالسمّ و الحبس فیبکی رسول الله صلی الله علیه و آله و یقول یا بنیّ ما نزل بکم الا ما نزل بجدّکم قبلکم و لو علمت طواغیتهم و ولاتهم انّ الحق و الهدی و الایمان و الوصیة و الامامة فی غیرکم لطلبوه

مفضّل گفت گفتم ای آقای من هامان و فرعون کیانند فرمود فلان و

فلان یعنی اوّل و دوّم که بیرون آورده میشوند و زنده کرده میشوند گفت مفضل گفتم ای آقای من پس رسول خدا و امیر المؤمنین در کجا میباشند فرمود ناچار است از اینکه رسول خدا و امیر المؤمنین پا بزنند در روی زمین آری بذات خدا قسم است حتی آنکه در پشت کوه قاف هم بروند آری والله و جاهائیکه در ظلمات و ته دریاها است میروند تا آنکه نماند جای قدم در آنجا نگذارند و دین ثابت حق را در آنجا برپا نکنند ایمفضل گویا من میبینم ما گروه ائمه را که در برابر جد ما رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت میکنیم بسوی او از آنچه که بر ما وارد شده بعد از رحلت او و تکذیبهائی که از ما کردند و ردّ کردن آنها بر ما و دشنام دادن بر ما و لعن کردن بر ما و ترسانیدن ما از کشتن و قصد کردن والیها و حاکمهائی که بمنزله بتهای ایشان بودند کارهای خود شانرا برای خیرخواهی امت بکوچ دادن ما از حرم پیغمبر بکرسیهای ریاست و حکومت خود و کشتن ایشان ما را بزهر دادن و زندانی کردن پس گریه میکند رسول خدا صلی الله علیه و آله و میفرماید ای پسران من وارد نشده است بر شما مگر آنچه که بجد شما وارد شده پیش از شما و اگر مبتدا نشدند بتهای ایشان و والیان امور ایشان که حق و هدایت و ایمان و وصیت و امامت در غیر آل محمد است هر اینه طلب میکردند آنرا

قال علیه السلام ثم تبتدی فاطمة علیها السلام تشکو ما نالها من ابی بکر و عمر من اخذ فدک منها و مشیها الیهم فی مجمع المهاجرین و الانصار و خطابها لابی بکر فی امر فدک و ما ردّ علیها من قوله ان الانبیاء لا تورثوا و

احتجاجها علیه بقول الله عز وجل فی قصة زکریا ویحیی هب لی من لدنك ولیاً یرثنی

ویرث من آل یعقوب واجعله رب رضیاً وقوله فی قصة داود وسلیمان وورث سلیمان

داود وقول عمر لها هاتی صحیفتك التی ذکرت ان اباك رسول الله کتبها لك علی فدك

واخراجها الصحیفة واخذ عمر ایاها منها ونشره ایاها علی رؤوس الاشهاد من قریش

والمهاجرین والانصار وسائر العرب وتفله فیها وعرکها لها وتمزیقه ایاها وبکائها

ورجوعها الی قبر ابیها باکیة حزینة تمشی علی الرمضاء قد اقلقتها واستغاثتها بالله

وبابیها رسول الله صلی الله علیه وآله وتمثلها بقول رقیة بنت صفیة

قد کان بعدك انباء وهنبثة ... لو کنت شاهدها لم یکثر الخطب

انا فقدناك فقد الارض وابلها ... واختل اهلك فاشهدهم وقد لعبوا

ابدی رجال لنا نجوی صدورهم ... لما نأیت وحالت دونك الحجب

وزاد فی الهدایة

قد کان جبرئیل بالآیات یؤنسنا ... فغاب عنا فکل الخیر محتجب

تهضمتنا رجال واستخف بنا ... لما مضیت وحالت دونك الترب

یا سیدی یا رسول الله لو نظرت ... عیناك ما فعلت فی آلك الصحب

وکل قوم لهم قربی ومنزلة ... عند الاله علی الادنین مقترب

یا لیت قبلك کان الموت حل بنا ... اما اناس ففازوا بالذی طلبوا

وتقص علیه قصة ابوبکر وانفاذه خالد بن الولید وقنفذ وعمر بن الخطاب و

جمع معہم واخراج امیرالمؤمنین علیہ السلام من بیتہ الی البیعۃ فی سقیفۃ
بنی ساعدۃ واشتغال امیرالمؤمنین علیہ السلام بوفات رسول اللہ صلی اللہ علیہ
والہ وضم ازواجہ وتعزیتھم وجمع القرآن وتالیفہ وقضاء دینہ وانجاز عداتہ
وھی ثمانون الف درہم باع فیہا تلیدہ وطارفہ وقضاہا عن رسول اللہ صلی اللہ
علیہ والہ وقول عمر اخرج یا علیؑ الی ما اجتمع علیہ المسلمون من البیعۃ لابی بکر
فما لک عما اجتمعوا بہ فان لم تفعل فقتلناک وقول فضۃ جاریۃ فاطمۃ علیہا السلام
انّ امیرالمؤمنین علیہ السلام عنکم مشغول والحق لہ لو انصفتموہ واتقیتم اللہ و
رسولہ وسبّ عمر لہا وجمعہم الحطب الجزل علی الباب لاحراق امیرالمؤمنین وفاطمۃ
والحسن والحسین وزینب وکلثوم علیہم السلام واضرامہم النار علی الباب وخروج
فاطمۃ علیہا السلام الیہم وخطابہا لہم من وراء الباب وقولہا ویحک یا عمر
ما ھذہ الجرءۃ علی اللہ ورسولہ افترید ان تقطع نسلہ من الدنیا وبقیتہ وتطفی
نور اللہ واللہ متم نورہ وانتہارہ لہا وقولہ کفی یا فاطمۃ فلیس محمد حاضراً ولا
الملائکۃ تاتیہ بالامر والنہی والوحی من عند اللہ وما علیؑ الا کاحد من المسلمین
فاختاری ان شئت خروجہ لبیعۃ ابی بکر او احراقکم جمیعاً وقولہا یا شقی یا عدوی
ھذا رسول اللہ لم تبل لہ جبین فی قبرہ ولا مس الثری اکفانہ **ثم قالت**
وھی باکیۃ اللہم الیک اشکو فقد نبیک ورسولک وصفیک وارتداد امتہ
علینا ومنعہم ایانا حقنا الذی جعلتہ لنا فی کتابک المنزل علی نبیک وبلسانہ

واسمار عمر وخالد بن الولید لها وقوله دعی عنک یا فاطمة حما قات النساء فلم یکن الله
لیجمع لکم النبوة والخلافة واخذ النار فی خشب الباب وادخال قنفذ یده یرید فتح الباب
وضرب عمر لها بسوط ابی بکر علی عضدها حتی صار کالدملج الاسود المحترق وانینها
من ذلک وبکائها ورکز عمر برجله الباب حتی اصاب الباب بطنها وهی حامل
بمحسن بستة اشهر واسقاطها ایاه وصرختها عند رجوع الباب علیها وهجوم عمر و
قنفذ وخالد بن الولید وصفقة عمر خدها حتی بدا قرطاها من تحت خمارها وهی
تجهر بالبکاء وتقول وا ابتاه وا رسول الله ابنتک فاطمة تکذب وتضرب ویقتل
جنین فی بطنها ویلکم یا ابتاه قد کشف ما کنت اصونه من نسیم الهواء ان یصل الیه
من فوق الخمار وضربها بیدها الی الخمار لتکشفه وترفع ناصیتها الی السماء تستعدی
الی الله وخروج امیر المؤمنین علیه السلام من داخل البیت محمر العینین والوجه حسن
حاسرا حتی القی ملاءة علیها وضمها الی صدره وقوله لها یا بنت رسول الله قد علمت
ان اباک بعث رحمة للعالمین فالله الله ان تکشفی خمارک وترفعی ناصیتک فوالله یا
فاطمة ان فعلت ذلک لا ابقی الله علی الارض من یشهد ان محمدا رسول الله ولا موسی
ولا عیسی ولا ابراهیم ولا نوح ولا داود ولا دابة تمشی علی الارض ولا طائر یطیر فی السماء
الا اهلکه الله ثم قال یا ابن الخطاب لک الویل وکل الویل من یومک هذا وما بعده وما
یلیه اخرج قبل ان اشهر سیفی فافنی غابر الامة فخرج عمر وخالد وقنفذ وعبد الرحمن
بن ابی بکر فصاروا من خارج الدار وصاح امیر المؤمنین علیه السلام لفضة یا فضة

الیک مولاک فاقبلی منها ما تقبله النساء وقد جاءتها المخاض من الرفسة ورد الباب فاسقطت محسنا وعرفت امیرالمؤمنین علیه السلام فقال لها والله یا فضة لقد عرفنی رسول الله وعرفت فاطمة والحسن والحسین بهذا الیوم وهذا الفعل ونحن فی نور الاظلة انوارا عن یمین العرش فوا ریبی فی قعر البیت فانه لاحق بجده رسول الله ویشکو الیه

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود

پس ابتدا میکند فاطمه علیها السلام بشکایت کردن وشکایت میکند آنچه را که براو رسیده از ابوبکر وعمر از گرفتن فدک از او ورفتن آن بزرگوار بنزد ایشان در میان جمعیت مهاجرین وانصار وخطاب کردن او برابوبکر در امر فدک وآنچه را که در جواب او گفت از گفته خود که پیغمبران ارث از خود باقی نمیگذارند واحتجاج کردن آنحضرت براو بگفته خدای عز وجل در قصه زکریا ویحیی که زکریا گفت خدایا ببخش برای من از نزد خود ولیّی را که ارث مرا ببرد وارث آل یعقوب را ببرد واو را خشنود گردان وفرموده او در قصه داود وسلیمان که وارث شد سلیمان داود را وگفتن عمر براو که بیاور نوشته را که میگوئی از پدر خود رسول خدا داری که نوشته است برای تو که فدک را بتو داده وبیرون آوردن آنحضرت نامه خود را وگرفتن وباز کردن عمر او را در میان جمعیتی که شاهد وحاضر بودند از قریش ومهاجرین وانصار وسایر عرب وآب دهان در آن نوشته انداختن عمر ودرهم مالیدن وپاره کردن آن وگریه کردن فاطمه وباز گردیدن آنحضرت بسوی قبر پدر بزرگوار خود با چشم گریان وحالت حزن واندوه

میرفت بالای ریگهای گرم سوزان که بقلق واضطراب انداخته بود او را واستغاثه میکرد بخدا و بپدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله و بشعرهائیکه رقیه دختر صفیه گفته بود بتمثل میجست که مضمون آن شعرها اینست بعد از رفتن تو خبرها و فتنه و آشوب بسیار روی داد که اگر حاضر میبودی اینها نمیبود از میان ما ناپدید شدی مانند ناپدید کردن زمین باران خود را و اهل بیت تو مختل و پریشان شدند شاهد و گواه باش که اینها را ببازی گرفتند مردانی چند از امت تو ظاهر کردند کینه های سینه های خود را پس از رفتن تو از میان ایشان و پنهان شدن تو جبرئیل براوردن آیات قرآنی همیشه مونس ما بود تو ناپیدا شدی و همه خیرها از ما پوشیده شد گروهی بر ما ترش روئی کردند و بعد از رفتن تو ما را سبک و خوار شمردند و زمین را بر ما تنگ گرفتند ای آقای من ای رسول خدا اگر میدید چشمهای تو که چه کردند در حق اهل بیت تو هر گروهی که برای ایشان در نزد خدا قرب و منزلتی بود بیگانگان اینها را احترام میکردند بغیر از ما ایکاش پیش از رحلت تو ما مرده بودیم اما جمعی از مردمان برانچه در طلب آن بودند رسیدند و رستگار شدند و قصه میکند برانحضرت قصه ابوبکر و فرستادن او خالد بن ولید و قنفذ و عمر بن الخطاب و جماعتی را که با ایشان بودند و بیرون آوردن امیرالمؤمنین را از خانه او برای بیعت گرفتن در سقیفه بنی ساعده و مشغول بودن امیرالمؤمنین علیه السلام بوفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و جمع کردن زنهای او و تعزیت

گفتن بر اینها وجمع کردن قرآن وتالیف آن واداء کردن قرض پیغمبر ووفا کردن به وعده های او وقرض پیغمبر هشتاد هزار درهم بود کرد ومزرعه خود تلید وطارف را فروخت وقرض پیغمبر را داد وگفتن عمر که بیرون بیا یا علی برای بیعت کردن همان طوریکه مسلمانان بر آن بیعت کردند با ابو بکر پس چه میگوئی یا بیعت کن واگر نه تو را میکشیم وگفتن فضه کنیز فاطمه علیها السلام که امیر المؤمنین علیه السلام از شما مشغول است وحق خلافت با او است اگر انصاف بدهید او را وبترسید از خدا ورسول او ودشنام دادن عمر فضه را وجمع کردن ایشان هیزم بسیار برابر درخانه برای سوزانیدن امیر المؤمنین وفاطمه وحسن وحسین وزینب وکلثوم علیهم السلام و آتش زدن درخانه را وبیرون آمدن فاطمه علیها السلام بسوی ایشان وخطاب کردن بر ایشان از پشت در وگفتن او که وای بر تو ای عمر این چه جرأتی است که بر خدا ورسول او کرده ای آیا میخواهی نسل او را از دنیا قطع کنی وباقیماندگان او را نابود کنی ونور خدا را خاموش کنی وازجر دادن عمر زهراء را وگفتن عمر بر او که باز دار خود را ای فاطمه محمد حاضر نیست وملائکه دیگر نزد او نمیآیند که امر ونهی ووحی از جانب خدا بیاورند وعلی نیست مگر مانند یکی از مسلمانان پس اختیار کن یکی از این دو چیز را اگر میخواهی علی بیرون بیاید برای بیعت کردن با ابو بکر واگر نه همه شما را میسوزانیم وگفتن او که ای بدبخت عدوی هنوز تری پیشانی پیغمبر در قبرش خشک نشده وخاک کفنهای او را مس نکرده پس فرمود فاطمه درحالیکه گریه میکرد

خدایا بسوی تو شکایت میکنم از نایاب شدن پیغمبرت و فرستاده شده ات و برگزیده ات
و از دین خود برگشتن امت او و قیام کردن ایشان بر اذیت و آزار کردن بر ما و
غصب کردن ایشان حق ما را و منع کردن ایشان از ما حقی را که تو برای ما قرار
دادی در کتابت و فرستادی برای پیغمبرت و بزبان او - و آوردن عمر خالد بن
ولید را که آزار کند فاطمه را - و گفتن عمر فاطمه را که نادانیهای زنان را بگذار بگذار
خدا نبوت و خلافت را برای شما جمع نکرده است - و آتش گرفتن در خانه
و داخل کردن قنفذ دست خود را برای باز کردن در - و تازیانه زدن عمر
فاطمه را بتازیانه ابوبکر بر بازوی او تا اینکه مانند بازوبند سیاه سوخته شده
بازوی آنحضرت بر آمدگی پیدا کرد - و بلند شدن فریاد و ناله آنحضرت در
اثر ضرب تازیانه و گریه کردن او - و لگد زدن عمر بپای خود بر در بطوریکه
بر شکم فاطمه رسید در حالیکه شش ماهه بمحسن حامل بود - و سقط کردن او
محسن را - و فریاد زدن او نزد در خانه وقتیکه در بر روی او برگشت - و هجوم
آوردن عمر و قنفذ و خالد بن ولید - و سیلی زدن عمر بر روی فاطمه بنحویکه
گوشواره های او از زیر مقنعه و سرپوش او ظاهر شد و بصدای بلند گریه کرد و گفت
ای بابا ای رسولخدا دخترت فاطمه تکذیب کرده و زده میشود و طفلی که در شکم
دارد کشته میشود وای بر شما ای بابا آنچه را که من از نسیم هوا حفظ میکردم
یعنی صورتم را که هوا بآن نرسد از بالای مقنعه و چادر کشف کرده شد -

و دست زدن او بمقنعه خود که از سر بردارد و رو به آسمان کند و نفرین کند و از
خدا طلب یاری کند - و بیرون آمدن امیرالمؤمنین علیه السلام از داخل خانه
با چشمهای سرخ شده و رگهای قرمز شده سر برهنه و انداختن چادر روی سر فاطمه
و چسبانیدن او را بسینه خود و گفتن به او که ای دختر پیغمبر خدا تو دانستی که پدرت
برانگیخته شد برسالت که رحمت باشد برای جهانیان پس برای خدا برای خدا مباد آ
سر برهنه کنی و سر بلند کنی برای نفرین کردن بذات خدا قسم است که اگر این کار را
بکنی باقی نمیگذارد خدا بر روی زمین کسی را که شهادت دهد باینکه محمد رسول خدا
است و نه کسی که شهادت دهد برسالت موسی و عیسی و ابراهیم و نوح و داود و
باقی نمیگذارد جنبنده ای را که بر روی زمین راه رود و نه مرغی را که در هواء پرواز کند
مگر آنکه آنها را هلاک و نابود میکند - پس فرمود ای پسر خطاب همه عذابها بر
تو باد برای کاری که امروز از تو سر زد و بعد از این روز و بعد از آن از تو سر زند
از خانه بیرون رو پیش از اینکه شمشیر بکشم بدرستیکه من باقی مانده این امتم پس
بیرون رفت عمر و خالد بن ولید و قنفذ و عبدالرحمن پسر ابوبکر و پشت در ایستادند
و امیرالمؤمنین علیه السلام فضه را صدا زد و فرمود بفضه دریاب فاطمه را
و بپذیر از او آنچه را که زنها میپذیرند که درد زائیدن به او دست داده از ضرب
لگد و برگشتن در بر روی او زیرا که محسن سقط شد و حال خود را به امیرالمؤمنین
علیه السلام شناسانید پس آنحضرت بفضه فرمود بذات خدا قسم است ای فضه

سقط شدن محسن را رسول خدا صلی الله علیه وآله میدانست و فاطمه وحسن وحسین
هم چنین روز را میدانستند و از این کار خبر داشتند از وقتیکه ما در عالم نور اظله عرش
نورهائی بودیم ازجانب راست عرش پس محسن را دفن وپنهان کن در گودی و تهء
خانه زیرا که او ملحق شونده است بجد خود رسول خدا وشکایت میکند بسوی او

مؤلف حقیر گوید

خدارا شاهد میگیرم که در حال نوشتن این قضیه جانسوز و مصیبت دلگداز
چنان عنان اختیار را از دست دادم که قلم از حرکت افتاد واشک چشم مجال تحریر
را از دستم گرفت وقطرات اشک از دیدههایم جاری ورخساره صفحه کتاب را سیلا
کرد که ناچار بعوض کردن صفحه شدم وبچشم دل پریشانی حال مولایم امیرمؤمنان
علیه السلام را در آنحال درنظر گرفتم وبخاطر آوردم قسمتی از سخنان آن بزرگوار را
که در هنگام بردن آنحضرت ازخانه بیرون وتوقیف کردن آنجناب انشاء فرمود
که کاشف ازعظمت مصیبت واندوه حضرت بوده سزاوار دیدم هرچند از موضوع این
کتاب خارج است چون نسخه آن در دسترس عامه نیست بواسطه نایاب بودن
کتابی که این سخنان را از آن نقل کرده ونسخه آن مخطوط ومنحصر بفرد است در اینجا
نقل کنم - نگارنده درسال یکهزار وسیصد وچهل وهفت هجری که در نجف اشرف
اقامت داشتم ودرظل توجهات استاد اعظم وپدر روحانی معظم شیخ اجازه خود آیة
الله عظمی حضرت آقای سید ابوالحسن موسوی اصفهانی صاحب کتاب وسیلة النجاة در

منزل شخصی ایشان مورد الطاف ومشمول عنایات خاصه ایشان بودم اعلی الله مقامه الشریف برحسب امر مبارک آن مرحوم مامور شدم که فهرست کتب کتابخانه شوشتری‌ها نوشته ومرتب بصورت کتابی بنویسم درضمن بازدید کتب برخوردم بنسخه کتابی خطی بنام کتاب صوارم الحاسمه فی تاریخ احوالات الزهراء فاطمه که تالیف محمد الرضا ابن ابی القاسم بن فتح الله بن نجم الدین الحسینی الکمالی الاسترابادی بود واین کلمات را در آن کتاب یافتم که از کتاب کشف اللئالی شیخ ابن العرندس نقل کرده بود چون درکتابهای دیگر ندیده بودم آنرا استنساخ کردم اکنون عین عبارت آنرا بدون زیاد وکم دراین کتاب از خود بیادگار میگذارم

قال لما وقف علی علیه السلام تکلم **فقال** ایتها الغدرة الفجرة والنطفة القذرة المذرة والبهیمة السائمة نهضتم علی اقدامکم وشمرتم للضلال عن ساعدکم تسعون بذلک النفاق وتجوّن مراقبة الجهل والشقاق افظننتم ان سیوفکم ماضیة ونفوسکم واعیة الاساء ما قدمتم انفسکم ایتها الاوقر المشتتة بعد اجتماعها والمحدة بعد اشقاعها وانتم عن امر الله آمنین ولا من الله بخائفین اجل والله ذلک امر ابرزته ضمائرکم واضربت عن تحضر خبث سرائرکم فاستبقوا انتم الجذل بالباطل فندموا ونستبق نحن الحق فیهدینا ربنا سواء السبیل وینجز لنا ما وعدنا من الصبر الجمیل وما ربک بظلام للعبید فدحضا دحضا وسوهة سوهة لنفوسکم التی رغبت بدنیا

طال ما اخذ دكم رسول الله عنها فعلقتم باطراف قطعتها ورجعتم متسالمين دون
خديعتها زهدت نفوسكم الامارة في الآخرة الباقية ورغبت نفوسنا
فيما زهدتم فيه والموعد قريب والرب نعم الحاكم فاستعدوا للمسئلة جوابا
ولظلمكم لنا اهل البيت احتسابا او تضرب الزهراء نهرا ويؤخذ منا حقنا
قهرا وجبرا فلا نصير ولا مجير ولا مسعد ولا منجد فليت ابن ابي طالب مات
قبل يومه فلا يرى الكفرة الفجرة قد ازدحموا على ظلم الطاهرة البرة فتبا
تبا وسحقا سحقا ذلك امر الى الله مرجعه والى رسول الله مدفعه فقد
عز على ابن ابي طالب ان يسود متن فاطمة ضربا وقد عرف مقامه وشوهدت
ايامه فلا يشور الى عقيلته ولا يصردون حليلته فالصبر ايمن واجمل و
الرضا بما رضي الله افضل لكيلا يزول الحق عن وقره ويظهر الباطل من
وكره حتى القى ربي فاشكو اليه ما ارتكبتم من غصبكم حقي وتماطلكم
صدري وهو خير الحاكمين وارحم الراحمين وسيجزي الله الشاكرين والحمد
لله رب العالمين ثم سكت عليه السلام

لغت غدر ضد وفا والغدره كسانيرا گويند كه حق را ترك كنند الفجرة كسانى
هستند كه برانگيخته ميشوند براى بجا آوردن كارهاى حرام ومنافى عفت وگناهان
النطفة بفتح نون وطا وفاء اهل عيب وشر وفساد وپست كنندگان بحق واگر
بكسر طاء باشد بمعناى اهل پليديها وكسانيكه اهل شك ورييند القذره بفتح

قاف وذال وراء کسانیرا گویند که اهل صلح وسازش والتیام نیستند ومایل بجور وستمند المذرة اهل خباثت وفساد البهیمة چهارپایان چه خاکی باشند یا آبی السائمة چرنده گان ماضیه فرورونده وبرنده واعیه یعنی سخت الاوقر بفتح همزه وسکون واو وقاف مفتوحه بمعنای جماعت الملحدة کسانی را گویند که برگشت کننده گان از حق ومیل کننده گان بباطل ومراء وجدال کننده گان با اهل حق وشریك قرار دهندگان برای خدای تعالی واهل جور وستم باشند تتمه استنن بالا ازدن اشقاع غنیمت بردن وپذیرفتن غنیمت اضراب بمعنی اعراض وروگردانیدن وروگردان شدن محض خالص بودن واگر بصاد بی نقطه باشد بمعنای آزمودن استباق پیشی گرفتن جذل شادمان شدن انجاز روا کردن حاجت ووفا کردن بوعده دحض بمعنای لغزیدن است شوهة زشت روشدن قطیعة بروزن سفینه بریدن خویشی وگسستن پیمان برادری جدنجیة بازداشتن وبریدن بردن وهلاك کردن نهر سرزنش کردن وبانك برزدن وازاینیا بت گفته خدای تعالی واما السائل فلا تنهر مسعد یاری دهنده تبّا یعنی هلاکی باد او را وآن منصوب است به اضمار فعل ای الزمه الله خسرانا وهلاکا – سحقا ای بعدا لسحق بمعنای دور رفت ثور وثوور وثوران برجستن وبرانگیخته شدن وبرخواستن عقیلة بروزن سفینه زن کریمه ومخدره گرامی قبیله ومهتر قوم صر فریاد کردن وقر وقرا بفتح قاف جای خود نشستن وکرم یا آستیانه درآمدن تماطل درنك کردن در ادای وام ودرهم پیچیدن

معنی

گفت راوی چونکه باز داشته شد علی علیه السلام سخن گفت پس فرمود ای گروه بیوفا که حق را ترک کرده اید و کسانی هستید که برانگیخته میشوید و شده اید برای بجای آوردن کارهای حرام و منافی عفت و گناهان و اهل عیب و شر و فساد و پشت کنندگان بحق با اهل پلید بیعاوشک و ریب و کسانیکه اهل صلح و سازش و التیام نیستید و مایل بظلم و جور بید و اهل خباثت و فساد میباشید و مانند چهارپایان چراکنده بروی پاهای خود برخاسته اید و آستینهای خود را برای گمراهی و میل کردن بنفاق و دورویی بالا زده اید و دوست میدارید که نگهبانی کنید نادانی کردن و دشمنی دل و نفاق انداختن را آیا همچنین گمان میکنید که شمشیرهای شما فرورونده و بران است و نفسهای شما سخت و بیباکست آگاه باشید که بد چیزی پیش فرستاده است نفسهای شما ایکی و هیکه بعد از جمع شدن و گرد آمدن بایکدیگر متفرق شدید و از حق برگشتید و بباطل میل کردید و بمخاصمه و مراء و جدال پرداختید و برای خدا تعالی شریک قرار دادید و اهل جور و ستم شدید بعد از بردن نفوس شما غنیمتها را و مراقبت و نگهبانی حق را نکردید و از خدا نترسید آری بذات خدا قسم است که آن کاری بوده است که باطنهای شما بروز داد آنرا و پلیدی سریره های شما داخل کرد شما را در اعراض کردن و روگردان شدن از حق خالص دین پیشی بگیرید شما شادمان شدن بباطل را تا آنکه پشیمان شوید و پیشی میگیریم ما بسوی حق ثابت پس هدایت میکند پروردگار ما ما را براه راست و وفا کند

برای ما بر آنچه که وعده داده است ما را از جهت صبر کردن پاکیزه ونیست پروردگار
تو ستم کننده در حق بندگان پس این چه لغزشی است این چه لغزشی است وچه روسیاهی
است چه روسیاهی است که باز آورده اید برای نفسهای خودتان که میل کرده است بدنیا
که چقدر طول کشید که برسانید شما را رسول خدا از آن که دست آویز شما شد برای بریدن
وگسستن پیمان برادری وبرگشتید شما در حالتیکه قبول سازش کرده اید پیش از باز
داشتن وهلاک کردن آن نفسهای اماره شما برکنار کرد شما را از آخرت باقی و
میل کرد نفسهای ما در آنچه که شما از آن برکنار شدید ووعده گاه نزدیک است
وپروردگار نیکو داوری کننده است پس مهیا باشید برای جواب دادن پرسشها
وحساب کشیدن از شما برای ظلم وستمیکه در حق ما اهل بیت رسالت کرده ومیکنید
آیا زده میشود زهراء از روی سرزنش کردن وبانگ بر او زدن یعنی آیا کار شما
بجائی رسیده که زهراء را میزنید پس از سرزنشها وصداهائیکه بر روی او بلند
میکنید وآیا حق ما بقهر وغلبه گرفته میشود واز روی جبر وستم حق ما را میگیرید
پس هیچ یاری کننده ای نیست که ما را یاری کند وهیچ یاری دهنده ودلاور ودلیری
نیست که ما را یاری دهد ودلاوری ودلیری کند پس کاش پسر ابی طالب پیش از
امروز مرده بود ونمیدید کارهای زشت کردار را که ازدحام کنند وهجوم بیاورند
برای ستم کردن در حق زهراء که پاک وپاکیزه ونیکو زنی است پس خدا ایشان را ملزم
بهلاکت وزیان کند هلاک کردنی سخت وزیان کردنی بزرگ ودور کند از رحمت خود

ابهار او دور کردنی، این عملی که کردید امری است که بازگشت آن بسوی خدا است و پاداش دادن آن با رسول خدا است بسیار مشکل و دشوار است بر پسر ابی طالب که پشت فاطمه از زدن تازیانه و لگد سیاه کرده شود و حال آنکه مقام او یعنی مقام علی علیه السلام دانسته شده است و روزهای اظهار کردن پیغمبر عظمت و بزرگواری او را دیده شده است و قوت بازو و دلاوری او در جنگها دیده شده که از جای خود جستن نکند برای دفاع از ظلم و ستمی که بزهراء شده که همسر گرامی او است و فریاد نکند برای دفع دشمن از زوجه محلله خود ولی صبر کردن برای او و بمن او رسید و با کراهت تو خشنود بودن بر آنچه که خدا بر آن خوشنود شود فضیلت آن بیشتر است تا حق از جای خود بر نخیزد و زایل نشود و باطل از اشیاء خود بیرون رود تا اینکه ملاقات کنم پروردگار خود را و شکایت کنم از آنچه که شما مرتکب شدید از جهت غصب کردن شما حق مرا یعنی خلافت را و در هم پیچیدن و تبلت آوردن شما سینه مرا و او بهترین حکم کنندگان است و رحم کننده ترین رحم کنندگان است و زود باشد که پاداش و جزا دهد شکر کنندگان را و کل ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است — پس از بیان این سخنان آنحضرت ساکت گردید

بازگشت بفرمایش حضرت صادق

بمفضل بن عمر قال علیه السلام وحمل امیر المؤمنین علیه السلام لها فی سواد اللیل والحسین والحسن وزینب وام کلثوم الی دور المهاجرین والانصار یذکرهم

بالله و رسوله و عهده الذين بايعوا الله و رسوله و بايعوه اليه فى اربع مواطن فى حيوة رسول الله صلى الله عليه و آله و تسليمهم عليه بامرة المؤمنين فى جميعها فكل بعده النصر فى يومه المقبل فلما اصبح فقد جميعهم عنه

يعنى وشكايت ميكند فاطمه عليها السلام بپدر بزرگوار خود از حمل كردن امير المؤمنين عليه السلام او را در سياهى شب با حسن و حسين و زينب و ام كلثوم بسوى خانه هاى مهاجرين و انصار كه ياد آورى كند ايشان را بخدا و رسول او و عهدى كه گرفته بود از ايشان كه بيعت كردند با خدا و رسول او و بيعتيكه با او كردند در چهار جا در زمان حيات پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلام كردن ايشان بلقب امير المؤمنين در همان جاها پس همه مهاجرين و انصار وعده دادند يارى كردن آنحضرت را كه در روز بعد او را يارى كنند پس چون شب صبح شد همه اينها از نظر امير المؤمنين عليه السلام پنهان و نا ياب شدند

ثم يشكو اليه امير المؤمنين عليه السلام المحن السبعة التى امتحن بها بعده و نقض المهاجرين و الانصار بيعته و قولهم لما تنازعت قريش فى الامامة و الخلافة قد منع على صاحب هذا الامر حقه فاذا منع فنحن اولى به من قريش الذين ارادوا قتل رسول الله و كبسوه فى داره فى فراشه حتى اخرجوه منهم هاربا الى الغار و من الغار الى المدينة فآويناه و نصرناه و قال المهاجرون نحن اولى به هاجرنا اليه حتى قال من الحزبين منا امير و منكم امير فاقام عمر

بن الخطاب اربعین شاهداً اصیاما سیشهدوا علی رسول الله زوراً وبهتاناً ان رسول الله قال الائمة من قریش فاطیعوهم ما اطاعوا الله فان عصوا فالجموا الجاحد بالقضیب فرمی القضیب من یده فکانت اول شهادة زور شهدت فی الاسلام علی رسول الله صلی الله علیه وآله ثم ردوا الامر الی ابی بکر ثم جاء وابدعونی الی بیعة ابی بکر فامتنعت وتاخرت ولقد علم الله ورسوله لو نصرنی سبعة من سائر المسلمین لما وسعونی فی القعود فوثبوا علیّ وغلوا ابنتك یا رسول الله ما شکت الیك وانت اعلم به وجاؤا ولی فاخرجونی من بیتی مکرها ولیبونی وکانت قصتی الیك معهم قصة هرون مع بنی اسرائیل وکان قولی کقوله لموسیٰ یابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی فلا تشمت بی الاعداء ولا تجعلنی مع القوم الظالمین وکقوله یابن ام لا تاخذ بلحیتی ولا براسی انی خشیت ان تقول فرقت بین بنی اسرائیل ولم ترقب قولی فصبرت محتسباً وسلمت راضیاً وکان الحجة علیهم فی خلافی ونقضهم عهدی الذی عاهدتهم علیه یا رسول الله واحتملت ما لم یحتمل وصی نبیّ من سائر الاوصیاء ومن سائر الامم حتی قتلونی بضربة عبد الرحمن بن ملجم وکان الله الرقیب علیهم فی نقضهم بیعتی وخروج طلحة والزبیر بعایشة الی مکة یظهران الحج والعمرة وسیرهم بها ناقضین لبیعتی الی البصرة وخروجی الیهم وتحذیری ایاهم الله وبما جئت به یا رسول الله من کتاب الله ومقامهم علی حربی وقتالی وصبری علیهم واعذاری وانذاری وهم یابون الا السیف فحاکمتهم الی الله

انّ الرعية لم تجة فضربي الله عليهم بهوان قتل اكابر من المهاجرين والانصار و
التابعين باحسان واهريقت دماء عشرين الفا من المسلمين وقطعت سبعون كفا
على زمام الجمل كلما قطعت كف قبضت عليه اخرى

یعنی پس از ان شکایت میکند نبوی او امیر المؤمنین علیه السلام از امتحانهای
هفتگانه ای که بر ان امتحان کرده شد بعد از رحلت او و شکستن مهاجرین و انصار
بیعت او را و گفتن ایشان و فتنه که میان عمر واقع شد در میانه قریش در باب امامت
و خلافت که منع کرده شد بر صاحب این امر حق او پس چون او را از حقش منع کردند
مهاجرین و انصار گفتند که ما سزاوارتریم بر این کار از قریش زیرا که ایشان کسانی
هستند که میخواستند پیغمبر را بکشند و بناگاه در خانه پیغمبر وارد شدند در جای خوابگاه
او تا اینکه از ایشان فرار کرد و بغار ثور رفت و از غار هم بطرف مدینه رفت پس ما
او را جا دادیم و ما او را یاری کردیم و مهاجرین گفتند که ما سزاوارتریم بر این کار
زیرا که ما مهاجرت کردیم نبوی او تا اینکه کلام خود را بر اینجا کشانیدند که گفتند
این امر در میان دو دسته انصار و مهاجرین باشد امیری از مهاجرین و امیری از
انصار باشد پس عمر چهل نفر شاهد اقامه کرد که گواهان همه ایشان روزه بودند و
و بدروغ شهادت دادند و افتراء و تهمت بر پیغمبر بستند و گفتند که رسولخدا فرمود
امامان از قریشند پس فرمانبرداری کنید ایشان را تا زمانیکه اطاعت و فرمانبرداری
کنند خدا را پس اگر نافرمانی کردند انکار کننده را چوب در دهان او بزنید پس عمر

چوب دستی خود را از دست انداخت و این اول شهادت دروغی بود که در اسلام
شهادت داده شد بر رسولخدا صلی الله علیه و آله پس رد کردند امر خلافت را
بر ابوبکر پس از آن آمدند و مرا دعوت کردند برای بیعت کردن با ابوبکر و من
امتناع کردم و بتاخیر انداختم و هر آینه خدا و رسول خدا میداند که اگر هفت نفر از
سایر مسلمانان با من همراه بودند جای نشستن من در خانه نبود پس چون مرا تنها
دیدند بر من جسارت کردند و کردند با دخترت ای رسول خدا آنچه را که بتو شکایت کرد
و تو بهتر میدانی و آمدند بجانب من و با اکراه مرا از خانه ام بیرون کشیدند و گریبان
مرا گرفتند و جامه مرا بگردنم پیچیدند و قصه من با ایشان بسوی تو مانند قصه هرون
با بنی اسرائیل شد و گفتار من با تو مانند گفتار هرون با موسی بود که گفت ای پسر مادر
من این گروه مرا ناتوان یافتند و نزدیک بود مرا بکشند پس دشمنان را بشماتت
کردن بمن وادار مکن و مرا با گروه ستمکاران قرار مده و مانند گفته او که گفت ای
پسر مادر من ریش مرا مگیر و سر مرا مگیر من ترسیدم که تو بگوئی چرا جدائی انداختی
میان من و بنی اسرائیل و گفته مرا مراقبت نکردی پس صبر کردم بامید مزد و ثواب خدا
و تسلیم شدم و بتحمل این جور و ستمها راضی شدم و همین حجتی است بر ایشان در مخالفت
کردن ایشان با من و شکستن عهدیکه تو با ایشان بستی بر آن یعنی خلافت و امامت
من یا رسول الله و تحمل کردم آنچه را که تحمل نکرد هیچ وصی پیغمبری از سایر اوصیاء
و از سایر امتها تا اینکه مرا بضربت عبدالرحمن بن ملجم مرادی کشتند و خدا نگه

بر ایشان بود در حال شکستن ایشان بیعت مرا — و شکایت میکنم از بیرون شدن
طلحه و زبیر با عایشه بطرف مکه بعنوان حج و عمره بجا آوردن و رفتن ایشان در
حالیکه شکننده بیعت من بودند بجانب بصره و بیرون آمدن خود بسوی ایشان و
ترسانیدن من ایشانرا از خدا و بر آنچه آورده است آنرا پیغمبر رسول خدا از کتاب خدا
و ایستادگی کردن ایشان برای جنگ کردن با من و کشتن و کشته شدن و صبر
کردن من بر ایشان و عذر آوردن و بیم دادن من و آبا کردن ایشان از صلح و
و پذیرفتن سخنان من مگر بشمشیر پس محاکمه ایشانرا بسوی خدا بردم پس از آنکه
حجت را بر ایشان تمام کردم پس خدا مرا بر ایشان یاری داد بر کشتن بزرگان از
مهاجرین و انصار و پیروان ایشان بر اسالی و ریخته شد خونهای بیست هزار
نفر از مسلمانان و بریده شد هفتاد دست که زمام شتر عایشه را گرفته بودند
و چنان بود که هر دستی که جدا میشد دست دیگری آنرا میگرفت

ثُمَّ لَقِيتُ من ابن هند معاوية بن صخر ادهی و امرّ مما لقيت فی غزوات
النبی رسول الله و بعدك من اصحاب الجمل علی ان حرب الجمل كان من اشنع الحروب
التی لقيتها و اهولها و اعظمها بلاء فبرزت من دار هجرتی بالكوفة الی حرب معاوية
و معی تسعماة من انصاری و اربعة الاف رجل ممن دوّنته فی دیوانی و زهاء
ستين الف رجل من اهل العراقين الكوفة و البصرة و اخلاط الناس فكان بعين
الله و علمك یا رسول الله جهادی لهم و صبری عليهم حتی اذا ذهبوا و ثار عوا

وتقاشلوا بك باصحابی ابن هند وشانئك الابتر عمرو ورفعا المصاحف على الاسنة
ونادیا یا اخواننا اهل الشام ندعوكم الى كتاب الله والى الحكومة بما انزل الله فیه
وان نثبت من اثبته هذا الكتاب ونسقط من اسقطه ونصون دماءنا ودماءكم
فاصغى اهل الشبهات والشكوك والطودة ومن فی قلبه مرض من اصحابی الى ذلك
وقالوا باجمعهم لى لا یحل لنا قتال من دعانا الى كتاب الله فقلت لهم ما قد علمت
انت یا رسول الله اعلمتنیه من علم الله ان القوم لم یرفعوا المصاحف الا عند رینهم
وظهورنا علیهم فابى المنافقون من اصحابی الا الكف عنهم وترك قتالهم فوعظتهم
وحرضتهم وخوفتهم وبینت لهم امرهم وانها حیلة علیهم فرموا اسلحتهم واجمعوا ق
اصحاب معاویة فی زهاء مائة الف وعشرین الف وقالوا الى كلمة رجل واحد دعنا
نحاكم القوم الى كتاب الله فقلت لهم انا احكم به ومعاویة فقال معاویة لا یحكم علی
ولا احكم انا فانه لا یرضى ولا ارضى ولا یسلم الی ولا اسلم الیه فقلت ابنی الحسن
ضرورة لا انی شككت فی نفسی وفضلت ابنی علی فقالوا ابنك انت وانت ابنك
فقلت عبد الله بن العباس فقال لا یحكم بیننا مضریان واختاروا علی ولی الاختیار
علیهم وتحكموا وانا الحاكم وقالوا ان لم ترض بان تحكم غیرك من نشاء والا اخذنا
الذی فیه عینیك ثم اختاروان یكتبوا الى عبد الله بن قیس الاشعری وهو معتزل
عنا فسیروه وقدموه وتركوا معاویة تحكم عمرو وارضاهم بعبد الله بن قیس الاشعری
فحكما بما ارادوا واضعوه بالعقد والحیلة فاظهر عبد الله بن قیس عبارة عن مكر

عمرو به وما كانت الا مواطاة وخديعة اظهر عمرو وعبد الله فزعموا ان عبد الله خلعني وان عمروا اثبت معاوية فالزهوني عند قعود جمعهم عني واجتماعهم واهل الشام ان كتبت بيني وبين معاوية الى رجل معلوم وانكفيت مغضباً غير مطاع الى الكوفة واظهر معاوية لعني على منابر الشام وساير اعماله واتباعك يا رسول الله والحسن والحسين وعبد الله بن العباس وعمار بن ياسر ومالك الاشتر الف شهر من ايام بني امية كلها على المنابر وفي جوامع الصلوة ومساجدها وفي الاسواق وعلى الطرق والمسالك جهراً لا سراً

يعنى پس از آن ديدم از معاويه پسر هند وپسر صخر بلائى سخت تر ومنكرتر از آنچه كه در جنگهاى تو ديدم يا رسول الله وبعد از تو از اصحاب جمل ديدم با اينكه جنگ جمل از زشت ترين جنگها بود كه ديده ام انهارا واز هولناك تر وبزرگترين بلاها بود پس از دار الهجرة خود كه مدينه باشد بيرون رفتم بطرف كوفه بجنگ معاويه وبا من بودند بهصد نفر از ياران من وچهار هزار نفر كسانيكه نامهاى ايشانرا در ديوان خود ثبت كرده بودم ونزديك شصت هزار مرد از عراقين كوفه وبصره وجمعيتهاى مخلط از مردم كه خدا ميديد وتو ميدانستى يا رسول الله جهاد كردن مرا با ايشان وصبر كردن مرا بر اذيت وآزارهاى ايشان تا اينكه رفتند وبا ايشان نزاع كردند وكاهلى وسستى كردند بواسطه تو بر اصحاب من پسر هند يعنى معاويه وپسر دشمن وبدگوى تو يعنى عمرو بن العاص كه دنيا را وقطع شد وقرآنها را بر سر نيزه ها بلند كردند وصدا زدند كه اى برادران

شامی میخواهیم شما را بسوی کتاب خدا و بسوی حکومت کردن با نچه که فرو فرستاده
است خدا در آن و اینکه ثابت بداریم کسی را که این کتاب را ثابت بدارد و ببندازیم
کسی را که آنرا بیندازد و حفظ کنیم خونهای خود و خونهای شما را پس آنهائیکه اهل
شبهه ها بودند بر آن گوش دادند و همچنین آنهائیکه اهل شک و سرگردانی بودند
و کسانیکه در دلهاشان مرض و بیماری بود از یاران من بر آنچنان گوش کردند
و هم آنها گفتند که حلال نیست برای ما قتال و جنگ کردن با کسیکه ما را بکتاب خدا
دعوت میکند پس با یشان گفتم آنچه را که تو دادستی ای رسول خدا و مرا دانا کردی
بر آن از علم خدا که این گروه قرآنها را بلند نکردند مگر در حال شکی که داشتند
و نزد ظاهر شدن ما بر ایشان پس منافقین از اصحاب من ابا کردند مگر اینکه دست
از قتال با آنها بردارند پس موعظه و تحریص کردم ایشانرا و ترسانیدم ایشانرا و امر
آنها را بر ایشان روشن کردم و با یشان حیله آنها را فهمانیدم پس نپذیرفتند و سلاحهای
خود را انداختند و با هم جمع شدند و اصحاب معاویه قریب صد و بیست هزار نفر بودند
و هم ایشان بکلمه واحده گفتند که ما با این گروه محاکمه میکنیم بکتاب خدا پس گفتم
با یشان که من حکم میکنم بر آن با معاویه معاویه گفت علی بیاید حکم کند و من هم حکم
نمیکنم زیرا که او بحکم من راضی نمیشود و من هم بحکم او راضی نمیشوم او تسلیم من نمیشود
من هم تسلیم او نمیشوم پس گفتم فرزندم حسن حکومت کند بضرورت آنکه من شکی
در نفس خود ندارم و برتری میدهم پسرم را بر خودم پس گفتند پسر تو خود تو است

و تو پیرت هستی پس گفتم عبدالله بن عباس حکومت کند معاویه گفت نه حکم
دو نفر از قبیله مضر باشند و اینها را بر من اختیار کردند و حال اینکه من اختیار دار بودم
بر ایشان و بر من تحکم کردند و حال آنکه من حاکم بودم و بمن گفتند که اگر راضی نشوی
باینکه غیر خودت را حکم قرار دهی از کسانیکه ما میخواهیم میگیریم آنچه را که در آن است
چشمهای تو یعنی سرت را از بدن جدا میکنیم پس این رأی را اختیار کردند که بنویسند
بعبدالله بن قیس یعنی ابوموسای اشعری که در آنوقت کناره گیری کرده بود از ما و
او را سپر دادند و مقدم داشتند او را بر ما و واگذاردند معاویه را که حکم قرار دهد
عمرو بن العاص را و راضی گردانید ایشان را بعبدالله بن قیس اشعری پس این دو نفر
بآنچه که میخواستند حکم کردند و موافقت کردند در رای دادن بر بهم پیمان بستن و
حیله پس عبدالله بن قیس فریب مکر عمرو را خورد و آن نبود مگر از روی موافقت و این
خدعه ای بود که عمرو و عبدالله کردند پس مردم گمان کردند که عبدالله مرا خلع کرد و عمرو
اثبات کرد خلافت معاویه را و وقتیکه عقب نشینی کردند گروهی از ایشان از من و با
اهل شام مجتمع شدند الزام کردند مرا که بنویسیم در میان خود و میان معاویه بر گردی
دانسته شده و من برگشتم بکوفه در حالیکه مورد غضب ایشان واقع شده بودم
و از من اطاعت نکردند و ظاهر گردانید معاویه لعن کردن بر من را بالای منبرهای
شام و اطراف آن و بتو خبر میدهم یا رسول الله و حسن و حسین و عبدالله بن
عباس و عمار بن یاسر و مالک اشتر هم خبر میدهند که بنی امیه هزار ماه که ایام

حکومت ایشان بود بالای منبرها و در نمازهای جمعه و جماعتها و مسجدها و بر

بازارها و راهها آشکارا در پنهانی مرا لعن میکردند

ثم خرج علی المارقون اصحابی المطالبون بالتحکیم یوم المصاحف فقالوا

قد کفرت وغیرت وبدلت وخالفت الله فی ترکنا وتراثنا واجابتک لنا الی ان

حکمنا علیک الرجال وکان لی ولهم بحروراء موافف وقفت فیه لهم وانظرتهم حولا

کاملا ثم خرجت بعد انقضاء الهدنة ارید معاویة بمن اطاعنی من المسلمین فخرج

اصحابی المارقون علی بالنهروان فلقوا رجلا من صلحاء المسلمین وعبادهم ومن

قاتل معی یوم الجمل وصفین یقال له عبدالله بن خباب فذبحوه وزوجته وطفله

علی دم خنزیر ذبحوه قبله وقالوا ما ذبحنا لهؤلاء ولهذا الخنزیر الا واحدا وهذا

فعلنا بعلی وسائر اصحابه حتی یقر انه کفر وبدل وغیر ثم یتوب فنقبل توبته فعدلت

الیهم وخاطبتهم بالنهروان واجمعوا علی واحتججت علیهم فکان احتجاجهم

باطلا واحتجاجی حقا

یعنی پس بیرون آمدند بطرفیت کردن با من مارقون یعنی کسانیکه از دین

بیرون رفتند از اصحاب من یعنی خوارج نهروان همانهائیکه مطالبه میکردند از

من حکم قرار دادن را در روزیکه قرآنها را بلند کردند اصحاب معاویه پس گفتند کافر

شدی وتغییر وتبدیل دادی ومخالفت کردی خدا را در ترک ما وانچه کرده ما از پیش رسیده

واینکه اجابت کنی ما را تا اینکه بر تو حکم قرار دادیم مردانرا — وبود برای من و

برای ایشان در حروراء که دهیست در کوفه و خوارج منسوب به آنند) توقفگاهی کردم آنجا واقف شدم برای ایشان تا یکسال و مهلت دادم ایشانرا یکسال تمام پس بیرون رفتم بعد از منقضی شدن زمان صلح بطرف معاویه با یاران خود کسانیکه اطاعت میکردند مرا از مسلمانان پس بیرون رفتند بیرون روندگان از دین که از اصحاب من بودند برای قیام کردن بضرر من بجانب نهروان و برخورد کردند بمردی از شائستگان مسلمانان و عبادت کنندگان از ایشان و آن کسی بود که در جنگ جمل و صفین با من بود و نام او عبدالله بن حباب بود و او را سر بریدند با زن و بچه اش بالای خون خنزیکه قبلا او را سر بریده بودند و گفتند سر بریدن ما این جماعت یعنی علی و اصحاب او را با سر بریدن این خنزیر نیست الا اینکه ما شد هم است و همین کار را با علی و اصحاب او خواهیم کرد تا اینکه علی اقرار بکفر خود کند و اقرار کند باینکه دین را تبدیل و تغییر داده و برگردد توبه کند تا اینکه توبه او را بپذیریم ـ پس برگشتم بجانب ایشان و آنها را در نهروان مورد خطاب خود قرار دادم و جمع شدند بضرر من و با ایشان احتجاج کردم و احتجاج ایشان باطل بود و احتجاج من برحق بود.

قال قال الصادق علیه السلام

للمفضل بن عمر ثم یقول امیر المؤمنین علیه السلام والله یا رسول الله ما رضوا بتکذیبی و نقض بیعتی و الخلاف علی و قتالی و استحلال دمی و لعنی

حتی قذفونی بانی انما امرت الامۃ بما امرتنی بہ من تربیع الاضافر ونهیتهم عن تدویرها

فذکروا انی انما تبعتها لانی اتسلق علی مشارب ازواجک یا رسول اللہ فاتی منهن

الفاحشۃ وکنت ابیع الخمر بعهدک وبعدک وکنت اعلی کفک فی جمیع غزواتک واشتد

بہ دونک ودون المسلمین ولم یبقوا عصبیۃ ولا سبۃ ولا فاحشۃ الا نسبوها

الی فزعموا انی لو استحققت الخلافۃ لما قدمت علی فی حیوتک ابا بکر فی الصلوۃ

ولقد علمت یا رسول اللہ ان عایشۃ امرت بلالا وانت فی وعک مرضک وقد

نادی بالباب الصلوۃ فاسرعت الیہ کاذبۃ علیک یا رسول اللہ فقالت ان رسول

اللہ یامر ان یقدم ابو بکر فراجع بذلک بلال وکل یقول مثل قولها الاول فرجع

بلال الی المسجد فقال انی مخبر بخبری عن رسول اللہ انہ امر بتقدیمک یا ابا بکر فی الصلو

فرجعت عایشۃ الی الباب وبوجهہ تنکر فقال لها رسول اللہ ویلک یا حمیراء

ما الذی جئت امرت عنی بتقدیم ابیک فی الصلوۃ فقالت قد کان بعض ذلک

یا رسول اللہ فقمت ویدک الیمنی علی یدی الیسری ومعک الفضل بن عباس محلا

لا تستقر قدماک علی الارض حتی دخلت المسجد ولحقت ابا بکر قد قام فی مقامک

فی الصلوۃ فاخرجتہ وصلیت بالناس فواللہ لقد تکلم المنافقون بتفضیل ابی بکر

حتی تقدم للصلوۃ وبعدک یا رسول اللہ واحتججت علیهم ثم اظهروا ذلک بعد

وفاتک فلم ادع لهم فیہ اعتلالا ولا مذهبا ولا حجۃ ینطقون بها قلت ان زعمتم

ان رسول اللہ امر بتقدیم ابی بکر فی الصلوۃ لانہ کان افضل الامۃ عندهم

فلم اخرجه عن فضل ندب اليه — ان زعمتم ان رسول الله صلى الله عليه وآله امر بذلك وهو متثقل عن النهضة فلما وجد الخفة سارع ولم يسعه القعود فالحجة عليكم في سقوط فضل ابي بكر — وان زعمتم ان رسول الله صلى الله عليه وآله اوقفه عن يمينه اول الصفوف فقد كان رسول الله وابو بكر امامي المسلمين في وقت الصلوة وهذا ما لا يكون — وان زعمتم انه اوقفه عن شماله فقد كان ابو بكر امام رسول الله لان الامام اذا صلى برجل واحد اقامه عن يمينه لا عن شماله — وان زعمتم انه اوقفه بينه وبين الصف الاول فقد كان رسول الله امام ابي بكر وابو بكر امام سائر المسلمين وهذا ما لا يجوز ولا يقوم رجل مفردا في الصلوة الا امام الصلوة — فان زعمتم انه في الصف الاول مسمعا فيه التكبير في الصلوة لانه كان في حال ضعفه من العلة لا يسمع سائر من في المسجد فقد كفرتم ابا بكر واحبطتم عمله لان الله عز وجل يقول يا ايها الذين امنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي ولا تجهروا بالقول كجهر بعضكم لبعض ان تحبط اعمالكم وانتم لا تشعرون فوالله ما ذلك الا انني لم اجد ناصرا من المسلمين على نصر دين الله ولقد دعوتهم كما اخبرتكم لموافقة فاطمة انني حملتها وذريتها الى دور المهاجرين والانصار اذكرهم بايام الله وما اخذ عليهم رسول الله بامر الله من العهد والميثاق لي في اربع مواطن وتسليمهم علي بامرة المؤمنين في عهدك فيعدوني النصرة ليلا ويقعدون عني نهارا حتى اذا جائني نقباء اصحابي

با کین یستنهضون ویقولون انهم انصاری علی اظهار دین الله امتحنتهم بحلق رؤسهم واشهار سیوفهم علی عواتقهم ومصیرهم الی باب داری فتاخر جمیعهم عنی وما صح لی منهم الا ثلاث واخر لم یتم حلق رأسه ولا اشهار سیفه وهم والله اخیارهم ونجباء اصحابک وهم سلمان والمقداد وابوذر وعمار الذی لم یتم حلق رأسه ولا اشهار سیفه ولقد اخرجت مکرهاً الی سقیفة بنی ساعدة اقاد الیها کما تقاد طبیة الابل فلم ارلی معیناً ولا ناصراً الا الزبیر بن العوام فانه شهر سیفه فی وسطه وعض علی نواجذه وقال والله لا غمدته او نقطع یدی اما ترضون ان غصبتم علیاً حقه ونقضتم عهد الله ومیثاقه حتی جئتم به لبباً یعکم فوثب الیه عمر وخالد بن الولید وتمام اربعین رجلاً کل مجتهدون فی اخذ السیف من یده فلما انتهوا الی عتیق وردت علیه مردة لم یسعنی معه السکوت بعد ان کظمت غیظی وحفظت نفسی وربطت جاشی وقلت للناس جمیعاً اما انا فرضیت برضی الله ورسوله علی الامة فاذا نقضت عهد الله ورسوله وخالفتنی الامة لم یکن علی ان ادعوهم الی طاعة ثانیة ومالی فیهم ناصر ولا معین وصبرت کما امرنی الله بما اراک به یا رسول الله فی قوله واصبر وما صبرک الا بالله وحق والله یا رسول الله تاویل هذه الایة التی انزلها الله فی الامة من بعدک فی قوله عز ذکره وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئاً وسیجزی الله الشاکرین

یعنی راوی گفت که فرمود صادق علیه السلام بمفضل بن عمر پس میگوید
امیر المؤمنین علیه السلام که بذات خدا قسم است ای رسول خدا که اینجماعت راضی
نشدند بتکذیب من و شکستن بیعت من و بر خلاف من قیام کردن و مقاتله با من و حلال
داشتن خون من و لعن کردن بر من تا اینکه مرا متهم کردند باینکه من امت را امر کردم
بر اینچه که امر کردی مرا بر آن از چهار شقه کردن گیسوان بافته و نهی کردی ایشان را از آن
دور دادن آن و گفتند که من چهار شقه کردم گیسوان خود را در راهرو زنهای تو برای
مرتکب شدن فاحشه و گفتند که من در زمان تو شراب میفروختم و همچنین بعد از تو و اینکه
در همه جنگها من بالا دست تو بودم و من سخت قوی و استوار بودم بجنگ کردن غیر از
تو و سایر مسلمانان و باقی نگذاردند درباره من هیچ عصبیتی و نه هیچ دشنامی و ناسزا
گفتنی و نه کلام زشتی را مگر اینکه آنها را بمن نسبت دادند و چنین گمان کردند که اگر من
مستحق خلافت بودم تو در زمان زنده بودن خود ابوبکر را در نماز خواندن بر مردم
مقدم نمیداشتی و هر اینه تو میدانی ای رسول خدا که عایشه امر کرد بلال را در وقتی
که مرض تو شدت داشت هنگامیکه بلال آمد در خانه و ندای نماز داد عایشه
بشتاب بسوی او آمد و بر تو دروغ بست با رسول الله و ببلال گفت که رسول خدا
میفرماید که ابوبکر پیش بایستد و نماز بگذارد پس بلال برگشت بمسجد و خبر را بابوبکر
و مردم رسانید همچنانکه عایشه گفته بود که ای ابوبکر پیغمبر امر فرموده که تو پیش
بایست و نماز بگذار پس عایشه برگشت بجانب در و روی پیغمبر را منکر و متغیر دید

پس رسولخدا فرمود وای بر تو ای حُمیراء (لقب عائیشه است) چه جنایتی بود کردی
امر کردی که پدرت پیش بایستد برای نماز گفت ان از روی کینه ای بود ابو رسول خدا
پس برخواستی و دست راست تو در دست چپ من بود و با تو بود فضل بن عباس
و چنان بشتاب میرفتی که قدمهایت بر روی زمین قرار نداشت تا داخل مسجد شدی
و خود را با ابوبکر رسانیدی در حالیکه در جای تو بنا را ایستاده بود او را بیرون
کردی و با مردم نماز گذاردی پس بدانت خدا تنم است که منافقین سخنرانی کردند
بفضیلت دادن ابی بکر تا اینکه مقدم ایستاد در نماز و بعد از تو هم در فضیلت او سخن
گفتند و من با ایشان احتجاج کردم پس اظهار کردند بعد از وفات تو و من نگذاردم برای
ایشان علتی و مزروشی و نه حجتی که بر آن سخن گویند با ایشان گفتم که چنین گمان میکنید
که رسول خدا امر فرمود بر پیش ایستادن ابوبکر در نماز که او افضل امت است نزد شما
اگر چنین بود چرا بیرون کرد پیغمبر او را از فضیلتی که برانگیخت و متوجه نمود او را بر آن
اگر گمان میکنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله امر کرد او را باین کار از جهت
سنگینی مرض وقتیکه مرض او سنگین شد بشتاب بمسجد آمد و جای نشستن در خانه
برای او نبود پس این حجت بضرر شما است از جهت ساقط شدن فضل ابوبکر —
و اگر گمان میکنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در اول صفها در طرف
راست خود قرار داد پس رسول خدا و ابوبکر هر دو امام مسلمین بودند در وقت
نماز خواندن چنین چیزی نمیباشد — و اگر گمان میکنید که آنحضرت او را امر

چپ خود قرار داد پس ابوبکر امام پیغمبر بوده زیرا که امام وقتیکه نماز گذارد با بکمرد او را طرف راست خود قرار میدهد نه طرف چپ — واگر چنین گمان میکنید که او را میان خود و میان صف اول قرار داد پس رسول الله امام ابوبکر بود و ابوبکر امام مسلمانان بود این هم از چیزهائیست که جایز نیست زیرا که یکمرد تنها در جماعت نمیایستد مگر امام — واگر گمان میکنید که ابوبکر در صف اول مکبر بود که صدای تکبیر را در نماز بمردم برساند زیرا که پیغمبر در حال ضعف بود از جهت علت مرضی که داشت کسانیکه در مسجد بودند صدای او را نمیشنیدند پس تکفیر کرده اید ابابکر را و عمل او را باطل و ناچیز کرده اید زیرا که خداوند عز و جل میفرماید ایکسانیکه ایمان اورده اند بلند نکنید صداهای خود را بالای صدای پیغمبر و چو هر صدای خود را در گفتار ظاهر نکنید مانند بلند گفتن و ظاهر کردن بعضی از شما صدای خود را برای بعض دیگر زیرا که عملهای شما باطل میشود و شما شعور انرا ندارید یعنی نمیدانید پس بذات خدا قسم است که نبود ان ساکت نشستن من مگر انکه یاوری نیافتم از مسلمانان برای یاری کردن دین خدا و هر اینه ایشانرا دعوت کردم چنانچه خبر دادم شمارا برای موافقت فاطمه که او را با ذریه اش حمل کردم بر در خانه های مهاجرین و انصار و انهارا یاداوری کردم بروزهای خدا وان عهد و پیمانی که بامر خدا از ایشان گرفتی ای رسول خدا بفرمان خدا در چهار جا و سلام کردن ایشان بر من بلقب امیر المؤمنین در زمان حیات خودت پس بمن وعده یاری کردن دادند در شب و بار

نشستند از یاری کردن بمن در روز تا اینکه آمدند مرا موثقین اصحاب من در حالتیکه
گریان بودند و از من میخواستند که قیام کنم و میگفتند بمن که ما یاری کننده گانیم دین
خدا را پس اینها را امتحان کردم بتراشیدن سرهای ایشان و برهنه کردن شمشیرهای ایشان
و روی شانه های خود گذاردن و آمدن ایشان بر در خانه من پس همه ایشان عقب
نشینی کردند از یاری من و صحیح نشد برای من گفته های ایشان مگر از سه نفر و یکنفر
دیگر از ایشان که تمام سر خود را نتراشیده بود و شمشیر خود را تماماً از غلاف بیرون
نیاورده بود و ایشان بذات خدا قسم است که از اخیار و نجباء اصحاب تو بودند ای
رسول خدا و ایشان سلمان و مقداد و ابوذر و عمار بودند و عمار بود که سر خود را تماماً
نتراشیده بود و شمشیر خود را تماماً بیرون نکشیده بود و هر اینه از روی کراهت بیرون
کشیده شدم از خانه بسوی سقیفه بنی ساعده بجبر و قهر کشیده میشدم مانند کشیده
شدن شتریکه میخواهند او را بکشند و برای خود یار و یاوری نمیدیدم مگر زبیر
عوام را که شمشیر خود را کشیده بود در میان ایشان و سر انگشتهای خود را بدندانها
خود میگزید و میگفت بذات خدا قسم است که شمشیر خود را غلاف نمیکنم مگر اینکه دستهایم
بریده شود آیا بغصب کردن حق علی و شکستن پیمان او راضی نشدید و شما ابن ثوب
تا اینکه او را آورده اید که با شما بیعت کند پس عمر و خالد بن ولید و تمام چهل نفر
از جای خود برخواستند و کوشش کردند که شمشیر را از دست زبیر بگیرند پس وقتیکه
مرا نزد آزاد شده یعنی ابوبکر بردند و رد کرده شد بر او سخنانش و از برای من مجال سکوت

کردن نماند بعد از انکه خشم خود را فرو خوردم و نفس خود را نگاهداشتم و از جای نجستم و گفتم همه مردم که من خشنودم بخشنودی خدا و رسول او و برامت پس و قتیکه پیمان خدا و رسول او شکسته شد و امت با من مخالفت کردند بر من نیست که دو مرتبه انها را بطاعت خود دعوت کنم در حالتیکه در میان ایشان یار و یاوری برای من نباشد و صبر کردم همچنانیکه خدا بمن نمایاند انچه را که بتو نمایانید ای رسول خدا در گفته خود که فرمود وشکیبائی کن ای پیغمبر و نیست شکیبائی کردن تو مگر برای خدا و راست است بذات خدا گفتم تاویل این ایه که خدا فرستاده است در حق امت بعد از رحلت تو در گفته خود که غالب است ذکر او نیست محمد مگر انیکه فرستاده شده ایست که پیش از او پیغمبرانی گذشته اند ایا پس اگر بمیرد یا کشته شود بر میگردید شما بر عقبهای خود یعنی مرتد و کافر میشوید وکسیکه برگردد بر پاشنه خود و مرتد شود پس هرگز ضرری نمیرساند خدا را چیزی و زود باشد که جزاء میدهد خدا سپاس گذارندگان را

قال المفضل بن عمر

للصادق علیه السلام ما تاویل قول الله عز وجل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم فان کثیرا من الناس یقولون کان الله لم یعلم بموت محمد او یقتل وبعضهم یقولون فان مات محمد او قتل علی

قال الصادق علیه السلام

لو ردوا ما لا یعلمون الینا ولم یفتروا فیه الکذب ولا بتأولوه من عند انفسهم لبیّنّا لهم الحق فیه یا مفضل

انما الله عالم لا یعلم وانما تاویل هذه الایة فان مات محمد او قتل بما یموت به العالم فانهما میتتان لا ثالثة لهما ان الموت بلا قتل والقتل بالسیف وبما یقتل به من سائر الاشیاء او ما تری ان الامة ارتدت ونقضت وغیرت وبدلت فهذا موت رسول الله وقتل امیرالمؤمنین ثم جری الآخرون علی ما اسس علیه الاولون

یعنی گفت مفضل بن عمر بحضرت صادق علیه السلام چیست تاویل گفته خدای تعالی عزوجل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم زیرا که بسیاری از مردم میگویند که خدا نمیداند که محمد میمیرد یا کشته میشود و بعضی از ایشان میگویند پس اگر بمیرد محمد یا کشته شود علی **فرمود** صادق علیه السلام اگر مردم رد میکردند آنچه را که نمیدانستند آنرا بسوی ما و دروغ در آن نمی بستند و از پیش خودشان تاویل نمیکردند هر آینه ما حق را واضح میکردیم برای ایشان ای مفضل جز این نیست که خدا دانا نیست که از کسی چیزی را فرا نگرفته و جز این نیست که تاویل این است که اگر محمد مرد یا کشته شد بچیزیکه میمیرد بسبب آن عالم زیرا که مردن دو نحو است و سومی ندارد موت بدون قتل و قتل با شمشیر و بسا آنکه قتل بسا بر چیزها واقع شود آیا ندانستی ای که امت مرتد شدند و نقض عهد کردند و تغییر دادند و تبدیل کردند کتاب خدا و سنت رسولخدا را پس اینست مرات رسولخدا و کشته شدن امیرالمؤمنین پس این روش جاری شد در حق امامهائی که بعد بودند بسا بر آنچه در پیشینیان بنیاد گذارده شد

قال ویقوم الحسین علیه السلام

الی جدّہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ فیقول یا جدّاہ کنت مع ابی فی دار ہجرتہ بالکوفۃ حتی استشہد بضربۃ عبد الرحمن بن ملجم فوصانی بما وصیتہ بہ یا جدّاہ و بلغ معاویۃ قتل ابی فانفذ اللعین الدعی زیاداً الی الکوفۃ فی مأۃ الف وخمسین الف مقاتل وامرہ بالقبض علیّ وعلی اخی الحسین علیہ السلام وسائر اخوتی واہل بیتی وشیعتنا وموالینا وان یاخذ علینا جمیعاً البیعۃ لمعاویۃ فمن یابی منا ضرب عنقہ وسیق الی معاویۃ براسہ فلما علمت ذلک من فعل معاویۃ خرجت من داری و دخلت جامع الصلوۃ بالکوفۃ فرقیت المنبر فاجتمع الناس حتی لم یبق موضع قدم فی المسجد وتکاثفوا حتی رکب بعضہم بعضاً

یعنی گفت انحضرت علیہ السلام و بر میخیزد حسن علیہ السلام بسوی جد خود رسول صلی اللہ علیہ وآلہ ومیگوید یا جدّاہ من با پدرم در محل ہجرت او در کوفہ بودیم تا وقتی کہ پدرم بضربت عبد الرحمن بن ملجم شہید شد بمن وصیت فرمود بانچہ کہ تو براو وصیت فرمودہ بودی یا جدّاہ وخبر کشتہ شدن پدرم بمعاویہ رسید پس ان ملعون زنا زادۂ پسر خواندہ زیاد را بکوفہ فرستاد با صد وپنجاہ ہزار نفر مقاتل واورا مامور کرد بگرفتن من وبرادرم حسین وسایر برادران وخانوادہ ام را با شیعیان ودوستان ما وانکہ بیعت بگیرد از ہمہ ما برای معاویہ وہرکہ اباکند از بیعت کردن گردن اوزدہ شود وفرستادہ شود سراو برای معاویہ چون دانستم کہ معاویہ میخواہد این کار را بکند از خانہ ام بیرون امدم وداخل مسجد جامع کوفہ شدم برای نماز وبر منبر بالا رفتم ومردم جمع شدند

تا اندازه ایکه جای قدمی در مسجد نبود و مردم بعضی روی بعض دیگر هجوم آورده بودند

فحمدت الله واثنیت علیه

وقلت معاشر الناس عفت الدیار ومحت الآثار وقل الاصطبار فلا قرار علی همزات الشیاطین وحکم الخائنین الساعة والله وضحت البراهین وتفصلت الآیات وبانت المشکلات ولقد کنا نتوقع تمام هذه الآیة بتأویلها قال الله جل من قائل وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا وسیجزی الله الشاکرین فقد مات والله جدی رسول الله وقتل ابی امیر المؤمنین وصاح الوسواس الخناس وداخل الشك قلوب الناس ونعق ناعق الفتنة وخالفتم السنة فیالها من فتنة صماء بکماء عمیاء لا یسمع لداعیها ولا یجاب منادیها ولا یخالف والیها ظهرت کلمة النفاق ورایات اهل الشقاق وتکالبت جیوش اهل المراق بین الشام والعراق هلموا یرحمکم الله الی الایضاح والنور الواضح الوضاح والعلم الجحجاح والنور الذی لا یطفی والحق الذی لا یخفی

یعنی پس ستایش کردم خدا را وثنا گفتم او را وگفتم ایگروه مردم ناپدید گردید خانه‌ها ونابود شد نشانه‌ها وکم شد شکیبائی کردن پس هیچ قرار روا نمی نیست دیوانگیها واغواهای شیطانها وحکم کردن خیانکاران دراینساعت بذات خدا قسم است که روشن شد حجتها وتفصیل داده شد نشانه‌ها وزیاد شد مشکلها

هراسیر بودیم ما که انتظار میبردیم تمامیت این امیر را با تاویل ان که بزرگ است از خدا که گوینده ایست که فرموده و نیست محمد مگر فرستاده شده ای که گذشته اند پیش از او پیغمبران آیا پس اگر مرد یا کشته شد بر میگردید شما بپاشنه های خود و کسیکه برگردد برپاشنهای خود هرگز ضرر نمیرساند خدا را چیزی و زود باشد که جزا دهد خدا سپاس گذاران را پس از روی تحقیق مرد بذات خدا قسم است جد من رسول خدا و کشته شد پدر من امیر المؤمنین و صدا بلند کرد وسوسه کننده شیطان و داخل کرد شک را در دلهای مردمان و فریاد زد فریاد زننده فتنه و مخالف کردید سنت را چه عجب فتنه کننده گنگ کننده کور کننده ایست که گوش داده نمیشود خواننده ان و جواب داده نمیشود ندا کننده ان و مخالفت نمیکند ولایت دارنده ان ظاهر شد کلمه نفاق و سپرده شد پرچمهای اهل عداوت و دشمنی و سلت طبیعتی پیش گرفتند لشکرهای کسانی که از دین بیرون رفتند در میان شام و عراق بیاید خدا رحمت کند شما را نبوی روشن کردن کار و امر واضح بسیار روشن کننده و نشانه بهتر و بزرگتر و انچنان نوری که خاموش نمیشود و حقی که مخفی نمیماند

ایها الناس تنقظوا من رقدة الغفلة ومن نهزة الوسنة ومن تکلف الظلمة ومن نقصان الهمة فو الذی فلق الحبة وبرء النسمة وتردی بالعظمة لئن قام الحق منکم عصبة بقلوب صافیة ونیات مخلصة لا تکون فیها شوب نفاق ولا نیة افتراق لاجاهدن بالسیف قدما قدما ولاضیعن

من السیوف جوانبها ومن الرماح اطرافها ومن الخیل سنابکها فتکلموا رحمکم الله فکانما الجموا بلجام الصمت عن اجابة الدعوة الا عشرون رجلا منهم قاموا منهم سلیمان بن صرد وبنو الجارود ثلاثة وعمرو بن الحمق الخزاعی و حجر بن عدی الکندی والطرماح بن عطار السعدی وهانی بن عروة السندی والمختار بن ابی عبیدة الثقفی وشداد بن عیاب الکاهلی ومحمد بن عطارد الباهلی وتمام العشرین من همدان فقالوا یا ابن رسول الله ما نملک غیر سیوفنا وانفسنا فها نحن بین یدیک لامرک طائعون وعن رایک غیر صادین مرنا بما شئت فنظرت یمنة ویسرة فلم ار احدا غیرهم فقلت لهم لی اسوة بجدی رسول الله صلی الله علیه وآله حین عبد الله سرا وهو یومئذ فی تسعة وثلاثین رجلا فلما اکمل الله له الاربعین صار فی عدة واظهر امر الله فلو کان معی عدتهم جاهدت فی الله حق الجهاد ثم رفعت راسی نحو السماء فقلت اللهم انی قد دعوت وانذرت وامرت ونهیت وکانوا عن اجابة الداعی غافلین وعن نصرته قاعدین وعن طاعته مقصرین ولاعدائه ناصرین اللهم فانزل علیهم رجزک وباسک وعذابک الذی لا یرد عن القوم الظالمین ونزلت عن المنبر وامرت موالی واهل بیتی فشدوا علی رواحلهم وخرجت من الکوفة راحلا الی المدینة هذا یا جداه بعد ان دعوت سائر الامة وخاطبتهم بعد قتل امیر المؤمنین الی ما دعاهم الیه امیر المؤمنین وخاطبهم به یا رسول الله

جاريًا على سنتك ومنهاجك وسنن امير المؤمنين ومنهاجه في الموعظة
الحسنة والرفق والخطاب الجميل والتخويف بالله والتحذير من سخط الله
والترغيب في رحمته ورضوانه وصفحه وغفرانه لمن وافى بما عاهد عليه الله
ورغبتهم في نصرة الدين وموافقة الحق والوقوف بين امر الله ونهيه فرأيت
انفسهم مريضة وقلوبهم قاسية ونياتهم فاسدة قد غلب الآن عليهم
فجاء وحي يقولون معاوية اسرى سراياه الى نواحي الانبار والكوفة وشن غاراته
على المسلمين وقتل منهم من لم يقاتل وقتل النساء والاطفال فاعلمتهم انهم
لا وفاء لهم ولا نصرة فيهم وانهم قد ارادوا الدعة واخلدوا الى الرفاهية
احبوا الدنيا وتناسوا الآخرة فقالوا معاذ الله يابن رسول الله ان نكون كما
تقول فادعوا الله لنا بالسداد والرشاد فانفذت معهم رجلا وجيوشا وعرفتهم
انهم سيستجيبون لمعاوية وينقضون عهدي وبيعتي ويلعبون بالخطر البيت
فيقلدون منهم الدنيا بالتقليدات ويزعمون انهم لا يفعلون منهم
احد الا فعل ما اخبرتهم به واخذ رشى معاوية وتقليده وتقدم اليه غازيًا
فصار مخالفا فلما كثرت غارات معاوية في اطراف العراق جاء وحي فعاهدوني
عهدا مجددا وبيعة مجددة وسرت معهم من الكوفة الى المدائن بشاطي دجلة
فدس معاوية الى زيد بن سنان بن اخي جرير بن عبد الله مالا ورشاه اياه على
قتلي فخرج الى ليلا وانا في فسطاط اصلي والناس نيام فرماني بحربة فاثبتها

فی جسدی فنبهت العسکر و راوا الجریح ثابتة تهتز فی اعضائی وامرت بطلب زید لعنه الله فخرج الی الشام هاربا الی معاویة ورجعت جریحا وخرجت عند تفرق الامة عنی الی المدینة الی حرمات باجداه فلقیت من معاویة وسائر بنی امیة واعوانهم ما اسئل الله ان لا یضیع لی اجره ولا یحرمنی ثوابه ثم دس معاویة الی جعدة بنت الاشعث بن قیس لعنهما الله فبذل لها مأة الف درهم وضمن لها اقطاع عشر ضیاع وانفذ الیها سما فسمتنی به

یعنی بیدار شوید از خواب غفلت واز توسعه وگشایش یافتن جراحت وزخم بمشقت افتادن از تیرگی واز کم شدن همت پس قسم بر انکسیکه شکافته ومنشکافد دانه را وافریده ومیافریند بندگان را ورداء بزرگی بخود گرفته هر اینه اگر قیام کند بسوی من از شما ها چند نفری با دلهای صاف ونیتهای پاک که در اینها نفاق ودوروئی نباشد وقصد جدائی وافتراق نداشته باشند هر اینه جهاد میکنم البته البته با شمشیر قدم بقدم وهر اینه رنگ میکنم از شمشیرها اطراف وجوانب انرا وازنیزه ها گوشه وکنار انرا وازسنانها جاهای سم گذاردن اینها را پس سخن گوئید خدا رحمت کند شما را راز شنید نا سخنان گویا دهنهٔ سکوت وخاموشی بر دهنهای ایشان زده شد از جواب گفتن دعوی کرد مگر ده نفر از ایشان که از جای برخواستند که از ایشان بود سلیمان بن صرد وسه نفر پسران جارود وعمرو بن حمق خزاعی وحجر بن عدی کندی وطرماح بن عطار سعدی وهانی بن عروه سندسی ومختار بن ابی عبیده ثقفی وشداد بن عیاب کاهلی

و محمد بن عطارد باهلی و تمام این بیست نفر از قبیله همدان بودند پس گفتند ای پسر رسولخدا ما مالک نیستیم غیر از شمشیرهای خود و نفسهای خودمان را آگاه باش که ما در پیش روی تو مطیع و فرمانبردار امر توئیم و از رأی تو رو گردان نیستیم ما را فرمان ده بر آنچه که میخواهی پس از طرف راست و چپ نگاه کردم کسی را غیر از ایشان ندیدم پس بر ایشان گفتم که برای من است تأسی کردن بجدم رسولخدا صلی الله علیه و آله زمانی که خدا را در پنهانی پرستش میکرد که در آن وقت سی و نه نفر دیا ور داشت پس وقتیکه عدد چهل نفر برای او تکمیل شد باین عده قیام کرد و امر خدا را آشکار نمود اگر با من بقدر این عده بودند جهاد میکردم در راه خدا حق جهاد را پس سر خود را بلند کردم بطرف آسمان و گفتم خدایا من دعوت کردم و ترسانیدم و امر و نهی کردم و از اجابت من غفلت کردند و از یاری کردن من عقب نشینی نمودند و از فرمانبرداری من کوتاهی کردند خدا پس فرو فرست بر ایشان عذاب و بیم و سختی خود را از آسمان و آنچنان عذابی که رد کرده نشود از گروه ستمکاران و فرود آمدم از منبر و امر کردم غلامان و اهل بیت خود را که بارهای خود را ببندند بر راحله های خود و بیرون رفتم از کوفه در حالیکه کوچ کننده بودم بسوی مدینه و این حرکت کردن من تا جدّاه وقتی بود که سایر امّت را دعوت کردم و آنها را طرف خطاب خود قرار دادم بعد از کشته شدن امیر المؤمنین بآنچه که دعوت کرده بود ایشان را بر آن امیر المؤمنین و مخاطب ساخته بود بر آن ایشان را ای رسولخدا جریان امر من بر سنت و روش تو و سنتهای امیر المؤمنین بود

در روش او و در پند دادن نیکو و مدارا کردن و خطا نکردن پاکیزه و ترسانیدن بخدا
و ترسانیدن از خشم خدا و رغبت دادن در رحمت و خشنودی او و در گذشتن از گناه
و آمرزش او و برای کسانیکه وفا کنند بآنچه که خدا بر آن عهد گرفته و میل دادن ایشان
بیاریکردن دین و موافقت کردن حق و واقف شدن در مقابل امر و نهی خدا پس
دیدم که نفسهای ایشان بیمار است و دلهای ایشان سخت است و نیتهای ایشان
فاسد و تباه است و غلبه کرده است تن آسانی بر ایشان پس آمدند مرا و گفتند معاویه
سر داده است جنگهای خود را در نواحی انبار و کوفه و از هر طرف غارتگریها میکند بر
مسلمانان و میکشد کسانی را که کسی را نکشته اند و میکشد زنها و بچه ها را پس اینها
را اعلام کردم که وفائی برای ایشان نیست و عاطفه یاریکردن ایشان نیست و اراده
ایشان آرامش و تن پروری و راحت طلبی و گشایش و فراخی است و همیشه رفاهیت خود
را میخواهند محبت دنیا را در دل گرفته اند و آخرت را فراموش کرده اند پس گفتند جای
پناه بردن بخدا است ای پسر رسول خدا که ما چنین باشیم که تو میگوئی پس خدا را بخوان
ما را محکم بدارد و راهنمائی کند پس فرستادم با ایشان جمعیت و لشکری را و بر ایشان
فهمانیدم که اجابت معاویه را خواهند کرد و عهد و بیعت مرا خواهند شکست و باز
خواهند کرد با جنبش کمی و بگردن میندازند دنیا را از روی تقلیدها و گمان میکنند
که این کارها را نمیکنند و پیشی گرفتند بسوی او و رفت بسوی او احدی مگر آنکه آن
را که با ایشان خبر داده بودم کردند و گرفت رشوه معاویه را و از او تقلید کرد

وپیش رفت بطرف او در حالیکه جنگ کننده بود پس مخالف من شد وچون
غارتگری معاویه در اطراف عراق بسیار شد آمدند نزد من وبا من عهد تازه
بستند وتجدید بیعت کردند وبا آنها از کوفه بمدائن رفتم کنار دجله پس معاویه در
پنهانی دسیسه ای کرد ورشوه ومالی بزید پسر سنان پسر اخی جریر پسر عبدالله داد که
مرا بکشد شبانه بسوی من آمد در حالیکه من در خیمه نماز میگذاردم ومردم خواب
بودند حربه ای بجانب من انداخت که در جسد من فرو رفت پس لشکر را بیدار کردم
دیدند حربه در جسد من ثابت است ودر اعضای من بجنش است امر کردم که بطلب
زید روند که لعنت خدا بر او باد واو فرار کرده بشام رفت ومن مجروح برگشتم وبی
از آنکه تفرقه در امت افتاد واز من جدا شدند بیرون آمدم بطرف مدینه بسوی
حرم تو یا جداه پس دیدم از معاویه وسایر بنی امیه ویاران ایشان چیزها که
از خدا میخواهم که ضایع نکند برای من مزد آنرا ومحروم نگرداند مرا از ثواب آن
پس معاویه به پنهانی صد هزار درهم برای جعده دختر اشعث بن قیس لعنهما الله بذل
کرد وضامن شد برای او که ده قطعه مزرعه باو بدهد وسمی بسوی او فرستاد
واو مرا بآن سم مسموم کرد

ثُمَّ يَقُومُ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ مُخَضَّباً بِدِمَائِهِ فَيُقبِلُ
اثني عشر الف صديق كلهم قد قتلوا في سبيل الله من ذرية رسول الله صلى الله
عليه وآله ومن شيعتهم ومواليهم وانصارهم وكل مضرجين بدمائهم

فاذا رءاهم رسول الله صلى الله عليه وآله بكى وبكى لبكائه اهل السموات والارض وتصرخ فاطمة سلام الله عليها فتزلزل الارض ومن عليها ويقف امير المؤمنين و الحسن عليهما السلام عن يمينه وفاطمة عن شماله ويقبل الحسين عليه السلام فيضمه رسول الله صلى الله عليه وآله الى صدره ويقول يا حسين فديتك قرت عيناى وعيناك فيك وعن يمين الحسين اسد الله حمزة وعن شماله جعفر بن ابى طالب الطيار وامامه ابو عبد الله بن الحرث بن عبد المطلب ويأتى محسن مخضبا محمولا تحمله خديجة بنت خويلد وفاطمة ابنة اسد ام امير المؤمنين عليه السلام وهما جدتاه وام هانى وجمانة عمتاه ابنتا ابى طالب واسماء ابنة عميس الخثعمية صارخات ايديهن على خدودهن ونواصيهن منشرة والملائكة تسترهن باجنحتهن وفاطمة امه تبكى و تصيح وتقول هذا يومكم الذى كنتم توعدون وجبرئيل يصيح محسنا ويقول انى مظلوم فانتصر فيأخذ رسول الله محسنا على يديه رافعا له الى السماء وهو يقول الهى وسيدى صبرنا فى الدنيا احتسابا وهذا اليوم الذى تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا وما عملت من سوء تود لو ان بينها وبينه امدا بعيدا

یعنی پس بر میخیزد حسین علیه السلام در حالتیکه بخون خضاب شده باشد پس میایند دوازده هزار صدیق که همه اینها در راه خدا کشته شده باشند از ذریه رسول خدا و از شیعیان و دوستان ایشان و یاران ایشان و همه اغشته اند بخونهای خود پس چون میبینند ایشان را رسول خدا گریه میکند و گریه میکنند

بگریه او اهل آسمانها و زمین و فریاد میزنند فاطمه سلام الله علیها پس بلرزه
درمیاید زمین و هرکه بر روی آنست و میایستد امیرالمؤمنین و حسن علیهما
السلام از طرف راست او و فاطمه از طرف چپ او و پیش میاید حسین علیه السلام
و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بسینه خود میچسباند و میفرماید یا حسین فدای
تو شوم چشمهای من و چشمهای تو در حق تو روشن و با قرار و سکون باد و از طرف
راست حسین است شیر خدا حمزه و از طرف چپ او است جعفر طیار پسر ابوطالب و
در جلو و پیشروی او است ابو عبد الله پسر حرث بن عبد المطلب و میاورد یا اورد
میشود محسن در حالتیکه بخون خضاب شده باشد و حمل کرده شده باشد حمل میکنند
او را خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام که هردو
جده های او هستند و اسماء دختر عمیس خثعمیه و ام هانی و جماعة دختران ابوطالب
در حالتیکه همه ایشان شیون میکنند و دستها شان بر گونه های ایشان است و موهای
پیشانیهای ایشان آشفته و پریشان است و ملائکه آنها را میپوشانند با بالهای خود
و مادر او فاطمه گریه میکند و صیحه میزند و میگوید اینست آن روزیکه شما وعده داده
شده بودید و محسن بجبرئیل صیحه میزند و میگوید که من مظلوم پس یاری کن آنگاه
رسول خدا محسن را میگیرد بر روی دو دست خود و او را بجانب آسمان بلند کند
و گوید خدای من و آقای من ما صبر کردیم در دنیا برای خدا و امروز روزی است
که میاید هر نفسی آنچه را که عمل کرده است از نیکی در حالتیکه حاضر کرده شده است

وهرانچه از عمل بدی که کرده آرزو میکند که ایکاش میانه او ومیانه ان عمل مسافتی دور بود یعنی ایکاش نکرده بود ان کار را

قال فبکی الصادق علیه السلام حتی اخضلت لحیته بالدموع ثم قال لارقأت عین لاتبکی عند هذا الذکر فقال المفضل للصادق علیه السلام یا مولای ما فی الدموع من ثواب قال ما لایحصی اذا کان من محق فبکی المفضل طویلا ویقول یابن رسول الله ان یومکم فی القصاص لاعظم من یوم محنتکم فقال له الصادق علیه السلام ولا کیوم محنتنا بکربلاء وان کان یوم السقیفة واحراق النار علی باب امیرالمؤمنین والحسن وفاطمة والحسین وزینب وام کلثوم وفضة وقتل محسن بالرفسة اعظم وادهی وامر لانه اصل یوم العذاب

یعنی گفت مفضل وگریه کرد صادق علیه السلام تا اینکه تر شد ریش او بر اشکها پس فرمود خشک نشود چشمیکه گریه نکند وقت یاد کردن این مصیبتها پس مفضل گفت بحضرت صادق علیه السلام که ای آقای من این اشکها چه ثوابی دارد فرمود ثواب ان شماره نمیشود هرگاه گریه کننده از اهل حق یعنی از شیعیان و دوستان باشد پس مفضل گریه کرد مدتی طولانی ومیگفت ای پسر رسول خدا روز قصاص کردن شما بزرگتر است از روز محنت واندوه شما پس حضرت صادق به او فرمود روزی مانند روز محنت ما در کربلاء نیست هرچند روز سقیفه وسوزانیدن اتش در رب خانه امیرالمؤمنین وحسن وفاطمه وحسین وزینب وام کلثوم وفضه را وکشتن

محسن بضرب لگد سخت تر و دشوارتر و منکرتر و تلخ تر است زیرا که ریشه و بنیاد عذاب از آن روز بوده

قال المفضل یا مولای اسئل قال سل یا مفضل قال یا مولای ما تقول فی قوله تعالی واذا الموءودة سئلت بای ذنب قتلت — قال یا مفضل تقول العامة انها فی کل جنین من اولاد الناس قتل مظلوما قال نعم یا مولای هکذا یقول (یقولون ح ل) اکثرهم قال الصادق علیه السلام ویلهم من این لهم هذا والایة فی الکتاب خاصة لنا وفینا وهو قوله تقدس اسمه واذا الموءودة سئلت بای ذنب قتلت والموءودة انما هو المحسن لانه منا وفینا قال الله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی والموءودة انما هو اسم من المودة فمن این لکل جنین من اولاد الناس اهذه الایة فی المودة والقربی غیرنا

یعنی مفضل گفت ایمولای من آیا سؤال بکنم فرمود سؤال کن ایمفضل گفت ای مولای من چه میفرمائی در تفسیر قول خدای تعالی که فرموده واذا الموءودة سئلت بای ذنب قتلت فرمود ایمفضل جماعت عامه میگویند که آن در موضوع هر طفل در شکم مادری است از اولاد که مظلوم کشته شود عرض کرد آری ای مولای من همچنین میگویند بیشتر از ایشان صادق علیه السلام فرمود وای بر ایشان این تفسیر را از کجا میگویند و حال آنکه این آیه در قرآن مخصوص است برای ما و در حق ما است و آن همین آیه است که خدا که نام او مقدس است فرموده واذا الموءودة

سئلت بای ذنب قتلت وجز این نیست که موءوده محسن است زیرا که او از ما است وخدای تعالی در حق ما فرموده است که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی وموءوده اسمی است از مودة پس از کجا بر هر جنبی اطلاق میشود از اقرباء مردمان آیا این آیه که در مودة وقربی است غیر ما هستیم

قال المفضل صدقت یا مولای ثم ماذا قال ثم تضرب سیدة النساء (نساء العالمین ج ل) فاطمة یدیها الی ناصیتها وتقول اللهم انجز وعدک وموعدک لی فیمن ظلمنی وغصبنی وضربنی وجزعنی بکل اولادی فتبکیها ملائکة السموات السبع وحملة العرش وسکان الهواء ومن فی الدنیا بین اطباق الثری صائحین صارخین لصیحتها وصراخها الی الله تعالی فلا یبقی من قاتلنا ولا من احب قتالنا الا قتل فی ذلک الیوم کل واحد الف قتلة یذوق فی کل قتلة منها من العذاب ما اذاقه من الم القتل سائر من قتل من اهل الدنیا دون من قتل فی سبیل الله فانه لا یذوق الموت کما قال الله تعالی ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما اتاهم الله من فضله ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون

یعنی مفضل گفت راست گفتی ای مولای من پس از آن چه میشود فرمود پس میزند فاطمه بزرگ زنان جهانیان دست خود را بر پیش سر خود ومیگوید بار خدایا وفا کن وعده خود را وزمان وعده خود را برای من در بارهٔ کسانیکه بمن ستم کردند

وهرا بغضب در آورده و زدند مرا و مرا بداغ فرزندانم مبتلا کردند پس برای او گریه
میکنند فرشتگان آسمانهای هفتگانه و بردبارندگان عرش و ساکنین هواء و کسانی
که در دنیا هستند و در میان طبقات زمین ساکنند در حالتیکه همه ایشان صیحه زننده
و شیون کننده اند برای صیحه زدن و شیون کردن او بسوی خدای تعالی پس باقی
نمیماند کسیکه با ما مقاتله کرده و نه کسیکه دوست داشته است قتال کردن با ما را
مگر آنکه کشته میشوند در آن روز هر کدام از آنها هزار مرتبه کشته شدنی که میچشد درد
هر کشته شدنی از آن از عذاب بقدر آنچه الم دیده اند همه کشته شدگان اهل دنیا
غیر از کسانیکه در راه خدا کشته شده اند زیرا که کشته شده در راه خدا نمیچشد الم
مرگ را چنانچه خدای تعالی فرموده که گمان مکن البته البته که آنهائیکه کشته شده
اند در راه خدا مرده گانند بلکه زنده هائی هستند که در نزد پروردگارشان
روزی میخورند در حالتیکه شادانند بآنچه که خدا از فضل خود بایشان داده
و مژده میدهند بآنهائیکه هنوز عقب مانده اند و بایشان ملحق نشده اند
که هیچ ترسی برای ایشان نیست و محزون و اندوهناک نیستند

قال المفضّل یا مولای فانّ من شیعتکم من لا یقرّ بالرجعة وانّکم تکرّون
بعد الموت و تکرّ اعدائکم حتّی تقتصّوا منهم بالحقّ فقال الصادق علیه السلام
أما سمعوا قول جدّنا رسول الله صلّی الله علیه و آله و سائرنا من الائمّة
من لم یثبت امامتنا و لم یحقق متعتنا و لم یقل برجعتنا فلیس منّا أو ما سمعوا

الله عزّ وجلّ یقول ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون

یعنی گفت مفضل ایمولای من پس بدرستیکه بعضی از شیعیان شما کسانی هستند که برجعت شما و اینکه شما برمیگردید بعد از مردن اقرار ندارند و منکر نشسیند که دشمنان شما برمیگردند بدنیا تا اینکه قصاص کنید از ایشان بحق و راستی پس فرمود صادق علیه السلام ایا نشنیدند گفته جدّ ما رسولخدا صلی الله علیه واله و گفته ما سایر امامان را که گفته است و گفته ایم کسیکه ثابت نداند امامت ما را و راست و محقق نداند منعه ما را و قائل برجعت ما نباشد از ما نیست و ایا نشنیدند گفته خدای عزّ وجلّ را که میفرماید هر اینه میچشانیم ایشان را از عذاب نزدیکتر غیر از عذاب بزرگتر امید است که ایشان برگردند

قال المفضل یا مولای فما العذاب الادنی وما العذاب الاکبر قال الصادق علیه السلام العذاب الادنی عذاب الرجعة والعذاب الاکبر عذاب یوم القیمة الذی تبدّل فیه الارض غیر الارض والسموات وبرزوا لله الواحد القهار

مفضّل گفت ایمولای من پس چیست عذاب نزدیکتر و چیست عذاب بزرگتر فرمود صادق علیه السلام که عذاب نزدیکتر عذاب رجعت است و عذاب اکبر عذاب روز قیامت است که در آن روز این زمین تبدیل میشود بزمینی غیر از این و همچنین آسمانها و بیرون میایند مردم از قبرها برای خدای یگانه ای که صاحب قهر و غلبه است

قال المفضل قلت فما امامتكم واجبة عند شيعتكم ونحن نعلم انكم اختيار الله في قوله
نرفع درجات من نشاء وقوله الله اعلم حيث يجعل رسالته وقوله ان الله اصطفى
آدم ونوحا وآل ابراهيم وآل عمران على العالمين ذرية بعضها من بعض والله سميع
عليم قال الصادق عليه السلام يا مفضل فاين نحن في هذه الآية

مفضل گفت پس اقرار کردن بر امامت شما واجب است نزد شیعیان شما و ما
میدانیم که شما اختیار کرده شده گانید از جانب خدا در گفته او که فرموده است و بلند
میکنیم درجات را برای هر که میخواهیم و گفته خدا که فرموده است خدا داناتر است که در
کجا قرار دهد رسالت خود را و گفته او که فرموده است بدرستیکه خدا اختیار کرده
است آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان ذریه ای هستند که بعضی از آنها
از بعض دیگرند و خدا شنوای دانا است حضرت صادق علیه السلام فرمود پس ما
در کجای این آیه یاد کرده شده ایم

قال المفضل قول الله عز وجل ان اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه و
هذا النبي والذين آمنوا والله ولي المؤمنين وقوله ملة ابيكم ابراهيم هو سماكم
المسلمين وقول ابراهيم واجنبني وبني ان نعبد الاصنام وقد علمت ان رسول الله
وامير المؤمنين ما عبدا صنما ولا وثنا ولا اشركا بالله طرفة عين وقوله واذ ابتلى
ابراهيم ربه بكلمات فاتمهن قال اني جاعلك للناس اماما قال ومن ذريتي قال
لا ينال عهدي الظالمين والعهد عهد الامامة لا يناله ظالم قال يا مفضل و ما

علمت بان الظالم لاینال عهد الامامة

مفضل گفت فرموده خدای عزّوجلّ است که سزاوارترین مردم بر ابراهیم هر اینه کسانی هستند که متابعت و پیروی او را کنند و این پیغمبر یعنی محمد صلی الله علیه و آله و کسانی که ایمان آوردند و خدا ولیّ اهل ایمان است و فرموده او که گفته است ملّت پدر شما ابراهیم است که او شما را مسلمانان نام گذارده است و گفته ابراهیم که در مقام دعا عرض میکند که دور کن مرا و فرزندان مرا از اینکه بتها را پرستش کنیم و از روی تحقیق دانسته ام که رسولخدا و امیر مؤمنان (علیهما السلام) بت بزرگ و کوچک را نپرستیده اند و شریک برای خدا قرار نداده اند بقدر چشم بهم زدنی و گفته خدا که فرموده است و یاد کن یا محمّد زمانیرا که امتحان کرد ابراهیم را پروردگارا و بکلماتی چند پس چون تمام کرد آنها را فرمود بدرستیکه من تورا امام قرار دهنده ام برای مردمان ابراهیم عرضکرد و از ذریه من کسی را امام قرار میدهی فرمود ستمکاران از ایشان نمیرسند بعهد من که امامت باشد یعنی ظالم بعهد امامت نمیرسد حضرت صادق علیه السلام بمفضل فرمود که از کجا دانستی که ظالم بعهد امامت نمیرسد

قال المفضّل یا مولای لا تمتحنّی و لا تسئلنی بما لا طاقة لی به و لا تختبرنی و لا تبتلنی فمن علمکم علمت و من فضل الله علیکم اخذت

یعنی مفضل گفت ایمولای من مرا امتحان مکن و مپرس از من چیزیرا که طاقت آنرا ندارم و آزمایش منما و مبتلا نگردان مرا که من از علم شما دانسته ام و از فضل خدا بر شما فرا گرفتم

قال الصادق علیه السلام صدقت یا مفضل ولولا اعترافك بنعم الله فی ذلك لما كنت باباً للهدی فاین یا مفضل الایات من القرآن فی ان الكافر ظالم قال نعم یا مولای قوله والكافرون هم الظالمون وقوله الكافرون هم الفاسقون ومن كفر وفسق وظلم لا یجعله الله للناس اماماً قال الصادق علیه السلام احسنت یا مفضل فمن این قلت برجعتنا ومقصرة شیعتنا تقول ان معنی الرجعة ان یرد الله الینا ملك الدنیا وان یجعله للمهدی ویحهم متی سلبنا الملك حتی یرد علینا قال المفضل لا والله لا سلبتموه ولا تسلبونه لان الملك النبوة والرسالة والوصیة والامامة

فرمود حضرت صادق علیه السلام كه راست گفتی ای مفضل واگر اعتراف نمیكردی بنعمتهای خدا در موضوع امامت هر اینه باب هدایت نبودی پس ای مفضل در كجای قرآن است كه كافر ظالم است عرضكرد ای آری ای مولای من آنجا شكه فرموده كه كفار ایشان ستمكارانند و فرموده او كه كفار ایشانند فاسقها وكسیكه كافر وفاسق وظالم شد خدا او را برای مردم قرار نمیدهد حضرت صادق علیه السلام فرمود نیكو گفتی ای مفضل پس از كجا قائل شدی برگشتن ما بدنیا و طایفه تقصیر كاران از شیعیان ما میگویند كه معنای رجعت اینست كه خدای ملك دنیا را بسوی ما برمیگرداند و آنرا برای مهدی قرار میدهد وای برایشان كی ملك از ما گرفته شده است تا اینكه باز برگردد بما مفضل گفت نه بخدا قسم است نه ملك از شما سلب كرده شده و نه شما سلب میكنند از خودتان زیرا كه ملك عبارتست از نبوت و رسالت و وصیت و امامت

قال الصادق علیه السلام لو تدبر القرآن شیعتنا لما شکوا فی فضلنا اما سمعوا قول الله عز و جل و اذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا ثم ادعهن یاتینک سعیا و اعلم ان الله علی کل شیء قدیر فاخذ ابراهیم اربعة اطیار فذبحها و قطعها و اخلط لحومها و عظامها و ریشها حتی صارت قبضة واحدة ثم قسمها اربعة اجزاء و جعلها علی اربعة جبال فدعاها فاجابته تلبیة و تیقنا بوحدانیة الله و رسالة ابراهیم فی صورها الاولی و مثل قول الله فی الکتاب العزیز اوکالذی مر علی قریة و هی خاویة علی عروشها فقال انی یحیی هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه قال کم لبثت قال لبثت یوما او بعض یوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الی طعامک و شرابک لم یتسنه و انظر الی حمارک و لنجعلک آیة للناس و انظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر و قوله فی طوائف بنی اسرائیل الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت الی البراری و المفاوز یحضرون علی انفسهم حفائر و قالوا احرزنا انفسنا من الموت و کانوا زهاء ثلاثین الف رجل و امراة و طفل فقال لهم موتوا فماتوا کموتة نفس واحدة فصاروا خبالا (جاد لاحل) و رفاتا و عظاما نخرة فمر علیهم حزقیل بن العجوز فتامل امرهم و ناجی ربه فی امرهم فقص علیه قصتهم قال حزقیل الهی و سیدی قد اریتهم قدرتک فی ان امتهم و جعلتهم رفاتا و مرت علیهم الدهور

فأرهم قدرتك فی ان تحییهم لی حتّی ادعوهم الیک واوفقهم للایمان بک وتصدیقه فاوحی الله الیه یا حزقیل هذا یوم شریف عظیم قدره عندی وقد الیت انه لایسئلنی مؤمن من حاجة الّا قضیتها له فی هذا الیوم وهو یوم نیروز فخذ الماء ورشّه علیهم فانهم یحیون باذنی فرشّ علیهم الماء فاحیاهم الله باسرهم واقبلوا علی حزقیل مؤمنین بالله مصدقین وهم الذین قال الله فیهم الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم وقوله فی قصة عیسی انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیه فیکون طیراً باذن الله وابرء الاکمه والابرص واحیی الموتی باذن الله وانبئکم بما تاکلون وما تدخرون فی بیوتکم انّ فی ذلک لایة لکم ان کنتم مؤمنین

فرمود حضرت صادق علیه السلام اگر شیعیان ما در قرآن تدبر کنند شکی در فضیلت ما نخواهند کرد آیا نشنیدند گفته خدای عزّ وجل را که فرموده و یاد کن یا محمد زمانی را که ابراهیم گفت پروردگار من بمن بنما که چگونه زنده میکنی مردگان را گفت آیا ایمان نیاوردی گفت چرا ولیکن برای اینکه قلب من مطمئن شود فرمود پس بگیر چهار عدد از مرغ را پس پاره پاره کن آنها و در نزد خود بگذار پس قرار ده بالای هر کوهی جزئی از آن را پس بخوان آنها را که با شتاب نزد تو میایند و بدان بدرستیکه خدا بر هر چیزی توانا است پس گرفت ابراهیم چهار مرغ را و سر برید آنها را و پاره پاره کرد و مخلوط کرد گوشتها و استخوانها و بال و پرهای آنها را تا اینکه همه اینها یکقبضه و یکچیز شد پس آنها را چهار قسمت کرد و بالای چهار کوه گذارد و آنها را یک یک صدا زد پس هر یک از آنها او را اجابت کردند از جهت تلبیه

ویقینی که بیگانگی خدا و رسالت ابراهیم داشتند در صورتهای اولیه خود ومانند
گفته خدا در کتاب عزیز خود که فرموده او کالذی مر علی قریة ای یا مانند کسی که زمانیکه عزیر پیغمبر گذشت بر دهی
که آن افتاده بود بر سقفهایش یعنی سقفهای آن بر روی اهلش خراب شده بود و مرده بودند
پس گفت کجا و چگونه زنده میکند خدا اینمردگان را پس از مردنشان پس میرانید او را خدا
و پس از صد سال که مرده بود او را زنده کرد و فرمود بر او که چقدر وقت است که درنگ
کرده ای گفت بقدر یکروز یا بعضی از روز فرمود بلکه درنگ کرده ای صد سال پس
نگاه کن بسوی خوردنی و آشامیدنی خود که بو نگرفته و تغییر نیافته و فاسد نشده و نگاه
کن خر خود را تا تو را آیت و نشانه قدرت خود قرار دهیم برای مردمان و نگاه کن باستخوانها
که چگونه آنها را از جا بلند میکنیم و گوشت بر آن میپوشانیم پس چون امر بر او روشن شد
گفت میدانم که خدا بر هر چیزی توانا است ومانند فرموده خدا راجع بطایفه هائی
از بنی اسرائیل که از خانه های خود بیرون رفتند و ایشان هزارها نفر بودند از ترس مردن
بجانب بیابانها و شکافهای کوه ومیکندند برای خود گودالهائی و گفتند ما آزاد میکنیم
نفسهای خود را از مردن و اینها قریب سی هزار نفر مرد و زن و بچه بودند پس فرمان الهی
رسید که همه بمیرید پس همه ایشان مانند یک نفس باهمدیگر مردند و مانند سنگریزه ها
شدند و ریز ریز و استخوانهای آنها پوسیده شد پس حزقیل پیغمبر بر آنها گذشت و در کار
آنها تامل کرده و با پروردگار خود مناجات نمود در کار ایشان خدا قصه ایشان را بر او قصه
کرد پس حزقیل گفت ایخدای من و آقای من قدرت خود را بر ایشان نمودی و ایشانرا میرانیدی

و دیو ریز گرد اید ی و روزگارهائی بر ایشان گذشته پس بر ایشان بنما قدرت
خود را در اینکه زنده کنی ایشانرا برای من تا بخوانم ایشان را بسوی تو و وادار
نمایم ایشانرا برایمان آوردن بتو و تصدیق مرا کردن پس وحی فرستاد خدا بسوی
او که بجز قبل امروز و روز شریف بزرگی است که قدر آن نزد من بزرگ است و من واجب
و سزاوار کرده ام برخود که از من نخواهد مؤمنی حاجتی را مگر آنکه برآورم حاجت او
را در این روز و آن روز نوروز است پس بگیر آب را و بر ایشان بپاش آنرا که ایشان
زنده میشوند باراده من پس آن آبرا بر ایشان پاشید و زنده کرد خدا همه ایشانرا
و رو آوردند بسوی حزقیل در حالتیکه ایمان آورنده و بخدا تصدیق کننده کان بودند
و ایشانند آنکسانیکه خدا در حق ایشان گفته آیا ندانسته ای قصه آنکسانرا که بیرون
رفتند از خانه های خود و ایشان هزارها نفر بودند از ترس مردن پس خدا بر آنها
فرمود بمیرید و پس از مردن ایشانرا زنده کرد و گفته خدا در قصه عیسی که گفت
من میآفرینم برای شما از گل مانند مرغ پس میدمم در آن پس مرغی میشود باذن
خدا و خوب میکنم کور مادرزاد و صاحب لک و پیس را و زنده میکنم مردگانرا باذن
خدا و خبر میدهم شما را بآنچه که میخورید و آنچه که ذخیره میکنید در خانه ها تا آنکه
گفت در اینها هر آینه نشانه ایست برای شما از قدرت خدا و رسالت من اگر ایمان آورنده باشید

هذا یا مفضل ما اقتنا به الشاهد من کتاب الله لشیعتنا مما یعرفونه
فی الکتاب و لا یجهلونه و لئلا یقولوا ان الله لا یحیی الموتی فی الدنیا و

یردهم الینا ولنلزمهم الحجة من الله اذ اعطی انبیائه ورسله والصالحین من عباده فنحن بفضل الله علینا اولی ان نعطی مثل ما اعطوا وتزاد علیه او ما سمعوا ویحهم قول الله فاذا جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عبادا لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار وکان وعدا مفعولا ثم رددنا لکم الکرة علیهم وامددناکم باموال وبنین وجعلناکم اکثر نفیرا قال المفضل یا مولای فما تاویل فاذا جاء وعد اولیهما قال الصادق علیه السلام هما والله الرجعة وهی الاولی وتقوم یوم القیمة العظمی یا مفضل او ما سمعوا قوله ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون وهامان وجنودهما منهم ما کانوا یحذرون والله یا مفضل ان تنزیل هذه فی بنی اسرائیل وان تاویلها فینا وان فرعون وهامان تیم وعدی

ای مفضل این است آنچه که ما بر آن شاهد قائم کردیم از کتاب خدا برای شیعیان خود از چیزهائیکه میشناسند در کتاب آنرا وجاهل بر آن نیستند وناکسیکه نگویند که خدا زنده نمیکند مردگانرا در دنیا ورد میکند ایشانرا بسوی ما و هر اسینه ملزم میکنیم ایشانرا بحجت از جانب خدا زیرا که عطا کرده است بر پیغمبران وفرستاده شدگان خود وبر شایستگان از بندگان خود پس ما بسبب فضل وفزونی که بما داده سزاوارتریم برانکه عطا کرده شویم مانند آنچه را که عطا کرده شدند وزیاده بر آن وای بر ایشان آیا نشنیدند قول خدا را که فرموده است پس چون بیاید وعده نخست

از دو وعده بر میانگیزانیم بر شما بندگانیرا که برای ما هستند که صاحبان قوت
و قدرت سخت اند پس جستجو میکنند درمیان خانها و میباشد این وعده ای که کرده شده
پس بر میگردانیم برای شما نصرت را بر ایشان و مدد میکنیم شما را بر مالها و فرزندان و
میگردانیم جمعیت شما را بیشتر از حیث شماره نفرات

مفضل گفت ای آقای من تاویل این و اذا جاء وعد اولهما چیست حضرت
صادق علیه السلام فرمود بذات خدا قسم است که مراد از وعده اولی رجعت است
و وعده دوم روز قیامت بزرگست ایمفضل آیا نشنیده اند گفتن خدا را که فرموده است
میخواهیم منت بگذاریم بر آنکسانیکه ضعیف و ناتوان داشته شده اند در روی زمین و
بگردانیم ایشانرا پیشوایان مردم و قرار دهیم ایشانرا ارث برندگان و تمکین دهیم ایشانرا
در روی زمین و بنمائیم فرعون و هامان و لشکریان ایشانرا از ایشان آنچه را که از آن
بیم داشتند بذات خدا قسم است ایمفضل که تنزیل این آیه در حق بنی اسرائیلست
و تاویل آن در حق ما است و مراد از فرعون و هامان تیم و عدی است

قال المفضل یا مولای فالمتعة قال المتعة حلال طلق و الشاهد بها
قول الله جل شانه فی النساء المزوجات بالولی و الشهود ولا جناح علیکم فیما
عرضتم به من خطبة النساء او اکننتم فی انفسکم علم الله انکم ستذکرونهن و
لکن لا تواعدوهن سرا الا ان تقولوا قولا معروفا ای مشهودا و القول المعروف
هو المشهود بالولی و انما احتیج الی الولی و الشهود فی النکاح لیثبت النسل و

یصحّ النسب و یستحق للمیراث وقوله واتوا النساء صدقاتهن نحلة فان طبن لکم عن شیء منه نفساً فکلوه هنیئاً مریئاً وجعل الطلاق فی النساء المزوجات غیر جائز الا بشاهدین ذوی عدل من المسلمین وقال فی سائر الشهادات علی الدماء والفروج والاموال والاملاک واستشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یکونا رجلین فرجل وامرأتان ممن ترضون من الشهداء وبیّن الطلاق عزّ ذکره فقال یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن واحصوا العدة واتقوا الله ربکم لا تخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن الا ان یاتین بفاحشة مبینة وتلک حدود الله ومن یتعد حدود الله فقد ظلم نفسه لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلک امراً هو نکرة تقع بین الزوج وزوجته فطلق التطلیقة الاولی بشهادة ذوی عدل وحدّ وقت التطلیق هو آخر القرء والقرء هو الحیض والطلاق یجب عند آخر نقطة بیضاء تنزل بعد الصفرة والحمرة والی التطلیقة الثانیة والثالثة ما یحدث الله بینهما عطفاً او زوال ما کرهاه وهو قوله جل من قائل والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلاثة قروء ولا یحل لهن ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن ان کن یؤمن بالله والیوم الآخر وبعولتهن احق بردهن فی ذلک ان ارادوا اصلاحاً ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف وللرجال علیهن درجة والله عزیز حکیم هذا قوله فی ان للبعولة مراجعة النساء من تطلیقة الی تطلیقة ان ارادوا اصلاحاً وللنساء مراجعة الرجال فی مثل ذلک ثم بیّن تبارک وتعالی فقال الطلاق مرتان فامساک بمعروف

او تسریح باحسان فی الثالثة فان طلق الثالثة و بانت فهو قوله فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجاً غیره ثم یکون کسائر الخطاب لها

مفضل گفت ای مولای من متعه چگونه است فرمود حلال است و پاکیزه و شاهد بحلال بودن آن گفته خدا است که بزرگ است شأن او در بارهٔ زنهای تزویج شده باذن ولی با داشتن شاهدها که فرموده است باکی نیست بر شما گناهی نیست در آنچه بکنایه خبر دارید بدان از خواستگاری زنان یا پنهان داشتید در نفسهای خود میداند خدا که زود یاد خواهید کرد ایشان را ولیکن در پنهانی ایشان را وعده ندهید مگر آنکه بگفتاری خوب خواستگاری کنید یعنی با حضور شاهد و قول معروف مراد شهادت داده شده است باولی و جز این نیست که در نکاح دائم احتیاج بولی و شهود داشتن برای ثابت بودن نسل و صحیح شدن نسب و مستحق ارث بردن شدن است و گفته خدای تعالی و بدهید مهرهای زنان را بطیب خاطر پس اگر زنان بخوشی و از روی میل و دلخواه چیزی از مهرهای خود را بشما بخشیدند بخورید که بر شما سازگار و گوارا خواهد بود و قرار داده است خدا طلاق را در زنهای مزوجه بحویکه جایز نمیباشد مگر در حضور دو شاهد عادل از مسلمانان و در سایر شهادتهائیکه راجع بخونها و فرجها و مالها و ملکها است فرموده که استشهاد کنید به دو شاهد از مردان خود و اگر دو نفر مرد نباشد بیک مرد و دو زن از آنهائیکه بشهادت دادن و شاهد بودن آنها خشنودید و روشن کرده است خدائیکه ذکر او غالب است حکم طلاق را و فرموده است که ای پیغمبر خبر ده

شده چون طلاق دادید زنانرا پس طلاق دهید ایشان را وقت عدهٔ ایشان وضبط نمائید مدت عده داشتن ایشانرا وبپرهیزید ازخدا که پروردگار شما است وبیرون نکنید ایشانرا ازخانه‌هاشان ونباید بیرون روند مگر آنکه بیاید از ایشان کار زشتی آشکارا واینست حدهای خدا وکسیکه ازحدود خدا تجاوز کند پس تحقیقاً بخود ستم کرده است نمیدانی شاید که پدید آورد خدا بعد از آن امریرا این کار دشوار وناشناسائی است که واقع میشود میان شوهر وزن او پس دفعه اول اورا طلاق میدهد در حضور دو نفر شاهد عادل وحد وقت طلاق دادن آخر زمان عادت وحیض او است وطلاق واجب است که نزد آخر نقطهٔ سفیدی باشد که بعد از زردی وسرخی از او نازل میشود یعنی بعد از پاک شدن از حیض وتا طلاق دوم وسوم تا زمانیکه احداث کند خدا درمیان ایشان مهربانی یا تا وقت زایل شدن آنچه که سبب کراهت اینها است واینست مراد از گفته خدا که برگشت گویند آن که گفته است وطلاق داده شدگان انتظار برند خودشان را مدت سه طهر یعنی سه مرتبه پاک شدن از حیض وحلال نیست ایشان راکه پنهان کنند آنچه راکه در رحمهای ایشان خدا خلق کرده است اگر ایمان بخدا دارند وایمان بروز قیامت دارند وشوهرهاشان سزاوارترند بباز آوردن ایشان در آنوقت اگر بخواهند اصلاح وسازش کردن باهمدیگر را وازبرای آن زنان است مانند آنچه بر زنان دیگر است بخوبی وبرای مردان است بر ایشان رتبه وپایه افزونی وخدا غلبه کننده ودرست کار است اینست گفته خدا در اینکه از برای شوهرها است رجوع کردن بزنان خود از طلاقی تا طلاقی اگر بخواهد

اصلاح وآشتی کنند وبرای زنان است رجوع کردن بمردان در مانند آن پس
واضح کرده است خدای تعالی وفرموده است پس طلاق دو مرتبه است پس از آن
نگاهداشتن بخوبی است یا رها کردن بخوبی است در دفعه سوم پس اگر طلاق سوم را داد
وجدائی میانشان واقع شد پس فرموده خدا اینست که میفرماید پس اگر طلاق سوم را داد
حلال نمیشود او را بعد از طلاق سوم تا آنکه بزنی بگیرد شوهر دیگری او را غیر از او پس اگر
شوهر دیگر او را طلاق داد وشوهر اول خواست او را بگیرد مانند سایر خواستگاران خواهد
بود یعنی میتواند او را باز بزنی بگیرد

واما المتعة التی احلها الله فی کتابه واطلقها الرسول عن الله لسائر
المسلمین فهی قوله عز وجل والمحصنات من النساء الا ما ملکت ایمانکم کتاب الله
علیکم واحل لکم ما وراء ذلکم ان تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین فما استمتعتم
به منهن فاتوهن اجورهن فریضة ولا جناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضة
ان الله کان علیما حکیما — الفرق بین المزوجة والمتعة ان للمزوجة صداقا
وللمتعة اجرة فتمتع سائر المسلمین علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله فی الحج و
غیره وایام ابی بکر واربع سنین من ایام عمر حتی دخل علی اخته عفراء فوجد فی
حجرها ولدا یرضع من ثدیها فقال یا اختی ما هذا فقالت ابنی من احشائی
ولم تکن متبعلة فقال لها الله فقالت الله وکشفت عن ثدیها فنظر الی درة اللبن
فی فم الطفل فغضب وارعد واربد لونه واخذ الطفل علی یدیه مغضبا وخرج

حتی اتی المسجد فرقی المنبر و قال نادوا فی الناس ان الصلوة جامعة و کان فی غیر وقت الصلوة فعلم المسلمون انه لامر یریده عمر فحضروا فقال معاشر الناس من المهاجرین والانصار واولاد قحطان ونزار من منکم یحب ان یری المحرمات علیه من النساء ولها مثل هذا الطفل قد خرج من احشاءها وسقته اللبن وهی غیر متبعلة فقال بعض القوم ما نحب هذا یا امیر المؤمنین فقال الستم تعلمون ان اختی عفرا بنت حنتمة امی وابی الخطاب غیر متبعلة قالوا بلی یا امیر المؤمنین قال قد دخلت علیها فی هذه الساعة فوجدت هذا الطفل فی حجرها فناشدتها انی لک هذا فقالت ابنی ومن احشائی ورأیت درة اللبن من ثدیها فی فیه فقلت من این لک هذا قال تمتعت واعلموا معاشر الناس ان هذه المتعة التی کانت حلالا علی المسلمین فی عهد رسول الله وبعده قد رأیت تحریمها فمن اتاها ضربت جبینه بالسوط فلم یکن فی القوم منکر قوله ولا راد علیه ولا قائل اتی من رسول بعد رسول الله او کتاب بعد کتاب الله لا نقبل خلافک علی رسول الله وکتابه بل سلموا ورضوا

واما متعه ایکه حلال کرده خدا از در کتاب خود و مطلقا رسول خدا از جانب خدا برای سایر مسلمانان حلال دانست و دلیل حلال بودن ان گفته خدای عز وجل است که فرموده وشوهرداران از زنان مگر انچه را که مالک شد یمینهای شما یعنی کنیزان و حرام شد شما در کتاب خدا است که بر شما نازل شده و حلال کرده شد برای شما انچه که غیر از انست یعنی غیر از زنهای شوهر دار است اگر خواستگاری کنید

بمالهای خودتان درحالیکه شوهرهای حلال باشید برای ایشان نه اینکه زناکنندگان
باشید پس آنچه را که متعه کردید بآن یعنی مهر ایشان قرار دادید بدهید به ایشان
که فرض و واجب شده دادن آن بر شما و هر آنچه که راضی شده اید بر آن بعد از مهر واجب
بدرستیکه خدا دانا و درست کار است   فرق میان زنیکه بعقد دائم تزویج شده
و زنیکه متعه شده اینست که برای زن مزوجه بعقد دائم صداق قرار داده میشود
و بزنیکه متعه کرده میشود اجرت و مزد داده میشود پس سایر مسلمانان در زمان
زنده بودن رسول خدا صلی الله علیه و آله متعه میکردند چه در سفر حج و چه غیر آن
و همچنین و بعد از آن در ایام خلافت ابوبکر و در چهار سال از دوره خلافت عمر
تا آنکه وارد میشود روزی بر خواهر خود عفرا میبیند که طفلی را در دامن خود نهاده
و آنرا از پستانهای خود شیر میدهد پس براو گفت که ای خواهر من این چیست خواهرش
براو گفت که این پسر من است که از شکم من و میان دو پهلوی من بیرون آمده در حالتیکه
شوهری نداشته است پس از روی تعجب میگوید الله خواهرش هم میگوید الله و پستانهای
خود را باز میکند عمر نگاه میکند که شیر در دهان طفل جاری میشود پس غضبناک میشود
و لرزه ببدن او میافتد و رنگش تغییر میکند و به دو دست خود غضب آلوده بچه را میگیرد
و بیرون میرود تا اینکه وارد مسجد میشود و بر منبر بالا میرود و میگوید مردم را
ندا کنید که بجماعت حاضر شوند و آنوقت در غیر وقت نماز بوده. مسلمانان میفهمند
که امر تازه ای رخ داده که عمر ایشان را خواسته است پس در مسجد حاضر میشوند پس

میگوید ای گروه مردمان از مهاجرین و انصار و فرزندان مخطان و نزار کدام یک از
شما دوست میدارد که از زنهائیکه با او محرم هستند بشوهر چنین طفلی از او زائیده
شود و او را شیر دهد بعضی از آنگروه گفتند که ما دوست نمیداریم این را یا امیر المؤمنین
پس میگوید که آیا نمیدانستید خواهر من عفرا دختر حنیفه مادر من و خطاب پدر من
شوهر ندارد گفتند چرا یا امیر المؤمنین میگوید من در این ساعت بر او وارد شدم
این طفل را در دامن او یافتم و او را قسم دادم که این طفل را از کجا آورده ای گفت
پسر من است که از بین دو پهلوی من بیرون آمده و دیدی که از پستانهای من
شیر در دهان او جاریست گفتم از کجا فرزند آورده ای تو که شوهر نداری گفت متعه
شده ام و بدانید ای گروه مردمان این متعه ایست که در زمان پیغمبر حلال بوده بر
مسلمانان و بعد از او هم حلال بوده و من رأی بحرام بودن آن میدهم پس کسیکه
بعد از این متعه کند با تازیانه بر پیشانی او میزنم و در میان آن جمعیت کسی نبود
که انکار گفته او کند و رد کند گفته او را و گوینده ای نبود که بر او بگوید آیا پس
از رسول خدا رسول و پیغمبری آمده یا بعد از کتاب خدا کتابی آورده شده و ما مخالفت
کردن تو را نمی پذیریم که بر خلاف گفته پیغمبر و کتاب و چیزی بگوئی بلکه تسلیم گفته
او شدند و بر آن راضی شدند

فقال المفضل یا مولای فما شرائط المتعة قال یا مفضل لها سبعون
شرطا من خالف منها شرطا واحدا ظلم نفسه قال قلت یا سیدی فاعرض ما

علمته منكم فيها فقال الصادق عليه السلام يا مفضل انك قد علمت الفرق بين المزوجة والمتمتع بها مما تلونه عليكم فان المزوجة لها صداق ونحلة وللمتعة اجرة وهذا الفرق فيما بينهما

مفضل گفت ای مولای من شرایط متعه چیست فرمود ای مفضل برای متعه هفتاد شرط است کسیکه مخالفت کند یکشرط از انها را ستم کرده است بنفس خود گفت گفتم ای اقای من عرضه بدارم انچه را که دانستم انرا یا انکه بتعلیم گرفتم از شما درباب متعه فرمود ای مفضل بدرستیکه از روی تحقیق دانستی فرق میان زن تزویج شده بعقد دائم و زنیکه متعه شده بان از انچه که برای تو خواندم که از برای زن مزوجه صداق و بخشش هست و از برای زنیکه متعه شده اجرت و مزد است واینست فرق میان این دو

قال المفضل یا مولای قد علمت ذلک قال فقل یا مفضل قال یا مولای قد امرتنا ان لا نتمتع ببغية ولا مشهورة بفساد ولا مجنونة وان ندعو المتمتع بها من الفاحشة فان اجابت فقد حرم الاستمتاع بها وان نسئل افارغة ام مشغولة ببعل او بحمل ام بعدة فان شغلت بواحدة من الثلاث فلا تحل فان خلت فنقول لها متعيني نفسك على كتاب الله وسنة نبيه نكاحا غير سفاح اجلا معلوما باجرة معلومة وهي ساعة او يوم او يومان او شهر او سنة او ما دون ذلك او اكثر والاجرة ما تراضيا عليه من حلقة خاتم او شسع نعل

او شق تمرة الی فوق ذلک من الدراهم والدنانیر او عرض ترضی به فان وهبت حل
له کالصداق الموهوب من النساء المزوجات قال اللہ فان طبن لکم عن شیء منه
فکلوه هنیئا مریئا ثم یقول لها علی ان لا ترثنی ولا ارثک وعلی ان الماء لی اضعه
حیث شئت واشارط علیک الاستبراء خمسة واربعین یوما او محیضا واحدا ما
کان من عدد الایام فاذا قالت نعم اعدت القول ثانیة وعقدت النکاح به فان
احببت واحبت هی الاستزادة فی الاجل زدتما وفیه ما رویناه عنکم من قولکم لئن
اخرجنا فرجا من حرام الی حلال احب الینا من ترکه علی الحرام ومن قولکم فان کانت
تفعل فعلیها ما تولت من الاخبار عن نفسها ولا جناح علیک وقول امیر المؤمنین
علیه السلام لعن اللہ ابن الخطاب فلولاه ما زنی الا شقی او شقیة لانه کان
یکون للمسلمین غنی فی المتعة عن الزنا وروینا عنکم انکم قلتم ان الفرق فیما بین
المزوجة والمتمتع بها ان للمتمتع ان یعزل عن المتمتعة ولیس للزوج ان یعزل عن الزوجة
لان اللہ یقول ومن الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا ویشهد اللہ علی ما
فی قلبه وهو الد الخصام واذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها ویهلک الحرث و
النسل واللہ لا یحب الفساد والحق فی کتاب الکفارات عنکم انه من عزل نطفة
عن رحم مزوجة فدیة النطفة عشرة دنانیر کفارة وشرط المتعة ان الماء له یضعه
حیث یشاء من المتمتع بها فان وضعه فی الرحم فخلق منه ولد کان لاحقا بابیه
مفضل گفت ایمولای من از روی تحقیق دانستم انرا فرمود پس بگوای

مفضل گفت ایمولای من تحقیقا امر فرمودید ما را که متعه نکنیم زن زانیه را و نه مشهوره بفساد را و نه دیوانه را و اینکه دعوت کنیم زن زانیه را که میخواهد متعه شود از زنا دادن پس اگر اجابت کرد متعه کند و اگر اجابت نکرد حرام است استمتاع به آن — و اینکه آن زنیکه میخواهیم او را متعه کنیم بپرسیم که آیا بی شوهر است و حامل نیست و در عده نیست یا اینکه مشغول بیکی از اینها است اگر خالی از این سه است و مشغول نیست پس به او میگوئیم متعه بده بمن نفس خودت را بر کتاب خدا و سنت پیغمبر او بنکاحی که زنا نباشد مدت دانسته شده ای را به اجرت دانسته شده ای و آن مدت یکسا عت باشد یا یکروز یا دو روز یا یکماه یا یکسال یا کمتر از آن یا زیادتر از آن و اجرت آن هر چیز نیست که طرفین باهم راضی شوند از حلقه انگشتری یا بند نعلی یا پاره خرمائی تا بالاتر از اینها از پولهای نقره و طلاها یا چیز عارضی که زن به آن راضی شود پس اگر ببخشد او از زن متمتعه بمرد متمتع حلال میشود برای او ما نند صداق بخشیده شده از طرف زنهای مزوجه بشوهرهاشان فرموده است خدا که اگر ببخشند از طیب خاطر زنها برای شما چیزی از صداق و مهر خود شان را پس بخورید آنرا که گوارا و سازگار است پس بان زن متمتعه میگوید بشرط اینکه ارث نبری از من و من هم ارث نبرم از تو و بشرط اینکه آب نطفه خود را هر کجا که میخواهم بریزم و با تو شرط میکنم که استبراء کنی یعنی بعد از اینکه مدت تو تمام شد یا مدت ترا بخشیدم چهل و پنج روز عده نگاهداری یا یکمرتبه از حیض پاک شوی هر چند روزی که عادت حیض

تو است پس اگر قبول کرد همین ایها بس زیرا که گفتی دو مرتبه بگو و عقد ببند با او پس

اگر دوست داشتی تو و آن زن هم دوست دارد زیاد کردن مدت را زیاد کنید

و در این موضوع است آنچه که روایت میکنیم از شما از گفته شما که فرمایند اگر بیرون برهم

فرجی را از حرام بسوی حلال محبوبتر است نزد ما از ترک کردن او حرام را و از گفته

شما است که اگر زن بکند غیر از آنچه که از نفس خود خبر داده از مشغول بودن بشوهر دیگر

و یا حمل داشتن و یا در عده دیگری بودن و یا وفا نکردن بآنچه با او شرط شده گناهی بر تو

نیست و قول امیر المؤمنین علیه السلام است که فرموده خدا لعنت کند پسر خطاب

را اگر او نبود زنا نمیکرد مگر مرد شقی یا زن شقیه زیرا که مسلمانان بمتعه کردن بی نیاز

از زنا میشدند — و روایت کرده شده ایم ما از شما که گفته اید فرق میان زن

مزوجه بعقد دائم و زن متمتع بها یعنی زنیکه متعه شده اینست که مرد متعه کننده میتواند

نطفه خود را عزل کند از زنیکه او را متعه کرده و شوهر یکه بعقد دائم ازدواج کرده

نمیتواند نطفه خود را از زوجه خود عزل کند زیرا که خدا میفرماید واز مردمان

کسی است که خوش آید تورا گفتار او در زندگانی دنیا و گواه میاورد خدا را بر آنچه

که در دل او است و دشمنی او سخت تر است و چون برگردد کوشش میکند در روی

زمین تا فساد کند در آن و نابود کند کشت و نسل را و خدا دوست نمیدارد فساد

را و در کتاب کفارات آورده شده است از شما که هر که عزل کند نطفه اش را

از رحم زن مزوجه خود دیه آن نطفه دادن ده دینار کفاره است و شرط متعه

اینستکه آب مال مرد است برای او است که هر کجا میخواهد بریزد و از زنیکه متعه کرده
آنرا خارج کند پس اگر در رحم او ریخت و اولادی یا ولدی از آن بوجود آمد ملحق بپدر
او است

قال الصادق علیه السلام یا مفضل حدثنی ابی محمد بن علی عن ابائه
علیهم السلام یرفعه الی جدنا رسول الله صلی الله علیه و آله قال ان الله اخذ
المیثاق علی سائر المؤمنین ان لا یعلق منه فرج من متعته ان احد من المؤمن الذی
یتبین ایمانه من کفره اذا علق منه فرج من متعته وقال رسول الله صلی الله علیه
و آله و لد المتعة حرام و ان الاجود ان لا یضع النطفة فی رحم المتعة قال المفضل
یا مولای فان کان فیه بسم الله

فرمود حضرت صادق علیه السلام ای مفضل حدیث کرد مرا پدرم محمد بن
علی از پدرانش درود باد بر ایشان که بالا برده است آنرا بسوی جد ما رسولخدا صلی الله
علیه و آله که فرمود خدا پیمان گرفت بر سایر مؤمنین که او بچه نشود فرجی و بارنگیرد
از جهت متعه کردن او بفرزندی و فرمود رسولخدا صلی الله علیه و آله ولد متعه
حرام است و پاکیزه تر اینست که نطفه را در رحم متعه نگذارد مفضل گفت ای مولای من
اگرچه در گذاردن آن بسم الله بگوید

مؤلف فقیر گوید

در نسخه ای که از آن استنساخ کردم عبارت حدیث را چنین یافتم و دور نیست که

در آخر آن چیزی افتاده باشد و آن این جمله باشد چنانچه از بعض از اخبار دیگر بر می آید که برای صادق علیه السلام گفته باشد که ان عبد الله بن العباس مر بعبد الله بن الزبیر فقال ابن الزبیر اما ترون رجلا اعمی الله قلبه کما اعمی عینیه یفتی فی المتعة و یقول انها حلال فسمعه عبد الله بن العباس فقال لقائده قف بی علی الجماعة التی فیها عبد الله بن الزبیر فوقف به فقال یا ابن الزبیر سل امک اسماء بنت ابی بکر فانها تخبرک ان اباک عوسجة الاسدی استمتع بها ببردتین یمانیتین فحملت بک منه و انت اول مولود ولد فی الاسلام من متعة و قد قال النبی صلی الله علیه و آله ولد المتعة حرام

یعنی عبد الله بن عباس گذشت بعبد الله بن زبیر پس ابن زبیر گفت آیا ندانستید مردی را که خدا کور کرده است دل او را همچنانکه کور کرده است دو چشم او را که فتوی میدهد در متعه و میگوید که آن حلال است پس عبد الله بن عباس شنید این کلام را بعصاکش خود گفت مرا ببر نزد آن جماعتی که عبد الله بن زبیر در آنها است و مرا آنجا نگاه دار پس او را در آنجا او را نگاه داشت پس ابن عباس به ابن زبیر گفت از مادرت اسماء دختر ابو بکر تا خبر دهد تو را که پدرت عوسجه اسدی او را متعه کرد به دو بردی یمانی و او بتو حامله شد از او و تو اول مولودی هستی که در اسلام از متعه زائیده شدی و بتحقیق که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که زائیده متعه حرام است

پس آنحضرت در جواب مفضل فرمود لقد صدق عبد الله بن العباس

فی قوله لعبد الله بن الزبیر ــ یعنی هر اینه از روی تحقیق راست گفت عبد الله پسر عباس در گفته خود برای عبد الله پسر زبیر

قال المفضل قلت یا مولای لقد روی بعض شیعتکم انکم قلتم ان ضرب المتعة اشهر من ذابة البیطار وانکم قلتم لاهل المدینة هبوا لنا التمتع فی المدینة وتمتعوا حیث شئتم من الارض ــ قال الصادق علیه السلام انما قلنا ذلک لانا خفنا علیهم من شیعة ابن الخطاب ان یضربوا جنوبهم بالسیاط فاحرزناها باشباهها بالمدینة

مفضل گفت گفتم ای مولای من هر اینه بتحقیق روایت کرده اند بعضی از شیعیان شما که شما گفته اید که ضرب متعه بیشتر است ومشهور تر است از اسب شخص بیطار یعنی کسیکه پرستارانست که با میشود بضرب لگد وگاز پرستار خود را بکشد ــ وبدرستیکه شما گفته اید که برای خاطر ما واگذارید متعه کردن در مدینه را وهر کجا از زمین که میخواهید تمتع کنید فرمود صادق علیه السلام جز این نیست که ما این سخن را برای آن گفتیم که ترسیدیم بر ایشان از پیروان پسر خطاب از اینکه تازیانه بپهلو های ایشان بزنند پس حفظ کردیم ایشانرا بمانند این گفته ها در مدینه

قال المفضل وروت شیعتکم عنکم ان محمد بن سنان الاسدی تمتع بامرأة فلما دنی لوطیها وجد فی حشائها فرفع نفسه عنها وقام ملقا ودخل علی جدک علی بن الحسین علیهما السلام فقال یا مولای وسیدی انی تمتعت بامرأة فکان

من قصتی و قصتها کیت وکیت وانی قلت لها ما هذا التوکل فجعلت رجلها فی صدری ودفعتنی عنها وقالت لی ما انت بادب ولا بعالم اما سمعت الله یقول یا ایها الذین امنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم

مُفضّل گفت وروایتکرده اند شیعیان شما از شما که محمد بن سنان است زنی را متعه کرد چون نزدیک شد که وطی کند او را یافت در شکم و پهلوهای او چیزها پس از روی او بلند شد در حال سستی و وارد شد بر جدت علی بن الحسین علیهما السلام و گفت ای مولای من و آقای من من زنی را متعه کردم و قصه من و قصه او چنین و چنان شد و من بر او گفتم این چه واگذاری است پس پای خود را در سینه من گذارد و مرا از روی خود دور کرد و بمن گفت که با ادب و دانا نیستی آیا نشنیده ای گفته خدا را که میگوید ای کسانیکه ایمان آوردند نپرسید از چیزهائیکه اگر ظاهر شود برای شما شما را بد آید

قال الصادق علیه السلام هذا لشرف من شیعتنا ومن یکذب علینا فلیس منا والله ما ارسل الله الرسل الا بالحق ولا جاؤا الا بالصدق ولا یحکمون الا عن الله ومن عند الله وبکتاب الله فلا تتبعوا الهوی فتضلوا ولا ترخصوا لانفسکم فیحرم علیکم ما احل الله لکم والله یا مفضل ما هو الا دین الحق وما شرائطها الا ما تقدمت ذکرها الک فذر الغاوین یجده نفسک عن هواها

فرمود صادق علیه السلام این هر اینه شرفی است برای شیعیان ما و که

بر ما دروغ ببندد از ما نیست بذات خدا قسم است خدا پیغمبران خود را نفرستاده
مگر بدرستی و درستکاری و نیامدند مگر بصدق و راستی و راستگوئی و حکم
نمیکنند مگر از جانب خدا و از نزد خدا و بکتاب خدا پس پیروی هوا و خواهشهای
نفس خود را نکنید که گمراه میشوید و رخصت ندهید بنفسهای خودتان را که حرام میکنند
بر شما آنچه را که حلال کرده است خدا برای شما بذات خدا قسم است ایمفضل که نیست
آن مگر آنکه دین حق است و نیست شرطهای آن یعنی متعه مگر آنچه که از پیش یاد
کردم برای تو پس واگذار گمراهان را که انکار میکنند آن نفس تو را از هوای خود

مؤلف ناچیز گوید

که این قسمت اخبار از سؤال مفضل راجع بمحمد بن سنان خالی از اضطراب و تزلزل
نیست و دور نیست که در عبارت سقطی باشد چون نسخه منحصر بود لذا عین عبارت را
همچنان که نوشته شده بود نوشتم

قال المفضل قلت ثم ماذا یا سیدی قال مولای الصادق علیه السلام
ثم یقوم سید العابدین علی بن الحسین وابی الباقر علیهم السلام فیشکوا الی
جدهما رسول الله صلی الله علیه وآله ما نالهما من بنی امیه وما ورد علیهما من
القتل ثم اقوم انا واشکو الی جدی رسول الله صلی الله علیه وآله ما جری
من طاغیة الامة الملقب بالمنصور حیث افضت الیه الخلافة فانه عرضنی علی
الموت والقتل ولقد دخلت علیه وقد رحلنی من المدینة الی دار ملکه بالکوفة

مغسلا مكفنا محنطا زائرا فاراه الله من قدرته ما روع عني ومنعه من قتلي

قال الصادق عليه السلام ثم يقوم ابني موسى عليه السلام فيشكو الى جده

رسول الله صلى الله عليه وآله ما لقيه من الطاغية هرون المسمى بالرشيد وتسيره

من المدينة على طريق البصرة متنحيا طريق الكوفة لانه قال اهل الكوفة شيعة آل

محمد واهل البصرة اعدائهم وقد صدق لعنه الله حدثني ابي الباقر عن جدي علي بن

الحسين عليهم السلام رفعه الى جده رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال طينتي

من مدينتي وطينة شيعتنا من الكوفة وطينة اعدائنا من البصرة ويقص مثله

بدو وحبسه اياه في دار السندي بن شاهك حاجب شرطته بالزوراء وما يعرضه

عليه من القتل **قال عليه السلام** ويقوم علي بن موسى فيشكو الى جده

رسول الله صلى الله عليه وآله تسيير المأمون اياه من المدينة الى طوس بخراسان

من طريق البصرة والاهواز ويقص عليه قصته معه الى ان قتله بالسم **قال**

ويقوم محمد بن علي بن موسى فيشكو الى جده رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

ما نزل به من المأمون الى ان قتل بالسم **ويقوم** علي بن محمد بن علي بن موسى

فيشكو الى جده رسول الله صلى الله عليه وآله تسيير ابي جعفر المتوكل اياه وابنه الحسن

من المدينة الى مدينة بينها على شاطي دجلة تدعى بسر من رأى وما جرى عليه

منه الى ان قتل المتوكل ومات علي بن محمد **ويقوم** الحسن بن علي الحادي عشر

من الائمة عليهم السلام فيشكو الى جده رسول الله صلى الله عليه وآله ما لقى

من المعتزّ وهو الزبیر بن ابی جعفر المتوکل و من احمد بن فیتان وهو المعتمد الی آن مات الحسن علیه السّلام

مفضّل گفت گفتم بعد از آن چه میشود ای مولای من و آقای من مولایم صادق علیه السلام فرمود پس برمیخیزد آقای عبادت کنندگان علی بن الحسین با پدرم باقر علیهم السلام و شکایت میکنند نزد جدشان رسولخدا صلی الله علیه و آله آنچه را از ظلم و ستم که از بنی امیه بر ایشان رسیده و آنچه بر آنها وارد شده از کشته شدن ــ پس من برمیخیزم و شکایت میکنم بجدّم رسولخدا صلی الله علیه و آله آنچه جاری شده است از سرکش امت که منصور لقب دارد و قتیکه خلافت بر او رسید عرضه داشت بر من مرات و کشته شدن را و من بر او وارد شدم و مرا کوچ داد از مدینه بمرکز خلافت خود در کوفه در حالتیکه غسل و حنوط کردم و کفن پوشیدم چند مرتبه پس خدا از قدرت خود بر او نمود چیزیرا که او را از من ترسانید و باز داشت او را از اینکه مرا بکشد **فرمود** صادق علیه السلام پس برمیخیزد پسرم موسی ع شکایت میکند بجدّش رسولخدا صلی الله علیه و آله از آنچه دیده است از آن از کردن کش زمانش هرون که رشید نام گذارده شده و سپردن او از مدینه از راه بصره دور از راه کوفه زیرا که او یعنی هرون میگفت که اهل کوفه پیروان آل محمد اند و اهل بصره دشمنان ایشانند و راست میگفت خدا لعنت کند او را حدیث کرد مرا پدرم باقر از جدم علی بن الحسین علیهم السلام مرفوعاً از جدّش

رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ کہ فرمود طینت من از مدینہ من است و طینت
شیعیان از کوفہ است و طینت دشمنان ما از بصرہ است ـ و قصہ میکند کار او
را از ابتداء حبس کردن او آنحضرت را در خانہ سندی بن شاهک سر لشکر او و در بغداد
و آنچہ عرضہ میداشت بر آنحضرت برای کشتن او ـ فرمود علیہ السلام و بر میخیزد
علی بن موسیٰ و شکایت میکند نزد جدش رسولخدا صلی اللہ علیہ وآلہ از
سپردادن مامون او را از مدینہ بطوس بخراسان از راہ بصرہ و اهواز و قصہ
میکند بر او قصہ خود را با آن ملعون تا کشتہ شدن آن بزرگوار مسموما ـ و بر میخیزد
محمد بن علی بن موسیٰ و شکایت میکند بسوی جدش رسولخدا صلی اللہ علیہ
وآلہ آنچہ را کہ بر او وارد شدہ از مامون تا اینکہ بسم کشتہ شدہ ـ و بر میخیزد علی
بن محمد بن علی بن موسیٰ و شکایت میکند بجد خود رسولخدا صلی اللہ علیہ وآلہ
از سپردادن ابی جعفر متوکل او را و پسرش حسن را از مدینہ بسوی شهر یکہ بنا میکند
آنرا در کنار دجلہ کہ سر من رأی خوانده شود و آنچہ بر او وارد آمده از آن ملعون تا
کشتہ شدن متوکل و مردن علی بن محمد ـ و بر میخیزد حسن بن علی یازدهمین
از امامها علیهم السلام پس شکایت میکند بجدش رسولخدا صلی اللہ علیہ
وآلہ از آنچہ کہ دیدہ است از معتز کہ زبیر بن ابی جعفر متوکل باشد و از احمد بن فتیان
کہ معتمد عباسی باشد تا زمان مردن حسن علیہ السلام

و یقوم الخامس من ولد السابع و هو المهدی

سمى جده رسول الله صلى الله عليه وآله وكنيه ابو القاسم محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى ابنى وعليه تمتص رسول الله مضرجاً بدم رسول الله يوم شج جبينه وكسرت رباعيته والملائكة تحفه حتى يقف بين يدى جده رسول الله ويقول يا جداه نصصت على ودللت ونسبتني وسميتني وكنيتني فجحدتني الامة وتمردت وقالت ما ولد وما كان واين هو ومتى كان واين يكون وقد مات ابوه ولم يعقب ولوكان صحيحاً ما اخره الله الى هذا الوقت فصبرت محتسباً وقد اذن الله لى فيها باذنه يا جداه فيقول رسول الله صلى الله عليه وآله الحمد لله الذى صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوء من الجنة حيث نشاء فنعم اجر العاملين ويقول قد جاء نصر الله والفتح وحق قول الله تعالى هو الذى ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون ويقرء انا فتحنا لك فتحاً مبيناً ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر ويتم نعمته عليك ويهديك صراطاً مستقيماً

وبر میخیزد پنجم از فرزندان هفتم او مهدی است که همنام جدش رسول خدا است وهم کنیه او ابو القاسم محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی پسر من است وبر او است پیراهن خون آلود رسول خدا که بخون رسول الله آلوده شده در روزی که پیشانی حضرت ودندان رباعیه او شکسته شد درحالیکه فرشتگان اطراف او را گرفته اند تا آنکه میایستد در مقابل جدش رسول خدا ومیگوید یا جداه بر امامت

من تنصیص کردی و دلالت نمودی و نسب مرا گفتی و نام و کنیه مرا ذکر نمودی پس
امت مرا انکار کردند و تمرد کردند و گفتند زائیده نشده و نبوده و کجا بوده و کی
بوده و چه وقت میباشد و کجا میباشد و پدرش و قتیکه مرد از خود عقبی باقی نگذارد
واگر صحیح بود عقب نمیانداخت خدا او را تا اینوقت پس صبر کردم برای خدا و اکنون
خدا مرا اذن داد در این وقت بامر خود یا جداه پس رسولخدا صلی الله علیه و آله
میفرماید ستایش مختص خدا ئیست که راست کرد وعده خود را بر ما و زمین را بما ارث
داد که مسکن سازیم از بهشت هر کجا که بخواهیم و چقدر خوبست مزد عمل کنندگان
و میگوید یاری خدا و فتح آمد و راست شد گفته خدای تعالی که فرموده اوست
آنچنان خدائیکه فرستاد رسول خود را با هادی و راهنما و دین ثابت و راست تا غلبه
دهد و پشتیبانی کند او را بر بلند شدن دین همه احکام و آداب و علوم آن اگرچه کراهت
دارند شرک اورندگان و میخوانند این آیه را که بدرستیکه ما گشایش دادیم برای تو
گشایش دادن روشن و آشکاری برای اینکه بیامرزد خدا برای تو آنچه را که پیش
داشته شده است از گناهان تو و آنچه که متاخر است و تمام میکند نعمت خود را بر تو
و راهنمائی میکند و میرساند تو را براه راست

قال المفضل یا مولای فما کان ذنب رسول الله الذی تقدم و تاخر
فغفره الله له قال الصادق علیه السلام ان الله علم آدم الاسماء کلها ثم
عرضهم علی الملائکة فقال انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین قالوا سبحانک

لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العلیم الحکیم فقال یا ادم انبئهم باسمائهم فلما انباهم باسمائهم قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات والارض واعلم ما تبدون وما کنتم تکتمون **ذلك یا مفضل** لما اخذ من بنی ادم من ظهورهم ذریاتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم عرض تلك الذریات کلها علی جدنا رسول الله وامیر المؤمنین (علیهما السلام) وعلینا اماما اماما الی مهدینا الثانی عشر من امیر المؤمنین سمی جده رسول الله وکنیته ابی القاسم بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی ابنی وعرض علینا اعمالهم فراینا لهم ذنوبا وخطایا فبکی جدنا رسول الله صلی الله علیه واله وبکینا رحمة لشیعتنا ان یدعونا ولهم ذنوب مشهودة بین الخلائق یوم القیمة فقال رسول الله صلی الله علیه واله اللهم حملنی ذنوب شیعة اخی واولادی الاوصیاء منه ما تقدم وما تاخر الی یوم القیمة ولا تفضحنی بین النبیین والمرسلین وشیعتنا فحمله الله ایاها وغفر جمیعها وهو قوله انا فتحنا لك فتحا مبینا لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر

مفضل گفت ای مولای من پس چه بوده است گناه پیغمبر که از پیش گذشته و متاخر بوده که بیامرزد خدا آنرا برای او صادق علیه السلام فرمود بدرستیکه خدا تعلیم داد بر آدم همه اسمهارا پس نمایانید آنهارا بر فرشتگان و فرمود به من خبر دهید از اسمهای این جماعت اگر شما راستگویان هستید گفتند منزهی تو هیچ علمی برای ما نیست مگر اینکه تو تعلیم دهی مارا بدرستیکه توئی دانای درستکار

پس فرمود ای آدم خبر ده ایشانرا بنامهای آنان پس چون آدم خبرداد ایشان را
بنامهای آنها فرمود آیا نگفتم برای شما که من میدانم پنهان آسمانها و زمین را
و میدانم آنچه را که ظاهر میکنید و آنچه را که کتمان و روپوشی میکنید اینست ایمفضل
که چون خدا گرفت از پسران آدم از پشتهای ایشان ذریه های ایشانرا و گواه گرفت
از ایشان بر نفسها ایشان که آیا من پروردگار شما نیستم تمام این ذریه ها را نمود
بر جد ما رسولخدا و امیرمؤمنان علیهما السلام و برما امامی بعد از امامی تا مهدی
ما که از امیرمؤمنان تا او دوازده نفرند و او همنام جدش رسولخدا صلی الله علیه
و آله وهم کنیه او است ابی القاسم پسر حسن پسر علی پسر محمد پسر علی پسر موسی پسر من و
عرضه داشت برما عملهای ایشان را پس دیدیم که برای ایشان گناهان وخطاهائی
است پس گریه کرد جد ما رسولخدا صلی الله علیه وآله وگریه کردیم ما از راه ترحم بر
شیعیان ما از جهت اینکه بخوانند ما را و برایشان گناهانی دیده شده باشد
در میان خلایق در روز قیامت پس گفت رسولخدا صلی الله علیه وآله بارخدایا
بر من تحمیل کن گناهان شیعیان برادرم و اولادم را که اوصیاء منند از نسل او
آنچه را که گذشته باشد از گناهانشان و آنچه که متاخر باشد تا روز قیامت و رسوا
مکن مرا میان پیغمبران و فرستاده شده گان و شیعیان ما پس تحمیل کند خدا آن
گناهان را بر پیغمبر و بیامرزد جمیع آنها را اینست معنای گفته خدا که فرموده ما گشایش
دادیم برای تو گشایش دادن روشنی تا بیامرزد خدا برای تو گناهان گذشته و آینده

قال المفضل فبكيت بكاءً طويلا وقلت يا سيدي هذا بفضل الله علينا وبكم قال يا مفضل فهل علمت من شيعتنا قال المفضل قلت يا مولاي من هم فقال والله يا مفضل ما هو الا انت وامثالك ولا تحدث بهذا الحديث اصحاب الرخص من شيعتنا فيتكلون على هذا الفضل ويتركون العمل فلا يغني عنهم والله شيئا لانا كما قال الله تعالى فينا لا يشفعون الا لمن ارتضى وهم من خشيته مشفقون

مفضل گفت پس گریه کردم گریه ای طولانی وگفتم ای آقای من این بسبب فضل خدا است برما وبسبب شما است فرمود ای مفضل پس آیا دانستی که شیعیان ما کیانند مفضل گفت گفتم ای مولای من کیانند ایشان فرمود بذات خدا قسم است ای مفضل که نیست آن یعنی شیعه مگر تو وامثال تو وحدیث نکن باین حدیث کسانیرا که آسان میگیرند کار را وعذر تراشیها میکنند از شیعیان ما پس اتکال باین فضل میکنند وعمل را ترک میکنند پس بی نیاز نمیکند از ایشان بذات خدا قسم چیزیرا زیرا که ما همچنانکه خدای تعالی در بارهٔ ما فرموده میباشیم چنانچه فرموده شفیع نمیشوند مگر برای کسیکه قبول خشنودی کند وایشان کسانی هستند که از خشیت خدا ترسانند

قال المفضل يا مولاي فقوله ليظهره على الدين كله ما كان رسول الله ظهر على الدين كله قال يا مفضل ظهر عليه علما ولم يظهر عليه ولو كان ظهر عليه ما كانت مجوسية ولا يهودية ولا صابئة ولا نصرانية ولا فرقة ولا خلاف ولا شك ولا شرك ولا جاهلية ولا عبدة اصنام ولا اوثان ولا اللات ولا العزى

ولاعبدة الشمس ولا القمر ولا النجوم ولا النار ولا الحجارة وانما قوله لیظهره علی الدین کله فی هذا الیوم وهذا المهدی وهذه الرجعة وهو قوله وقاتلوهم حتی لاتکون فتنة ویکون الدین کله لله

مفضل گفت ایمولای من پس گفته خدا لیظهره علی الدین کله رسول خدا صلی الله علیه وآله برهمه دین ظاهر نشد فرمود ایمفضل ظاهر کرد براو علی را وظاهر نکرد براو واگر ظاهر کرده بود براو نه مجوسی بود ونه یهودی ونه صابئی ونه نصرانی ونه جدائی درمیان مردم ونه خلافی ونه شکی ونه شرکی ونه جاهلیت ونادانی ونه بت پرستی ونه بتهائی ونه لات ونه عزّی که اینها نامهای بتها است ونه آفتاب وماه وستاره پرستی ونه آتش پرستی ونه سنگ پرستی وجز این نیست که گفته خدا لیظهره علی الدین کله در این روز است وبا این مهدی واین رجعت است واینست معنای قول خدا که فرموده است مقاتله کنید با ایشان تا نماند هیچ فتنهٔ وهمه دین برای خدا باشد

قال المفضل ثم ماذا یا سیدی قال الصادق علیه السلام ثم یقول رسول الله لامیر المؤمنین فدیتک یا ابا الحسن انت ضربتهم بسیف الله عن هذا الدین بدءاً فاضربهم علیه الآن عوداً وامض فی هذه الدنیا فسیر جبالها وقد راضها وطأها قدماً قدماً حتی تصفی الارض من القوم الظالمین ویقول للمهدی سیر بالملائکة وخلصاء الجن ونقباء لک المختارین ومن سمع واطاع الله ولنا واحمل خیلک فی الهواء فانها ترکض کما ترکض فی الارض واحملها علی وجه الماء فی البحار

والانہار فانہا ترکض بحوافرہا علیہ ولا یبتل لہا حافر وانہا لیسیر مع الطیور
فی الہواء وتسبق کل شیٔ ولا یفوتہا شیٔ فخذ بثارک وادرک وترنا واقتص بظلامتنا
واظہر حقنا وازہق الباطل فانہا دولۃ لا لیل فیہا ولا ظلمۃ فیہا ولا قتال ومن
یصفہ اہل الجنۃ فی الجنۃ ویقول لفاطمۃ والحسن والحسین وسائر الائمۃ منا
انظروا الی ما فضلکم اللہ بہ وجعل لکم عقبی الدار واکثروا من شکرہ واستبشروا
لشیعتکم فانکم لا تزالون ترون ہذا الارض فی ہذہ الرجعۃ منکم مقشعرۃ الی ان
لا یبقی علیہا شاک ولا مشرک ولا راد ولا مخالف ولا منکر ولا جاحد الا طاہر
مطہر وتفقد الملل والشرایع ویصیر الدین کلہ للہ فاذا صفت جرت انہارہا بالماء
واللبن والعسل والخمر فلا دابۃ ولا غائلۃ وتفتح ابواب السماء وتنزل منہا البرکات
وتمطر السماء خیرہا وتخرج الارض کنوزہا وتعظم البرۃ حتی یصیر البرۃ حمل بعیر
ویجتمع الانسان والسبع والطائر والحیۃ فی بقعۃ واحدۃ ولا یوحش بعضہم بعضا
بل یونسہ ویجادثہ وتشرب الشاۃ والذئب من مورد واحد ویصدران منہ کما
یصدر الرجلان المتواخیان فی اللہ من موردہما وتخرج الفتاۃ العاتق والعجوز
العاقرۃ وعلی راسہا مکتل من دقیق او بر من سویق فتبلغ اطراف الارض وحیث
من الارض لا یمسہا نصب ولا لغوب وترفع الامراض والاسقام ویستغنی الرجل
عن قص شعرہ وتقلیم ظفرہ وغسل ثوبہ ومن حمام وعن حجام وعن طبیب و
یفصح کل ذی منطق من البشر والدواب والطیر والہوام والدبیب وتفقد جمیع

اللغات وتکون لغة واحدة کلام العربیة بافصاح کبیان واحد ولا یخرج المؤمن

من الدنیا حتی یخرج من صلبه الف ذکر مؤمن موحد تقی

گفت مفضل پس از آن چه میشود ای آقای من فرمود صادق علیه السلام

پس میگوید رسولخدا صلی الله علیه وآله با میرالمؤمنین علیه السلام فدای تو شوم

ای ابوالحسن تو بودی که شمشیر زدی ایشان را بشمشیر خدا برای دفاع از این دین

در اول امر پس بزن ایشان را برای بلند کردن دین اکنون که برگشته ای بدنیا

برگشتنی وبگرد در این دنیا وسرکن کوههای آنرا واندازه گیری کن زمین آنرا ودر

زیر پا بگذار قدم بقدم آنرا تا صاف کنی همه زمین را از گروه ستمکاران وبمهدی

میگوید که سرکن با ملائکه وخلصاء جن ونقباء خود که اختیار کرده شده اند

وکسانیکه سخن تورا شنیدند واطاعت کردند خدا وما را ولشکر خود را درهواء بردار

زیرا که آنها میرانند درهوا همچنانکه در زمین میرانند وحمل کن لشکر خود را برروی آب

در دریاها ونهرها زیرا که آنها میرانند با سمهای خود بالای آب وسمهای ایشان

تر نمیشود وبدرستیکه آنها با مرغها درهوا پرواز میکنند وپیشی میگیرند برهر چیزی

وچیزی از آنها فوت نمیشود پس بگیر خون خود را ودریاب خونهائیرا که از ما ریخته

شد ونتوانستیم خون خود را بگیریم وقصاص کن ظلمهائیرا که بما کردند وظاهر کن حق

ما را واز میان ببر باطل را زیرا که دولت تو دولتی است که هیچ پوشیدگی وتیرگی ندارد

ودولت کسی است که وصف میکنند او را اهل بهشت در بهشت ــ ورسولخدا بفاطمه

وحسن وحسین و سایر امامهائیکه از ما هستند میگوید که نظر کنید بر انچه که خدا
فضیلت و برتری داده است شما را بر ان و قرار داده است خانه اخرت را برای شما
و بسیار سپاس گذاری کنید او را و شفیع قرار میدهم شما را برای شیعیانتان زیرا
که شما میبینید همیشه این زمین را که در این برگشت شما بدنیا لرزان است تا اینکه باقی
نماند بر روی ان شك کننده ای و نه شرك اورنده ای بخدا و نه مخالفی و نه انکار کننده ای
و نه جاحد و اهل انکاری مگر مردمان پاك و پاکیزه شده و نابود میشود ملتها و شر بعینها
و همین دین همراه برای خدا میشود پس چون زمین از ناپاکان و ظلم و جور صاف شد
نهرهای اب و شیر و عسل و شراب طهور در ان جاری میشود و دیگر جنبنده اذیت کننده
در ان نباشد و هیچگونه بلاء و سختی و کینه و بدی در ان نماند و ابواب اسمان گشوده
شود و برکتها از ان فرود اید و باران خیر خود را ببارد و زمین گنجهای خود را بیرون
اورد و هر دانه گندمی بزرك شود تا اینکه باندازه بار شتری گردد و جمع میشوند ادمیان
و درندگان و مرغان و مارها در یکجا و بعضی از انها از بعض دیگر وحشت نکنند و
نترسند بلکه با همدیگر انس گیرند و حدیث کنند و گوسفند و گرگ در یك ابگاه باهم
ابخورند و با همدیگر میگردند مانند دو برادر که در راه خدا باهم برادر باشند و ذخیرهها
جوانان و زنهای نازاینده پر همیانهای ارد یا گندم غاویت شده را بر سر گذارده
در اطراف زمین بروند و هیچگونه سختی و مشقتی به انها نرسد و مرضها و بیماریها
از روی زمین برداشته شود و مردم بینیاز شوند از کوتاه کردن مو و چیدن ناخن

وشستن جامهٔ خود واز حمام وحجامت کننده واز طبیب وهر صاحب نطقی فصیح زبان شود
از انسان وچهار پایان ومرغان وجانوران وجنبندگان وهمه لغتها وزبانها بر داشته
ونابود شود ولغت همه اهل زمین یکی شود وبعربی فصیح سخن گویند همه مانند یک
بیان وبیرون نرود مؤمن از دنیا تا هزار پسر مؤمن موحّد پرهیزکار از صلب خود نبیند

قال المفضّل یا مولای فماذا یصنع امیر المؤمنین بدواً قال یصنع واللّٰه
ما قال فی خطبته ایم اللّٰه لاکرّن الی الدنیا شاباً عرفونا ولا قفن فی کل موقف
کان لی وعلیّ ولا ترکنّ ظالمیّ وغاصبیّ للمهدی من ولدی حتی لیقومنّ بنبشهما
وعذابهما واحراقهما فینسفنّهما فی الیمّ نسفا ولارکضنّ برجلی فی رحبة جامع
الکوفة فاستخرج منها اثنی عشر الف درع واثنی عشر الف بیضة منها وجهان
ولا کسونّها اثنی عشر الف صدّیق من شیعتی مکتوب علی تلک البیض اسمائهم واسماء
ابائهم وقبائلهم وعشائرهم ولا سیرنّ الی الدیلم فاصعده واسهّل طریقه و
اقطع شجره ولاتینّ بلقاء الهند وبیضاء الصین التی کان جواریها حور العین و
لاتینّ مصر ولا عقدنّ علی نیلها جسرا ولا نصبنّ فی مسجدها منبرا ولاخطبنّ
طوبی لمن عرفنی فیها ولم یشکّ فیّ والویل والنار والعویل والثبور لمن جهل او
تجاهل او نسی او تناسی او انکر او تناکر ولاتینّ جابلقا وجابلسا ولا نصبنّ رحا
الحرب ولا طحننّ العالم بها طحن رحا البرّ ولاتینّ کورا ولا سبکنّ الخلق فیها سبک
خالص التبر وحرق اللجین ولا لنقطنّهم من وجه الارض وشواهق الجبال وبطون

الاودية والمرازات واطباق الثرى النقاط الذبك سمين الحب من يابسه و
اجمته ولا قتلن الروم والصقالبة والقبط والقزان والحبش والكرك والترك
والخزر والزط والكوم والسند والهند والخوارزم والاعجام والطماطم والار
والقلف والهيج والقبلق والاعابر والاغابر والقردة والخنازير وعبدة
الطاغوت والشراة والناصبة والمرجئة والبترية والجهمية والمقصرة والمرتفعة

لغات ايم الله بفتح همزه وكسران هردوامده وهمزه ان همزه وصل است ودر اسماء همزه
وصلی كه مفتوح باشد بنا مده مگو این لفظ واین اسمی است كه برای قسم وضع شده اگرس
آن كه است بمعنای برگشتن عربوت وعرين اول هر چیزی را گویند نسف ریشه كن
كردن وبرباد دادن ذرع زره بيضه شمشیر دیلم در كتاب معجم متن اللغة گفته است كه
دیلم گروهی هستند از ترك وگفته شده كه اصل ایشان عرب است ودر معجم البلدان گفته دیلم گروهی
هستند كه بنام زمینشان نام گذارده شده اند - وكوهستانات مازندران قسمت شمالی
قزوین را نيز دیلم گویند بقاع زمینهائی كه خاك ان سیاه وسفید مخلوط است بيضاء
زمینهائی است كه خاك ان سفید رنك است صین مراد چینی است جابلقا وجابلق در
معجم البلدان گفته بباء موحده مفتوحه وسكون لام مدينه ایست در اقصی بلاد مغرب
واهل ان از اولاد عاد ودر انجا بقایای اولاد موسی میباشند وجابلسا وجابرسا
در معجم البلدان گفته جابرس مدينه ایست در اقصی بلاد مشرق يهود میگویند بقيه اولاد موسی
علیه السلام بر انجا فرار كردند یا در حرب طالوت یا در جنك بخت نصر ودست احدی برانها

نمیرسید و اینها بقایای مسلمانانند زمین برای اینها پیچیده میشود و شب و روز اینها
یکسان است وعده اینها را غیر از خدا کسی نمیداند واگر یکی از یهود قصد اینها
کند او را میکشند ونیز گفته شده بقایای مؤمنین اند از قوم ثمود ودر جابلق بقایای
قوم عادند از مؤمنین صقالبه گروهی هستند سرخ پوست از نژاد سرخ که موهای اینها
سرخ و سفید است نزدیک بلاد خزر در بلندیهای کوههای روم وآن شهرهائی
است درمیان بلغار وقسطنطنیه ونسبت خرّم بر اینها داده میشود وگفته اند که از
فرزندان یافث بن نوح اند قبط بلادی است در دیار مصریه فزان بفتح فاء وتشدید زاء
ولایتی است با وسعت درمیانه فیوّم وطرابلس غرب وآن در اقلیم اول واقع است بنام
فزان بن حام بن نوح بنا شده وغالب اهالی آن سیاه پوست اند حبش گروهی از سیاه
پوستان اند غیر از هند اینها کرک کلمه ایست عجمی اسم است برای قلعه محکمی در طرف شام از
نواحی بلقاء میانه ایله وبحر قلزم وبیت المقدس است واقع است در بالای کوه بلندی
ونیز نام قریه ایست بزرگ نزدیک بعلبک که قبر نوح در آنجا است وبگمان اهل آن نواحی
قبر نوح علیه السلام است ترک گروهی هستند از اولاد یافث بن نوح شرح حالات
اینها در جزء اول ودوم این کتاب گذشت خزر گروهی هستند از مردمان که چشمهای
خورد و کوچک باشد از فرزندان قنطورا کنیز ابراهیم ویا از اولاد یافث بن نوح میباشند
زط گروهی هستند از هند وآن معرب جتّ است وآن بضم زاء وتشدید طاء است
وجتّ بفتح جیم است وتشدید تاء کوم بسیاری از قراء ونواحی مصر کوم نامیده شده

سِند بلادی است میانهٔ بلاد هند و کرمان و سیستان و سِند و هِند دو برادر بودند از فرزندان بوقیر بن یقطن بن حام بن نوح که این دو منطقه بنام ایشان نامیده شده خوارزم نام ناحیه ایست در اواخر اقلیم پنجم که از شهرهای آن کُرکانج بوده معرب جرجانیه اعجام جمع عجم است مقابل عرب طماطم جمع طمطم مردمان وحشی که فصیح زبان نیستند و مانند خرها صدا میکنند ارمن از منطقه های اقلیم پنجم است یکمنطقه از ان ارمینیه کبری و منطقه دیگر را ارمینیه صغری گویند بکسر همزه و میم و شرح آن در جزء اول و دوم این کتاب ذکر شد تُلف جماعتی که ختنه نمیکنند همج مردمان خونخوار فیلق بروزن صیقل لشکر و مردمان بزرگ جثه اغابر قبیله های مختلف اغابر مردمان گرگ صفت قردة مردمانی که بوزینه صفتند و طبع و خوی بوزینه دارند خنازیر مردمان بیغیرت خوک طبیعت عبدة الطاغوت بت پرستان شراة بروزن قضاة فرقه از خوارج که ناصبه دشمنان و بدگویان در حق آل محمدند مُرجئه فرقه ای هستند که در ترجمه اینها اقوال چند گفته شده اول آنکه ایشان فرقه ای هستند از فرقه های مسلمانان که اعتقادشان اینست که معصیت و گناه ضرری بر ایمان نمیرسانند همچنانکه طاعت با کفر نفعی ندارد دوم آنکه اینها را مُرجئه گویند برای اینکه اعتقادشان اینست که خدا عقب میندازد عذاب معصیت بندگانرا سوم قول ابن قتیبه است که گفته اعتقاد مرجئه اینست که ایمان قول است بدون عمل و مقدم میدارند قول را و موخر میدارند عمل را چهارم قول بعضی از اهل معرفت بملل است که مرجئه فرقه ای هستند جبری مذهب که میگویند بنده

هیچ فعلی برای او نیست و اضافه فعل بسوی او بمنزله اضافه آن بسوی مجازها از قبیل جاری شدن نهر و دور زدن آسیا و مانند اینها و مجبره را مرجئه میگویند برای اینکه تأخیر میدادند امر خدا را نجم در مجمع از مغرب نقل کرده که اینها را مرجئه گفتند برای تأخیر انداختن ایشان حکم صاحبان گناهان کبیره را ــ و وجوه دیگری نیز برای آن گفته شده و در اینجا بهمین مقدار اکتفاء شد بتریه بضم باء و سکون تاء فرقه ای از زیدیه هستند و گفته شده است که نسبت داده شده اند بمغیرة بن سعد که ملقب به ابتر بوده و وجوه دیگری نیز گفته شده جهمیة فرقه هستند که تنها معرفت خدا قائلند و میگویند ایمان چیزی غیر از معرفت خدا نیست و اینها تابعین جهم بن صفوانند مقصره فرقه از خوارج اند و کسانی هستند که خدا را تشبیه بیکی از خلق کنند مرتفعه کسانی هستند که از خود رفع تکلیف کنند و گویند خدا تکلیف بر احدی قرار نداده

معنی

مفضل گفت ای مولای من پس امیرالمؤمنین اول امر چه میکند فرمود بذات خدا قسم است که میکند آنچه را که در خطبه خود فرموده که میفرماید بخدا قسم که من برمیگردم البته بدنیا در حالتیکه بصورت جوانی باشم که اول جوانی او است و هر اینه واقف میشود در هر موقفی که بر نفع یا ضرر من باشد و وا میگذارم ظلم کنندگان بر من و غصب کنندگان حق خود را برای فرزند خودم مهدی تا اینکه قیام میکند بنبش کردن قبر آن دو و عذاب کردن ایشان و سوزانیدن ایشان و ریشه کن کردن ایشان پس ریشه کن

و در دریا ریزد خاکستر اینها را بختی شدید ومن میزنم پای خود را در ساخت وجای
گشاده مسجد جامع کوفه و بیرون میاورم دوازده هزار زره و دوازده هزار شمشیر که
بعض از اینها دو رو دارد و میپوشانم اینها را بر دوازده هزار صدیق از شیعیان خود
که نوشته شده باشد بر هر شمشیری اسمهای ایشان و اسمهای پدرانشان و قبیله‌های
ایشان و عشیره های ایشان و میروم بطرف دیلم که گروهی از ترک کند یا جماعتی که اصل
اینها عربی باشد یا در کوهستانهای مازندران پس بر آن بالا میروم و راه انجار اصاف
میکنم و درختهای انرا میبرم و میایم در زمینی که خاک آن سیاه و سفید است در
منطقه هند و زمینی که خاک آن سفید است در منطقه چین که کنیزان و دختران آن مانند
حور العین اند و میایم بجانب مصر و بر رود نیل مصر جسری میبندم و در مسجد آن
منبری نصب میکنم و هر اینه خطبه ای میخوانم البته البته خوشا بحال کسیکه مرا بشناسد
در اینجا و در حق من شک نکند و وای و آتش و فریاد و هلاکت و عذاب بر کسی باد که
مرا نشناسد یا بشناسد و تجاهل کند یا مرا فراموش کند یا خود را بفراموشی اندازد
و هر اینه میایم در جابلقا که شهریست در اقصی بلاد مغرب و جابلسا که شهریست در
اقصی بلاد مشرق و هر اینه برقرار میکنم اسیای جنگ را و نرم میکنم اهل عالم را
بر آن مانند نرم کردن اسیا گندم را و میایم بجانب کور که مراد سرزمین بمن باشد
یا قلعه ای در طبرستان مازندران یا غیر اینها و آنجا را نرم میکنم مانند نرم کردن طلای
خالص و نقره گداخته شده و هر اینه بر میچینم ایشان را از روی زمین و قلعه های

کوهها و شکمهای دره ها و مرزها و طبقه های زمین مانند برچیدن خروس دانه های درشت را از میان دانه های خشک لاغر و مبتشکانم انزا و هر اینه منکشیم اهل روم و نژاد سرخ پوست و اهل نواحی مصر را که از قبطیها هستند و اهل قران را که در میانه قوم و طرابلس غربی ساکنند و حبشیها را و ساکنین میانه دریای قلزم و بیت المقدس را و جماعت ترک و خزر و هندوها و بعض دیگر از نواحی مصر را و اهل سند که منطقه ایست میانه بلاد هند و کرمان و سیستان و اهل هند را و اهل خوارزم و عجمها و مردمان وحشی غیر فصیح و اهل ارمنیه و کسانیرا که ختنه نمیکنند و مردمان خونریز و لشکریان و مردان بزرگ جثه قوی هیکل را و قبیله های مختلف و مردمان گرگ صفت و بوزینه خو و خرس طبعت را و بت پرستان و خوارج و ناصبیان و مرجئه و بتریه و جهمیه و مقصره و مرتفعه را

قال یا مفضل الذین هداهم الله الی فضل علمنا و افضنا الیهم بسرّنا فشکوا فینا و انکروا فضلنا و قالوا لم یکن الله لیعطیهم سلطانه و قدرته و امّا المرتفعة فالذین یرتفعون بمحبتنا و ولایتنا اهل البیت و اظهروها بغیر حقیقة فلیسوا منّا و لا نحن ائمتهم اولئک یعذبون بعذاب الامم الطاغیة حتی لا یبقی نوع من العذاب الا عذبوا به

فرمود ای مفضل کسانیکه راهنمائی کرد خدا ایشان را بر بلندی علم ما و افاضه کردیم براو سرّ خود را پس از آن شک کردند در حق ما و منکر فضل ما شدند

وگفتند خدا سلطنت و قدرت خود را بر ایشان نداده و کسانیکه ما را از مرتبه و مقام خود بالا میبرند بسبب دوست داشتن ایشان ما اهلبیت را و ولایت ما و بدون حقیقت این اظهار را میکنند پس اینها از ما نیستند و ما هم امام های ایشان نیستیم آنگروه عذاب کرده میشوند بعذاب امتهای سرکش کننده تا آنکه باقی نماند نوعی از عذاب مگر آنکه بر آن معذب شوند

قال المفضل قلت یا سیدی الیس قد روینا عنکم انکم قلتم الغالی یرد الینا والتالی نلحقه بنا قال یا مفضل ان التالی هو المقصر قال کذا ظننت یا سیدی قال کلا التالی هو من اخیار شیعتنا القائلین بفضلنا المتمسکین بحبل الله و بحبلنا الذین یزدادون بفضلنا و علمنا واذا ورد علیه خبر عنا قبله و عمل به ولم یشک فیه فان لم یطقه رده الینا ولم یرده علینا فذاک هو التالی واما الغالی فلیس یتخذنا اربابا من دون الله انما اقتدی بقولنا اجعلونا عبید الله مربوبین مرزوقین وقولوا فی فضلنا ما شئتم فلن تدرکوه

مفضل گفت گفتم ای آقای من آیا نه اینست که ما روایت کرده شده ایم از شما که گفته اید غلو کننده رد کرده میشود بسوی ما و آنکه پهلو در میاید ما را ملحق میکنیم او را بخود مان فرمود ای مفضل آیا تالی مقصر است گفتم همچنین گمان میکنم ای آقای من فرمود حاشا که تالی مقصر باشد او از نیکان شیعیان ما است که قائلند بفضل ما و چنگ زننده اند بریسمان ولایت خدا و بریسمان ولایت ما

کسانی هستند که زیادتی میبابند بفضل ما و علم ما و وقتیکه از ما خبری بر تالی
برسد میپذیرد آنرا و بر آن عمل میکند و در آن شك نمیکند و اگر طاقت تحمل آنرا
ندارد بخود ما رد میکند آنرا تالی و اما غالی ما را ارباب خود نمیگیرد غیر از خدا
جز این نسبت که اقتداء کرده است بگفته ما که گفته ایم ما را بندگان بدانید برای
خدا در حالتیکه تربیت شده خدائیم روزی داده شده او یعنی ما خدا نیستیم و بندگان
مخلوق و مرزوق خدائیم و بگوئید در فضیلت ما آنچه را که میخواهید پس هرگز در نمی
نخواهید کرد فضیلت ما را

قال قلت یا سیدی ان الغالی عند الشیعة من ذکر انکم اربابا من دون الله
قال ویحك یا مفضل ما قال هذا فینا الا عبد الله بن سبا و العشرة الذین احرقهم
امیر المؤمنین بالنار بالکوفة و موضع احراقهم یعرف بصحراء الاحد عشر و کذا
عذبهم امیر المؤمنین بعذاب الله و هو النار عاجلا و هی لهم اجلا ویحك یا
مفضل الغالی فی محبتنا نرده الینا فیثبت و یستجیب و یرجع والمقصر ندعوه الی
اللحاق والاقرار بما فضلنا الله به فلا یثبت ولا یستجیب ولا یرجع ولا یلحق بنا
لانهم لما راوا نفعل افعال النبیین قبلنا ممن ذکرهم الله فی کتابه و قص
قصصهم وما فوض الیهم من قدرته و سلطانه حتی خلقوا و رزقوا و احیوا و اماتوا
و ابرء و الاکمه والابرص و نبأوا الناس بما یاکلون و یدخرون فی بیوتهم
و یعلم ما کان وما یکون الی یوم القیمة باذن الله و سلموا الی النبیین افعالهم

وما وصفهم الله به واقرّ وا بذلك وجحدونا بغياً علينا وحسداً لنا على ما
جعل الله لنا وفينا مما اعطاه سائر النبيين وسائر المرسلين والصالحين وزادنا
من فضله ما لم يعطهم اياه وقالوا اما اعطوا النبيين من هذه القدرة فاظهروها
انما صدّقناها واقررنا بها لهم لان الله انزلها فى كتابه ولو علموا ويحهم ان الله
ما اعطانا بشئ من فضل الا انزله فى سائر كتبه ووصفنا به ولكن اعداءنا
لا يعلمون اذا سمعوا فضلنا ينكروه (انكروه ظ) وصدوا عنه واستكبروا وهم
لا يسمعون فى قول ادم لما رأى اسماءنا مكتوبة بالنور على سرادق العرش قال
الهى وسيدى خلقت خلقا قبلى هو احب اليك منى قال الله لهم نعم يا ادم لولا يا
ادم هذه الاسماء المكتوبة على سرادق عرشى ما خلقت سماءً مبنية ولا ارضاً مدحية
ولا ملكاً مقرباً ولا نبياً مرسلاً ولا خلقتك يا ادم فقال الهى وسيدى فمن هؤلاء
قال هؤلاء من ذريتك يا ادم فاستبشر واكثر من حمد الله وشكره وقال بحقهم
يا رب اغفر لى خطيئتى وكنا والله الكلمات التى تلقاها ادم من ربه فاجتباه و
تاب عليه وهداه وانهم يروون ان الله خلقنا نوراً واحداً قبل ان يخلق خلقاً
ودنياً واخرةً وجنةً وناراً بالربعة الاف سنة نسبح الله ونهلله ونكبره ونحمده

گفت مفضل گفتم ای آقای من غالی در نزد شیعہ کسی است کہ میگوید شما
پروردگار رہائی ہستید غیر از خدا فرمود خوشا بحال تو ای مفضل ابن سحن را درباره
ما کسی نگفت مگر عبد اللہ بن سبا و دہ نفر کہ سوزانید آنہا را امیر المؤمنین بآتش

در کوفه و موضع سوزانیدن ایشان معروف است بصحرای احدّ عشر یعنی صحرای یازده تفرقی وچنین عذاب کرد ایشانرا امیر المؤمنین علیه السلام بعذاب خدا و آن آتش نقد دنیا است و اینعذاب بعد از تمام شدن مدت دنیا در قیامت هم برای ایشان هست خوشا بحال تو رحمت بر تو باد ایمفضل غلو کننده در دوستی ما ار برمیگردانیم اورا بسوی خودمان پس ثابت در دین میشود و اجابت میکند ما را و برمیگردد و مقصر را میخوانیم اورا بملحق شدن ایشان بما و اقرار کردن بانچه که برتری داده است خدا ما را بر آن پس ثابت نمیماند و اجابت نمیکند و برگشت نمیکند و بما ملحق نمیشود زیرا که چون میبینند ایشان ما را که کارهای پیغمبرانرا میکنیم که پیش از ما بودند از کسانی که خدا یاد کرده است ایشانرا در کتاب خود و حکایت کرده است حکایتهای ایشانرا و آنچه را که بر ایشان تفویض کرده از قدرت خود و حجت و سلطنت خود تا اینکه را فرید ند و روزی دادند و زنده کردند و میراندند و شفا دادند کور مادرزاد و صاحب پیسی را و خبر دادند بمردم از آنچه که میخورند و ذخیره میکنند در خانه هاشان و میدانند آنچه را که بوده و میباشد تا روز قیامت باذن خدا و افعال پیغمبرانرا تسلیم شدند و آنچه را که خدا وصف کرده است ایشان را بر آن پذیرفتند و اقرار کردند بر اینها و انکار کردند ما را از روی گمراهی و حسدی که بما بردند بسبب آنچه از فضیلت که خدا برای ما و در ما قرار داده از چیزهائیکه بسایر پیغمبران و فرستادگان و شایستگان عطا فرموده و آنچه که زیاده است بر آنچه که بر اینها عطا فرموده از فضیلت که بر اینها داده بما عطا فرموده

وگفتند آنچه را که پیغمبران عطا کرده شده از این قدرت چیزها ظهار کردند که
ما تصدیق کرده ایم آنها را درحق ایشان برای اینکه خدا در کتاب خود فرو فرستاده
و اگر میدانستند وای بر ایشان که خدا عطا نکرده است چیزی از فضل و برتری را
مگر اینکه نازل کرده است آنرا در سایر کتابهای خود و ما وصف کرده شده ایم
بر آن میپذیرفتند. واما دشمنان ما میدانند هرگاه بشنوند فضیلت ما را انکار
میکنند آنرا و باز میدارند دیگران را از اقرار کردن و تکبر و سرپیچی میکنند و ایشان
بفکر فرو میروند در گفتن آدم که چون دید نامهای ما را که با نور در سرادق عرش
نوشته شده گفت خدای من و آقای من آفریده ای خلقی را پیش از من که محبوبتر است
از من بسوی تو فرمود خدا آری ای آدم اگر نبودند ای آدم این نامهای نوشته
شده بر سرادق عرش من خلق نمیکردم آسمان بنا گذارده شده را و نه زمین گسترده
شده را و نه مَلَکِ مُقرّبی را و نه پیغمبر مرسلی را و نمی آفریدم تورا ای آدم پس گفت
خدای من و آقای من کیانند اینها فرمود اینها از ذریّه تو هستند ای آدم پس
مژده باد تورا و شاد باش و بسیار ستایش و سپاس مرا بجا آور برای این نعمت آدم
گفت ای پروردگار من بحق ایشان بیامرز برای من گناهان مرا - بذات خدا قسم است
که ما بودیم آن کلماتی که آدم تلقی کرد از پروردگار خود پس برگزید اورا و پذیرفت
توبه اورا و راهنمائی کرد اورا - و بدرستیکه ایشان یعنی دشمنان ما روایت
میکنند که خدا ما را از یک نور آفرید پیش از آنکه خلق و دنیا و آخرت و بهشت و

جهنم را با فرزندی چهار هزار سال که تسبیح میکردیم خدا را و تهلیل میگفتیم او را و تکبیر میگفتیم او را و تمجید میکردیم او را

قال المفضّل یا سیدی هل بذلک شاهد من کتاب الله قال نعم یا مفضل قوله جلّ من قائل وله ما فی السموات وما فی الارض ومن عنده لا یستکبرون عن عبادته ولا یستحسرون یسبحون اللیل والنهار لا یفترون الی قوله عز ذکره وقالوا اتخذ الرحمن ولداً سبحانه بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یشفعون الا لمن ارتضی وهم من خشیته مشفقون ومن یقل منهم انی اله من دونه فذلک نجزیه جهنم وکذلک نجزی الظالمین ویحک یا مفضل الستم تعلمون ان من فی السموات هم الملائکة ومن فی الارض هم الجان والبشر وکل ذی حرکة قال المفضل ما تقول یا مولای فی ومن عنده فقال یا مفضل ومن عنده نحن الذین کنا عنده ولا کون قبلنا ولا حدوث سماء ولا ارض ولا ملک ولا نبی ولا رسول

مفضّل گفت ای آقای من آیا براین که فرمودی شاهدی از کتاب خدا هست فرمود آری ای مفضّل فرموده خدا که بزرگست گوینده آن که فرموده وبرای او است آنچه که در آسمانها است وآنچه که در زمین است وکسانیکه نزد او هستند که سرکشی نمی کنند از پرستش او وماندهٔ نمیشوند شبانه روز تسبیح میکنند وسست نمیشوند در تسبیح کردن تا آنجائیکه میفرماید وگفتند فرا گرفته است خدای بخشنده پسری را همیشه

پاک و منزه است خدا از داشتن فرزند بلکه بندگانی هستند گرامی داشته شده که پیشی نمیگیرند او را بگفتار و ایشان بامر او کار میکنند میداند آنچه را که در میان دستهای ایشانست و آنچه در پشت ایشان است و شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که راضی و خشنود باشد و ایشان از ترس او خائف و ترسانند و کسیکه بگوید از ایشان که من خدائی هستم غیر از او یعنی غیر از خدای یکتا پس او را سزا میدهیم و سزای او آتش جهنم است و همچنین سزا میدهیم ستمکاران را رحمت بر تو باد ای مفضل آیا نمیدانید شما که مراد از من فی السموات در این آیه ملائکه و فرشتگانند و مراد از من فی الارض پریان و آدمیانند و هر صاحب حرکتی پس کیانند کسانی که فرموده است و من عنده که آنها بیرون میروند از جمله ملائکه و بشر و جن و هر صاحب حرکتی مفضل گفت چه میگوئی ای آقای من در و من عنده فرمود ای مفضل مراد از و من عنده مائیم که در نزد او هستیم و بودیم در نزد او و نبود پیش از ما هیچ بوده ای و نه حادث شدن آسمانی و نه زمینی و نه فرشته ای و نه پیغمبری و نه فرستاده شده ای

قال المفضل فبکیت و قلت یا مولای یا ابن رسول الله هذا و الله هو الحق المبین فهل نجد فی کلامکم و الاخبار المرویة عنکم شاهدا کما وجدتنه من کتاب الله قال نعم یا مفضل فی خطبة امیرالمؤمنین علیه السلام یوم ضرب سلمان بالمدینة و خروجه الی الجبان و خروج امیرالمؤمنین و قوله علیه السلام

یا سلسل سل لا تجهل سلنی یا سلمان انبئک البیان و امنحک البرهان فقال سلمان اودعنی الحیوة واهلنی الخطوة الی الرشاد اذ بلغ فرج بغزیة لذلک الشجی وهذا یوم لا بعده فتنفس امیرالمؤمنین علیه السلام ثلاثا صعداء

مفضل گفت پس گریه کردم و گفتم ای مولای من ای پسر رسول خدا ایست بذات خدا قسم آن گفته حق و راست و واضح پس آیا میبابی در کلام خودتان و اخباری که روایت شده است از شما شاهد برا همچنانکه از قرآن شاهد نشان دادی بمن فرمود آری ای مفضل در خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در روزی که زده شد سلمان در مدینه و روز بیرون رفتن او بسوی جبان و آن نام صحرا و موضعی است در خارج مدینه و بیرون رفتن امیرالمؤمنین و گفتن او که ای سلسل (و این لقبی است که امیرالمؤمنین علیه السلام سلمان را لقب داده بود چنانچه از بعض از اخبار مستفاد میشود و حاجی نوری اعلی الله مقامه در مقدمه کتاب نفس الرحمن گفته که آنحضرت سلمان را سلسل نام گذارد) سؤال کن نادان نباش بپرس از من ای سلمان واضح میکنم و بتو خبر میدهم بیان را و بدست تو میدهم برهان را سلمان عرضکرد ودیعه میگذارد مرا زندگانی و ندا میکند مرا بعزم گذاردن در راه هدایت زمانیکه فرج رسد بغزیه و این روز ریست که چنین روزی بعد از این نیست پس امیرالمؤمنین علیه السلام سه مرتبه آه سردی کشید

ثم قال الحمد لله مدهر الدهور وقاضی الامور ومالک نواصی

ختم المقادیر الذی کنا بکینونیتہ قبل الحلول فی التمکین وقبل مواقع صفات التمکین فی التکوین کائنین غیر مکونین فاشین غیر منشاشین (منشا سلین) ازلیین لا موجودین ولا محدودین منہ بدأنا والیہ نعود لان الدہر فینا قسمت حدودہ ولنا اخذت عہودہ والینا ترد (برزت) شہودہ فاذا استدارت الادوار وتطاول اللیل والنہار فالعلامۃ العلامۃ والشامۃ و القامۃ والوفرۃ والاسمر والاضخم والعالم غیر المعلم والمحجوبما لم یعلم قد ساقتہم الصفات واستوغلت بہم الخیرات ولبستہم الضلالات وتشتت بہم الطرقات فلات حین مناص اما یا اہل حرم اللہ سبوخذ لنا بالقصاص من عرف غیبنا فہو مشہدنا نحن اشبہ بشابہنا والاعلون مولنا کالصخرۃ من الجبال التہامیۃ نحن القدرۃ ونحن الجنب ونحن العروۃ الوثقیٰ ونحن الجانب محمد العرش عرشہ اللہ علی الخلائق ونحن الکرسی واصول العلم الا لعن اللہ السالف والتالف والمسقفر والجائر ومن اولہا تبوعا انا باب المقام وحجۃ الخصام ودابۃ الارض وفاصل القضاء وصاحب العصا والسدرۃ المنتہی وسفینۃ النجاۃ من رکبہا نجی ومن تخلف عنہا ہوی لم تقم الدعائم فی تخوم اقطار الاکناف ولا من اعمدۃ فساطیط السحاب الاعلی کواہل انوارنا نحن العلم ومحبنا الثواب و ولایتنا فصل الخطاب ونحن حجبۃ الحجاب فاذا استدار الفلک قلتم مات

اوهلك بای وادٍ سلكت فبای الی الله تخذون اومن نجاة متخذة الا

ان المطیع هوالسامع والسامع هوالسابق والسابق هوالعالم والعالم

هوالعامل والعامل هوالساتر والساتر هوالكاتم والمولی هوالخاسر

فغلبوا هنالك وانقلبوا صاغرين وسيعلم الذين ظلموا ای منقلب ينقلبون

ان من نظر فی الحبل المتين الی قرار عين الماء المعين الی بسيطة التمكين

الی برصاء الصين الی مصارع فتور الطالقان الی فوقانين واصحاب

قيس واصحاب لبس الاعلين العالمين العالين الی كتبة اسرار طواسين

الی بيداء العين التی حدها الرای التی قواعدها جوانبها الی ثری الارض

السابعة السفلی الی الخالق لما يشاء سبحانه وتعالی عما يشركون

لغات مدهر الدهور پدید آورنده وگردانندہ روزگارها نواصی جمع ناصیه پیشانی وموی پیش سر که بگرفتن آن صاحبش عاجز وذلیل وناتوان شود ختم المقادیر خاتمه دادن وخاتمه شدن مقدرات کینونت بود کردن حلول درآمدن تمکین جای برجا کردن وتوانا نمودن وقادر بر چیزی کردن مواقع جمع موقع بمعنی جایگاه افنا تکوین هست کردن واز نو بیرون آوردن وآفریدن خدا موجودات را کائن هست شونده مکون هست گردیده شده مناشی آنچه که قبول ایجاد کند ناشی اول آفرینش وبخستین پیدا ازلی منسوب به ازل است یعنی همیشه وجاوید موجود هست شده محدود چیزیست که نهایت داشته باشد علامت نشانه سشامه علامت وخال

است که در اعضای شخص باشد قامت بالا بلند و قد و بالا وفرة موی مجتمع در سر یا تا نرمهٔ گوش اسمر گندم گون اضخم سطبر و تنومند محبوّ عطا و بخشش داده شده استعجال طلب سرعت و شتاب کردن فلات حین مناص یعنی پس نیست وقت عقب نشینی و فرار کردن من عرف عیننا فهو محل شهودنا یعنی کسیکه عارف بعیب و نورانیت باشد ما محل شهود او میباشیم یعنی ما را میبیند نحن اشبه بمثشابهتنا یعنی ماییم بهم ماند بودن خودمان بیکدیگر یعنی دیگران خود را ماننده ما ندانند و خلق و خلق و منطق و رفتار و گفتار خود را بما قیاس نکنند والاعلون موالینا یعنی دوستان ما بلند مرتبه ترند از غیر ایشان کواهل جمع کاهل یعنی بزرگ و آقای مردمان در دفع ملمات و انجام مهمات ایشان و سر دوش را گویند حجبة الحجاب سرکرده و رئیس دربانها الحبل المتین لقب امیرالمؤمنین علیه السلام است الماء المعین از القاب امام زمان و حجت عصر عجل الله تعالی فرجه است بوصاء صین زمینهای سفید رنگ درهم آمیخته چین است مصارع فتو رطالقان جای کشتگان از انصار و یاران قائم گیلانی و سید حسنی است ایتی مقر و غلبه قیس مبتلای از عربند و شهر است نزدیک مصر و جزیره ایست در بحر عمان لیس مرد دلیر بیباک کتبه اسرار طواء عده ای از اصحاب خاص امام زمانند

معنای خطبه

کل ستایش مخصوص ذات خداست که پدید آورنده و گردانده روزگارهاست

وگذرانندهٔ کارها است و مالک موهای پیشانیها است برای تمام شدن مقدرات
اینچنان خدائیکه بودیم ما بیود کردن او پیش درآمدن ما بپا برجائی و توانائی و
قدرت برچیزی داشتن و پیش از جایگاه شدن صفات پابرجائی و توانائی و قدرت
داشتن برچیزی در وقت هست کردن و بوجود آوردن موجودات هست شونده آ
بودیم پیش از هست کرده شدن اولین از پیش و نخستین پیدائی بودیم پیش از آنکه
قبول اولین از پیشی و نخستین پیدائی کنیم همیشه جاوید بودیم در حالیکه هست نشده
بودیم و نهایت و محدودیتی نداشتیم ابتداء شدیم از او و بازگشت ما بسوی او است
زیرا که حدود و نهایات روزگار در ما قسمت کرده شد و برای ما از روزگار عهد
گرفته شد و شاهدهای آن بسوی ما رد کرده خواهد شد پس چون قبول دور
زدن کرد دورها و دراز شد شب و روز دریابید نشانه را دریابید نشانه را و خال
مخصوص و قد و بالای معهود که موهای سر او و افزونیهای گوش او رسیده و گندم
گون وسط جثه و تنومند و دانائی است که از کسی تعلیم نگرفته و آنچه را که بمبدأ آن بسته
با وعطا و بخشیده شده میکشانند ایشانرا صفتها و سرعت و شتاب میاورد بر ایشان
نیکیها و میپوشانند ایشان را گمراهیها و مختلف و پراکنده شود بسبب ایشان
راهها پس بیست وقت عقب نشینی و فرار کردن آگاه باشید ای اهل حرم خدا
که از آنچه بما ها وارد کرده و میکنید قصاص گرفته شود کسیکه نشناسد ما را به
غیب و نورانیت او و محل مشاهده ما است یعنی خود ما را به او نشان میدهیم

ما شبیه تریم بشباهت داشتن ما بیکدیگر از دیگران یعنی دیگران حالات و اطوار و
کردار و گفتار و رفتار خود را بما ها قیاس نکنند و ما را مانند خود بشر عادی ندانند
و دوستان ما بالاترین و بلند مرتبه ترین مردمانند مانند صخره های کوههای تهامه
در دوستی ما و ایمان ثابت و پا برجایند ما ئیم قدرت خدا ما ئیم پهلو ما ئیم حلقه
محکم ولایت ما ئیم طرف و جانب خدا محمد عربی است که قوی گردانیده است او را
خدا بر همه خلق ما ئیم کرسی و ریشه های علم و دانائی آگاه باشید لعنت کند خدا
آنهائی را که خود را پیش انداختند و حق ما را غصب کردند و آنهائیکه تلف شونده
اند در اثر مخالفت با ما و فاسق و بد کارها و کسانیکه تابع شدند اولی این دو نفر را
منم نائب مقام رسالت منم حجت برای خصمها منم جنبنده زمین منم جدا کننده حکم
منم صاحب عصا منم سدرة المنتهى و کشتی نجاتیکه هر که بر آن سوار شد نجاه یافت
و هر که مخالفت کرد از آن هلاک شد بر پا نیز ایستاده است ستونها در تیره قطرهای
اطراف و جوانب و نه هیچیک از پایه های چشمه های آبها مگر آنکه بر دوش نورهای
ما است ما ئیم علم و دانائی و محبت ما باعث ثواب است و ولایت و دوستی
ما قطع کننده گفتگوها است ما ئیم دربانان دربار الهی پس چون دور زدند
چرخ و گفتند مرد یا هلاک شد و بکدام وادی رفت دستگیر شما نبوی خدا
کیست و از کجا نجاة خود را بدست میگیرید آگاه باشید اطاعت کننده کسی است
که شنونده باشد و شنونده کسی است که پیشی گرفته باشد و پیشی گیرنده کسی

استکه عالم باشد وعالم کسی است که عامل باشد وعامل کسی است که ساتر و پوشنده عیب باشد وساتر کسی است که کتمان کننده باشد واعراض کننده از حق کسی است که زنا کار باشد پس مغلوب میشوند در ان زمان و برمیگردند در حالیکه کوچک و خوار و ذلیل خواهند بود وزود باشد که بدانند ستمکاران که در چه برگشتن گاهی برخواهند گشت بدرستیکه نظر کند در ریسمان محکم ولایت یعنی امیرالمؤمنین تا تر چشمهٔ ماء معین یعنی وجود مبارک امام زمان محمد بن الحسن العسکری تا زمانیکه بساط پا برجائی وتوانائی وقدرت بر هر چیزی گسترده شود وعدالت ودادخواهی تا اقصی بلاد چون منطقه زمینهای ان که خال سفید دارد بگردد تا جای افتادن قبرهای طالقان وتا جاهای قهر وغلبه ویاران قبیله قیس وداخل در مصاحب شدن مرد دلیر بیباک که از برترین وبالاترین جهانیان که از عالین که مقرب ترین خلق است در نزد خدا وتا زمان ظهور پوشیدگان اسرار طاسینهای قرآن تا بیابان چشمه ساری که بنهایت زمین رسد که قواعد ان جوانب واطراف ان است تا برسد بزمین هفتم که نیست تر طبقات زمین است تا برسد بجائی که بخواهد خالق هر چیزی که میخواهد منزه وپاک است خدائیکه بلند وبرتر است شأن او از انچه شریک اورند برای او

مؤلف گوید قسمت اخر این خطبه از لغز واسرار است که انشاء الله در محل خود در قسمت نقل اقوال علماء حروف که مربوط باین مقام است در جزو چهارم یا پنجم این کتاب بقدر میسور و مقتضی شرح داده خواهد شد

قال المفضل یا بن رسول اللہ ان ھذا الکلام عظیم تتحیر فیہ العقول فثبتنی ثبتک اللہ وعرفنی ما قول امیر المؤمنین علیہ السلام

قال الصادق علیہ السلام الذی کنا بکینونیۃ (بکینونتہٖ) فی القدم والازل وھو المکون ونحن المکان وھو المشیئ ونحن الشیئ وھو الخالق و نحن المخلوقون وھو الرب ونحن المربوبون وھو المعنی ونحن الاسماء و ھو المحتجب ونحن الحجب (حجبہٖ) قبل الحلول بالتمکین قبل حلول انوارنا وارواحنا فی الاجسام والاعراض والتمکین ممکنین لا بحلول ولا نزول وقبل مواقع صفات التمکین والتکوین قبل ان یوصف بالبشریۃ والصور والاجسام و الاشخاص ممکنۃ مکونۃ کائنین لا مکونین اجساما وصورا ناسئین لا متناسلین محمد بن عبداللہ بن عبدالمطلب بن ھاشم بن عبدمناف الی ادم والحسن والحسین ابناء امیر المؤمنین وفاطمہ بنت محمد صلی اللہ علیہ والہ وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی ومحمد بن الحسن بھذا النسب لا متناسلین ولا ذات اجسام ولا صور ولا امثال الا انوار نسمع اللہ ربنا ونسمع ونطیع یسبح بنفسہ فنسبحہ ویھللھا فنھللہ ویکبرھا فنکبرہ ویقدسھا فنقدسہ ویمجدھا فنمجدہ فی ستۃ اکوان کل کون منھا ما شاء اللہ من المدۃ وقولہ ازلیین لا موجودین وکنا ازلیین قبل الخلق لا موجودین باجسام وصور

مفضل گفت ای پسر رسول خدا این کلام بزرگی است که حیران میشوند درآن عقلها پس ثابت بدار مرا خدا ثابت بدارد تورا و بشناسان مرا معنای آنچه را که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده

صادق علیه السلام فرمود که الذی کنا بکینونته مراد این است که بودیم ما ببود کردن او و در پیش در آمدن خلق همیشه واو هست کننده است وما هست شده واو چیز کننده است وما چیز شده واو آفریننده است وما آفریده شدگان واو پروردگار است وما پرورده شدگان واو معنا است وما نامها واو پوشیده شده از حواس است وما در بابهای واو قبل الحلول بالتمکین یعنی پیش از درآمدن نورهای ما وروحهای ما در جسمها و عرضها والتمکین پابرجا وتوانا وقدرت داده شده که تغییرپذیر نباشیم وهمیشه پابرجا باشیم وقبل مواقع صفات التمکین والتکوین یعنی پیش از آنکه وصف کرده شویم بصفت بشریت وصورتها وجسمها واشخاص پابرجا شده هستی شده کائنین لا مکونین یعنی انواری بودیم نزد خدا که بصورت جسمها وصورتها در نیامده بودیم ناشئین لا متناسلین ایجاد شونده بودیم همین نسبی که داریم محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف تا سلسله نسب ما به آدم رسد وحسن وحسین پسران امیرالمؤمنین وفاطمه دختر محمد صلی الله علیه واله وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن

موسیٰ و محمد بن علیؑ و علی بن محمدؑ و حسن بن علی و محمد بن الحسنؑ نه اینکه در اصلاب
و ارحام قرار گرفته باشیم و صاحبان جسمها و مثالها و صورتها باشیم مگر اینکه
نورهائی بودیم که تسبیح میکردیم خدا را و میستودیم و اطاعت میکردیم خدا تسبیح میکرد
نفس خود را پس ما تسبیح کردیم او را و تهلیل میکرد نفس خود را پس ما تهلیل کردیم او
را و تکبیر میکرد نفس خود را پس تکبیر کردیم او را و تقدیس میکرد نفس خود را ما تقدیس
کردیم او را و تمجید میکرد نفس خود را پس ما تمجید کردیم او را در شش کون در هر
کونی از آن تا مدتیکه خدا میخواست و قوله از لیتین قبل الخلق لا موجودین یعنی
همیشه پیش از خلق بودیم امّا نه چنانکه با اجسام و صورتها موجود باشیم

قال المفضّل یا سیدی ما هذه الاکوان قال یا مفضّل امّا الکون الاوّل
فنورانی لا غیر و نحن فیه و امّا الکون الثانی فجوهری لا غیر و نحن فیه و امّا
الکون الثالث فهوائی لا غیر و نحن فیه و امّا الکون الرابع فمائی لا غیر و
نحن فیه و امّا الکون الخامس فناری لا غیر و نحن فیه و امّا الکون السادس
فاظلة و ذرّ ثم سماء مبنیة و ارض مدحیة فیها الجان خلقه الله من مارج من
نار الی ان خلق الله آدم من تراب

مفضّل گفت ای آقای من این اکوان کدام است فرمود ای مفضّل امّا
کونِ اول کونِ نورانی است نه غیر آن و ما در آن هستیم و امّا کونِ دوم کونِ جوهری است
نه غیر آن و ما در آن هستیم و امّا کونِ سوم کون هوائی است نه غیر آن و ما در آن

ان هستیم   واما کون چهارم کون ابی است غیر از ان و ما در ان کون بوده ایم   واما کون پنجم کون اتشی است غیر از ان و ما در ان کون بوده ایم   واما کون ششم کون اظله است و در پی اسمان بنا گذارده شده و زمین کسترده شده ای که در ان است گروه جن که خلق کرده است خدا انها را از اتش بی دود تا اینکه افرید خدا ادم را از خاک

قال المفضل یا سیدی فهل کان فی هذه الاکوان خلق منها فی کل کون قال نعم یا مفضل — مفضل گفت ای اقای من پس ایا در این اکوان افریده شده ای از انها هست در هر کونی فرمود اری ایمفضل

قال المفضل یا سیدی تجد الخلق الذی کان فیها و نعرفه قال نعم یا مفضل ما من کون الا و فیه خلق منه نوری و جوهری و هوائی و مائی و ناری و ترابی یا مفضل انحب اقرب علیک و اراک ان فیک من هذه الستة الاکوان اللاتی ذکرتها ثم خلقت و خلق هذا البشر و کل ذی حرکة من لحم و دم   قال المفضل نعم یا سیدی

قال یا مفضل الذی فیک من الکون النورانی نور ناظریک و ناظراک مقدار عدسة تریهما ما ادرکاه من السماء و الهواء و الارض و ما علیها و فیک من الکون الجوهری قلبک و هو جوهر یحس به و تعقل و تنظر و هو ملک الجسد و فیک من الکون الهوائی الهواء الذی هو انفاسک و حرکاتک المترددة فی جسدک و منه تفیض العروق بالمائیة عرقا تنسلس به خلقتک و منطقک و فیک من الکون الناری الحمی الذی فی ترکیب جسدک و هو المنضج المعفن ما کلک

وَمشاربك وما وردالى معدتك وهوالذى اذا حككت بعضاً ببعض كدت ان تقدح منه ناراً وبذلك الحرارة بمت حركاتك ولولا الحرارة لكنت جماداً وفيك من الكون السادس الترابى عظمك ولحمك وجلدك وعروقك ومفاصلك وعصبك وتمام جسمك

مفضّل گفت اى اقاى من اياميابيم افريده شده گابراكه دران اكوان ميبا شند وميشناسيم ان خلق را فرمودارى ايمفضّل نيست هيچ كونى مگر اينكه دراينست خلقى از نورى وجوهرى وهوائى وابى واتشى وخاكى ايمفضّل ايا دوست ميدارى كه تقريبى برتو بگويم وبنمايانم برتو ازاين شش كونيكه ذكركردم اثرا وپس ازان افرينش تو وا فرينش اين بشررا وهرصاحب حركتِ ازگوشت وخونى را مفضّل گفت ارى اى اقاى من فرمود ايمفضّل انچه كه درتوهست ازكونِ نورانى ان مردمك وديده بان چشم تست ديده بانهاى هركدام ازانها باندازه دانه عدسى است كه بران ميبينى انچه را كه درك ميكنند انها را از اسمان وهوا ودر زمين وانچه كه بالاى انها است ودرتواست ازكونِ جوهرى دلِ تست وان جوهر نست كه حسّ وتعقل ميكنى بران وميبينى بران وان پادشاه جسداست ودرتو از كونِ هوائى ان هوائيست كه عبارت از نفسهاى تو باشد وحركتها ئيكه در جسد تو رفت وامد دارد ودرتو از كونِ ابى رطوبت واب دهن واشك چشمهاى تست وان رطوبتها ئيكه از بينى ودهن وجسدِ تو بيرون ايد وازان رگها بسبب ما ئيست عرق بيرون ميايد تا خلق ومنطق توسليس وروان باشد ودرتو

از کون ناری آن حرارت و گرمی است که در ترکیب جسد تو است که آن طبخ دهنده و
منعفن کننده خوراکیها و مشروباتی است که میخوری و میاشامی و انچه داخل معده
تو میشود و آن چیز یست که وقتی که بعضی از اعضای خود را بعض دیگر بسائی در
اثر گرم شدن نزدیکست که آتش از آن جستن کند و براین گرمی ستکه حرکتهای
تو تمامیت پیدا میکند و الاّ جمادی بی حرکتی بودی   و در تو است از کون ششم
که کون خاکی است استخوان و گوشت و پوست و رگها و مفاصل و عصبها و همه
جسم تست

قال المفضّل یا مولای انّی لاحبّ انّ شیعتکم لو غلت فیکم الغلوّ لم
یهتدوا الی وصف یسیر مما فضّلکم الله من هذا العلم الجلیل

مفضّل گفت ای مولای من بدرستیکه من دوست میدارم که شیعیان
شما اگر درحق شما غلو میکنند راه نیافته اند بوصف کمی از آنچه که خدا برتری داده
است شما را از این علم بزرگ

قال الصّادق علیه السّلام یا مفضل مالک لا تسئل عن تفصیل خلق
السّتۃ الاکوان قلت یا مولای بهرنی والله عظیم ما سمعت وشغلنی عن السوال
قال الصادق علیه السلام یا مفضل نحن کنا فی الکون النورانی ولا غیره والجوهر
ولا غیره والهوائی ثم خلق من الهواء وهم جند من الملائکۃ اما سمعت عن جدی
رسول الله صلی الله علیه واله انه قال لا یطرحن احدکم ببول من عالی جبل ولا

سطح بیت ولا من راس قلعة ولا فی ماءٍ فانّ للهواءِ سکاناً وللماءِ سکاناً
فرمود صادق علیه السلام ایمفضل چرا نمیپرسی از تفصیل خلق شش کون
گفتم ایمولای من بحیرت انداخت مرا واللهِ بزرگی انچه که شنیدم وباز داشت مرا از پرسیدن
فرمود صادق علیه السلام ایمفضل بودیم ما در کونِ نورانی وغیر از ما کسی نبود ودر
کون جوهری وغیر از ما کسی نبود ودر کون هوائی پس افرید خدا خلقی راکه ایشان از
ملائکه بودند ایا نشنیده این روایت راکه از جدم رسولخدا صلی الله علیه واله روایت
شده که فرموده بول نینداز دیکی ازشما از بالای کوه ونه از بام خانه ونه از سر تلی بلند
ونه درآب زیرا که از برای هواء ساکنینی هستند واز برای اب هم ساکنینی هستند
قال المفضل یا مولای قد سمعت ذلک فمما خلق اهل الماء قال خلق اهل
الماء بصورٍ واجسام نطقوا بثلاثٍ وعشرین لغة وقامت فیهم النذر والرسل والامر
والنهی وصارت عنهم ولادات ونسل وکونهم من الماء الذی یقول الله عزوجل
وکان عرشه علی الماء قال نعم یا مولای فالجان قال الصادق علیه السلام یا مفضل
لما خلق الله السموات والارض اسکن خلق الماء فی الماء والبحار والانهار والینابیع
والاعین ومنابع الماء حیث کانت من الارض واسکن الارض الجان الذی خلقه
الله من مارج من نار فقامت فیهم النذرات والرسل ونطقوا باربعة وعشرین
لغة ثم خلق الله ادم وامر ابلیس بالسجود له والسجود هو الصلوة فابی واستکبر
وقال لم اکن لاسجد لبشر خلقتنی من نار وخلقته من طین فتجبر علی الله واستکبر

وعصی وقاس ویله النار والتراب فرأی ان النار افضل ولو علم ویله النور الذی
فی آدم وهی الروح التی نفخها الله فیه وکان افضل من النار التی خلق منها ابلیس
لفسد قیاسه

مفضّل گفت ای مولای من از روی تحقیق شنیدم این را پس اهل آب از چه
چیز آفریده شدند فرمود آفریده شدند اهل آب بصورتها و جسمهائی که سخن میکنند
به بیست وسه لغت وقیام کردند درمیان ایشان بیم دهندگان وفرستاده شدگانی
با امر ونهی واز ایشان فرزندان بوجود آمد ونسل از ایشان پیدا شد وایجاد کرد خدا
آنها را از آب که میفرماید خدای عزوجل وبود عرش او بالای آب گفت آری ای
مولای من پس سلسله جن را چگونه آفرید فرمود صادق علیه السلام ای مفضّل
چونکه خدا آفرید آسمانها وزمین را ساکن گردانید خلق آبی را در آب دریاها و
نهرها وچشمه سارها ومحلهای جوشش آب ومنبعهای آب در هرکجای از زمین
که بود ودر زمین ساکن گردانید طایفه جن را که آفرید ایشان را از آتش بی دود
پس قیام کردند درمیان ایشان بیم دهندگان وفرستاده شدگان وبه بیست و
چهار لغت سخن گفتند پس از آن آفرید خدا آدم را وامر کرد شیطان را بسجده
کردن برای آدم وسجود نماز بوده است پس آبا کرد وتکبر نمود وگفت من به بشر
سجده نمیکنم زیرا که آفریدی مرا از آتش واو آفریدی او را از گل پس سرکشی کرد از فرمان
خدا وتکبر نمود وگناه کرد وقیاس کرد عذاب بر او باد آتش را با خاک پس چنین دید

که آتش برتری دارد از خاك واگر میدانست عذاب خدا براو باد که نوری که در آدم است وآن روحی است که دمید آنرا خدا دراو و برتر میباشد از آتش که خدا از او شیطان را آفرید هرآینه قیاس او فاسد میشد

قال المفضل یا مولای او لیس ابلیس کان من الملائکة قال الصادق علیه السلام بلی یا مفضل هو من الملائکة لا الروحانیة ولا النورانیة ولا سکان السموات ومعنی ملائکة هو اسم واحد منصرف علی معان فهو ملك وملك ومالك ومملك هذا کله اسم واحد وکان من ملاك الارض اما سمعت الله عز وجل یقول الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربه وقال عز وجل والجان خلقناه من قبل من نار السموم وقال یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان وقوله قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن فقالوا انا سمعنا قرآنا عجبا فآمنا به ولن نشرك بعبادة ربنا احدا

مفضل گفت ایمولای من آیا شیطان از ملائکه است فرمود صادق علیه السلام بلی ایمفضل او از ملائکه است ولیکن از ملائکه روحانیه نیست ونه از ملائکه نورانیه ونه از ساکنین آسمانها است ومعنای ملائکه آن یك اسم است که منصرف میشود بر معنیهائی پس آن بمعنای ملك وملك ومالك ومملك است همه اینها معنای یك اسم است وشیطان از مالکین زمین بوده آیا

نشنیده‌ای که خدای عزّ و جلّ میفرماید مگر ابلیس که از جنّ بود پس کافر شد و تجاوز کرد از امر پروردگار خود و فرمود خدای عزّ و جلّ و ما آفریدیم جن را پیش از آدم از آتش گرم سوزنده و فرمود ایگروه جنّ و انس اگر میتوانید نفوذ کنید از کلفتیهای آسمانها و زمین پس نفوذ کنید و نفوذ نخواهید کرد مگر با حجت و دلیل و فرموده او است که بگو ای پیغمبر که وحی فرستاده شد بسوی من که شنیدند گروهی از جنیان قرآن را پس گفتند که ما شنیدیم قرآنرا که شگفت آورنده است پس ایمان آوردیم بآن و هرگز شریک قرار نمیدهیم در بندگی کردن پروردگار خود کسی را

قال المفضّل نعم یا مولای قد فهمت و علمت فکیف کانت الاظلّة قال قول الله عزّ و جلّ اَلَمْ تَرَ اِلٰی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ ولو شاء لجعله ساکناً ثم جعلنا الشمس علیه دلیلا ثم قبضناه الینا قبضاً یسیراً یا مفضل ان الله امر الا ظلّة ولا ظلّ ولا اظلال غیرها فاخذ بقدرته من بنی ادم و من ظهورهم ذریاتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی اقررنا

مفضّل گفت آری ای آقای من از روی تحقیق فهمیدم و دانستم پس سایه‌ها چگونه بوده است فرمود گفته خدای عزّ و جلّ است که فرموده آیا ندانستی که پروردگار تو چگونه کشیده است سایه را و اگر میخواست هر اینه آنرا ساکن قرار میداد پس قرار دادیم آفتاب را دلیل بر وجود آن پس گرفتیم آنرا گرفتن اندکی ای مفضل بدرستیکه خدا فرمان داد سایه‌ها را در حالتیکه هیچ سایه‌ای و سایه اندازی

بنود پس بقدرت خود گرفت انرا از بنی آدم و از پشت های ایشان و گواه گرفت ایشانرا بر نفسهای خودشان که آیا من پروردگار شما نیستم گفتند چرا اقرار کردیم

قال المفضل وکانوا ذوی اجسام وصور وبصر وسمع ونطق وعقل قال الصادق علیه السلام نعم یا مفضل ولو لم یکن لهم سمع وابصار وعقول لما خاطبهم ولا اجابوا قال المفضل فکانوا کذا او کیف کنا قال کنتم اشباحًا وارواحًا بابصار وسمع وعقول ونطق ثم اخذ علیکم العهد ان الله ربکم وحده

مفضل گفت اینها صاحبان صورت وجسمها وچشم وگوش ونطق وعقل بودند فرمود صادق علیه السلام آری ای مفضل اگر برای ایشان گوش وچشمها وعقلها نبود هر اینه ایشانرا مورد خطاب قرار نمیداد واینها هم جواب نمیگفتند گفت مفضل پس همچنان بودند یا گفت چگونه بودیم ما فرمود اشباح وارواحی بودید با چشمها وگوش وعقلها وگویائی پس بر شما عهد گرفت بیکتائی ویگانگی خدائی که پروردگار شما است

قال المفضل یا مولای فلما اخذ علینا العهد بما اقررنا به له کیف کنا الی ان ظهرنا قال کنتم فی علم الله معدودین منسوبین معروفین شخصًا شخصًا نفسًا نفسًا منذ وقت الاظلة الی یوم القیمة فلما خلق الله آدم ونفخ فیه من روحه وخلق منه حواء وهو قوله عز وجل خلقکم من نفس واحدة وخلق منها زوجها لتسکن الیه اسکنکم جمیعًا صلب آدم واخرجکم منه ومن حواء

تظهرون فی اوان ظهورکم وتبلغون الی اجالکم ویقبضکم الله الیه

مفضل گفت ای مولای من پس چون عهد گرفت خدا از ما با یجد کرد اقرار کردیم به آن برای او وحال ما چگونه خواهد بود تا وقتیکه ظاهر شویم فرمود که میباشید شما در علم خدا شمرده شده گان ونسبت داده شده گان وشناخته شده گان شخص بشخص ونفس بنفس تا وقت اظله تا روز قیامت پس چون آفرید خدا آدم را ودمید در او از روح خود وآفرید از او حواء را وانست گفته خدای عز وجل که فرموده آفرید شما را از یك نفس وقرار داد از آن جفت او را تا ساکن شود بسوی او ساکن گردانید همه شما را در صلب آدم وبیرون آورد شما را از او واز حواء که ظاهر میشوید در اوقات ظاهر شدنتان ومیرسید بمدتهای خودتان ومیگیرد خدا شما را بسوی خود

قال المفضل فاین کنتم یا ابن رسول الله من العرش فی وقت الاظلة قال کنا عن یمین العرش وشیعتنا معنا واضدادنا وانداد نا عن یسار العرش فلما نادانا ربنا الست بربکم قلنا بلی وقالت شیعتنا مثل قولنا وقالت اضدادنا بلی بافواههم وقالوا فی قلوبهم لا فاخذ الله العهد علی جمیع الذراری بذلك الاقرار واسس البیت بمکة وهو الذی قال عز وجل ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا وهدی للعالمین وانزل الحجر من الجنة ابیض ناصعا یری ما وراء و ما قدامه فاودع الله فیه ذلك العهد وفرض علی الناس الحج الی البیت

فاذا کان یوم القیمة اتی الله بذلک الحجر سمیعا بصیرا بلسان عربی مبین یشهد
لمن وفد الیه بذلک الاقرار الذی فی العهد ویشهد علی من تخلف عنه ممن
استطاع الیه سبیلا بخلاف الوفاء ونقض العهد وقد کان هذا الخبر فی الحجر مع
عمر بن الخطاب وقد استلم فی الحج وامیر المؤمنین علیه السلام حاضر وقال له
یا حجر انی لا شهد علیک انک لا تسمع ولا تبصر ولا تنفع ولا تضر ولا تغنی عنا من
الله شیئا ولکنا رأینا رسول الله صلی الله علیه واله یستلمک فاستلمناک تاسیا
برسول الله واتباعا لفعله وقبض امیر المؤمنین علی عضده وهزه وقال اخطأت
یا ابا حفص فی خطابک للحجر فانثنی الیه عمر فقال له یا اخا رسول الله فیما اخطأت
قال یا عمر ان الله لما اخذ من بنی ادم من ظهورهم ذریاتهم واشهدهم علی انفسهم
قال الست بربکم قالوا بلی اقررنا واخذ العهد علی جمیعهم والمیثاق استودعه الحجر
وفرض الله علی الناس الحج فاذا کان فی یوم القیمة اتی الله بذلک الحجر سمیعا بصیرا
بلسان عربی مبین یشهد لمن وفد الیه بالوفاء ولم یخلف عنه العهد فبکی عمر
واستلم صدر امیر المؤمنین علیه السلام وقال فدیتک یا ابا الحسن لا عشت فی بلد
لا کنت فیها فرجع عنه وهو یقول لولا علی لهلک عمر

مفضل گفت پس کجا بودید شما ای پیغمبر از جاهای عرش در وقت اظله
فرمود ما در طرف راست عرش بودیم وشیعیان ما با ما بودند واضداد ودشمنان
ما در طرف چپ عرش بودند پس چون پروردگار ما ما را اقرار کرد که آیا من پروردگار

شما نیستم گفتیم چرا و شیعیان ما هم مانند گفته ما بلی گفتند واضداد ما بزبانهای
خود بلی گفتند و در دلهای خود لا گفتند پس خدا عهد گرفت بر جمیع ذریه‌ها بهمان
اقرار و تا سیس خانه کرد بمکه و است گفته خدای عز و جل بدرستیکه اول خانه ای
بنا نهاده شد برای مردمان در مکه برکت داده شده و راهنما است برای جهانیان
و فرو فرستاد سنگ را از بهشت که سفید و صاف و نورانی بود دیده میشد آنچه در
پشت او بود و آنچه در پیش روی آن بود پس بر امانت سپرد خدا در آن این عهد را
و واجب کرد بر مردمان رفتن بسوی خانه را پس چون روز قیامت شود میاورد
خدا آن سنگ را در حالتیکه شنوا و بینا است و بزبان عربی واضح شهادت میدهد
برای کسیکه بر آن وارد شده بهمان اقراریکه در عهدنامه ایست که در آن است و
شهادت میدهد بضرر کسانیکه مخالفت از آن عهد کرده اند از کسانیکه مستطیع
بوده که بسوی آن بروند و بر خلاف وفا کرده اند و عهدشکنی نموده اند و این
را در باب حجر با عمر بن الخطاب رسیده که عمر در حج استلام حجر کرد و امیر مؤمنان
علیه السلام حاضر بود که عمر بحجر گفت ای حجر من شهادت میدهم بضرر تو که
تو نمیشنوی و نمیبینی و نفع و ضرری در تو نیست و بینیاز نمیکنی ما را از خدا چیزی
را ولیکن ما چون دیدیم که رسولخدا صلی الله علیه و آله تو را استلام نمود ما
از باب تاسی براو تورا استلام میکنیم تا پیروی فعل او را کرده باشیم امیر مؤمنان
بآواز وی او رد و او را جنبانید و فرمود خطا کردی ای ابا حفص در خطابیکه

با حجر کردی پس ثنا گفت او را عمر وگفت ای ابا الحسن در چه چیز خطا کردم فرمود ای عمر بدرستیکه چون گرفت خدا از بنی آدم از پشتهای ایشان ذریه های ایشانرا وگواه گرفت ایشانرا بر نفسهای ایشان فرمود آیا من نیستم پروردگار شما گفتند بلی اقرار کردیم ما و خدا عهد و پیمان گرفت از همه ایشان و بر امانت به این حجر سپرد و واجب گردانید بر مردم حج را پس چون روز قیامت شود میاورد خدا این حجر را در حالتیکه شنوا و بینا است بزبان عربی واضح شهادت میدهد برای کسیکه بر او وارد شده بوفا کردن بعهد و خلف عهد نشدن از او پس گریه کرد عمر و استلام کرد سینه امیر المؤمنین علیه السلام را وگفت فدایت شوم ای ابا الحسن نمانم در شهریکه تو در آن نباشی پس بازگشت از او در حالتیکه میگفت اگر علی موجود نبود عمر هلاک میشد

قال المفضل فکیف کان منقلبکم من النور حتی انتم آدم و من آدم الی عبد الله و ابی طالب قال یا مفضل اسکننا صلب آدم نورا فسبح الله و بحمده نسبح تسبیحا فی ظهره و فی ظهور آبائنا و جیوب امهاتنا ابا فابا و اما فاما طاهرین معصومین محفوظین فی بالجات الرجال و وجوه النساء و لقد نزلت الملائکة جمیعا و النون و القلم و اللوح المحفوظ علی آدم و حواء فاخذ علیهما العهد و المیثاق علی سائر آبائنا و امهاتنا الی عبد الله بن عبد المطلب و ابی طالب بن عبد المطلب فان نورنا انقسم فیهما نصفین فصف فی عبد الله جدی و نصف فی جدی ابی طالب

بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف ابی امیر المؤمنین ثم زوج الله آمنا فاطمة بجدنا امیر المؤمنین علیهما السلام فکنا کما قال الله تعالی ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم قال الصادق علیه السلام یا مفضل لا تلق مما نلقیه الیک من علم ما فضلت الله به الا الی مستحقه فانه علم لا یحتمله الا من انعم الله علیه به وطهره من الشکوک وکتب الایمان فی قلبه

مفضل گفت پس چگونه بوده جابجا شدن شما از نور تا وقتیکه در پشت آدم آمد بعد از آدم تا عبد الله وابی طالب فرمود ای مفضل جا داده شدیم ما در صلب آدم درحالتیکه نوری بودیم تسبیح میکردیم خدا را وتمجید میکردیم او را میشنید آدم در پشت خود تسبیح ما را ودر پشت پدران خود وپهلوهای مادران خود بودیم پدر بر پدر ومادر بر مادر که همه اینها پاکیزگان ومعصومها بودند درحالتیکه حفظ کرده شده بودند در گشادگیهای میان دو ابروهای مردان و روهای زنان بودیم وهر آینه نازل میشدند ملائکه همگی بانوبت وقلم ولوح محفوظ بر آدم وحواء پس عهد گرفت خدا براین دو وپیمان گرفت بر سایر پدران ومادران ما تا عبد الله بن عبد المطلب وابی طالب بن عبد المطلب پس نور ما دو قسم شد نصف آن در عبد الله جد من ونصف دیگری در جد من ابو طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف پدر امیر المؤمنین قرار گرفت پس تزویج کرد خدا مادر ما فاطمه را بجد ما امیر المؤمنین علیهما السلام پس بودیم ما همچنانکه خدا فرمود

ذریه ای هستند که بعضی از آنها از بعض دیگرند وخدا شنوا و دانا است صادق علیه السلام فرمود ای مفضل القاء نکن ازچیزهائیکه ما نورا القاء میکنیم بتو از علم آنچه را که خدا برتری داد نورا بر آن مگر بکسی که مستحق بر آن باشد زیرا که آن علمی است که تحمل آنرا نمیتواند بکند مگر کسیکه انعام کرده است خدا او را بر آن علم و پاک گردانیده باشد ورا از انواع شکها و نوشته باشد ایمان را در دل او

یا مفضل لامیر المؤمنین علیه السلام فی خطبته الدرة وغیر یقول حدیثنا اهل البیت صعب مستصعب غریب مستغرب لا یحتمله الا صدور حصینة واخلاق رضینة من النجی نقیة یا عجبا کل العجب بین جمادی ورجب فقام صعصعة بن صوحان العبدی فقال له یا امیر المؤمنین ما هذا العجب الذی لا تزال تکرره فی خطبتک کانک تحب ان نسئل عنه قال ویحک یا صعصعة ما لی لا اعجب من اموات یضربون هامات الاحیاء من اعداء الله واعدائنا فکانی انظر الیهم وقد شهروا سیوفهم علی عواتقهم یقتلون المشککین والظانین بالله ظن السوء والمرتابین فی فضلنا اهل البیت قال صعصعة یا امیر المؤمنین ما هؤلاء الاموات اموات الدین او اموات القبور قال لا والله یا صعصعة بل اموات القبور یکرون الی الدنیا معنا لکانی انظر الیهم فی سکک الکوفة کالسباع الضاریة شعارهم اللیل یا ثارات الحسین

ای مفضل کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است در خطبه او که دُرّه نامیده شده
و از او روایت شده که میفرماید حدیث ما دشوار است و دشوار یافته میشود و دور
از فهمها است و دور از فهم یافته میشود تحمل نمیکند آنرا مگر سینه های حفظ کننده
و خوهای نیکو بر نیکوی ثابت در ایمان که از گمراهی پاک و پاکیزه باشد ای عجب و شگفت
آورا است تمام عجب و شگفتی در میان ماه جمادی و ماه رجب پس بپا خواست
صعصعة بن صوحان عبدی و بعرض او رسانید که یا امیرالمؤمنین چیست این
عجب و شگفتی که همیشه آنرا مکرر میکنی در خطبه خود گویا دوست میداری که از
تو پرسیده شود از آن فرمود رحمت بر تو باد ای صعصعه چرا عجب نکنم از مرده گان
که میزنند بر فرقهای زندگان از دشمنان خدا و دشمنان ما گویا میبینم ایشان را
که شمشیرهای کشیده ایشان بالای شانه هاشان است و میکشند صاحبان شک
را و کسانیرا که بدگمانند بخدا و شک کننده گانند در فضل و برتری ما اهلبیت رسالت
صعصعه گفت یا امیرالمؤمنین این جماعت مرده گان کدامند آیا مرده گان دنیند
یا مرده گان قبرها فرمود بخدا قسم است ای صعصعه بلکه مرده های قبرها
هستند که برمیگردند بدنیا با ما گویا میبینم ایشانرا که در کوچه های کوفه
مانند درنده گان شکاری خونخوار در شب شعارشان گفتن یا ثارات الحسین
است یعنی ای خون خواهان حسین

وکلام امیرالمؤمنین علیه السلام فی خطبته المعروفة بالمخزون حدثنا

صعب مستصعب غريب مستغرب لا يحتمله الا ملك مقرب ونبي مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه للايمان فقام الاصبغ بن نباتة فقال فرج عن شيعتك بعلم هذا الصعب المستصعب الغريب المستغرب قال نعم يا اصبغ الصعب هو المواساة والمواساة ان تواسي اخاك من كل ما رزقك الله ولا تحرمه ولا تمتحنه في دينه فان امتحنته فوجدته حقيقي الايمان مخلص التوحيد لزمك مواساته في كل ما تملك صغيرا او كبيرا تالدا وطارفا حتى والله في الابرة فهذه هي المواساة

كلام امير المؤمنين عليه السلام است در خطبه او كه معروف است بمختار فرموده حديث ما دشوار است و دشوار يافته ميشود و دور از فهمها است و دور از فهم يافته ميشود تحمل نميكند آنرا مگر ملك مقرب يا نبي مرسل يا مؤمني كه دل او آزموده شده باشد براي ايمان پس اصبغ بن نباته از جا برخواست و عرض كرد دور كن اندوه را از شيعيان خود بسبب دانستن اين دشوار دشوار يافته شده و دور از فهم دور از فهم يافته شده فرمود آري اي اصبغ دشوار بمعني مواسات كردن است و مواسات آنستكه ياري كني برادر خود را از هر چيزيكه خدا روزي داده است ترا و محروم نكني او را و امتحان نكني او را در دينش پس اگر امتحان كردي او را و حقيقت ايمان را در او يافتي و او را مخلص در توحيد شناختي لازم ميشود ترا ياري كردن او در هر چه كه مالك آن هستي كوچك باشد يا بزرگ مال كهنه قديمي باشد يا تازه حتي اگر سوزني باشد بذات خدا قسم اينست مواسات و ياري كردن

وقال امير المؤمنين عليه السلام في خطبته المرهفة حديثنا اهل البيت
صعب مستصعب وعريض مستغرب لا يحتمله ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا
عبد امتحن الله قلبه للايمان الا من شاء الله وشئنا فقام اليه ابراهيم بن
الحسن الازدي فقال يا امير المؤمنين بالذي فضلك بما فضل به رسول الله صلى الله
عليه وآله ان حرمت اولياءك خوفا من اعدائك ان يسمعوا اما لا يستحقون علما
منك فقال امير المؤمنين يا ابراهيم فقد بلغ الرسول واقام الشاهد والدليل و
الحجة وبقيت المجازاة فاسئل يا ابراهيم فقال يا امير المؤمنين اسئلك من الملك
المقرب والنبي المرسل والعبد الذي امتحن الله قلبه لم لا يحتملون ومن هم قال
يا ابراهيم اما الملك المقرب الذي لم يحتمل ذلك فملك كان من المؤمنين يقال
له صلصائيل نظر الى بعض ما فضلنا الله به فلم يطق حمله وشك فيه فاهبطه الله
من جواره ورد جناحه واسكنه في جزيرة من جزائر البحر وهو عند الناس انه
سهى وغفل عن تسبيحه فعاقبه الله بهذه العقوبة الى الليلة التي ولد فيها الحسين
عليه السلام ابني وان الملائكة استاذنت الله في تهنيته جده رسول الله و
تهنية امير المؤمنين وفاطمة عليهم السلام فاذن الله لهم فنزلوا افواجا من العرش
ومن سماء الى سماء فمروا بصلصائيل وهو ملقى بالجزيرة فلما نظروا اليه توقفوا
(ووقفوا احد) فقال لهم يا ملائكة ربي الى اين تريدون وفيم هبطتم قالت الملائكة
يا صلصائيل قد ولد في هذه الليلة اكرم مولود ولد في الدنيا بعد جده رسول الله

وابيه علي وامه فاطمة واخيه الحسن وهو الحسين عليه السلام وقد اسناذنا الله في تهنية حبيبه محمد بر فاذن لنا فقال صلصائيل يا ملائكة ربي اني اسئلكم بالله ربنا وربكم وبحبيبه محمد صلى الله عليه وآله وهذا المولود ان تحملوني معكم الى حبيب الله محمد صلى الله عليه وآله وتسئلونه واسئله ان يسئل الله بحق هذا المولود الذي وهبه الله ان يغفر لي خطيئتي ويجبر كسر جناحي ويردني الى مقامي مع الملائكة المقربين فحملوه فجاء والى رسول الله صلى الله عليه وآله يهنئونه بابنه الحسين عليه السلام وقصوا عليه قصة الملك وسئلوه مسئلة الله والقسم عليه بحق الحسين عليه السلام ان يغفر له خطيئته ويجبر كسر جناحه ويرده الى مقامه مع الملائكة فقام رسول الله صلى الله عليه وآله فدخل على فاطمة فقال لها يا موفقة ناوليني ابني الحسين فاخرجته اليه في تقربير مقمطا يناغي جده رسول الله صلى الله عليه وآله فخرج به الى الملائكة يحمله على باطن كفه فهللوا وكبروا وحمدوا الله واثنوا عليه فزادوا في تهنية رسول الله فتوجه به الى القبلة ورفعه نحو السماء وقال اللهم اني اسئلك بحق ابني الحسين ان تغفر لصلصائيل الملك خطيئته وتجبر جناحه وترده الى مقامه مع الملائكة المقربين فهبط جبرئيل وقال يا رسول الله ربك يقرء عليك السلام ويقول لك ما كانت خطيئة هذا الملك الا شك فيما اعطيتكم من فضلي عليكم فعاقبته وقد غفرت خطيئته وجبرت جناحه ورددته الى مقامه مع الملائكة وجعلته

من موالی الحسین بن علی ابنك یا محمد کرامة لك و عرجت الملائکة و صلصائیل معهم الی مقامه فهو یعرف فی السموات بصلصائیل مولی الحسین بن علی علیهما السلام

و کلام امیر المؤمنین علیه السلام است در خطبه آنحضرت که هفتم نامیده شده که فرمود حدیث ما دشوار و دشوار یافته میشود و دور از فهم و دور از فهم یافته است تحمل آنرا نمیکند ملك مقربی و نه نبی مرسلی و نه بنده ای که از موش باشد خدا دل او را برای ایمان مگر کسیکه خدا میخواهد و ما میخواهیم پس از جای خود برخواست ابراهیم پسر حسن ازدی و عرضکرد یا امیر المؤمنین بحق آنکسیکه فضیلت داد ترا با آنچه که فضیلت داد برادرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را اگر محروم کنی کنی دوستان خود را از ترس دشمنانت که بشنوند آنچه را که مستحق دانستن آن نیستند از تو پس فرمود امیر المؤمنین ای ابراهیم از روی تحقیق پیغمبر رسانید و شاهد قائم کرد و دلیل و حجت آورد و مجارات با فهماند پس بپرس ای ابراهیم پس عرضکرد یا امیر المؤمنین میپرسم از تو از ملك مقرب و نبی مرسل و بنده ایکه خدا دل او را امتحان کرده که برای چه تحمل نکردند حدیث شما را و کیستند ایشان فرمود ای ابراهیم اما ملك مقربی که تحمل نکرد آنرا ملکی بود از مؤمنین که او را صلصائیل میگفتند چون دید بعضی از فضیلتهای ما را که خدا بما داده بود طاقت آنرا نداشت و شك کرد در آن پس خدا او را از جوار خود فرو فرستاد و بالهای او را گرفت و او را در جزیره ای از جزیرهای دریا ساکن گردانید و عامه مردمان یعنی اهل سنت

میگویند سهو کرد و از تسبیح خدا غافل شد پس معاقب گردانید خدا او را بر اینعقوبت
تا شبی که حسین علیه السلام در آن متولد یافت و آن پسر من است و ملائکه از خدا
اذن گرفتند که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر او تهنیت گویند با پدرش امیر
مؤمنان و مادرش فاطمه علیهم السلام پس خدا ایشانرا اذن داد و فرود آمدند گروه
هائی از ملائکه از عرش از آسمانی بر آسمانی تا اینکه گذشتند بصلصائیل که در جزیره ای
افتاده بود چون او را دیدند توقف کردند با اینکه چون بر حال او واقف شدند
بر ایشان گفت ای ملائکه پروردگار من کجا میروید و برای چه فرود آمده اید
ملائکه گفتند ای صلصائیل در این شب گرامی ترین مولودی در دنیا متولد شده
بعد از جدش رسول خدا و پدرش علی و مادرش فاطمه و برادرش حسن و او حسین
علیه السلام است و ما اذن گرفتیم از خدا در تهنیت و حبیبش محمد را بولادت او
تهنیت گوئیم و خدا ما را اذن داد پس صلصائیل گفت ای ملائکه پروردگار من مرا
هم با خود ببرید شما را بخدا قسم میدهم و بحبیبش محمد صلی الله علیه و آله و باین
مولود مرا با خود ببرید بسوی حبیب خدا محمد صلی الله علیه و آله و از او خواهش کنید
و من هم از او خواهش کنم که از خدا بخواهد بحق این مولودی که خدا بر او بخشیده
که مرا بیامرزد از گناهم و جبران شکستگی بال مرا بکند و بمقام خودم با ملائکه مقربین
برگرداند پس او را با خود آوردند نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که تهنیت
گویند او را بفرزندش حسین علیه السلام و قصه کردند بر آنحضرت قصه

ملک را و خواهش کردند که از خدا بخواهد و اورا قسم دادند به پسرش حسین علیه
السلام که بیامرزد برای او گناهش را و جبران کند شکستگی بال او را و برگرداند
او را بمقام خود با ملائکه پس برخواست رسولخدا صلی الله علیه و آله و بر فاطمه
در آمد پس به او فرمود ای توفیق داده شده بیاور بنزد من فرزندم حسین را پس
فاطمه او را بنزد آنحضرت آورد در نزدیکی او در حالتیکه در قنداقه بود و با او بشادی
و بشر می سخن میگفت جدش رسولخدا صلی الله علیه و آله و او را بیرون آورد
بنزد ملائکه در حالیکه او را روی دست خود گرفته بود پس ملائکه بتهلیل و تکبیر و
حمد گفتند خدا را و ثنا گفتند بر او و زیاد تهنیت گفتند رسولخدا را پس حضرت با او
رو بقبله نمود و بلند کرد فرزند خود را بجانب آسمان و عرض کرد بار خدایا از تو
میخواهم بحق پسرم حسین که بیامرزی گناه صلصائیل ملک را و جبران کنی شکستگی
بال او را و برگردانی او را بمقام خودش با ملائکه مقربین پس جبرئیل فرود آمد
و گفت یا رسول الله پروردگار تو تو را سلام میرساند و میفرماید برای تو
که این ملک گناهی نداشته مگر اینکه شک کرده در آنچه که بشما عطا کردم از فضل
خودم بر شما پس عقوبت کردم او را و اکنون آمرزیدم گناه او را و جبران کردم
شکستگی بال او را و او را برگردانیدم بمقام خودش با ملائکه و قرار دادم او
را از غلامان حسین بن علی پسر تو یا محمد برای کرامت تو و بالا رفتند ملائکه با
رفت صلصائیل با ایشان تا بمقام خود و او در آسمانها معروف شد بصلصائیل

غلام حسین بن علیّ علیہما السّلام

وَ اَمَّا النَّبِیُّ الْمُرْسَلُ فہو یونس بن متّیٰ وکان من قصّتہ انّہ لا یقبل اللّٰہ من موحّد نبیاء فی نبوّتہ انّ ولاءنا معقود بتوحید اللّٰہ جلّ ذکرہ لا یقبل اللّٰہ من موحّد توحیدہ الّا بولایتنا و ولایتنا لا ینعقد الّا بتوحید اللّٰہ جلّ ذکرہ فشکّ فیہا و لم یقدر ان بذلک الشکّ یلحقہ سخط من اللّٰہ عزّ وجلّ ذکرہ فکان کما قال جلّ ذکرہ

وذا النّون اذ ذہب مغاضبًا فظنّ ان لن نقدر علیہ

وَ اَمَّا پیغمبر مرسل پس او یونس بن متّی است و از قصّہ او اینست کہ مر او خبر دادہ شد در زمان نبوّتش کہ دوستی ما بستہ بتوحید خدا ئیست کہ بزرگ است ذکر او و نمیپذیرد خدا از موحدی توحید او را مگر بدوستی ما و دوستی ما هم منعقد نمیشود مگر بتوحید خدائی کہ بزرگست ذکر او پس در ما شک کرد و اندازہ گیری نکرد کہ بسبب این شک ملحق میشود بر او خشم از خدائیکہ عزیز و جلیل است ذکر او پس بود انچنانکہ خدای جلّ ذکرہ فرمودہ کہ یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس را زمانیکہ رفت در حالتیکہ خشمگین بود و چنین پنداشت کہ ما هرگز بر او سخت نمیگیریم

قَالَ الصَّادِقُ عَلَیْہِ السَّلَامُ یَا مُفَضَّلُ انّما ظنّ انّہ لا یقدر علیہ بشکّہ فیما فضّلنا اللّٰہ بہ فسخط اللّٰہ علیہ و عاقبہ فکان فی قصّتہ ما قصّہ اللّٰہ فی کتابہ فرمود صادق علیہ السّلام ای مفضّل جز این نیست کہ گمان کرد یونس کہ خدا بسبب این شکی کہ در فضیلت ما کردہ بر او تنگ نمیگیرد پس

خشم گرفت خدا براو و معاقب ساخت او را پس بود در قصه او انچه که قصه کرده است خدا در کتاب خود

قال قال امیر المومنین علیه السلام

واما العبد الذی امتحن الله قلبه للایمان انه سلمان الفارسی قال الصادق علیه السلام ورووت عنه الشیعة انه لما رای امیر المؤمنین علیه السلام وهو مکتف لیساق الی سقیفة بنی ساعدة قال فی نفسه ما هذا الذل العظیم لو شئت لاستعرت

فرمود فرمود امیر مؤمنان علیه السلام واما بنده ای که امتحان کرد خدا دل او را برای ایمان سلمان فارسی است فرمود صادق علیه السلام و روایت کرده اند شیعیان از انحضرت که چون سلمان دید که امیر مؤمنان علیه السلام را کتف بسته کشیده میشود بسوی سقیفه بنی ساعده در پیش خود گفت این چه ذلت بزرگی است اگر میخواستی یاری کرده میشدی

قال المفضل یا سیدی فانا اسئلك ان تسئل الله ان یثبتنی ویثبت سائر شیعتکم المخلصین لکم علی ما فضلکم الله به ولا یجعلنا فیه شاکین ولا مرتابین

قال یا مفضل لولا دعائنا ما ثبتم

مفضل گفت ای اقای من پس من میخواهم از تو که از خدا بخواهی که ثابت بدارد مرا و سایر شیعیان با اخلاص شما را بر انچه که فضیلت داده است خدا شما را بان و قرار ندهد ما را در ان شك وریب کننده فرمود ای مفضل اگر دعای ما بود ثابت نمیماندید

قال المفضل یا مولای انی لاحب ان تفیدنی بشاهد من کتاب الله تعالی علی ما فوضه الله الیکم من سلطانه قال الصادق علیه السلام القرآن و سائر الکتب تنطق به لو کنتم تعلمون وانی لابین لکم من سورة الذاریات الی آخرها بجزئیات اقرأ یا مفضل فی قصة قوم لوط فاخرجنا من کان فیها من المؤمنین فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین وترکنا فیها آیة للذین یخافون العذاب الالیم وفی موسی اذ ارسلناه الی فرعون بسلطان مبین فتولی برکنه وقال ساحر او مجنون فاخذناه وجنوده فنبذناهم فی الیم وهو ملیم وفی عاد اذ ارسلنا علیهم الریح العقیم ما تذر من شیء اتت علیه الا جعلته کالرمیم وفی ثمود اذ قیل لهم تمتعوا حتی حین فعتوا عن امر ربهم فاخذتهم الصاعقة و هم ینظرون فما استطاعوا من قیام وما کانوا منتصرین وقوم نوح من قبل انهم کانوا قوماً فاسقین والسماء بنیناها باید وانا لموسعون والارض فرشناها فنعم الماهدون ومن کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون ففروا الی الله انی لکم نذیر مبین

والله لا یقول ففروا الی الله انی لکم نذیر مبین وانما هذا حکایة لقول الرسول المفوض الیه وهو المفوض الینا ذلک العلم والقول لله تبارک وتعالی ونحن نفعل منه ما امرنا بفعله وهذا القول هو منا اشارة الیه وسفارة بینه وبین عباده

مفضل گفت ایمولای من من هر آینه دوست میدارم افاده کنی مرا

بشاهدی از کتاب خدای تعالی بر آنچه که خدا آنرا بشما تفویض کرده است از حجت وسلطنت خود صادق علیه السلام فرمود قرآن وسایر کتابها ناطق بر آن است اگر شما بدانید ومن هم این بیان میکنم برای شما از سوره ذاریات تا آخر آن کفایت میکند تو را بخوان ایمفضل در قصهٔ قوم لوط که فرموده پس بیرون کردیم ما کسانیرا که در آن شهر از اهل ایمان بودند پس نیافتیم در آنشهر مگر یک خانواده مسلمان وواگذاردیم در آن نشانهٔ برای آنکسانیکه میترسند از عذاب دردناک ودرداستان موسی فرموده یادکن هنگامیرا که فرستادیم اورا بسوی فرعون با حجتی واضح پس روی خود را برگردانید وگفت موسی جادوگر است یا دیوانه پس گرفتیم او را با لشکرهایش وافکندیم آنهارا در دریا واو ملامت آورنده شد ودرداستان عاد فرموده یادکن زمانیرا که فرستادیم برایشان باد بی نفعی را که نگذارد چیزیرا که بر آن میگذرد مگر اینکه اورا مانند پوسیده ریزریز کند ویادکن داستان قوم ثمود را زمانیکه بایشان گفته شد که برخوردار شوید تا مدتی پس سرکشی کردند از فرمان پروردگارشان پس گرفت ایشانرا صاعقه درحالیکه نگاه میکردند وهیچگونه نمیتوانستند برخیزند ونمیتوانستند یار ویاوری برای نجات خود تهیه کنند ویادکن داستان قوم نوح را پیش از ایشان که گروه نافرمانی کنندگان بودند وتامل کن درخلقت آسمان که چگونه آنرا بقدرت خود بنا کردیم وزمین را که چگونه گستردیم پس نیکو گسترانندهٔ ایم واز هر چیزی جفت آفریدیم شاید که شما متذکر شوید پس

بگریزید بسوی خدا بدرستیکه من برای شما از جانب او بیم دهنده آشکارم وخدا نمیفرماید پس فرار کنید بسوی خدا که من برای شما بیم دهنده آشکارم وچز این نیست که این حکایتی است برای گفته پیغمبر که تفویض براو شده واو است تفویض کننده بسوی ما این علم را وگفته مخصوص خدای تبارک وتعالی است ومامیکنیم از جانب او انچه را که بما فرمان داده است که بکنیم انرا واین قول از ما استکه اشاره بران شده وما مصلح ومیا نجی وبرگزیده میان او وبندگان او هستیم

قال المفضل یا سیدی مثل هذا فی القرآن کثیر قال نعم یا مفضل ما کان من من انا انزلنا وانا جعلنا وانا لنحن الوارثون ام یحسبون انا لانسمع سرهم ونجواهم بلی ورسلنا لدیهم یکتبون ونحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا ونحن قدرنا بینهم الموت فکل ما کان فی القرآن من جمع نحن فعلنا وانا صنعنا فنحن والله اولئک الرسل الذین نکتب ونقسم بامره تعالی واذنه ومشیته

وما کان من احد فرد فهو الله ربنا سبحانه وتعالی مثل قوله قل هو الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد ومثل قوله یا موسی انی انا الله رب العالمین لا اله الا انا فاعبدنی واقم الصلوة ان الساعة اتیة اکاد اخفیها وقوله ولا تقولوا الهین اثنین انما هو اله واحد وقوله لا تقولوا ثلاثة انتهوا خیرا لکم وقوله قل اللهم مالک الملک وقوله وهو الذی فی السماء اله وفی الارض اله **فذلک** هو الله خالقنا ومصورنا و

مصطفینا لنفسه ومتخذ نا حججا علی خلقه وجاعلنا خزانا لعلمه وجامعین لامره ونهیه وما نفعل وما نشاء الا بامره کما قال الله سبحانه وتعالی فاین تذهبون ان هو الا ذکر للعالمین لمن شاء منکم ان یستقیم وما تشاؤن الا ان یشاء الله رب العالمین وما هذا الوصف والتنزیل الا فی جدی رسول الله وفینا وعندکم یا مفضل ان القرآن انزل فی ثلاث وعشرین سنة والله یقول عز من قائل شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن وقوله انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم امرا من عندنا انا کنا مرسلین وقوله انا انزلناه فی لیلة القدر وقوله قال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة کذلک لنثبت به فؤادک

مفضل گفت ای آقای من مانند این در قرآن بسیار است فرمود ای مفضل اینها از آیات که از قبیل انا انزلنا یعنی ما فرو فرستادیم وانا جعلنا وما قرار دادیم وما نحن وارثها با گمان میکنند که ما میشنویم در دل سخن گفتن وبر بنهانی راز گفتن ایشان را بلی وفرستاده های ما نزد ایشان مینویسند وما قسمت کردیم درمیان ایشان مدت ماندن ایشان را در زندگانی دنیا وما اندازه گیری کردیم میان ایشان مردن را پس هرچه از این قبیل در قرآن است از جمع آوردن کلمه مانند نحن فعلنا وانا صنعنا یعنی ما کردیم وما ساختیم پس ما هستیم آن فرستاده ها که مینویسیم وقسمت میکنیم بفرمان خدای تعالی واراده ومشیت او

وهر کجا که مرجع ضمیر مفرد باشد یعنی نسبت بیکنفر است پس آن یکی خدائیست پاک
و منزه که پروردگار ما است مانند فرموده او بموسی که ای موسی منم خدائیکه
پروردگار جهانیان است ومانند ضمیرهای سوره قل هو الله احد تا آخر سوره
ومانند فرموده او نیست خدائی مگر من پس بندگی کنید او را وبپا دار نماز را
برای یاد کردن من بدرستیکه قیامت آینده است نزدیکست که پنهان کنم آنرا
وفرموده او که نگوئید دو خدا هست جز این نیست که او خدای یگانه است و
فرموده او که نگوئید خدا سه است خود را باز دارید از گفتن این سخن نیکو است
برای شما وفرموده او بگو ای پیمبر خدای مالك ملك وفرموده او
که او است آنکسی که در آسمان خدا است ودر زمین هم خدا است پس در این
آیات مرجع ضمیر خدائیستکه آفریننده وصورت بندی کننده واختیار کننده
ما است برای نفس خود وگیرنده است ما را حجت بر خلق خود وقرار دهنده است
ما را خزینه دارهای علم خود وجمع کنندگان امر ونهی خود وما نمیکنیم کاری
را ونمیخواهیم چیزی را مگر بفرمان او وچنانچه فرموده است خدائیکه پاك ومنزه
است او وبلند است شان او پس کجا میروید نیست آن یعنی قرآن یا پیغمبر ویا
حجت مگر اینکه یاد آوری کننده است برای جهانیان برای کسانی از شما که
میخواهد مستقیم در ایمان باشد ونمیخواهید مگر اینکه خدا بخواهد که پروردگار
جهانیان است ونیست این وصف وتنزیل مگر در حق جد من رسول خدا

ودرحق ما ونزد شما ایمفضل بدرستیکه قرآن فرو فرستاده شد در مدت
بیست وسه سال وخدا میفرماید وغالب است کسیکه گوینده است ماه رمضان
آنچنان ماهیست که قرآن درآنماه فرو فرستاده شده وفرموده اوست که ما فرو
فرستادیم آنرا دریکشب بابرکتی بدرستیکه بودیم ما فرو فرستنده آن درآنشب جدا
کرده میشود هر امری که در آن حکمت است امری است از نزد ما بدرستیکه ما فرستنده گانیم
وفرموده او بدرستیکه ما فرو فرستادیم آنرا یعنی قرآن را درشب قدر وفرموده او
که فرموده است گفتند آنکسانیکه کافر شدند چرا فرستاده نشد براو قرآن یکدفعه
همچنان تا ثابت بداریم بآن دل تورا

قال المفضّل یا مولای فهذا تنزیله الذی ذکره الله فی الکتاب فکیف ظهر
الوحی فی ثلاثة وعشرین سنة قال نعم یا مفضل اعطاه القرآن کله مجملا وکان لا
یبلغه الا فی وقت الاستحقاق للخطاب فی اوقاته وحینه ولا یؤدیه الا بامر ونهی
یهبط علیه الوحی والروح الامین ویمر له مرّة علی قلبه ومرّة علی سمعه فبلغ
ما یؤمر به وقتا وقتا فمن اجل ذلک قال الله عزّ وجلّ ولا تعجل بالقرآن من قبل
ان یقضی الیک وحیه ولا تحرک به لسانک لتعجل به

مفضّل گفت ایمولای من پس اینست تنزیل آن که یاد کرده است آنرا خدا
در قرآن پس چگونه ظاهر شد وحی در بیست وسه سال فرمود آری ایمفضل عطا
فرمود باو همه قرآن را بطور اجمال وبهم نرسانید آنرا مگر در وقت استحقاق برای

خطاب کردن در اوقات آن و زمان آن و بمیرساند آنرا مگر به امر و نهی که فرود

آید برا و وحی و جبرئیل و بگذرد برای او یکمرتبه بر قلب او و یکمرتبه بر گوش او پس میرساند

آنچه را که به آن امر کرده شده وقت بوقت پس از اینجهت است که خدای عز و جل

میفرماید و بتعجیل مکن بخواندن قرآن پیش از آنکه بگذرد بسوی تو وحی آن و حرکت

نده زبان خودرا که شتاب کنی بخواندن آن

قال المفضل صدقت یا مولای بلسان الله الصادق فی خلقه اشهد

انکم من علم الله علمتم و بسلطانه و قدرته قدرتم و عنه نطقتم و بامره تعملون

فارجع یا مولای الی ذکر المقصرة لا یلحقون بکم و الفرق بینهم و بین اعدائکم الناصبة

قال الصادق علیه السلام یا مفضل الناصبة اعدائکم و المقصرة اعدائنا

لان الناصبة تطالبکم ان تقدموا علینا ابا بکر و عمر و عثمان و لا یعرفون من فضلنا

شیئا و المقصرة قد وافقوکم علی البرائة ممن ذکرنا و عرفوا حقنا و فضلنا فانکروه

و جحدوه و قالوا هذا لیس لهم لانهم بشر مثلنا و قد صدقوا اننا بشر مثلهم الا

ان الله عز و جل بما یفوضه الینا من امره و نهیه فنحن نفعل باذنه کلما شرحته

و بینته لک قد اصطفانا به

گفت مفضل راست گفتی ایمولای من بزبان خدا که راستگو است

در میان خلق او گواهی میدهم که شما از علم خدا دانا شده اید و بسلطنت و قدرت

او قادر شده اید و از او نطق میکنید و بامر او عمل میکنید پس برگرد ایمولای من

بذکر حالات مقصره که ملحق بشما نمیشوند و فرق میان ایشان و میان دشمنهای شما که ناصبیها هستند فرمود صادق علیه السلام که ای مفضل ناصبیها دشمنان شما هستند و مقصره دشمنان ما هستند زیرا که ناصبیها از شما میخواهند که مقدم بدارید بر ما ابوبکر و عمر و عثمان را و چیزی از فضل ما را نمیشناسند و مقصره کسانی هستند که وادار میکنند شما را بر بیزاری جستن از ذکر ما و حال آنکه میشناسند حق ما را و فضل ما را و آنرا باز میدارند و انکار میکنند و میگویند این امر در حق ایشان و این فضیلتها برای ایشان نیست زیرا که ایشان بشری هستند مانند ما و بتحقیق که راست گفتند ما هم بشری هستیم مانند ایشان مگر اینکه خدای عزوجل بسبب چیزی که بما واگذار کرده از امر و نهی خود ما آنرا میکنیم باذن او و هر چیز را که برای تو شرح دادم و بیان کردم آنرا خدا ما را اختیار کرده است برای آن

قال المفضل یا مولای ثم ماذا یکون من امیر المؤمنین والمهدی فی الرجعة قال علیه السلام یا مفضل ثم ان امیر المؤمنین علیه السلام لا یبقی موضع من الدنیا مما بلغه اسکندر وهو ذو القرنین ولا فی الظلمات ولا فی قعر البحار ولا من وراء قاف الا محضه محضا وطهر الارض تطهیرا و لیعودن امیر المؤمنین الی الکوفة ولیمطرن السماء به جرادا من ذهب کما امطره الله علی نبیه ایوب و یقسم علی اصحابه من کنوز الارض من تبرها و لجینها و جوهرها بالتواسی

مفضل گفت ایمولای من پس چه چیز واقع میشود از امیر المؤمنین و مهدی

در وقت رجعت فرمود بر او باد درود ایمفضل پس امیرالمؤمنین علیه السلام
باقی نمیگذارد در دنیا جائی از انجاها ئیکه اسکندر ذوالقرنین در انجاها رسیده
و نه در ظلمات و نه در ته دریاها و نه در پشت کوه قاف مگر انکه خالص میکند انجارا
خالص کردنی و پاک میکند از زمین را پاک کردنی و هر اینه بر میگردد امیرالمؤمنین
بسوی کوفه و میبارد اسمان حبها و ملخهائی از طلا همچنانکه بارانید خدا بر
پیغمبر خود ایوب و قسمت میکند بر یاران خود از گنجهای زمین که از طلا و نقره و
جواهر است بتساوی

قال المفضل عن مات من شیعتکم و علیه دین لاخوانه و لاضداده
کیف یکون فی قضائه قال یا مفضل ما والله الا الحق و الصدق و العدل ما
یبتدء الا ان ینادی منادیه فی العالم الا من کان له عند احد من شیعتنا دین
فلیذکره فیذکر حتی یذکر الثومة و الخردلة فضلا عن القناطیر المقنطرة من الذهب
و الفضة و الاملاک و الصلات و العدات قیام المهدی علیه السلام بقضائها
عنهم حتی لا یبقی دین علی مؤمن و مؤمنة

مفضل گفت پس کسیکه بمیرد از شیعیان شما و بر او دینی باشد برای برادران
خود و دشمنان خود اداء کردن ان چگونه میشود فرمود ایمفضل نیست مگر درستی
و راستی و عدالت ابتداء نمیکند مگر اینکه منادی او در عالم ندا میکند که اگاه باشید
کسیکه برای او نزد یکی از شیعیان ما حقی و دینی است پس ذکر کند انرا پس ذکر کرده

میشود تا اینکه یاد کرده میشود یکدانه سیر و یکدانه خردل تا چه رسد بر هزارها دینار از طلا یا نقره و املاک و صله وجایزه ها و وعده ها و نویدها پس امر میکند مهدی علیه السلام بر دادن اینها از جانب ایشان تا اینکه باقی نماند هیچ دینی برای مردی مؤمن یا زن مؤمنه ای

قال المفضل یا سیدی ثم ماذا یکون من المهدی قال یا مفضل یثب به الی ان یطأ شرق الارض وغربها ولا یبقی کافر قد اخفی نفسه فی مغارب الارض ومشارقها ولا فی باطنها الا قذفته له وتقول ایها المهدی هذا عدو الله وعدوک فخذه ومثل به فیاخذ بجمیع حقوق الله ویحق الحق ویزهق الباطل ثم یعود الی الکوفة وفیها مصلاه فی مسجده ومجلس قضائه واحکامه فی مسجد السهلة وبیت ماله فی خطة السبیع ویهدم المسجد الذی بناه یزید بن معاویة لعنه الله لما قتل جدی الحسین علیه السلام وکتب اهل الکوفة انا قد قتلنا لکم سیدا وبنینا لکم مسجدا کفارة لقتله وکان کلما حول الی المسجد السراجین والحوانین الی داخل المسجد فاقتص منه لعظم انفاق المال علیه ویبنید المهدی علی بناء الاول وهضا والوهض لجبن بعضه علی بعض مثل الکوفة ویهدم القصر العتیق ملعون ملعون من بناه ولا یدع اثرا علی وجه الارض لسائر الفراعنة والجبابرة والطواغیت الا ردمه واباده وعفاه

مفضل گفت ای آقای من پس چه کاری از مهدی رو میدهد فرمود

فرمود ای مفضل ثابت میماند بر امر تا اینکه پا بر ند مشرق و مغرب زمین را و
باقی نمیماند کافری که مخفی کرده باشد نفس خود را در مغربهای زمین و مشرقهای
آن و نه در باطن زمین مگر اینکه زمین او را بالا میندازد و ابرای آنحضرت
و میگوید ای مهدی اینست دشمن خدا و دشمن تو بگیر او را و پاره پاره کن او را
پس میگیرد مهدی جمیع حقوق خدا را و ثابت و پا برجا مینماید حق را و میبرد با طرا
پس بر میگردد بسوی کوفه و در آنجا نماز گاه او در مسجد کوفه است و مجلس قضا
و حکومتهای او در مسجد سهله است و بیت المال او در خطة السبیع است و
آن محله ایست از محلات کوفه که حجاج بن یوسف ثقفی در آنجا بوده و خراب
میکند مسجدی را که یزید بن معاویه لعنه الله در آنجا بنا کرده پس از آنکه جدمن
حسین کشته شد و نوشت بر اهل کوفه که ما آقای شما را برای شما کشتیم و مسجدی
برای شما بنا کردیم که کفاره کشتن او باشد و هر چه که در اطراف مسجد سراجها
و خیانت کنندگان است تا داخل مسجد همه را خراب میکند پس قصاص میکند از او برای
انفاق مال بزرگی که بر آن شده و بنا میکند آنرا مهدی علیه السلام بر بنیان
بناء اول با خشت های نقره که بعضی از آنها بالای بعض دیگر باشد مانند
کوفه و خراب میکند قصر کهنه لعنت شده را که ملعون است کسی که آنرا بنا کرده
و نمیگذارد اثری را بر روی زمین که از سایر فرعونها و گردنکشان و نبقها
باقی مانده مگر اینکه خراب و نابود و خالی میکند آنرا

فقال المفضّل یا مولای فکم یکون مدّة ملکه ومن یملك بعده قال
والله یا مفضّل ما یملك عاصینا من الدنیا عاماً ولا شهراً ولا یوماً ولا ساعة
ولا لحظة لا ولا یملك مثله ملك واحد الا ملك منا لمکانه

مفضّل گفت ایمولای من مدّت سلطنت او چه قدر است وکی بعد از او
سلطنت میکند فرمود بذات خدا قسم است ای مفضّل که مالك نمیشود نافرمانی
کننده ما از دنیا سالی ونه ماهی ونه روزی ونه ساعتی ونه لحظه‌ای نه مالك نمیشود
ومالك نمیشود مانند او احدی مگر اینکه مالك میشود از ما پادشاهی بجای او

قال المفضّل یا مولای قد سئلت عن کل شیءٍ وبلغته وبقی ما یغلی
به صدری من حال اهل الجنة فی الجنة واهل النار فی النار الی ماذا یؤول امرهم
قال مولای یا مفضّل الی قول الله فمنهم شقیّ وسعید امّا الذین شقوا ففی النار
لهم فیها زفیر وشهیق خالدین فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء
ربّك انّ ربّك فعّال لما یرید واما الذین سعدوا ففی الجنّة خالدین فیها ما دامت
السموات والارض الا ما شاء ربّك عطاءً غیر مجذوذ قال غیر منقطع عنهم بل
هو دائم ابداً لا نفاد له قال المفضّل قلت یا مولای ما ذا الاستثناء لهم
یا سیدی بالمشیّة قال دل بذلك علی انقضائهما اذا شاء قال المفضّل قلت
یا مولای ثمّ ماذا بعد ذلك قال ملك لا ینفد وحکم لا یبطل وامر لا یردّ الا باختیاره
ومشیّته وارادته التی لا یعلمها الا هو ثم القیمة وما وصفه الله فی کتابه عزّ ذکره

مفضّل گفت ایمولای من از روی تحقیق پرسیدم از هر چیزی وانرا بمن رسانیدی و باقی ماند انچه در سینهٔ من جوش میزند از حال اهل بهشت در بهشت واهل اتش در اتش که بکجا میکشد امر ایشان مولای من فرمود ایمفضّل بسوی خدا عزّ وجلّ که فرموده پس بعضی از ایشان بدبخت وبعضی از ایشان نیک بختند امّا انکسانیکه بد بختند پس در اتش خواهند بود که در ان اتش است فریادی سخت ونالهای زار ایشان همیشه جاویدان در ان اتش خواهند ماند مادامیکه زمین واسمانها بر قرار است مگر انچه را که پروردگار تو میخواهد بدرستیکه پروردگار تو کنندهٔ است انچه را که میخواهد وامّا انهائیکه نیک بختند پس همیشه در بهشت جاویدان خواهند ماند تا زمانیکه زمین واسمانها برقرارند مگر انچه را که پروردگار تو بخواهد واین بخششی است که بریده نمیشود یعنی غیر منقطع است از ایشان بلکه دائم وهمیشگی است که تمام شدن برای ان نیست مفضّل گفت گفتم ایمولای من این استثناء برای ایشان چیست که فرموده الّا ما شاء ربّك ای اقای من فرمود دلالت کرده است خدا بر ان بر منقضی شدن این هر دو اگر خدا بخواهد مفضّل گفت گفتم ای اقای من بعد از ان چه میشود فرمود ملکی است که تمام نمیشود وحکمی است که باطل نمیشود و فرمانیست که ردّ کرده نمیشود مگر به اختیار و خواستن او و اراده او که نمیداند انرا کسی مگر خودش پس از ان قیامت خواهد بود وانچه که وصف کرده است خدا انرا در کتاب خود که غلبه دارد ذکر او

مؤلف فقیر گوید

تا اینجا خبر مفضل از حضرت صادق علیه السلام پایان یافت و در حاشیه
همان کتاب که این خبر را از آن نقل کردم در ذیل خطبهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام که
مفضل از معنای قول امیرالمؤمنین سؤال کرده و حضرت در جواب فرموده در
معنای الذی کنا بکینونته فی القدم والازل تا آخر در مقابل این جمله در هامش
این حدیث را مرسلا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده بود که عین عبارت آن
بدون کم و زیاد این بود قال الامام الناطق جعفر الصادق ان الله اجری عنی من ذاته
و انا غیر منفصل عنه اذ نور الشمس غیر منفصل عنها ثم نادانی لی وخاطبنی منی ثم قال لی
من انا منک ومن انت منی فاجبته بلطافتی انت کلی واصلی منک ظهرت وفی اشرقت
انا کلمتک الازلیة نظرتک الذاتیة کیانی قدیم وعیانی حادث من عرفنی وصفک
من اصلنی عرفک لا من شیئ خلقتنی فکون معادی الی ما سواک کنت قبل زمانا
وفی ذاتک حقا فاطلعتنی ولم تفصلنی فانت منی بلا تبعیض وانا منک بلا تحول
انت منی باطن وانا منک ناطق فبی تحمد وبی تعبد وانا البعض وانت الکل
ترجمهٔ این حدیث را بعهدهٔ دانشمندان گذاردم و بر فرض صحت صدور آن از آنحضرت
قابل استفاده کامل است و ذلک ذکری لمن کان له قلب رجا و اثق اکثر خدا وند متعال
ما را از مستضیئین از انوار علوم آل محمد علیهم السلام قرار دهد الحمد لله الذی هدانا
لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله

بخش هشتم از کتاب نوائب الدهور

و این مشتمل بر سه قسمت است قسمت اول در احادیث و اخباری است که از عالم آل محمد حضرت ابی الحسن اول امام هفتم موسای کاظم علیه السلام روایت شده

۴۴۹ حدیث اول

ارشاد شیخ مفید ص ۳۳۸ در باب علامات قیام قائم بسند خود از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام روایت کرده در تفسیر قول خدای عز و جل سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق قال الفتن فی الآفاق والمسخ فی اعداء الحق

یعنی فرمود مراد از آیات در آفاق ظهور فتنه ها است در آفاق جهان و مراد آیات در نفسها واقع شدن مسخ است در دشمنان حق

۴۵۰ حدیث دوم

ارشاد مفید ص ۳۴۰ از فضل بن شاذان از ابی الحسن علیه السلام روایت کرده که فرمود کانی برایات من مصر مقبلات خضر مصبغات حتی تاتی الشامات فتهدی الی ابن صاحب الوصیات (العصیات خ ل)

یعنی گویا می‌بینم پرچمهائی را که از مصر رو میاورد که آن پرچمها سبز است و رنگ آمیزی شده تا اینکه میاید بشامات پس آن پرچمها راهنمائی میکند بسوی پسر کسیکه صاحب وصیتها است یا بنابر نسخه دیگر صاحب العصیات یعنی صاحب عصاها است

مؤلف گوید شامات در آن زمان که حضرت فرموده عبارت بوده از سوریا بر وجه عموم که مملکت آن منقسم بهفت قسمت بوده فلسطین واردن وحمص و دمشق که در عصر ما بشام معروفست وعواصم وثغور که اینها حصارها و مرزهائی بوده که خلفاء اسلامی تجدید وبنا کرده بودند میان بلاد مسلمانان وبر بتابیا که در شمال سوریا واقع است و تجدید وبنای اینها برای جلوگیری از هجوم دشمن بوده که از جمله اینها است طرسوس وادنه ومرعش وملطیه - وصاحب وصیات چنانچه در بعضی از نسخ است یا مراد امیرالمؤمنین علیه السلام است که وارث وصایای پیغمبران سلف وحضرت خاتم الانبیاء بوده ویا اکثر مراد حضرت عسکری پدر بزرگوار حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه است که مراد همین وصی حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله وسلم است وبنابر بعضی از نسخ که صاحب عصیات نقل کرده شده نیز مراد یکی از این دو بزرگوار است ومراد از عصیات عصاهای انبیاء است که بوراثت بر ایشان رسیده از قبیل عصای آدم وشیث وموسی وسلیمان وحضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله وتعبیر حضرت بر این صاحب وصیات یا عصیات از باب تقیه بوده است که حضرتش را باین وصف معرفی فرموده - پس بمقتضای این حدیث شریف وبعض از احادیث دیگر یکی از علامات ظهور آنحضرت رو آوردن پرچمهای مصر است در شامات وبهمین زودیها انتظار میرود ان شاء الله تعالی

۴۵۱ حدیث سوم

ارشاد مفید ص ۳۰۴ بسند خود از ابی الحسن بن جهم روایت کرده که گفت سئل رجل ابا الحسن علیه السلام فقال ترید الاکثار ام اجمل لک فقال بل تجمل لی فقال اذا رکزت رایات قیس بمصر و رایات کنده بخراسان

یعنی مردی از حضرت موسی بن جعفر از فرج سؤال کرد پس آنحضرت فرمود جواب را بسیار بگویم یا بطور اجمال روایت بگویم عرض کرد به اجمال بفرما پس فرمود فتح است که پرچمهای قیس بمصر کوبیده شود و پرچمهای کنده بخراسان

مؤلف گوید قیس عشره ای هستند از امهات قبایل عربیه و انصار اقیس عیلان گویند که در زمان جاهلیت خیمه میزدند در مسا فتهای وسیع میانه جزیرة العرب و شمال آن بعد از آن وارد شدند در شامات و از مواطن اصلی خود دور شدند و در شامات و عراق و بین النهرین و مصر ساکن شدند - و نیز قیس جزیره ایست کوچک واقع در خلیج فارس و نیز نام قریه ایست در مصر بنام المینا که مرکز کشیشهای نصارای است - و مصر مملکتی است جمهوری که در شمال شرقی افریقا واقع است که حد شمالی آن بدریای متوسط و حد شرقی آن فلسطین و دریای سرخ و حد جنوبی آن سودان و حد غربی آن بلیبیا است و مرکز آن قاهره است و از شهرهای آنست اسکندریه و پورت سعید و سویس و طنطا و دمنهور و المینا و اسیوط و اسوان و الفیوم

کِندَه قبیله ای هستند از عرب که آنها را ابو کنده گویند که در قسمت جنوبی جزیرة العرب ساکنند ـ و دور نیست کنده معرب کانادا باشد که دولتی است در امریکای شمالی میان ولایات متحده و اسکا

خُراسان در زمان صدور این حدیث توسعه زیادی داشته و از بلاد قدیمه آسیا بشمار میرود شمالا و شرقا حد آن بنهر اموداریا و جنوبا بکوههای هند و کوش و حد غربی آن بمناطق فارس بوده و امتداد داشته تا بلاد سغد ما وراء النهر تا سیستان از طرف جنوب نیز و غربیین از آن بتعبیر ایران شرقی شمالی میکنند و از شهرهای آن است طوس که مشهد الرضا باشد و نیشابور و افغانستان شمالی که هرات و بلخ باشد که مقاطعه نیز کمانیهای سوفیاتیه بوده یعنی شورویها و از شهرهای مشهور آن نیز مرو بوده است

پس ممکن است گفته شود که مراد حضرت علیه السلام در جواب سائلیکه سؤال از فرج کرده این باشد که وقتیکه پرچمهای قیس یعنی عربهای سوریا و شامات و عراق در مصر کوبیده شود و پرچمهای عربهائی که در قسمت جنوبی جزیرة العرب که از قبیله کنده باشند و یا پرچمهای امریکائیهای شمالی در خراسان کوبیده شود آنوقت فرج خواهد شد والله العالم

۴۵۳ حدیث چهارم

غیبت نعمانی ص ۱۶۳ مسنداً از علی بن ابی حمزه روایت کرده که گفت رافقت ابا الحسن

موسی بن جعفر علیهما السلام بین مکة والمدینة فقال لی یوماً یا علی لو ان
اهل السموات والارض خرجوا علی بنی العباس لسقیت الارض دمائهم حتی یخرج
السفیانی قلت له یا سیدی امره من المحتوم قال نعم ثم اطرق هنیئة ثم رفع رأسه وقال
ملک بنی العباس مکر وخدع یذهب حتی یقال لم یبق منه شیء ثم یتجدد حتی یقال
ما مر منه شیء

یعنی رفاقت کردم با ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام در میان مکه
و مدینه پس روزی بمن فرمود ای علی اگر اهل اسمانها و زمین بیرون بیایند
بر ضد بنی عباس هر اینه زمین سیراب کرده میشود از خونهای ایشان تا وقتیکه
بیرون بیاید سفیانی بآنحضرت گفتم که ای اقای من امر سفیانی حتم کرده شده
است فرمود اری پس کجی سر خود را بزیر انداخت پس سر را بلند کرد و فرمود ملک
بنی عباس مکر و خدعه است میرود تا گفته شود که از ان چیزی باقی نمانده است
پس از ان باز تازه میشود تا اینکه گفته میشود که از ان چیزی نگذشته است
مؤلف گوید که این حدیث شریف ظهور و دلالت دارد که دولت و ملک
بنی عباس بعد از منقرض شدن دو مرتبه تجدید میشود و انقراض ثانوی ان
بخروج سفیانی خواهد بود و از اخبار دیگر نیز چنین مستفاد میشود چنانچه
بعضی از ان در جزو اول و دوم این کتاب سبق ذکر یافت

۴۵۳ **حدیث پنجم**

غیبت نعمانی ص ۷۸ مسنداً از انحضرت روایتکرده که فرمود اذا فقد الخامس من ولد السابع فالله الله فی ادیانکم لا یزیلنکم عنها فانه لابد لصاحب هذا الامر من غیبة حتی یرجع عن هذا الامر من کان یقول به انما هی محنة من الله یمتحن الله بها خلقه ولو علم اباؤکم واجدادکم دینا اصح من هذا الدین لاتبعوه قال قلت یا سیدی من الخامس من ولد السابع قال فقال یا بنی عقولکم تضعف عن هذا واحلامکم تضیق عن حمله ولکن ان تعیشوا فسوف تدرکوه

یعنی وقتیکه ناپیدا شد پنجمین از فرزند هفتمین پس خدارا فراموش نکنید خدا را فراموش نکنید در حفظ دینهای خود زایل نکند البته شمارا از دینهایتان زیرا که ناچار است برای صاحب این امر از پنهان شدنی تا اینکه برگردد از این امر کسی که قائل بر او است جز این نیست که این ازمایشی است از جانب خدا که میازماید به ان خلق خودرا واگر پدران واجداد شما میدانستند که دینی صحیح تر از این دین هست هر اینه تابع ان دین میشدند راوی که علی بن جعفر برادر انحضرت کفت گفتم ای اقای من پنجم از فرزند هفتم کیست فرمود ای پسرک من عقول شما ضعیف است وتنگست از تحمل کردن ان ولیکن اگر بمانید زود باشد که اورا ادراک کنید

حدیث ششم ۴۵۴

وافی - کتاب الحجة - باب التمحیص ص ۱۰۴ از کافی از معمر بن خلاد روایتکرده که گفت سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم

لا یفتنون ثم قال لی ما الفتنة قلت جعلت فداك الذی عندنا الفتنة فی الدین

فقال یفتنون کما یفتن الذهب ثم قال یخلصون کما یخلص الذهب

یعنی شنیدم از ابی الحسن علیه السلام که در این الم احسب الناس ان یترکوا ان

یقولوا امنا وهم لا یفتنون که تلاوت فرمود و پس از ان فرمود برای من که فتنه چیست

گفتم مذابت سوم انچه که در نزد ما است مراد فتنه در دین است پس فرمود از ما بش

کرده میشوند همچنانکه طلا ازموده میشود پس فرمود خالص میشوند همچنانکه طلا خالص

میشود

حدیث هفتم

۵۵۶

کافی جزو سوم باب کراهة التوقیت مسنداً از علی بن یقطین روایت کرده که گفت

قال لی ابو الحسن علیه السلام الشیعة تربی بالامانی منذ مائتی سنة قال وقال یقطین

لابنه علی ما بالنا قیل لنا فکان وقیل لکم فلم یکن فقال له علی ان الذی قیل لنا ولکم

کان من مخرج واحد غیر ان امرکم حضر فاعطیتم محضه فکان کما قیل لکم وان امرنا لم یحضر

فعللنا بالامانی فان قیل لنا هذا الامر لا یکون الا الی مائتی سنة او ثلاث مائة سنة

لقست القلوب ولرجع عامة الناس عن الاسلام ولکن قالوا ما اسرعه وما اقربه

تالفا لقلوب الناس وتقریبا للفرج

یعنی فرمود برای من ابو الحسن یعنی موسی بن جعفر علیهما السلام که شیعه تربیت

کرده میشود به ارزوها از زمان دو بیست سال است گفت وگفت یقطین بر پسر خود علی

چه جهت دارد برای ما که وقتی برای ما گفته میشود چیزی میشود وچون برای شما

گفته میشود پس علی به او گفت آنچه برای ما و شما هردو گفته میشود همه از یکجا بیرون میاید غیر اینکه امر شما وقتش میرسد پس عطا کرده میشوید خالص آن پس همچنانکه گفته شد میباشد وامر ما چون وقتش نرسیده علت آورده میشویم ما به آرزوها پس اگر بما گفته شود که این امر نمیباشد مگر بعد از دویست و سیصد سال هر آینه دلها سخت میشود و عموماً از اسلام بر میگردند ولیکن میگویند چقدر بشتاب میاید و نزدیکست برای تالیف قلوب مردم و نزدیک کردن فرج

حدیث هشتم ۴۵۶

وافی در باب کراهة التوقیت ص ۱۰۳ از صدوق باسناد خود مرفوعا از علی بن یقطین روایت کرده که گفت قلت لابی الحسن موسی علیه السلام ما بال ما روی فیکم من الملاحم لیس کما روی وما روی فی اعادیکم قد صح فقال علیه السلام ان الذی خرج فی اعدائنا کان من الحق فکان کما قیل وانتم عللتم بالامانی فخرج الیکم کما خرج

یعنی گفتم به ابی الحسن موسی علیه السلام چه جهت دارد که آنچه روایت میشود درباره شما از وقایع بزرگ نیست همچنانکه روایت شده وآنچه که روایت میشود درباره دشمنان شما صحیح در میاید پس آنحضرت علیه السلام فرمود بدرستیکه آنچه که در حق دشمنان ما بیرون میاید از جانب حق است پس همچنان که گفته شد میباشد و شما علت آورده میشوید به آرزوها پس بیرون میاید بسوی شما همچنان

۴۵۷

حدیث نهم

که بیرون آمده است

السماء والعالم در باب بلدان ممدوحه ومذمومه ص ۳۹ ۳ مسنداً از ابو الحسن اول یعنی حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود رجل من اهل قم یدعو الناس الی الحق یجتمع معه قوم کزبر الحدید لا تزلهم الریاح العواصف ولا یملون من الحرب ولا یجبنون وعلی الله یتوکلون والعاقبة للمتقین

یعنی مردی از اهل قم میخواند مردم را بسوی حق جمع میشوند با او گروهی که مانند پاره های آهنند در ثبات در دین ومحکمی که نمیلغزانند ایشان را بادهای سخت فتنه وفساد واز جنگ کردن ملول وخسته نمیشوند ودوری از جنگ نمیکنند وبر خدا توکل میکنند وعاقبت بخیری مخصوص پرهیزکار است

۴۵۸

حدیث دهم

السماء والعالم - در همان باب ص ۳۹ ۳ مسنداً از آنحضرت روایت نموده که فرمود قم عش آل محمد ومأوی شیعتهم ولکن سیهلک شبابهم بمعصیة (بعقوبة ل) آبائهم والاستخفاف والسخریة بکبرائهم ومشایخهم ومع ذلک یدفع الله عنهم شر الاعادی وکل سوء

یعنی قم آشیانگاه آل محمد ومأوای شیعیان ایشان است ولیکن زود باشد که هلاک شوند جوانان ایشان بگناه کردن یا عقوبت کردن پدرانشان وسبک شمردن وسخریه کردن به بزرگانشان وپیرانشان وبا این حالت دفع دشمنان میکند خدا از ایشان بدی را وهر گونه بدی که باشد

غیبت طوسی ص ۲۹۱ از ابن اسباط از حسن بن جهم روایت کرده قال سئلت ابا الحسن عن شیء من الفرج فقال او لست تعلم ان انتظار الفرج من الفرج قلت لا ادری الا ان تعلمنی فقال نعم انتظار الفرج من الفرج **گفت** پرسیدم از ابی الحسن علیه السلام از چیزی از فرج پس فرمود آیا نمیدانی که انتظار فرج داشتن از فرج است گفتم نمیدانم مگر اینکه تعلیم دهی مرا پس فرمود آری انتظار فرج داشتن از فرج است

۴۵۹ حدیث یازدهم

اکمال الدین صدوق ص ۲۰۵ مسندا از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده که گفت دخلت علی موسی بن جعفر فقلت له یا ابن رسول الله انت القائم بالحق فقال انا القائم بالحق ولکن القائم الذی یطهر الارض من اعداء الله عز و جل و یملأها عدلا کما ملئت جورا و ظلما هو الخامس من ولدی له غیبة یطول امدها خوفا علی نفسه یرتد فیها اقوام و یثبت فیها آخرون ثم قال علیه السلام طوبی لشیعتنا المتمسکین بحبلنا فی غیبة قائمنا الثابتین علی موالاتنا و البرائة من اعدائنا اولئک منا و نحن منهم رضوا بنا ائمة و رضینا بهم شیعة فطوبی لهم ثم طوبی لهم هم و الله معنا فی درجاتنا یوم القیمة

یعنی داخل شدم بر موسی بن جعفر علیهما السلام پس گفتم ای پسر رسول خدا توئی قائم بحق فرمود منم قائم بحق ولیکن قائمیکه پاک میکند زمین را از دشمنان خدا عز و جل و پر میکند آنرا از عدل همچنانکه پر از ظلم و جور شده باشد او پنجمین از فرزندان

من است برای او غیبتی است که طول میکشد مدت آن از ترس نفس او مرتد میشوند
درباره او گروههائی وثابت میمانند در امامت او گروههای دیگر پس آنحضرت علیه
السلام فرمود خوشا بحال شیعیان ما آنهائیکه چنگ میزنند بریسمان ولایت ما
در زمان غیبت قائم ما آنکسانیکه ثابتند در دوستی ما وبیزاری از دشمنان ما آنان
گروه از ما هستند وما هم از ایشانیم خشنود شده اند باینکه ما امامهای ایشان باشیم
وما هم خشنودیم که آنها شیعیان ما باشند پس خوشا بحال ایشان باز خوشا بحال ایشان
ایشان بذات خدا قسم است که در درجه های ما هستند در روز قیامت

۶۰ حدیث دوازدهم

اکمال الدین ص ۲۰۹ مسنداً از زیاد ازدی روایتکرده که گفت سئلت سیدی موسی
بن جعفر عن قول الله عز وجل واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة فقال علیه السلام
النعمة الظاهرة الامام الظاهر والباطنة الامام الغائب فقلت له ویکون فی
الائمة من یغیب قال نعم یغیب عن ابصار الناس شخصه ولا یغیب عن قلوب المؤمنین
ذکره وهو الثانی عشر منا یسهل الله له کل عسر ویذلل له کل صعب ویظهر له کنوز الارض
ویقرب له کل بعید ویفنی به کل جبار عنید ویهلک علی یدیه کل شیطان مرید
ذلک ابن سیدة الاماء الذی تخفی علی الناس ولادته

یعنی پرسیدم از آقایم موسی بن جعفر علیهما السلام از گفته خدای عز وجل
از معنای آیه ای که میفرماید وتمام گردانیده است خدا برشما نعمتهای ظاهره وباطنه

را پس امام علیه السلام فرمود نعمت ظاهره امام ظاهر است و نعمت باطنه امام غائب است پس گفتم برانحضرت که در میان ائمه کسی هست که غائب شود فرمود آری شخص او از نظرهای مردم غائب میشود اما ذکر او از دلهای مؤمنین غائب نمیشود و آن امام دوازدهم است که آسان میگرداند خدا برای او هر مشکل را و خوار میکند برای او هر دشوار را و ظاهر میکند برای او گنجهای زمین را و نزدیک میکند برای او هر دوری را و نابود میکند بسبب او هر سرکش ستمکاری را و هلاک میکند بردو دست او هر شیطان تمرد کننده را و او پسر سیده و بزرگ کنیزان است که ولادتش بر مردم مخفی میشود

۱۶۱ حدیث سیزدهم

اختصاص شیخ مفید ص ۲۶۱ علی بن ابراهیم جعفری از مسلم غلام ابی الحسن علیه السلام روایت کرده که گفت سأله رجل فقال له الترک خیر ام هؤلاء قال فقال هؤلاء یخلون بینکم و بین دینکم قال قلت لا بل یجهدون علی قتلنا قال فان غزوهم اولئک فاغزوهم معهم او اعینوهم علیهم (الشک من ابی الحسن علیه السلام

یعنی پرسید از انحضرت یعنی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مردی که آیا ترک بهتر است یا اینجماعت یعنی بنی عباس گفت پس انحضرت فرمود این جماعت خالی میکنند یا حایل میشود میان شما و میان دین شما یعنی دین شما را از شما میگیرند گفتم نه بلکه کوشش میکنند بر کشتن ما فرمود پس اگر جنگ کنند این جماعت یعنی ترکها با ایشان پس شما هم با انها بجنگید یا کمک کنید ایشان را بر جنگیدن با انها

مؤلف گوید کلمهٔ او در فرمایش آنحضرت او اعینوهم بمعنای تردید متعارف نیست بلکه برای تخییر است یعنی در جنگ کردن با ایشان یا کمک کردن بر ایشان هر کدام که بخواهید مخیر میباشید و ممکن است که کلمه مولی در میان کلمه الشک و کلمه ابی الحسن سقط شده باشد و تردید از راوی باشد والله العالم

۴۶۲ حدیث چهاردهم

ملاحم و فتن ص ۱۵۳ از آنحضرت روایت کرده که فرمود اذا فقد الخامس من ولدی سلبت الرحمة من قلوب شیعتنا حتی یظهر القائم الله الله فی ادیانکم لا یزیلکم عنها احد فانه لا بد لصاحب هذا الامر من غیبة یرجع فیها کثیرون ممن یقولون بهذا الامر **یعنی** زمانی که ناپدید شد یعنی غیبت کرد پنجم از فرزندان من کنده میشود رحمت از دلهای شیعیان ما تا اینکه قائم ظاهر شود خدا را فراموش نکنید خدا را فراموش نکنید در نگاهداشتن دینهای خود زایل نکند کسی دینهای شما را زیرا که ناچار است از اینکه صاحب این امر غیبت کند و برگردند در زمان غیبت او مردمانی بسیار از دین خود از کسانیکه قائل بر این امر میباشند

۴۶۳ حدیث پانزدهم

غیبت نعمانی ص ۱۱۲ مسنداً از ابراهیم بن هلیل روایت کرده که گفت قلت لابی الحسن علیه السلام جعلت فداك مات ابی علی هذا الامر وقد بلغت من السنین ما قد تری اموت ولا تخبرنی بشیء فقال یا ابا اسحق انت تعجل فقلت ای والله

اعجل ومالی لا اعجل وقد بلغت انا من السن ما قد ترى فقال اما والله یا ابا اسحق

ما یکون ذلک حتی تمیزوا وتمحصوا وحتی لا یبقی منکم الا الا قل ثم صعر کفه

یعنی گفتم به ابی الحسن یعنی موسی بن جعفر علیهما السلام فدایت شوم پدر من

مرد در انتظار این امر یعنی فرج آل محمد علیهم السلام ومن هم نزدیک است که رسیده ام

که میبینی میمیرم و بمن خبر ندادی چیزی را پس فرمود ای ابا اسحق تو تعجیل میکنی

گفتم بلی والله تعجیل میکنم وچرا تعجیل نکنم وحال آنکه بپایه ای از سن رسیده ام که میبینی

پس فرمود آگاه باش بذات خدا قسم است ای ابو اسحق که نمیباشد این امر تا اینکه

مردم خوب و بد از هم تمیز داده شوند وامتحان کرده شوند وتا اینکه باقی نماند

از ایشان مگر کمتر کسی پس خالی نمود کف خود را

قسمت دوم از بخش هشتم در اخبار رضویه

حدیث اول ۴۶۴

ارشاد مفید ص ۳۳۹ بسند خود از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود

لا یکون ما تمدون الیه اعناقکم حتی تمیزوا وتمحصوا فلا یبقی منکم الا القلیل ثم قرء

الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ثم قال ان من علامة

الفرج حدثا یکون بین المسجدین ویقتل فلان من ولد فلان خمسة عشر کبشا من العرب

یعنی نمیباشد آنچه که گردن برای آن میکشید یعنی فرج آل محمد تا اینکه متمیز داده شوید و امتحان کرده شوید پس باقی نماند از شما مگر اندکی پس این آیه را تلاوت فرمود الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون یعنی منم خدای دانا تو آیا گمان میکنند مردم اینکه واگذارده شوند باینکه میگویند ایمان آوردیم و ایشان امتحان کرده نمیشوند پس از آن فرمود بدرستیکه از علامات فرج حادثه ایست که واقع میشود درمیان دو مسجد یعنی مسجد الحرام و مسجد مدینه و میکشد فلان پسر فلان پانزده نفر شجاع از عرب را

۴۶۵ حدیث دوم

غیبت طوسی ص ۲۸۳ سعد بن عبدالله بسند خود از حسن بن محبوب از ابی الحسن الرضا علیه السلام روایتکرده از حدیث طولی که موضع حاجت از آن را مختصر کرده که آنحضرت فرمود

لا بد من فتنة صماء صیلم یسقط فیها کل بطانة و ولیجة و ذلك عند فقدان الشیعة الثالث من ولدی یبکی علیه اهل السماء و اهل الارض و کم من مؤمن متأسف حران حزین عند فقد الماء المعین کانی بهم اسر ما یکون و قد نودوا نداء یسمعه من بعد کما یسمعه من قرب یکون رحمة للمؤمنین و عذابا للکافرین فقلت و ای نداء هو قال ینادون فی رجب ثلاثة اصوات من السماء صوتا منها الا لعنة الله علی الظالمین والصوت الثانی ازفت الازفة والصوت الثالث یرون بدنا بارزا نحو عین الشمس هذا امیر المؤمنین قد کر فی هلاك الظالمین وفی خبر الحمیری والصوت بدن یری

فی قرن الشمس یقول ان الله بعث فلانا فاسمعوا له واطیعوا وقالا جمیعا فعند ذلک
یاتی الناس الفرج وتودوا الناس لو کانوا احیاء ویشفی الله صدور قوم مؤمنین

یعنی ناچار است از فتنه بسیار شدید سختی که ساقط شود در ان هر داخل شونده
و اهل سری که مورد وثوق باشد و این فتنه وقتی روی میدهد که فرقه شیعه دوازده
امامی گم کرده باشند سومین حجت و امامی را که از پسر من بوجود میاید که گریه کند
برا و اهل اسمان و اهل زمین و چه بسیار از مؤمنی که اند وهناک و دلسوخته و محزون
شود نزد نایافت شدن اب گوارا یعنی ان امام مفقود گویا میبینم ایشانرا داخل در
شادی و سرور شوند زمانیکه بوده باشند که ندا کرده شوند بندائی که شنیده
شود از مسافت دور همچنانکه از نزدیک شنیده شود که ان نداء رحمت است برای
کسانیکه اهل ایمانند و عذابست برای کسانیکه کافرند پس عرض کردم چه ندائی
است ان نداء فرمود ندا کرده میشوند در ماه رجب بسه صدا از اسمان که یکی از
انها این جمله را گوید که اگاه باشید لعنت خدا بر ستمکاران است نداء دوم گوید
نزدیک شد قیامت ندای سوم دیده میشود بدنی اشکارا مقابل چشم افتاب که این است
امیرالمؤمنین که برگشته است بدنیا برای هلاک کردن ستمکاران (و در خبر حمیری
است که صوت بدنی است که دیده میشود در شاخ افتاب که میگوید خدا برانگیخت
فلان را یعنی مهدی آل محمد را پس بشنوید فرمان اورا و اطاعت کنید (و در هر دو خبر
است که گفتند هر دو راوی) پس همه مردمان در انوقت بفرج و شادی در ایند و مرده گان

از مردمان دوست دارند کہ زندہ باشند و شفاء دھد خدا سینہ ھای ایشان را
وسینہ ھای گروہ اھل ایمان را

۴۶۶ حدیث سوم

غیبت طوسی . ص ۲۸۵ مسنداً از حضرت رضا علیہ السلام روایت کردہ کہ فرمود
ان من علامات الفرج حدثا یکون بین الحرمین قلت وای شیء یکون الحدث فقال
عصبیۃ تکون بین الحرمین ویقتل فلان من ولد فلان خمسۃ عشر کبشا
یعنی بدرستیکہ از نشانہ ھای فرج حادثہ ایست کہ درمیان دوحرم مکہ ومدینہ
میباشد گفتم آن حادثہ چہ چیزاست فرمود عصبیتی است کہ درمیان دوحرم واقع شود
ومیکشد فلان کہ از پسران فلان است پانزدہ نفر شجاع را کہ سرلشکر جنگی باشند

۴۶۷ حدیث چہارم

کمال الدین وتمام النعمۃ . درباب علامات ظھور بسند خود از ابی صلت ھروی روایت
کردہ کہ گفت قلت للرضا علیہ السلام ما علامۃ القائم صلوات اللہ علیہ منکم
اذا خرج فقال علامتہ ان یکون شیخ السن شاب المنظر حتی ان الناظر الیہ لیحسبہ
ابن اربعین سنۃ اودونھا وان من علاماتہ ان لایھرم بمرور الایام واللیالی علیہ
حتی یاتیہ اجلہ **یعنی** گفتم بحضرت رضا صلوات اللہ علیہ کہ چیست علامت
قائم صلوات اللہ علیہ کہ از شما میباشد زمانیکہ بیرون آید پس فرمود نشانہ آن
اینست کہ از حیث سن پیر وسالخوردہ است ولیکن درنظر جوان است کہ بینندہ گمان

گمان کنند که چهل سال یا کمتر دارد و از نشانه های او است که بمرور زمان پیر نمیشود هرچند روزها و شبها بر او بگذرد تا وقتیکه مدت او بیاید

۴۶۸ حدیث پنجم

اثبات الهداة شیخ حر عاملی جزو هفتم باب علامات المهدی ص ۳۹۴ مسنداً از حضرت رضا علیه السلام روایتکرده در حدیث قائم علیه السلام که فرمود فاذا خرج اشرقت الارض بنور ربها و وضع میزان العدل فلا یظلم احد احداً و تطوی له الارض و لا یکون له ظل و هو الذی ینادی من السماء باسمه یسمعه جمیع اهل الارض بالدعاء الیه یقول الا ان حجة الله قد ظهر **یعنی** پس چون بیرون آید روشن میکند زمین را بنور تربیت کننده زمین و بنا میگذارد ترازوی عدل را پس ستم نمیکند احدی احدی را و پیچیده میشود برای او زمین و از برای او سایه ای نباشد و او است آنکسیکه ندا کرده میشود از آسمان بنام او که میشنود آن ندا را همه اهل زمین بدعوت کردن بسوی او میگوید آگاه باشید که حجت خدا از روی تحقیق ظاهر شد

۴۶۹ حدیث ششم

اثبات الهداة در همان جزو و همان باب ص ۴۱۶ مسنداً از احمد بن محمد بن ابی نصر روایتکرده از حضرت رضا علیه السلام که گفت قلت له ان ثعلبة بن میمون حدثنی عن علی بن المغیرة عن زید العمی عن علی بن الحسین علیهما السلام قال یقوم قائمنا لموافاة الناس سنه قال یقوم القائم بلا سفیانی ان امر القائم حتم من الله و امر

السفیانی حتم من الله ولا یکون قائم الا بسفیانی الحدیث

یعنی گفتم بہ آنحضرت کہ ثعلبہ پسر میمون حدیث کرد مرا از علی بن مغیرہ از زید العمی از علی بن الحسین علیہما السلام کہ فرمود قیام میکند قائم ما برای گرفتن مردم حق را او فرمود قیام میکند بدون سفیانی یعنی بدون قیام سفیانی قائم قیام نخواهد کرد بدرستیکہ امر قائم حتم است از جانب خدا و امر سفیانی هم حتم است از جانب خدا و قائم نمیباشد مگر بسفیانی

۴۷۰ حدیث هفتم

غیبت نعمانی ص ۱۳۴ مسنداً از محمد بن ابی نصر از حضرت رضا علیہ السلام روایت نمود کہ فرمود قبل هذا الامر السفیانی والیمانی والمروانی وشعیب بن صالح وکف یقول هذا وهذا **یعنی** پیش از این امر یعنی قیام قائم خروج سفیانی ویمانی ومروانی وشعیب بن صالح وکفی است کہ میگوید این واین

۴۷۱ حدیث هشتم

غیبت نعمانی ص ۱۴۵ مسنداً از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده کہ گفت سمعت الرضا علیہ السلام یقول قبل هذا الامر بیوح فلم ادر ما البیوح فحججت فسمعت اعرابیا یقول هذا یوم بیوح فقلت لہ ما البیوح فقال الشدید الحر **یعنی** شنیدم از حضرت رضا علیہ السلام کہ میفرمود پیش از ظهور این امر یعنی قائم علیہ السلام بیوح است ومن ندانستم کہ بیوح چیست تا اینکہ حج گذاردم شنیدم کہ مردی اعرابی گفت امروز روز بیوح است باو گفتم کہ بیوح چیست پس گفت روزی کہ سخت است گرمی آن

۴۷۲ حدیث نهم

غیبت نعمانی ص ۱۶۳ مسنداً از حسن بن جهم روایت کرده که گفت قلت للرضا علیه السلام اصلحك الله انهم یتحدثون ان السفیانی یقوم وقد ذهب سلطان بنی العباس فقال کذبوا انه لیقوم وان سلطانهم لقائم **یعنی** گفتم بحضرت رضا علیه السلام اصلحك الله بدرستیکه ایشان یعنی عامه حدیث میکنند که سفیانی قیام میکند درحالیکه سلطنت بنی عباس رفته باشد یعنی منقرض شده باشد پس فرمود دروغ میگویند بدرستیکه او قیام میکند در وقتیکه سلطنت اینها برپا باشد

۴۷۳ حدیث دهم

قرب الاسناد ص ۱۷۰ بسند خود از احمد بن محمد بن ابی نصر از آنحضرت روایت کرده که فرمود قدام هذا الامر قتل بیوح قلت وما البیوح قال دائم لا یفتر **یعنی** پیش از این امر یعنی پیش از قیام قائم قتل بیوح است گفتم بیوح چیست فرمود یعنی همیشه که بی آن فتوری نباشد

مؤلف گوید لغت بیوح در بعض از نسخه‌ها بباء یکنقطه در زیر و بعد از آن یاء دو نقطه در زیر نوشته شده و در بعضی بعکس آن اول یاء دو نقطه دار و بعد باء یك نقطه دار است و در بعضی از نسخه‌ها بوح بباء و واو است بدون یاء بناء بر اول و سوم بمعنای اختلاف و اختلاط در امر است و اگر بیوح باشد بمعنی مستاصل است از استباح القوم ای استاصلهم یعنی قتلی که مستاصل و بیچاره کند قوم را و در متن خبر بدائم که فرمود ای در آن نباشد چنانچه در بعضی از اخبار دیگر نیز وارد شده که قبل از ظهور از ماه صفر تا ماه

ماه صفر بعد مدت یکسال جنگ ادامه دارد و بمعنای روز بسیار گرم هم از قول مرد اعرابی است
در حدیث چهارصد و هفتاد و یک گذشت و مراد از استیصال که قبلا ذکر شد ریشه کن کردن

۴۷۴ حدیث یازدهم

سیزدهم بحار الانوار ص ۱۸۶ از کمال الدین صدوق مسندا از ریان بن صلت روایت کرده
که گفت قلت للرضا علیه السلام انت صاحب هذا الامر فقال انا صاحب هذا الامر
ولکنی لست بالذی املأها عدلا کما ملئت جورا وکیف اکون ذاک علی ما تری من ضعف
بدنی وان القائم هو الذی اذا خرج کان فی سن الشیوخ ومنظر الشباب قویا فی
بدنه حتی لو مد یده الی اعظم شجرة علی وجه الارض لقلعها ولو صاح بین الجبال
لتدکدکت صخورها یکون معه عصا موسی وخاتم سلیمان ذاک الرابع من ولدی
یغیبه الله فی ستره ما شاء الله ثم یظهره فیملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت
ظلما وجورا **یعنی** گفتم بحضرت رضا علیه السلام که توئی صاحب این امر فرمود
منم صاحب این امر ولیکن من نیستم آنکسیکه پر میکند زمین را از عدل همچنانکه پر شده
باشد از ستمگری و چگونه من او باشم با این ناتوانی که در بدن من میبینی و بدرستیکه
قائم آنچنان کسی است که چون ظاهر شود در سن پیری است ولی در نظر جوان مینماید
بزرگ جوانان قوه ای در بدن او باشد که اگر دست خود را دراز کند بزرگترین درختی
که بر روی زمین باشد هر اینه از جا میکند آنرا و اگر صیحه زند در میان کوهها هر
اینه ریز ریز شود سنگهای سخت آن با او میباشد عصای موسی و انگشتر سلیمان

اینست چهارمین از فرزندان من که پنهان میکند خدا او را در پرده غیب خود آنچه که میخواهد پس ظاهر میگرداند او را پس پر میکند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور

۴۷۵ حدیث دوازدهم

سیزدهم بحار ص ۱۵۵ مسنداً از حسین بن خالد روایت کرده از حضرت رضا علیه السلام قال قلت جعلت فداک حدیث کان یرویه عبد الله بن بکیر عن عبید بن زرارة قال فقال لی وما هو قال قلت له روی عن عبید بن زرارة انه لقی ابا عبد الله فی السنة التی خرج فیها ابراهیم بن عبد الله بن الحسن فقال له جعلت فداک ان هذا قد الف الکلام وسارع الناس الیه فما الذی تامر به فقال اتقوا الله واسکنوا ما سکنت السماء والارض قال وکان عبد الله بن بکیر یقول والله لئن کان عبید بن زرارة صادقاً فما من خروج وما من قائم قال فقال لی ابو الحسن علیه السلام الحدیث علی ما رواه عبید ولیس علی ما تاوله عبد الله بن بکیر انما عنی ابو عبد الله بقوله ما سکنت السماء من النداء باسم صاحبک وما سکنت الارض من الخسف بالجیش

یعنی گفت گفتم فدایت شوم حدیثی بود که روایت میکرد آنرا عبد الله بن بکیر از عبید بن زراره گفت پس فرمود چیست آن حدیث گفتم بآنحضرت که روایت میکرد از عبید بن زراره که او ملاقات کرده اباعبدالله علیه السلام را در سالیکه ابراهیم بن عبد الله بن حسن خروج کرد پس بآنحضرت عرض کرده که فدایت شوم بدرستیکه این

یعنی ابراهیم بن عبدالله بن الحسن تالیف کلام کرده و مردم بشتاب بسوی او میروند پس شما چه میفرمائید براین امر فرمود پرهیزید از خدا و ساکن باشید تا زمانیکه زمین واسمان ساکن است گفت راوی یعنی حسین بن خالد که عبدالله بن بکر میگفت اگر عبید بن زراره راست بگوید هیچ خروجی و هیچ قائمی نیست راوی گفت پس حضرت ابوالحسن علیه السلام بمن فرمود حدیث همچنانست که عبید روایت کرده ولیکن تاویلی که عبدالله بن بکیر کرده صحیح نیست و چراین نیست که ابوعبدالله که فرموده ما سکنت السماء مراد انحضرت صیحه اسمانی بنام صاحب تو میباشد و مراد از ما سکنت الارض فرورفتن لشکر سفیانی است بزمین

۴۷۶ حدیث سیزدهم

السماء والعالم ص ۳۳۹ از محمد بن یعقوب کلینی باسناد خود از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود اذا عمت البلدان الفتن فعلیکم بقم وحوالیها ونواحیها فان البلاء مرفوع عنها **یعنی** وقتیکه عمومیت پیدا کرد فتنه‌ها در همه شهرها بر شما باد بساکن شدن در قم و اطراف وجوانب ان زیرا که بلاء از انجاها برداشته شده است

قسمت سوم از بخش هشتم درر اخبار رضویه

۴۷۷ حدیث اول

سیزدهم بحار الانوار ص ۱۷۰ از غیبت نعمانی مسنداً از داود بن ابی القاسم روایت کرده

قال کنا عند ابی جعفر محمد بن علی الرضا فجری ذکر السفیانی وما جاء فی الروایة من ان

امره من المحتوم فقلت لابی جعفر علیه السلام هل یبدو لله فی المحتوم قال نعم قال له

فنخاف ان یبدو لله فی القائم قال القائم من المیعاد **یعنی** گفت بودیم نزد ابی جعفر

محمد بن علی الرضا علیهما السلام پس ذکر سفیانی در میان آمد و آنچه که در روایت وارد شده

که امر خروج او از حتم شده ها است پس به ابی جعفر علیه السلام عرض کردیم که آیا در چیز یکه

حتم شده است بداء برای خدا در آن رو مید هد فرمود آری پس به آنحضرت گفت که پس خایفیم

است که بداء برای خدا حاصل شود در امر قائم علیه السلام فرمود قیام قائم از وعده داده

شده ها است یعنی بداء در آن حاصل نمیشود

در ذیل این حدیث علامه مجلسی اعلی الله مقامه بیانی دارد که مفاد آن این است

که شاید برای محتوم معنیهائی باشد که در بعض از آنها ممکن باشد که بدا در آن حاصل

شود و فرمایش حضرت که فرموده من المیعاد اشاره به آنست که ممکن نیست بداء در آن

بدلیل قول خدای تعالی که فرموده ان الله لا یخلف المیعاد و قیام قائم از چیزهائیست

که خدا به آن وعده داده است به پیغمبر خود و اهل بیت او برای صبر کردن ایشان در مکاره

و آزارهائیکه از مخالفین بر ایشان رسیده است و خدا خلف نمیکند وعده خود را و

پس از آن محتمل است که مراد از بداء در محتوم بداء در خصوصیات آن باشد نه در اصل

وقوع مانند خروج سفیانی پیش از رفتن بنی عباس و امثال اینها

۴۷۸ حدیث دوم

سیزدهم بحار الانوار ص ۱۷۲ از کمال الدین صدوق بسند خود از عبد العظیم حسنی روایت کرده که گفت قلت لمحمد بن علی بن موسی علیهم السلام انی لارجو ان تکون القائم من اهل بیت محمد الذی یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا فقال علیه السلام یا ابا القاسم ما منا الا قائم بامر الله عز و جل وهاد الی دینه ولکن القائم الذی یطهر الله به الارض من اهل الکفر والجحود و یملأها عدلا و قسطا هو الذی یخفی علی الناس ولادته و یغیب عنهم شخصه و یحرم علیهم تسمیته و هو سمی رسول الله و کنیه و هو الذی تطوی له الارض و یذل له کل صعب یجتمع الیه اصحابه عدة اهل بدر ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلا من اقاصی الارض و ذلک قول الله عز و جل اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیئ قدیر فاذا اجتمعت له هذه العدة من اهل الاخلاص اظهر امره فاذا کمل له العقد و هو عشرة آلاف رجل خرج باذن الله عز و جل فلا یزال یقتل اعداء الله حتی یرضی الله عز و جل قال عبد العظیم فقلت له یا سیدی و کیف یعلم ان الله قد رضی قال یلقی فی قلبه الرحمة فاذا دخل المدینة اخرج اللات والعزی

یعنی گفتم برای محمد بن علی بن موسی علیهم السلام که من هر آینه امیدوارم که تو باشی قائم از اهل بیت محمد که پر میکند زمین را از عدل و داد پس از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور پس فرمود آنحضرت علیه السلام ای ابو القاسم نیست

از ما مگر آنکه همه ما قائم بامر خدای عزّ و جلّ میباشیم و راهنما بنده دین اوئیم ولیکن

آن قائمیکه پاک میگرداند خدا باو زمین را از اهل کفر و جحود و الحاد و پر میکند آنرا

از عدل و داد او است آنکسیکه مخفی میباشد ولادت او بر مردم و پنهان میشود شخص

او از مردم و حرام میشود نام بردن او بر ایشان و او است همنام و هم کنیه رسول خدا

صلی الله علیه و آله و او است آنکسیکه زمین برای او پیچیده میشود و ذلیل میشود

برای او هر دشواری جمع میشوند در نزد او یاران او که مطابق شماره اهل بدر زند

که سیصد و سیزده نفر مرد باشند از دورترین نقطه های زمین و این است معنای گفته

خدای عزّ و جلّ که فرموده هر کجا باشید خدا همه شما ها را میآورد بدرستیکه

خدا بر هر چیزی توانا است پس چون این عِدّه در نزد او جمع شدند که همه از اهل

اخلاص شدند ظاهر میکند خدا امر او را پس چون عدد عقد در نزد آنحضرت کامل شدند

که ده هزار مرد باشند بیرون میاید باذن خدای عزّ و جلّ پس همیشه میکشد

دشمنان خدا را تا اینکه خدای عزّ و جلّ خشنود شود حضرت عبد العظیم گفت پس

گفتم بآنحضرت ای آقای من چگونه میداند که خدا خشنود شده فرمود خدا رحم

را در دل او میاندازد پس چون داخل مدینه شود لات و عزّی را که دو بت بزرگ

قریشند یعنی اول و دوم بیرون میاورد

۴۷۹ حدیث سوم

سیزدهم بحار ص ۸۳ از عیون اخبار الرضا مسنداً روایتکرده از ابجعفر ثانی از پدرش

فرمود قال النبی صلی الله علیه و آله لابی بن کعب فی وصف القائم علیه السلام
ان الله تعالی رکب فی صلب الحسین نطفة مبارکة زکیة طیبة طاهرة مطهرة یرضی
بها کل مؤمن ممن قد اخذ الله میثاقه فی الولایة و یکفر بها کل جاحد فهو امام
تقی نقی صابر مرضی هادی مهدی یحکم بالعدل و یامر به یصدق الله عز و جل و
یصدقه الله فی قوله یخرج من تهامة حین تظهر الدلائل و العلامات و له
کنوز لا ذهب و لا فضة الا خیول مطهمة و رجال مسومة یجمع الله له من اقاصی
البلاد علی عدة اهل بدر ثلثمائة و ثلاثة عشر رجلا معه صحیفة مختومة فیها عدد
اصحابه باسمائهم و بلدانهم و طبائعهم و حلاهم و کناهم کدادون مجدون فی
طاعته فقال له ابی و ما دلائله و علاماته یا رسول الله قال له علم اذا حان وقت
خروجه انتشر ذلک العلم من نفسه و انطقه الله عز و جل فناداه العلم اخرج یا
ولی الله فاقتل اعداء الله و هما رایتان و علامتان و له سیف مغمد فاذا حان
وقت خروجه اقتلع ذلک السیف من غمده و انطقه الله عز و جل فناداه السیف
اخرج یا ولی الله فلا یحل لک ان تقعد عن اعداء الله فیخرج و یقتل اعداء الله
حیث ثقفهم و یقیم حدود الله و یحکم بحکم الله یخرج و جبرئیل عن یمینه و میکائیل
عن یسرته و سوف یذکرون ما اقول لکم و لو بعد حین و افوض امری الی الله عز
و جل یا ابی طوبی لمن لقیه و طوبی لمن احبه و طوبی لمن قال به ینجیهم من الهلکة
و بالاقرار بالله و برسوله و بجمیع الائمة یفتح الله لهم الجنة مثلهم فی الارض کمثل

المسك الذی یسطع ریحه فلا یتغیر ابداً و مثلهم فی السماء کمثل القمر المنیر الذی لا یطفاء نوره ابداً قال اُبَیّ یا رسول الله کیف حال بیان هؤلاء الائمة عن الله عزّ وجلّ قال انّ الله تعالی انزل علی اثنی عشر صحیفة اسم کل امام علی خاتمه و صفته فی صحیفته

یعنی فرمود پیغمبر صلی الله علیه و اله به اُبَیّ بن کعب در وصف قائم علیه السلام بدرستیکه خدای تعالی ترکیب کرد در صلب حسین نطفه با برکت پاك پاکیزه طاهره مطهره ایرا که خشنود شود به ان هر مؤمنی از کسانیکه پیمان گرفته است خدا از ایشان در ولایت و کافر میشود به ان هر انکار کننده ای پس اوست امام پرهیزکار پاکیزه ای صبر کننده خشنود شده راهنمای راهنمائی شده حکم بعدل و امر به ان میکند تصدیق میکند خدای عز وجل را و تصدیق میکند خدا او را در گفتارش از مکه بیرون میاید از مکه تا اینکه ظاهر کند دلیلها و نشانه‌ها را و برای او است گنجهائیکه نه طلا است و نه نقره مگر اینکه اسبهای چاق فربه و مردهای با نشان که جمع میکند خدا انها را برای او از دورترین شهرها بعدد اهل بدر که سیصد و سیزده نفر مردانند و با او است نامه ای مهر زده که در ان نامه است شماره یاران او بنامهای ایشان و شهرهای ایشان و طبع و خوهای ایشان و زیورهای ایشان و کنیه‌های ایشان خود را بمشقت اندازنده و کوشش کننده اند در فرمان برداری او پس اُبَیّ بآنحضرت عرضکرد دلیلها و علامتهای او چیست یا رسول الله فرمود برای او پرچمی است

که چون وقت خروج او برسد پرده آن بخودی خود باز میشود و خدا او را بنطق
در آورد پس پرچم او را ندا میکند که بیرون ای ای ولی خدا و بکش دشمنان خدا
را و آن پرچم دو پرچم است و دو علامت و برای او شمشیر است در غلاف خود پس
چون وقت خروج او شود بخودی خود از غلاف بیرون آید و خدا او را بسخن در آورد
پس ندا کند آنحضرت را که بیرون ای ای ولی خدا دیگر حلال نیست برای تو نشستن
از دفع دشمنان خدا پس بیرون میاید و میکشد دشمنان خدا را هر کجا که برخورد
کند به آنها و برپا میدارد حدود خدا را و حکم میکند بحکم خدا بیرون میاید در
حالیکه جبرئیل از طرف راست او است و میکائیل از طرف چپ او و بسیار زود باشد
که یاد کنید آنچه را که برای شما میگویم و هرچند بعد از مدتها باشد و واگذار میکنم
امر خود را بسوی خدای عز و جل ای ابی خوشا بحال کسیکه او را ملاقات کند
و خوشا بحال کسیکه او را دوست بدارد و خوشا بحال کسیکه مایل بر او باشد نجات
میدهد ایشان را از هلاکت و به اقرار بخدا و برسول او و بهمه امامها میکشاید خدا
برای ایشان بهشت را مثل ایشان در روی زمین مانند مشکی است که بوی آن
ساطع باشد و هرگز تغییر نکند و مثل ایشان در آسمان مانند ماه نور دهنده است
که نور آن هرگز خاموش نشود ابی عرض کرد یا رسول الله چگونه حال واضح شدن
این امامها از جانب خدای عز و جل فرمود که خدای تعالی بر من فرستاد دوازده
نامه که نام هر امامی با مهر او و صفت او در آن نامه نوشته شده است

۴۸۰ **حدیث چهارم**

سیزدهم بحار ص ۴۲ از کمال الدین صدوق مسنداً از حضرت عبدالعظیم حسنی روایت کرده قال دخلت علی سیدی محمد بن علی علیهما السلام وانا ارید ان اسئله عن القائم وهو المهدی او غیره فابتدأنی فقال یا ابا القاسم ان القائم منا هو المهدی الذی یجب ان ینتظر فی غیبته ویطاع فی ظهوره وهو الثالث من ولدی والذی بعث محمداً بالنبوة وخصنا بالامامة انه لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج فیملأ الارض قسطاً وعدلاً کما ملئت ظلماً وجوراً وان الله تبارک وتعالی یصلح امره فی لیلة کما اصلح من کلیمه موسی لیقتبس لاهله ناراً فرجع وهو رسول نبی ثم قال افضل اعمال شیعتنا انتظار الفرج **یعنی** گفت داخل شدم بر آقایم محمد بن علی علیهما السلام ومن میخواستم که بپرسم از آنحضرت از قائم که آیا مهدی آن بزرگوار است یا غیر او است پس پیش از آنکه من سؤال کنم ابتداء فرمود ای ابوالقاسم بدرستیکه مهدی آنکسی است که از ما است وقیام کننده است آنچنان کسی است که واجب است در زمان غیبت او انتظار کشیده شود ودر زمان ظهورش اطاعت کرده شود واو سوم از فرزندان من است قسم بآنخدائیکه برانگیخت محمد را بپیغمبری ومخصوص گردانید ما را بامامت که اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز هر آینه دراز میگرداند خدا آنروز را تا آنکه بیرون آید وپر کند زمین را از عدل وداد همچنانکه پر شده باشد از ظلم وجور وبدرستی که خدای تعالی اصلاح میکند کار او را در یکشب همچنانکه اصلاح کرد کار کلیم خود

موسی را تا اینکه بگرید برای اهل خود شماره اثنی را پس برگشت در حالیکه سخن بود

پس از آن فرمود برترین کارهای شیعیان ما در انتظار فرج بودن است

۴۸۱ حدیث پنجم

سیزدهم بحار ص ۴۲ از نصوص المعجزات مسنداً از صقر بن ابی دلف روایت کرده که گفت سمعت اباجعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام یقول الامام بعدی ابنی علی امره امری وقوله قولی وطاعته طاعتی والامام بعده ابنه الحسن امره امر ابیه وقوله قول ابیه وطاعته طاعة ابیه ثم سکت فقلت یابن رسول الله فمن الامام بعد الحسن فبکی بکاء شدیداً ثم قال من بعد الحسن ابنه القائم بالحق المنتظر فقلت له یابن رسول الله ولم سمی القائم قال لانه یقوم بعد موت ذکره وارتداد اکثر القائلین بامامته فقلت له ولم سمی المنتظر قال ان له غیبة تکثر ایامها ویطول امدها فینتظر خروجه المخلصون وینکره المرتابون ویستهزء به الجاحدون ویکذب فیها الوقاتون ویهلک فیها المستعجلون وینجو فیها المسلمون **یعنی** شنیدم از ابجعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام که میفرمود امام بعد از من پسرم علی است که امر او امر من است وگفتار او گفتار من است وفرمانبرداری از او فرمانبرداری از من است وامام بعد از او پسر او حسن است که امر او امر پدر او است وگفتار او گفتار پدر او است وفرمانبرداری از او فرمانبرداری از پدر او است پس سکوت کرد آنحضرت من گفتم یابن رسول الله امام بعد از حسن کیست پس گریست گریستن شدیدی وفرمود بعد از حسن پسر او قائم علیه السلام

است که قیام کننده بحق است و انتظار کشیده شده است قیام او پس گفتم یا بن رسول

الله چرا قائم نام گذارده شده است فرمود برای اینکه قیام میکند بعد از مردن ذکر او

و مرتد شدند بیشتر از قائلین بر امامت او پس گفتم که چرا منتظر نامیده شده فرمود

برای اینست که او را پنهان شدنی است که روزهای پنهانی او بسیار میشود و مدت

غیبت او طول میکشد پس مخلصین انتظار خروج او را میکشند و کسانیکه اهل شکند

انکار میکنند وجود او را و انکار کنندگان استهزاء میکنند و وقت قرار دهندگان برای

ظهور او دروغ میگویند و آنهائیکه شتاب کننده کانند هلاک میشوند و مسلمانان

در آن مدت نجاة مییابند

۶۸۲ حدیث ششم

دلائل براهین الفرقان تألیف شیخ ابو الحسن مرندی طبع طهران در سال هزار و سیصد و چهل

و یک هجری قمری ص ۸ از کتاب تحفة التحف فاضل سلماسی زجر انداین عقده بسند معتبر

از حضرت جواد محمد بن علی بن موسی علیهم السلام روایت کرده که فرمود کانی بجرائد شتی

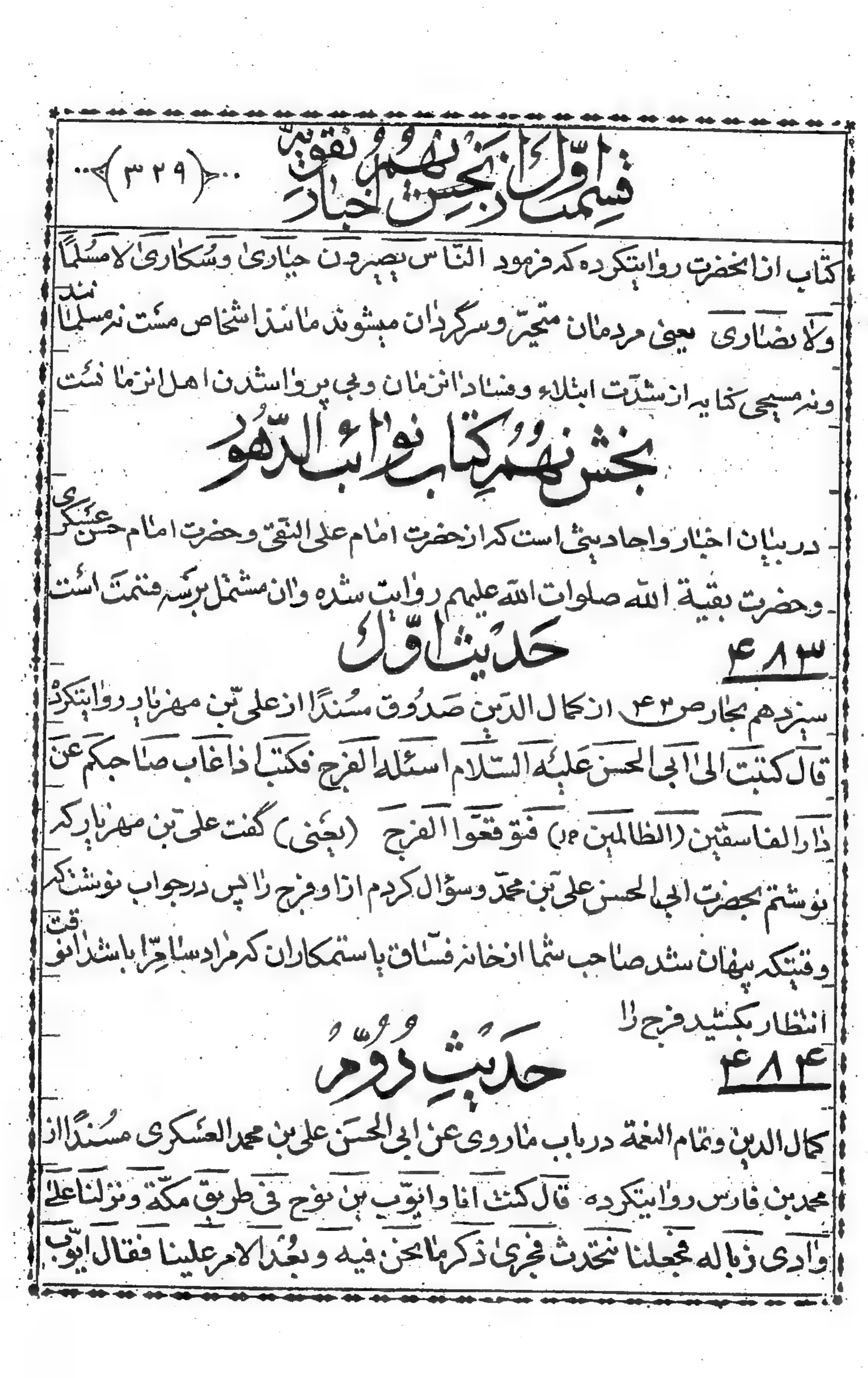
تدعی باسماء شتی لا اری لهم رشدا و لا لدینهم صیانة کلما مالوا الی جانب ابهت

منهم الاخر یعارضهم رجل طبری یعنی گویا میبینم روزنامه های پراکنده ای را

که خوانده میشود بنامهای پراکنده مختلف که نمی‌بینم برای صاحبان آنها رشد و هدایت

و حفظ نمیکنند صاحبان آنها دین خود را از هر طرفی که میل کنند طرف دیگر از ایشان

باطل و ناچیز شود معارضه میکند با آنها مردی از اهل طبرستان و نیز در همان



کتاب از آنحضرت روایتکرده که فرمود الناس یصیرون حیاری وسکاری لا مسلماً ولا نصاری یعنی مردمان متحیر وسرگردان میشوند مانند اشخاص مست نه مسلمانند ونه مسیحی کنایه از شدت ابتلاء وفساد از مان وبی پرواشدن اهل از مانست

بخش نهم کتاب نوائب الدهور

دربیان اخبار واحادیثی است که از حضرت امام علی النقی وحضرت امام حسن عسکری وحضرت بقیة الله صلوات الله علیهم روایت شده وآن مشتمل بر سه قسمت است

۴۸۳ حدیث اول

سیزدهم بحار ص ۴۲ از کمال الدین صدوق مسنداً از علی بن مهزیار روایتکرده قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلام اسئله الفرج فکتب اذا غاب صاحبکم عن دار الفاسقین (الظالمین خ ل) فتوقعوا الفرج (یعنی) گفت علی بن مهزیار که نوشتم بحضرت ابی الحسن علی بن محمد وسؤال کردم از او فرج را پس درجواب نوشت که وقتیکه پنهان شد صاحب شما از خانه فساق یا ستمکاران که مراد سامره باشد انوقت انتظار بکشید فرج را

۴۸۴ حدیث دوم

کمال الدین وتمام النعمة درباب ماروی عن ابی الحسن علی بن محمد العسکری مسنداً از محمد بن فارس روایتکرده قال کنت انا وایوب بن نوح فی طریق مکة ونزلنا علی وادی زبالة فجلسنا نتحدث فجری ذکر ما نحن فیه وبعد الامر علینا فقال ایوب

بن نوح کتبت فی هذه السنة اذکر شیئا من هذا فکتب الیّ اذا رفع علمکم من بین اظهرکم فتوقعوا الفرج من تحت اقدامکم **یعنی** گفت من و ایوب بن نوح در راه مکه با هم بودیم در وادی زباله فرود آمدیم و نشستیم و با همدیگر حدیث میگفتیم پس سخن ما رسید بذکر آنچه که در آن بودیم یعنی قیام قائم آل محمد پس ایوب بن نوح گفت من در این سال در موضوع این مسئله چیزی نوشتم یعنی بحضرت ابی الحسن علی بن محمد علیهما السلام پس در جواب بمن نوشت که هر وقت عِلم از میان شما برداشته شد پس انتظار بکشید فرج را از زیر پاهای خود

قسمت دوّم از بخشِ نهم

در بیان احادیث مأثوره از حضرت ابی محمد الحسن العسکری عجل الله تعالی فرج ولده علیهما السلام

حدیث اوّل ۴۸۵

کمال الدین و تمام النعمة در باب ما روی عن ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیهما السلام مسنداً از احمد بن اسحق بن سعد اشعری روایت کرده که گفت دخلت علی ابی محمد الحسن بن علی صلوات الله علیهما و انا ارید ان اسئله عن الخلف من بعده فقال لی مبتدءاً یا احمد بن اسحق ان الله تبارک و تعالی لم یخل الارض منذ خلق آدم علیه السلام و لا یخلیها الی ان تقوم الساعة من حجة لله علی خلقه به یدفع البلاء عن اهل الارض و به ینزل الغیث و به یخرج برکات الارض قال فقلت له یا بن رسول الله فمن الامام و الخلیفة بعدک فنهض صلوات الله علیه مسرعاً فدخل البیت ثم خرج و علی عاتقه

غلام کان وجهه القمر لیلة البدر من ابناء ثلاث سنین فقال یا احمد بن اسحق لولا کرامتک علی اللہ عز وجل وعلی حججہ ما عرضت علیک ابنی ھذا انہ سمی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وکنیہ الذی یملاء الارض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا یا احمد بن اسحق مثلہ فی ھذہ الامۃ مثل الخضر علیہ السلام ومثلہ مثل ذی القرنین واللہ لیغیبن غیبۃ لا ینجو من الھلکۃ فیھا الا من یثبتہ اللہ عز وجل علی القول بامامتہ ووفقہ للدعاء بتعجیل فرجہ قال احمد بن اسحق فقلت لہ یا مولای فھل من علامۃ یطمئن الیھا قلبی فنطق الغلام صلوات اللہ وسلامہ علیہ بلسان عربی فصیح فقال انا بقیۃ اللہ فی ارضہ والمنتقم من اعدائہ ولا تطلب اثرا بعد عین یا احمد بن اسحق قال احمد بن اسحق فخرجت مسرورا فرحا فلما کان من الغد عدت الیہ فقلت یا ابن رسول اللہ لقد عظم سروری بما مننت علی فما السنۃ الجاریۃ فیہ من الخضر وذی القرنین قال طول الغیبۃ یا احمد قلت یا ابن رسول اللہ فان غیبتہ لتطول قال ای وربی حتی یرجع عن ھذا الامر اکثر القائلین بہ فلا یبقی الا من اخذ اللہ عز وجل عھدہ لولایتنا وکتب فی قلبہ الایمان وایدہ بروح منہ یا احمد بن اسحق ھذا امر من امر اللہ وسر من سر اللہ وغیب من غیب اللہ فخذ ما اتیتک واکتمہ وکن من الشاکرین تکن معنا غدا فی علیین

یعنی داخل شدم بر ابی محمد حسن بن علی صلوات اللہ علیہما ومی خواستم کہ از او سؤال کنم از امامیکہ بعد از او است پس پیش از اینکہ من سؤال کنم فرمود

ای احمد بن اسحق بدرستیکه خدای تبارک و تعالی خالی نگذارده است زمین را از حجت از وقتیکه آدم علیه السلام را آفریده و بعد از این هم خالی نمیگذارد تا قیامت از حجتی که برای خدا باشد بجهت خلق و بر آن حجت دفع میشود بلاء از اهل زمین و بسبب آن حجت باران میباراند و بواسطه آن برکات زمین را بیرون میآورد گفت پس گفتم به آنحضرت که ای پسر رسولخدا امام بعد از تو کیست آنحضرت صلوات الله علیه بشتاب از جا بلند شد و در داخل خانه رفت پس بیرون آمد در حالتیکه پسری را بر دوش خود گرفته بود که روی آن چون ماه شب چهاردهم میدرخشید و از پسران سه ساله بنظر میآمد پس فرمود ای احمد بن اسحق برای کرامت تو بر خدای عز و جل و بر حجتهای او این فرزند را بتو نمودم که پسر من است و همنام و هم کنیه است با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و این پسر آنچنان کسی است که زمین را پر از داد و عدل میکند همچنانکه پر از ظلم و جور شده باشد ای احمد بن اسحق مثل او در این امت مانند خضر علیه السلام است و مثل او مانند ذوالقرنین است بذات خدا قسم است که هر آینه پنهان میشود از دیده ها پنهان شدنیکه نجات نمییابد در زمان غیبت و پنهان شدن او از هلاکت مگر کسیکه ثابت بدارد خدای تعالی او را بر قائل شدن بر امامت او و توفیق دهد خدای عز و جل او را برای دعا کردن برای تعجیل در فرج او احمد بن اسحق گفت گفتم ای مولای من آیا نشانه هست که سبب اطمینان قلب من شود بر آن نشانه پس آن پسر بچه بتکلم در آمد و بزبان عربی فصیح فرمود منم بقیة خدا در زمین و انتقام کشنده

از دشمنان او بعد از دیدن من اثر و نشانی مخواه ای احمد بن اسحق احمد بن اسحق گفت پس بیرون آمدم در حالتیکه خوشحال و شادان بودم پس چون فردای آنروز شد برگشتم خدمت آنحضرت و عرض کردم ای پسر رسولخدا این شادی بزرگی شد برای من بواسطه آنچه که منت گذاردی بر من پس سنت جاریه ای که از خضر و ذوالقرنین در وجود او است چیست فرمود طول زمان غیبت او است ای احمد گفتم ای پسر رسولخدا آیا غیبت او هم اینطور طولانی خواهد شد فرمود آری قسم بپروردگار من اینقدر غیبتش طول میکشد که بیشتر از کسانیکه قائل بر امامت او هستند بر میگردند از اعتقاد خود بامامت آنحضرت پس باقی نمیمانند بر این اعتقاد مگر کسیکه خدای عزوجل از او عهد ولایت ما را گرفته و ایمان را در دل او ثابت داشته و او را بروحی از جانب خود تأیید فرموده ای احمد بن اسحق این امری است از امر خدا و سری است از سر خدا و غیبی است از غیب خدا بگیر آنچه را که بتو دادم و کتمان کن آن را و از شکر گذاران باش تا فردای قیامت با ما در علیین باشی

حدیث دوم ۴۸۶

سیزدهم بحار ص ۴۲ از کمال الدین صدوق مسنداً روایت نموده از موسی بن جعفر بغدادی قال سمعت ابا محمد الحسن بن علی علیهما السلام یقول کانی بکم وقد اختلفتم بعدی فی الخلف منی اما ان المقر بالائمة بعد رسول الله المنکر لولدی کمن اقر بجمیع انبیاء الله ورسله ثم انکر نبوة محمد رسول الله والمنکر لرسول الله کمن انکر جمیع

الانبیاء لان طاعة آخرنا کطاعة اولنا والمنکر لآخرنا کالمنکر لاولنا اما ان لولدی غیبة یرتاب فیها الناس الا من عصمه الله عزوجل

یعنی گفت شنیدم از ابی محمد حسن بن علی علیهما السلام که میفرمود گویا میبینم شما را که اختلاف پیدا میکنید بعد از من در فرزندم که جانشین من است آگاه باشید که اقرار کننده بر امامت امامهائیکه بعد از رسول خدا بوده اند و انکار کننده فرزندم یعنی قائم آل محمد علیهم السلام مانند کسی است که اقرار برسالت و نبوت همه پیغمبران و فرستادگان خدا داشته باشد و منکر نبوت محمد رسولخدا صلی الله علیه و آله باشد مانند کسی است که جمیع پیغمبران را انکار کرده باشد زیرا که فرمانبرداری کردن از آخر ما ائمه مانند فرمانبرداری کردن از اول ما است و انکار کننده آخر ما ائمه مانند انکار کننده اول ما است آگاه باش که از برای پسر من غیبتی است که در دوره غیبت او مردمان بشک میافتند مگر کسیکه حفظ کند او را خدای عزوجل

۴۸۷ حدیث سوم

سیزدهم بحار ص ۴۳ نیز از کمال الدین مسند روایت کرده از عثمان بن سعید عمری که یکی از نواب اربعه است که گفته سؤال کرده شد از ابی محمد حسن بن علی علیهما السلام و من حاضر بودم در نزد او از خبریکه روایت کرده شده از پدران او که ان الارض لا تخلو من حجة الله علی خلقه الی یوم القیمة و ان من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی بدرستیکه خالی نمیماند از حجت خدا بر خلق او تا روز قیامت و

کسیکہ بمیرد در حالیکہ نشناختہ باشد امام زمان خود را مردہ شود مانند مردن در زمان جاہلیت یعنی بمیرد بر غیر دین اسلام اما انہ لہ غیبۃ یحار فیہا الجاہلون و یہلک فیہا المبطلون و یکذب فیہا الوقاتون ثم یخرج فکانی انظر الی الاعلام البیض تخفق فوق راسہ بنجف الکوفۃ **یعنی** آگاہ باشید کہ از برای او پنہان شدنی است از چشمہا کہ سرگردان شوند در زمان غیبت او نادانہا و ہلاک شوند در آن زمان باطل کنندگان حق و دروغ گویند در آن زمان وقت قرار دہندگان برای ظہور او پس بیرون میاید و گویا می بینم پرچمہای سفیدی را کہ در نجف کوفہ بالای سر او در جنبش است

۴۸۸ حدیث چہارم

سیزدہم بحار ص ۱۸۶ از کتاب دعوات راوندی مسندا از حسن بن طریف روایت کردہ کہ گفت کتبت الی ابی محمد العسکری اسئلہ عن القائم اذا قام بم یقضی بین الناس و اردت ان اسئلہ عن شیئ لحمی الربع فاغفلت ذکر الحمی فجاء الجواب سئلت عن الامام فاذا قام یقضی بین الناس بعلمہ کقضاء داود و لا یسئل البینۃ الخبر **یعنی** نوشتم بسوی ابی محمد عسکری کہ از او بپرسم از قائم کہ چون قیام کند بچہ چیز حکم میکند در میان مردم و میخواستم کہ از او بپرسم از چیزی از تبی کہ سہ روز بی در پی عارض میشود و یکروز نیست پس غفلت کردم از ذکر آن پس جواب آمد کہ پرسیدی از امام کہ چون قیام کند حکم می کند در میان مردم بعلم خود مانند حکم کردن داود و شاہد نمیخواہد (تا آخر خبر)

۴۸۹ حدیث پنجم

سیزدهم بحار ص ۱۸۷ از کتاب مواعظ مسنداً از ابی هاشم جعفری روایت کرده که گفت بودم در نزد ابی محمد علیه السلام که فرمود اذا قام القائم امر بهدم المنار والمقاصیر التی فی المساجد فقلت فی نفسی لای معنی هذا فاقبل الی فقال معنی هذا انها محدثة مبتدعة لم یبنها نبی ولا حجة **یعنی** چون قائم قیام کند فرمان میدهد بخرابکردن منارها و قصرهائیکه در مسجدها است پس من در پیش خود گفتم که بچه معنائی میفرماید پس روآورد بسوی من و فرمود معنای این است که اینها از چیزهائیست که احداث کرده شده و بدعت است بنا نکرده است از پیغمبری و نه حجتی

۴۶۹۰ حدیث ششم

هفدهم بحار الانوار در مواعظ حضرت عسکری علیه السلام روایت کرده از کتاب درة الباهرة من اصداف الطاهرة از تألیفات قطب الدین کیدری یا شهید ثانی که گفته است وجد بخط الامام ابی محمد الحسن العسکری علی ظهر الکتاب قد صعدنا ذری الحقائق باقدام النبوة والولایة ونورنا سبع طرائق باعلام الفتوة والهدایة ونحن لیوث الوغی وغیوث الندی وفینا السیف والقلم فی العاجل ولواء الحمد فی الآجل اسباطنا خلفاء الدین وحلفاء الیقین ومصابیح الامم ومفاتیح الکرم فالکلیم البس حلة الاصطفاء لما عهدنا منه الوفاء روح القدس فی جنان الصاغورة ذاق من حدائقنا الباکورة شیعتنا الفئة الناجیة والفرقة الزاکیة صاروا لنا ردءاً وصوناً وعلی الظلمة البا وعوناً سینفجر لهم ینابیع الحیوان بعد لظی مجتمع

القرآن لتمام الٓر وطٰه والطواسین من السنین **یعنی** یافت شد بخط امام ابی محمد حسن عسکری علیه السلام بر پشت کتابی که نوشته بود که بالا رفتیم بر بلندیهای حقایق و معارف با قدمهای پیغمبری و ولایت و بالا رفتیم بر هفت آسمان معرفت و علم و حکمت با نشانه های جوانمردی و هدایت و مائیم شیرهای بیشه معرفت و دانائی و بارانهای نافع علم و عمل و در ما است شمشیر و قلم در این جهان و پرچم حمد در جهان دیگر که عالم آخرت باشد سبطهای ما خلیفه های دینند و هم عهدهای یقین اند و چراغهای نور دهنده اند برای امتها و کلیدهای کرم و بخشش اند پس موسای کلیم حله صفوت را پوشید بسبب وفا کردن بعهدی که از او گرفتیم و روح القدس در باغهای کوچک معارف و ولایت ما صبحانه ای در روز ازل خورد بمقام روح القدسی رسید شیعیان ما گروهی هستند که از اهل نجات باشند و فرقه ای هستند پاک و پاکیزه که گردیده اند یاوران و حفظ کننده گان ما و بر ضرر ستمکاران بر ما جمع شونده و کمکهای ما هستند زود باشد که شکافته شود برای ایشان چشمه های زندگانی بعد از مشتعل شدن آتشهای جنگ جهانی که اشتعال ان وقتی است که تمام شود بقدر عدد الف لام را و طٰه و طاسینها قرآن از سالها

مؤلف ناچیز گوید

شبهه ای نیست که در کلیه اخبار و آثار صادره از مصادر وحی و تنزیل تعیین وقتی برای ظهور حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه نشده و بعلاوه نهی صریح هم

از وقت قرار دادن رسیده حتی آنکه در بعضی از اخبار و آثار تکذیب فرموده اند کسانی
را که وقت برای ظهور قرار میدهند زیرا وقت ظهور را خدا میداند و بس و علم به آن
از مختصات حق جلت عظمته است ولیکن علامتهای بسیاری برای ظهور آنحضرت
از رسول مختار و اهل بیت اطهار و صلوات الله علیه و علیهم اجمعین رسیده که نزدیک
بودن ظهور را بوقوع آن علامتها میتوان استفاده کرد و ممکن است سالهای نزدیک
بظهور را از آن استنباط نمود و همچنین از رمزها و حسابها و قواعد نجومیه و جفریه و حروفیه
و زبری و بینیه ای که از روی مبانی صحیحه علمیه و علیه است و بتجربه بزرگان از اهل
این فنون رسیده و بمعرض آزمایش گذارده شده و آثار صحت از آن واضح است نه گفته
هر شیاد دروغگوئی با دیدن در هر اوراق پاره ای فی الجمله میتوان زمینه ای بدست
آورد و علم بقرب زمان ظهور را بدست آورد و تقریبا امیدوار بنزدیک بودن زمان
فرج شد بخصوص در صورتیکه علامات خبر داده شده از خانواده وحی و تنزیل بر طبق
آنچه که خبر داده اند صورت وقوع پیدا کرده باشد بهر تقدیر این حدیث شریف از آیات
مرموزه مربوطه بوقوع بعضی از علائم قبل از ظهور است که عبارت از وقوع جنگی
شدید است که تقریبا یکسال قبل از ظهور صورت خواهد گرفت با توافق مشیت
الهیه و در پنج کلمه (الر) و (طه) و سه کلمه (طسم طسم طس) طبق قواعد ممهد
اشاره بوقوع این جنگ است چنانچه در جزو چهارم این کتاب در بخش مخصوص
به آن شرح داده میشود با کشف بعض از رموز و اسرار دیگری والله ولی التوفیق

۴۹۱ حدیث اوّل

کمال الدین و تمام النعمه در باب ذکر من شاهد القائم علیه السلام مسنداً از محمد بن حسن بن علی بن مهزیار روایت کرده که گفت شنیدم از پدرم که میگفت شنیدم از جدم علی بن مهزیار یقول کنت نائماً فی مرقدی اذ رأیت فیما یری النائم قائلاً یقول لی حج فانک تلقی صاحب زمانک قال علی بن ابراهیم فانتبهت و انا فرح مسرور فمازلت فی الصلوة حتی انفجر عمود الصبح و فرغت من صلوتی و خرجت اسئل عن الحاج فوجدت فرقة ترید الخروج فبادرت مع اوّل من خرج فمازلت کذلک حتی خرجوا و خرجت بخروجهم ارید الکوفة فلما وافیتها نزلت عن راحلتی و سلمت متاعی الی ثقات اخوانی و خرجت اسئل عن آل ابی محمد صلوات الله علیهم فمازلت فلم اجد اثراً و لا سمعت خبراً و خرجت فی اوّل من خرج ارید المدینة فلما دخلتها لم اتمالک ان نزلت عن راحلتی و سلمت رحلی الی ثقات اخوانی و خرجت اسئل عن الخبر و اقفو الاثر و لا خبراً سمعت و لا اثراً وجدت فلم ازل کذلک الی ان نفر الناس الی مکة و خرجت مع من خرج حتی وافیت مکة و نزلت و استوثقت من رحلی و خرجت اسئل عن آل ابی محمد صلوات الله علیه فلم اسمع خبراً و لا وجدت اثراً فمازلت بین الایاس و الرجاء متفکراً فی امری و عاتباً علی نفسی و قد جن اللیل ارقب ان یخلو لی وجه الکعبة لاطوف بها و اسئل الله عزّ و جلّ ان یعرفنی املی فیها فبینما انا کذلک و قد خلی لی وجه الکعبة اذ قمت الی الطواف فاذا انا بفتی ملیح الوجه

طيب الرائحة متزر ببردة متشح باخرى وقد عطف برداءه على عاتقه فرعنى فالتفت
الىّ فقال من الرجل فقلت من الاهواز فقال اتعرف بها ابن الخصيب فقلت رحمه الله
دعى فاجاب فقال رحمه الله لقد كان بالنهار صائما وبالليل قائما وللقرآن تاليا
ولنا مواليا اتعرف بها علىّ بن ابراهيم بن مهزيار فقلت انا علىّ فقال اهلا وسهلا
بك يا ابا الحسن اتعرف الضريحين قلت نعم قال ومن هما قلت محمّد وموسى ثم قال
ما فعلت العلامة التى بينك وبين ابى محمد صلوات الله عليه فقلت معى فقال
اخرجها الىّ فاخرجتها اليه خاتما حسنا على فصه محمّد وعلىّ فلما راى ذلك بكى
مليا ورنّ شجيا فاقبل يبكى بكاء طويلا وهو يقول رحمك الله ابا محمّد فلقد كنت
اماما عادلا ابن ائمة وابا امام اسكنك الله الفردوس الاعلى مع آبائك صلوات الله
عليهم ثم قال لى يا ابا الحسن صر الى رحلك وكن على اهبة السفر حتى اذا ذهب
الثلث من الليل وبقى الثلثان فالحق بنا فانك ترى مناك قال ابن مهزيار فانصرفت
الى رحلى اطيل الفكر حتى اهجم الوقت فقمت الى رحلى فاصلحته وقدمت راحلتى و
صرت فى متنها حتى لحقت الشعب فاذا انا بالفتى هناك يقول اهلا وسهلا يا ابا الحسن
طوبى لك فقد اذن لك فسار وسرت بسيره حتى جاز بى عرفات ومنى وصرت فى اسفل
ذروة الطائف فقال لى يا ابا الحسن انزل وخذ فى اهبة الصلوة فنزل ونزلت
حتى اذا فرغ من صلوته ففرغت ثم قال لى خذ فى صلوة الفجر واوجز فاوجزت فيها
وسلم وعفر وجهه فى التراب ثم ركب وامرنى بالركوب ثم سار وسرت بسيره

حتى علا الذروة فقال الحح هل ترى شيئاً فلمحت فرايت بقعة نزهة كثيرة العشب والكلاء فقلت ياسيدى ارى بقعة كثيرة العشب والكلاء فقال لى هل فى اعلاها شيئ فلمحت فاذا انا بكثيب رمل فوقه بيت من شعر يتوقد نوراً فقال لى هل رأيت شيئاً فقلت ارى كذا وكذا فقال يا ابن مهزيار طب نفساً وقر عيناً فان هناك امل كل مؤمل ثم قال لى انطلق بنا فسار وسرت حتى صار فى اسفل الذروة ثم قال لى انزل فههنا يذل كل صعب فنزل ونزلت حتى قال لى يا ابن مهزيار خل عن زمام الراحلة فقلت على من اخلفها وليس ههنا احد فقال ان هذا حرم لا يدخله الا ولى ولا يخرج منها الا ولى فخليت عن الراحلة وسار وسرت معه فلما دنا من الخباء سبقنى وقال لى هناك الى ان يؤذن لك فما كان الا هنيئة فخرج الى وهو يقول طوبى لك فقد اعطيت سؤلك قال فدخلت عليه صلوات الله عليه وهو جالس على نمط عليه نطع ادم احمر متكى مسورة ادم فسلمت فرد على السلام ولمحته فرأيت وجهه مثل فلقة قمر لا بالخرق ولا بالنزق ولا بالطويل الشامخ ولا بالقصير اللاصق ممدود القامة صلت الجبين ازج الحاجبين ادعج العينين اقنى الانف سهل الخدين على خده الايمن خال كانها فتات مسك على رضاضة عنبر فلما ان بصرت به حار عقلى فى نعته وصفته فقال لى يا ابن مهزيار كيف خلفت اخوانك بالعراق قلت فى ضنك عيش وهناة قد تواترت عليهم سيوف بنى الشيصبان فقال قاتلهم الله انى يؤفكون كانى بالقوم وقد قتلوا فى ديارهم واخذهم امر ربهم ليلاً ونهاراً

فقلت متی یکون ذلک یا ابن رسول الله فقال اذا حیل بینکم و بین سبیل الکعبة باقوام لا خلاق لهم والله و رسوله منهم براء و ظهرت الحمرة فی السماء ثلاثا فیها اعمدة کاعمدة اللجین تتلألأ نورا و یخرج الشروسی من ارمنیة و اذربیجان یرید وراء الری الجبل الاسود المتلاحم بالجبل الاحمر لزیق جبال طالقان فتکون بینه و بین المروزی وقعة صیلمانیة یشیب فیها الصغیر و یهرم منها الکبیر و یظهر القتل بینهما فعندها توقعوا خروجه الی الزوراء فلا یلبث بها حتی یوافی ماهان ثم یوافی واسط العراق فیقیم بها سنة او دونها ثم یخرج الی کوفان فتکون بینهم وقعة من النجف الی الحیرة الی الغری وقعة شدیدة تذهل منه العقول فعندها یکون بوار الفئتین و علی الله حصاد الباقین ثم تلا بسم الله الرحمن الرحیم اتاها امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس فقلت سیدی یا ابن رسول الله ما الامر قال نحن امر الله عز و جل و جوده قلت سیدی یا ابن رسول الله حان الوقت قال و اقتربت الساعة و انشق القمر

لغات ائتزار و اتزار بستن لنگ و امثال ان و پوشیدن شلوار اتشاح حمایل کردن افکندن ابن الخصیب جعفر بن حمدان حصیبی است و در بعضی از نسخ حصینی بحاء بی نقطه و صاد بی نقطه است و در بعضی بخاء نقطه دار و ضاد نقطه دار ضبط شده ضریح در اینجا بمعنای دور ماندن و دور افتاده است ملی بمعنای طویل و ساعت دراز از روز یا شب رنه نالیدن شجی اندوهگین اسئلک الله یا دعاء است یا اخبار دخل اساسیه و ستور

مسافر اهبة ساز و ساختگی و آماده شدن در کار شعب راه در کوه و گشادگی میان
دو کوه اهلا و سهلا سزاوار اکرام و ملاطفت بودن حاذی عرفات یعنی رساندم او را بعرفات
ذروه بلندی لمحه نگاه کردن کثیب توده ریگ خبا و خیمه نمط فرش مخصوصی است که
در زیر میاندازند و آن معرب نمد است نمک لغت فارسی است نطع فرش گستردنی است از پوست
مسوره متکای چرمی لا بالخرق ولا بالرق یعنی نه تند خو و خشن بود و نه سبک وضع
صلت الجبین کشاده پیشانی ازج الحاجبین دو ابروی کمانی ادعج سیاه چشم و بکسی
گویند که سیاهی چشم او در وسط سفیدی چشم شدید باشد اقنی الانف کشیده بینی
سهل الخدین بکسی گویند که دو گونه او بر آمده گی نداشته باشد قناة مسك یعنی ریزه
مشك رضاضه عنبر کوبیده شده عنبر ضنك عیش تنگی زندگانی هناة شرور و
فساد و سختیهای بزرگ شیصبان نام شیطان است و مراد از بنی شیصبان بنی عباسند
که امثال شرك شیطانند شروسی در کتب لغت نیافتم محلی را که شروس نام داشته باشد
و در کتاب معجم البلدان چنین نام را برای محلی ذکر نکرده ممکن است که گفته شود که این کلمه
شروسن با اشروسنه باشد و اگر شروسن باشد مخفف اشروسنه است زیرا که در
بعضی از اسامی مصدر بهمزه در زبان فارسی همزه از اول میاندازند مانند شتر که اشتر
بوده و اسپاهان که سپاهان گفته شده و امثال اینها و اشروسنه چنانچه در معجم
البلدان ضبط کرده گفته است که اشروسنه بضم همزه و سکون شین و ضم راء و واو
ساکنه و سین بی نقطه مفتوحه و نون و هاء شهریست بزرگ در ماوراء النهر از شهرهای

هیاطله است واقع درمیان سیحون وسمرقند وفاصله ومسافت ان تا سمرقند شانزده فرسخ است وازمناطق اقلیم چهارم است وطول ان نود ویکدرجه وسدس درجه است وعرض ان سی وشش درجه ودو ثلث است واصطخری گفته که اشروسنه نام اقلیم است همچنانکه صغد اسم اقلیم است ودر انجامکان وشهری بدین نام نیست وغالب انجاکوه است وقسمتی ازان دور زده میشود بران اقلیمهای ماوراء النهر از سمت شرقی ان از فرغانه وازغربی ان حدود سمرقند وازطرف شمال ان شاش وقسمتی از فرغانه وازطرف جنوب ان بعضی ازحدود کش وصغانیان که مملکت ژاین باشد وشومان وواشجرد وزاشت وشهر بزرگ ان نامیده شده است بر بلسان اشروسنه وازشهرها است بنجیکت که نسبت به اسروشنه داده شده وانها طوائفی هستند مروزی کسی است که از مرو خراسان که مغلا در تصرف غیرمسلمین است قیام میکند وبمقتضای بعض ازاخبار بعید نیست که از نژاد بنی عباس باشد صیلمانیه یعنی ریشه کن کننده زوراء در اینجا مراد بغداد است ماهان مراد دینور ونهاوند است ودینور شهریست کوهستانی نزدیک کرمانشاه وفاصله میان دینور وهمدان تقریبا بیست ودو سه فرسخ است ونهاوند شهریست درجهت قبلی همدان ومسافت میان همدان ونهاوند چهارده فرسخ است واسط شهریست ازبناهای حجاج بن یوسف ثقفی که درمیان بصره وکوفه واقع است وفاصله بین ان وهریک ازبصره وکوفه پنجاه فرسخ است حیره در معجم گفته است که در یکفرسخی کوفه واقع است از سمت بالای نجف که در نزدیکی جاره است غری نجف

است و دو طرف از زراعت غربتین گویند و حصاد بمعنای درویدن است از باب حصد الزرع

معنای حدیث

علی بن مهزیار میگوید در خوابگاه خود خوابیده بودم در عالم خواب دیدم گوینده ایرا شنیده که بمن گفت حج بگذار برای اینکه ملاقات کنی صاحب زمان خود را علی بن ابراهیم میگوید پس من از خواب بیدار شدم در حالیکه شادان و خوشحال بودم پس همیشه مشغول نماز بودم تا سفیده صبح ظاهر شد و از نماز خود فراغت حاصل کردم و بیرون امدم که بپرسم از حاجیان پس یافتم جمعی را که اراده بیرون رفتن بحج داشتند پس من شتاب کردم با اول کسیکه بیرون رفت بیرون رفتم و همیشه در بین راه همین حال بودم تا بیرون میرفتند من هم بیرون میرفتم با ایشان اراده کوفه را داشتم چون در انجا رسیدم از مرکب خود فرود امدم و سپردم متاع سفر خود را ببرادرهای اهل محل وثوق من بودند و بیرون امدم که بپرسم از ال ابی محمد یعنی حضرت عسکری صلوات الله علیهم پس همیشه در پرسش بودم و خبری از ایشان نیافتم و اثری از ایشان نشنیدم و با اول کسیکه از قافله حاجیان بیرون رفت برای مدینه بیرون رفتم وقتیکه داخل مدینه شدم مالک خود نبودم تا انکه از مرکب خود پیاده شدم و سپردم مرکب و راحله خود را ببرادران محل وثوق خود و بیرون رفتم که خبری بگیرم و دنبال اثری بروم نه خبری شنیدم و نه اثری یافتم پس همیشه در این فکر بودم تا اینکه کوچ کردند مردم بطرف مکه من هم با ایشان بیرون رفتم تا بمکه رسیدم و فرود امدم و مرکب خود را محکم بستم و جای راحله خود را استوار کردم

قسمت سوم از بخش نهم

و بیرون رفتم که بپرسم از آل ابی محمد صلوات الله علیه پس خبری نشنیدم و اثری نیافتم
پس همیشه در میانه نا امیدی و امیدواری بسر میبردم و در کار خود فکر میکردم و نفس خود
عتاب مینمودم تا اینکه شب فرو گرفت انتظار میکشیدم که روبروی کعبه برای من خلوت
شود که آنرا طواف کنم و از خدا بخواهم که آرزوی مرا یعنی آنکه دیدن روی او آرزوی
من است در آنجا بمن بشناساند در آن میانه که در این فکر بودم روبروی کعبه خلوت شد
در آنحال قیام بطواف کردم ناگاه جوانیکه صورت نمکین داشت و خوش بو بود بردی
را ازار خود کرده بود و برد دیگری را حمایل افکنده بود و یکطرف آنرا بروی دوش خود
برگردانیده بود رو بجانب من کرد و گفت ایمرد اهل کجائی گفتم اهوازی هستم گفت ابن
خصیب یعنی جعفر بن حمدان خصیبی را میشناسی گفتم برحمت خدا رفت بسوی خدا خوانده
شد و اجابت کرد پس گفت خدا او را رحمت کند که روزها را روزه بود و شبها را نماز
میگذارد و تلاوت قرآن میکرد و از دوستان ما بود آیا علی بن مهزیار را میشناسی
گفتم منم علی گفت سزاوار اکرام و ملاطفت هستی خوش آمدی ای ابوالحسن (ابوالحسن
کنیه علی بن مهزیار است) گفت آیا دو نفر دورمانده گانرا میشناسی گفتم آری گفت
کیانند گفتم محمد و موسی پس گفت آن نشانه ای که میانه تو و ابی محمد است کجا است
گفتم با من است گفت برای من آنرا بیرون بیاور پس بیرون آوردم بسوی او انگشتری
نیکوئی را که بر نگین آن محمد و علی نقش بود چون آن انگشتر را دید ساعتی دراز گریه
گریه کرد و ناله اندوهگینی زد پس گریه کرد گریه کردنی طولانی و میگفت رحمت

کند خدا تو را ای ابا محمد هر آینه تو امام عادلی بودی پسر امامها و پدر امام که ساکن گرداند تو را خدا در فردوس اعلی با پدرانت صلوات الله علیهم پس بمن فرمود ای ابو الحسن برو نزد راحله خود و اماده سفر باش تا ثلث از شب که بگذرد چون ثلث از شب گذشت و دو ثلث از ان باقیماند بما ملحق شو که انچه ارزوی تو است میبینی ابن مهزیار گفت من رفتم نزد راحله خود و فکر درازی کردم تا انکه وقت رسید برخواستم و مرکب و راحله خودرا اصلاح کردم و انرا پیش اوردم و سوار شدم در پشت ان و خود را درمیان دو کوهیکه وعده گاه بود رسانیدم دیدم ان جوان در انجا است بمن گفت اهلاً و سهلاً یعنی سزاوار اکرامی خوش امدی ای ابو الحسن خوشا بحال تو اذن داخل شدن بتو داده شد پس میرفت و من هم با او میرفتم تا مرا بمحاذی عرفات و منی رسانید پس رفتیم در پایین کوه بلند طائف پس بمن گفت ای ابو الحسن فرود ای و اماده نماز شو پس فرود امد و من هم فرود امدم و من از نماز فراغت حاصل کردم و او هم فراغت حاصل کرد از نماز خود پس گفت نماز صبح را بخوان اما مختصر کن پس بطور اختصار نماز صبح را خواندم و او هم سلام داد و صورتش را برخاک مالید پس سوار شد و بمن گفت سوار شو او میرفت و من هم با او میرفتم تا انکه امدم در بالای کوه پس گفت چشم بینداز ببین چیزی را میبینی چشم انداختم بیابانی پاک و پاکیزه پر سبزه و گیاهی را دیدم گفتم ای اقای من بیابانی پر سبزه و گیاهی میبینم پس بمن گفت که ایا در بالای ان چیزی هست نگاه کردم تل ریگی را دیدم که بالای

آن خانه ابیت از مو یعنی خیمه اگر نور از آن بالا میرود پس بمن گفت آیا چیزی را
میبینی گفتم چنین و چنان میبینم پس گفت ای پسر مهزیار خاطر و نفس تو پاکیزه و چشم
تو روشن و با آرام و سکون باد بدرستیکه در اینجا است آرزوی هر آرزومندی پس گفت
با ما بیا پس او میرفت و من هم با او میرفتم تا آنکه رسیدیم بپای آن کوه بلند با تپه بلند
پس بمن گفت فرود آی که اینجا هر دشواریکه باشد آسان میشود پس فرود آمد و من هم
فرود آمدم تا اینکه گفت ای پسر مهزیار رها کن زمام مرکب خود را گفتم بکه واگذارم
آنرا اینجا کسی نیست گفت اینجا حرمی است که کسی در اینجا وارد نمیشود مگر دوست باشد
و کسی از اینجا بیرون نمیرود مگر اینکه دوست باشد پس زاحله را رها کردم و او میرفت
و من هم میرفتم با او تا اینکه نزدیک خیمه رسید پس بمن گفت اینجا توقف کن و او بر من
سبقت گرفت و داخل خیمه شد که برای دخول من اذن بگیرد کمی طول کشید که بیرون
آمد و گفت خوشی برای تو باد که عطا کرده شدی آنچه را که میخواستی علی بن مهزیار
گفت داخل شدم بر آنحضرت صلوات الله علیه در حالتیکه بالای نمدی برروی
فرشی از پوست سرخ تکیه داده بود بر متکائی از چرم پس سلام کردم جواب سلام
مرا رد فرمود و نگاه من بر او بود دیدم رویش مانند پاره ماه بود نه تند خوو
خشن بود و نه سبک وضع بود نه بلند بی اندام بود و نه کوتاه قد چسبیده بود ابروهای
او کمانی و کشیده و سیاه چشم و باریک بینی بود و گونه های او نرم و هموار بود و
برآمدگی نداشت و پیشانی او گشاده و در گونه راست او خالی بود مانند ریزه مشکی

که برسوده عنبر باشد چون آنجمال مبارک را دیدم در بیان نعت و وصف او عقلم متحیر شد پس بمن فرمود ای پسر مهزیار برادرانت در عراق بچه حالت بودند که گذاردی ایشان را و آمدی عرضکردم در تنگی زندگانی و بدیها و شدت فساد و سختیهای بزرگ بودند و شمشیرهای پسران شیطان یعنی بنی عباس برایشان پی درپی بود پس فرمود خدا بکشد ایشان را که دروغگو باشند گویا میبینم اینگروه را که کشته شده باشند در خانه های خودشان و عذاب پروردگار ایشان در شب و روز ایشان را بگیرد پس عرضکردم چه وقت میباشد ای پسر رسول خدا فرمود وقتیکه حایل شود میان شما و میان راه کعبه گروهیکه هیچ بهره ای از دین برای ایشان نیست و خدا و رسول خدا از ایشان بیزارند و وقتیکه آشکار شود سرخیئی در آسمان سه روز که در آن آتش ستونهائی باشد مانند ستونهای نقره که نور از آن متلألأ باشد و وقتیکه بیرون آید شروسنی یا اُشروسنی از ارمنیه و آذربایجان و اراده کند و بیاید در پشت ری نزد کوه سیاهی که چسبیده است بکوه سرخ چسبیده بکوههای طالقان پس میانه او و میانه مروزی که از مرو خراسان قیام میکند جنگ بزرگ ریشه کن کننده ای روی میدهد که در آنجنگ خورد سال پیر شود و کهنسال از پای درآید و قتلی در میان ایشان آشکار شود در آنوقت منتظر باشید بیرون آمدن او را و روانه شدن او را بطرف بغداد پس درنگ نمیکند در آنجا تا اینکه فرود میاید در ماهان که دینور و نهاوند باشد پس از

آنجا میرود بواسطه کران شهرهای عراق است و بهر یک از بصره و کوفه و مدائن و اهواز چهل فرسخ فاصله دارد - و در آنجا یکسال میمانند تا لشکر پی میرود بکوفه و میانه ایشان از نجف تا حیره و تا غری جنگ سختی واقع میشود که عقلها از سختی آنجنگ از سرها بیرون میرود در آنوقت هر دو طرف هلاک و نابود میشوند و بر خدا است که باقی ماندگان ایشان را هم نابود میکند و میدرود مانند درو کردن زارع زرع خود را پس تلاوت فرمود بسم الله الرحمن الرحيم اتاها امرنا ليلا او نهارا فجعلناها حصيدا كان لم تغن بالامس بنام خدای بخشنده مهربان آمد عذاب ما در زمین در شب یا روز پس قرار دادیم آنرا درو یده شده بنحویکه گویا از پیش نروئیده بود پس عرض کردم که ای آقای من ای پسر رسول خدا مراد از امر چیست فرمود ما ئیم امر خدای عزوجل و لشکرهای او گفتم آقای من ای پسر پیغمبر وقت آن نزدیکست فرمود و نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه

مؤلف فقیر گوید

از این حدیث شریف چند علامت از علامات ظهور حضرت مستفاد میشود اول ممنوع شدن رفتن حج بیت الله الحرام نزدیک زمان ظهور و علت آن حایل و مانع شدن اخوان یعنی برادران ترک است که هیچ بهره ای از دین ندارند و بعید نیست شرقیها باشند چنانچه از اخبار دیگر مستفاد میشود یا کسانیکه از حیث عقیده و مرام تابع ایشان باشند دوم ظاهر شدن سرخی در آسمان که سه روز ادامه داشته باشد و در آن ستونهائی

مانند ستونهای نقره نورانی و درخشنده باشد سوم قیام شروسی یا اشروسنی است از ارمنیه و اذربایجان چهارم قیام مروزی است از خراسان و جنگیدن این دو دسته باهم و امدن ایشان در پشت ری نزد کوه سیاهی که چسبیده است بکوه سرخی که نزدیک کوههای طالقانست و این جنگ جنگ بسیار سختی است که خورد سال از شدت ان پیر شود و کهنسال از پا در اید و کشته شدن بسیاری در این جنگ پنجم رفتن انها برای گرفتن بغداد از راه ماهان که دینور و نهاوند باشد که دو شهر کوهستانی میان همدان و کرمانشاه است و رفتن ایشان از انجا بواسط و ان شهریست که حجاج بن یوسف ثقفی ملعون انرا بنا کرده که تا هر یک از مدائن و بصره و کوفه و اهواز و بهر یک از انها چهل فرسخ راه مسافت دارد و اینها یکسال پیش از ظهور میباشد که یکسال در واسط میمانند باکثر و بعد از ان بطرف کوفه میایند و در میان ایشان و میان عراقیها جنگ شدید واقع میشود از نجف تا حیره و غریّ که از شدت این جنگ عقلها زایل میشود و هر دو دسته هلاک میشوند و باقی ماندگان از ایشان هم نابود خواهند شد **نکتۀ دیگری** که از این حدیث شریف استنباط میشود این است که اگر کسی ارتباط و لایتی او نسبت به اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم اجمعین کامل شد و بافتخار شیعه خالص بودن نائل گردید حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه او را بخود راهنمائی میکند و بدربار عظمت و جلال خود دعوت میفرماید و در حالیکه در پس پردۀ غیب و مخفی از انظار است او را میپذیرد و بفیض

شرفیابی حضور باهر النور خود را همتائی میفرمایند و تشنه دیدار خود را از زلال وصال جرعه‌ای بلکه جرعه‌ها میچشانند و تا اشاره‌ای از حضرتش نشود احدی مخلع بخلعت تشرف بحضور شریفش نخواهد شد تا که از جانب معشوقه نباشد کششی کوشش عاشق بیچاره بجائی نرسد راه رسیدن باین مقام مجاهده با نفس است و تصفیه کردن آن از رذائل و محلا شدن بحلیه تقوی و ورع و خلوص و توجه کامل

لمؤلفه الحقیر

خوش است ایدل اگر نغمه جانگداز کنی	بروی خویش در انتظار باز کنی
نهی بگردن جان با خیال شه زنجیر	بیاد گیسوی او قصه را دراز کنی
دهی طهارت اگر نفس خویش را شاید	رخش ببینی و برابرویش نماز کنی

۴۹۲ حدیث دوم

دلائل الامامه تالیف ابی جعفر محمد بن جریر بن رستم طبری طبع نجف اشرف ص ۲۹۶ اینحدیث نیز مسنداً از علی بن مهزیار اهوازی روایت شده ولی چون در عبارات و مندرجات با حدیث اول تفاوت بسیار داشت نیز نقل آنرا در اینکتاب و در اینقسمت از این بخش سزاوار دیدم و صاحب کتاب دلائل از اکابر و اعاظم علماء اما میه مائه چهارم هجری بوده **قال** روی ابوعبدالله محمد بن سهل الجلودی قال حدثنا ابوالخیر احمد بن محمد جعفر الطائی الکوفی فی مسجد ابی ابراهیم موسی بن جعفر قال حدثنا محمد بن الحسن بن یحیی الحارثی قال حدثنا علی بن ابراهیم بن مهزیار الاهوازی

قال خرجت فی بعض السنین حاجا اذ دخلت المدینة واقمت بها ایاما اسئل
واستبحث عن صاحب الزمان فما عرفت له خبرا ولا وقعت لی علیه عین فاغتممت
غما شدیدا وخشیت ان یفوتنی ما املته من طلب صاحب الزمان فخرجت حتی اتیت
مکة فقضیت حجتی واعتمرت بها اسبوعا کل ذلک اطلب فبینا انا افکر اذ انکشف
لی باب الکعبة فاذا انا بانسان کانه غصن بان متزر ببردة متشح باخری قد کشف
عطف بردته علی عاتقه فارتاح قلبی وبادرت لقصده فانثنی الی وقال من این
الرجل قلت من العراق قال من ای العراق قلت من الاهواز فقال اتعرف الحضینی
قلت نعم فقال رحمه الله فما کان اطول لیله واکثر نیله واغزر دمعه قال فابن
المهزیار قلت انا هو قال حیاک الله بالسلام ابا الحسن ثم صافحنی وعانقنی وقال
یا ابا الحسن ما فعلت العلامة التی بینک وبین الماضی ابی محمد نضر الله وجهه
قلت معی وادخلت یدی الی جیبی واخرجت خاتما علیه محمد وعلی فلما قراه استعبر
حتی بل طمره الذی کان علی یده وقال یرحمک الله یا ابا محمد فانک زین الامة شرفک
الله بالامامة وتوجک بتاج العلم والمعرفة فانا الیکم صائرون ثم صافحنی و
عانقنی ثم قال ما الذی ترید یا ابا الحسن قلت الامام المحجوب عن العالم قال ما
محجوب عنکم ولکن حجبه سوء اعمالکم قم سر الی رحلک وکن علی اهبة من لقائه
اذا انحطت الجوزاء وازهرت نجوم السماء فها انا لک بین الرکن والصفا فطابت نفسی
وتیقنت ان الله فضلنی فما زلت ارقب الوقت حتی حان وخرجت الی مطیتی واستوت

علی ظهرها فاذا انا بصاحبی ینادی یا ابا الحسن فخرجت ولحقت به فحیانی بالسلام
وقال سر بنا یا اخ فما زال یهبط وادیا ویرقی ذروة جبل الی ان علقنا علی الطائف
فقال یا ابا الحسن انزل بنا نصلی باقی صلوة اللیل فنزلت فصلی بنا الفجر رکعتین قلت
فالرکعتین الاولیین قال هما من صلوة اللیل واوتر فیهما والقنوت فی کل صلوة جائزة
وقال سر بنا یا اخ فلم یزل یهبط وادیا ویرقی ذروة جبل حتی اشرفنا علی واد عظیم
مثل الکافور فامد عینی فاذا ببیت من الشعر یتوقد نورا قال هل تری شیئا قلت اری
بیتا من الشعر فقال الاسفل وانحط فی الوادی واتبعت الاثر حتی اذا صرنا بوسط الوادی
نزل من راحلته وخلاها ونزلت عن مطیتی وقال لی دعها قلت فان تاهت قال هذا
وادی لا یدخله الا مؤمن ولا یخرج منه الا مؤمن ثم سبقنی ودخل الخباء وخرج الی
مسرعا وقال ابشر فقد اذن لک بالدخول فدخلت فاذا البیت یسطع من جانبه النور
فسلمت علیه بالامامة فقال لی یا ابا الحسن قد کنا نتوقعک لیلا ونهارا فما الذی
ابطاء بک علینا قلت یا سیدی لم اجد من یدلنی الی الآن قال لی لم تجد احدا یدلک ثم
نکت باصبعه فی الارض ثم قال ولکنکم کثرتم الاموال وتجبرتم علی ضعفاء المؤمنین
وقطعتم الرحم الذی بینکم فای عذر لکم فقلت التوبة التوبة الاقالة الاقالة ثم
قال یا ابن المهزیار لو لا استغفار بعضکم لبعض لهلک من علیها الا خواص الشیعة
الذین تشبه اقوالهم افعالهم ثم قال یا ابن المهزیار ومد یده الا انبئک الخبر اذا
قعد الصبی وتحرک المغربی وسار العمانی وبویع السفیانی یؤذن لولی الله فاخرج

بین الصفا والمروة فی ثلاثمائة وثلاث عشر رجلا فاجیئ الی الکوفة واهدم مسجدها
وابنیه علی بنائه الاول واهدم ما حوله من بناء الجبابرة واحج بالناس حجة الاسلام
واجیئ الی یثرب فاهدم الحجرة واخرج من بها وهما طریان فامر بهما تجاه البقیع وامر بخشبتین
یصلبان علیهما فتورق من تحتهما فیفتتن الناس بهما اشد من الفتنة الاولی فینادی
مناد من السماء یا سماء ابیدی ویا ارض خذی فیومئذ لا یبقی علی وجه الارض الا
مؤمن قد خلص قلبه للایمان قلت یا سیدی ما یکون بعد ذلک قال الکرة الکرة الکرة
الرجعة ثم تلا هذه الآیة ثم رددنا لکم الکرة علیهم وامددناکم باموال وبنین و
جعلناکم اکثر نفیرا **یعنی** گفت روایت کرد ابو عبد الله محمد بن سهل جلودی که
گفت حدیث کرد ما را ابو الخیر احمد بن محمد بن جعفر الطائی الکوفی در مسجد ابی ابراهیم موسی بن
جعفر گفت حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن یحیای حارثی گفت حدیث کرد ما را علی بن
ابراهیم بن مهزیار اهوازی گفت بیرون آمدم در بعضی از سالها در حالیکه حج گذارنده
بودم زمانیکه وارد مدینه شدم وچند روزی در آنجا اقامت کردم که بپرسم وکاوش
کنم از صاحب الزمان پس خبری از او دانستم ونه چشمم بر او افتاد پس غمناک شدم
غمناک شدن سختی وترسیدم که از من فوت شود آنچه که آرزوی آن داداشتم از طلب
کردن صاحب الزمان پس بیرون رفتم تا آنکه بمکه رفتم وحج وعمره خود را در آنجا
بجا آوردم وتا یک هفته هر روز در طلب آنحضرت بودم پس در حالتیکه باین فکر بودم
ناگاه در کعبه برای من باز شد آدمی را دیدم مانند شاخه درخت بان که آن

درختی است بسیار سبز و خوش منظره بردی را ازار کرده و بردِ دیگری را حمایل کرده
و طرف انرا بر شانه خود برگردانیده دل من بدیدن او شاد شد قصد او را کردم سلام
مرا جواب گفت و گفت ایمرد از کجائی گفتم از عراق گفت کدام عراق گفتم از اهوازم گفت
حضینی را میشناسی گفتم اری گفت خدا رحمت کند او را چقدر شبهای او دراز و عطا
و بخشش و بسیار و اشک چشم او زیاد بود گفت ابن مهزیار را میشناسی گفتم من همانم
گفت تحیت کوید تورا خدا بدرود گفتم ای ابوالحسن پس با من مصافحه و معانقه کرد
و گفت ای ابوالحسن علامت و نشانه که میان تو و ابو محمد گذشته یعنی حضرت عسکری
علیه السلام بود چه کردی گفتم همراه من است و دست در جیب خود کردم و بیرون
اوردم انگشتری را که بر نگین ان محمد و علی نقش بود چون نقش انرا خواند گریه کرد
تا جامهای که روی دست او بود تر شد و گفت رحمت کند خدا تورا ای ابا محمد که تو
زینت امت بودی و خدا تورا بشرف امامت مشرف داشت و بتاج علم و معرفت متوج
گردانید پس ما هم بسوی تو خواهیم امد بعد از ان با من مصافحه و معانقه کرد و گفت
چه میخواهی ای ابوالحسن گفتم امام محجوب از عالم یعنی امام غائب را میخواهم گفت
ان امام از شما پوشیده و محجوب نیست ولکن بدی اعمال شما او را مخفی نموده برخیز
برو بسوی راحله خود و مهیا و اماده برای ملاقات و دیدن انحضرت شو چون
ستاره جوزا مید و سر زد و ستارهای اسمان نورانی و درخشنده شد من حاضر میشوم
برای تو در میان رکن و کوه صفا یعنی من حاضر میشوم برای بردن تو در خدمت انحضرت

پس نفس من پاکیزه و آرام شد و یقین کردم که خدا فضیلت و برتری داد مرا پس همیشه
در انتظار رسیدن وقت رفتن بودم و بیرون آمدم بطرف مرکب و راحله خود چون
وقت رسید بر آن سوار شدم و روانه گردیدم ناگاه رفیق من صدا زد که ای ابو الحسن
پس بیرون رفتم و به او ملحق شدم بمن سلام کرد و گفت ای برادر با من بیا پس پیوسته
فرود میآمد و میرفت بالای کوه تا اینکه سرازیر شدیم بطرف طائف پس گفت ای
ابو الحسن فرود بیا تا نماز شب را بجا بیاوریم فرود آمدم و با ما نماز فجر را بجا آورد
دو رکعت بعد از آن نیز دو رکعت بجا آورد گفتم دو رکعت اول چه نماز بود گفت اینها
از نماز شب بود و نماز وتر را در میان اینها خواند با قنوتیکه در هر نمازی جایز است
و گفت با ما بیا ای برادر پس پیوسته بر کوهها بالا میرفت و فرود میآمد در درّه‌ها و
بالا میرفت بر بلندی کوهها تا اینکه رسیدیم در دامنه بزرگی که هوای آن در سردی
مانند کافور بود پس چشم خود را در آن وادی انداختم ناگاه خانه‌ای از مو یعنی خیمه‌ای
از مو دیدم که نور از آن بالا میرود گفت آیا چیزی میبینی گفتم میبینم خانه‌ای را از مو
گفت آنکه آرزوی دیدن او را داری در همانجا است پس سرازیر در وادی شد و
من هم در دنبال او میرفتم تا رسیدیم در میان وادی چون آنجا رسیدیم از مرکب
خود فرود آمد و مرکبش را در آنجا گذارد و من هم از مرکب خود فرود آمدم بمن گفت
واگذار مرکب خود را گفتم اگر گم شد گفت اینجا وادی ایست که در آن داخل نمیشود
مگر مؤمن و از آن بیرون نمیرود مگر مؤمن پس بر من پیشی گرفت و داخل خیمه

شد و بیرون آمد بشتاب بسوی من و گفت مژده باد تو را که اذن دخول برای تو
داده شد پس داخل خیمه شدم دیدم از یکطرف خیمه نور بالا میرود پس بر آنحضرت
به امامت سلام کردم بمن فرمود ای ابوالحسن شب و روز ما انتظار تو را داشتیم پس
چه چیز باعث شد که در آمدن کندی کردی که بنزد ما بیائی عرضکردم ای آقای من
تا بحال کسی را نیافتم که مرا راهنمائی کند فرمود بمن که نیافتی کسی را که راهنمائی کند تو را
پس با انگشت مبارک خطی بر روی زمین کشید و فرمود ولیکن شما زیاد کردید مالهای
خودتان را و بمال و ثروت رسیدید و بر ضعیفان و ناتوانان از اهل ایمان تکبر کردید و
رحمهائیکه در میان شما بود قطع کردید پس چه عذری است برای شما عرض کردم توبه
مرا بپذیر توبه مرا بپذیر لغزش مرا گذشت کن لغزش مرا گذشت کن پس فرمود ای پسر مهزیار
اگر نبود طلب آمرزش کردن بعضی از شما بر بعض دیگر هر اینه هلاک میشد هر که بر روی
زمین بود مگر خواص از شیعیان که کارهاشان مشابه است با گفتارهاشان پس فرمود
ای پسر مهزیار و کشید دست خود را آیا خبر دهم تو را به این خبر زمانیکه فرزند کودک
و حرکت کرد مغربی و روانه شد عمانی و بیعت کرده شد با سفیانی بولی خدا اذن
داده میشود پس من بیرون میایم در میان صفا و مروه با سیصد و سیزده نفر مرد
و میایم بکوفه و خراب میکنم مسجد آنرا و بنا میکنم آنرا بر بناء اول که بنا گذارده شده
و خراب میکنم بناهای گردن کشانرا که در اطراف آن بنا کرده اند و حج میگذارم
با مردم حجة الاسلام را و میایم بسوی مدینه و خراب میکنم حجره پیغمبر را و بیرون میاورم

کسانیرا که در اینجا دفن شده اند در حالتیکه بدنهای هر دو نفر ایشان تر و تازه باشد پس میبرم اینهارا روبروی بقیع و امر میکنم که دو چوب را نصب کنند و هر یک از ایشان را بر چوبی بر دار زنند پس آن چوبها از زیر ایشان سبز میشود و برگ میاورد و مردم بر این دو نفر امتحان کرده میشوند بامتحانی که سخت تر از امتحان اول باشد پس منادیی از آسمان ندا میکند که ای آسمان هلاک کن و ای زمین بگیر پس در آنروز باقی نماند در روی زمین مگر مؤمنی که خالص باشد قلب وی برای ایمان گفتم ای آقای من بعد از آن چه میباشد فرمود بازگشت بدنیا بازگشت بدنیا رجعت رجعت پس این آیه را تلاوت فرمود ثم رددنا لکم الکرة علیهم و امددناکم باموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیرا یعنی پس رد کردیم برای شما نصرت را بر ضرر ایشان و مدد کردیم شمارا بمالها و فرزندان و گردانیدیم نفرهای شمارا بیشتر از پیشتر

مؤلف گوید

مستفاد از این حدیث شریف چند چیز است اوّل آنکه در زمان غیبت کبری شیعیان خالص کامل درک فیض حضور حضرتش را میکنند دوّم آنکه اعمال زشت و معصیتها و گناهان دوستان و شیعیان سبب محجوب و مستور بودن آنحضرتست سوّم آنکه استغفار بعضی از شیعیان برای بعض دیگر جلوگیر از هلاکت است برای شیعیان و دوستان گناهکار ضعیف الایمان چهارم آنکه زیاد کردن مال و تکبر کردن بر ضعفاء از مؤمنین و قطع رحم کردن مانع از نائل شدن بفیض ملاقات حضرت است پنجم اخبار آنحضرت بچند

علامت از علامتهای ظهور آن بزرگوار یکی نشستن کودک بسلطنت چنانچه از بعض آن اخبار دیگرهم مستفاد میشود دیگر قیام وحرکت مغربی که از طرف مغرب بر ضرر عرب قیام کند که دور نیست امریکائیها باشند دیگر خروج خروج کننده ای از عمان دیگر بیعت گرفتن سفیانی از مردم ششم اخبار آنحضرت از ظهور خود پس از ظاهر شدن این علامات هفتم بعضی از کارهای حضرت پس از ظهور که از آنجمله است خراب کردن آنحضرت مسجد کوفه را وبنا گذاردن آن بجوریکه در اول بنا شده وازآنجمله است خراب کردن آنحضرت بناهائیرا که ستمکاران وگردنکشان در اطراف مسجد کوفه بنا کرده اند وازآنجمله است حج گذاردن آنحضرت با مردم وازآنجمله است رفتن آنحضرت بمدینه وخراب کردن او حجره پیغمبر را وبیرون آوردن او جسد دو خلیفه را وبردن او وبختن آنها را بر دو چوب در روبروی بقیع وبزمین فرو رفتن وهلاک شدن دوستان وهواخواهان آنها وباقی نماندن در روی زمین مگر مؤمن خالص العقیده وپس از آن رجعت آل محمد علیهم السلام وکسانیکه با آنها رجعت میکنند

حدیث سوم ۴۹۳

کمال الدین وتمام النعمة درباب ذکر من شاهد القائم صلوات الله علیه وکلمه این حدیث را مسندا بطریق دیگری با اختلاف زیاد روایت کرده وچون محتوی نکات چندی بود نقل آنرا در این کتاب برای مزید آگاهی سزاوار دیدم . روایت کرده است از محمد بن موسی بن متوکل که گفت حدیث کرد مرا عبدالله بن جعفر حمیری از ابراهیم بن مهزیار که گفت

قدمت مدینة الرسول صلی الله علیه واله فبحثت عن اخبار ال ابی محمد الحسن بن علی
الاخیر صلوات الله علیهما فلم اقع علی شیء منها فرحلت منها الی مکة مستبحثا عن ذلک
فبینا انا فی الطواف اذ تراءی لی فتی اسمر اللون رائع الحسن جمیل المخیلة یطیل التوسم فی
فعدلت الیه مؤملا منه عرفان ما قصدت له فلما قربت منه سلمت فاحسن الاجابة
ثم قال من ای البلاد انت قلت رجل من اهل العراق قال من ای العراق قلت من
الاهواز قال مرحبا بلقائک هل تعرف بها جعفر بن حمدان الخصیبی (الحصینی ح ل)
قلت دعی فاجاب قال رحمة الله علیه ما کان اطول لیله واجزل نیله فهل تعرف
ابراهیم بن مهزیار قلت انا ابراهیم بن مهزیار فعانقنی ملیا ثم قال مرحبا بک یا ابا اسحق
ما فعلت العلامة التی وشجت بینک وبین ابی محمد صلوات الله علیه فقلت لعلک
ترید الخاتم الذی اثرنی الله به من الطیب ابی محمد الحسن بن علی صلوات الله علیهما
فقال ما اردت سواه فاخرجته الیه فلما نظر الیه استعبر وقبله ثم قرء کتابته
وکانت یا الله یا محمد یا علی ثم قال بابی یدا (یدیدح ل) طال ما جلت فیها وتراخابنا
فنون الاحادیث الی ان قال لی یا ابا اسحق اخبرنی عن عظیم ما توخیت بعد الحج
قلت وابیک ما توخیت بعد الا ما سأستعلمک مکنونه قال سل عما ترید فانی
شارح لک ان شاء الله قلت هل تعرف من اخبار ال ابی محمد الحسن بن علی صلوات
الله علیهما شیئا قال ای خبر التمست قلت هل تعرف من نسله احدا قال وایم الله
انی لاعرف الضوئین (الصوبحیین خ ل) محمد وموسی ابنی الحسن بن علی صلوات الله

عليهم ثم انی رسولهما اليك قاصداً لاتيانك امرهما فان اجبت لقائهما والاكتحال
بالتبرك بهما فارتحل معی الی الطائف وليكن ذلك فی خفية من رجالك واكتتام
قال ابراهيم فشخصت معه الی الطائف اتخلل رملة فرملة حتی اخذ فی بعض مخارج
الفلاة فبدت لنا خيمة شعر قد اشرفت علی اكمة رمل تتلألأ تلك البقاع منها
تلألؤاً فبدرنی الی الاذن ودخل مسلماً عليهما واعلمهما بمكانی فخرج علی احدهما
وهو الاكبر سناً م ح م د بن الحسن صلوات الله عليهما وهو غلام امرد ناصع اللون
واضح الجبين ابلج الحاجب مسنون الخدين اقنی الانف اشم اروع كانه غصن بان وكان
صفحة غرته كوكب دری بخده الايمن خال كانه فتاتة مسك علی بياض الفضة
واذا براسه وفرة سحماء سبطة تطالع شحمة اذنه له سمت ما رأت العيون اقصد
منه ولا اعرف حسناً وسكينة وحياءً فلما مثل لی اسرعت الی تلقيه فاكببت عليه
التثم كل جارحة منه فقال مرحباً بك يا ابا اسحق لقد كانت الايام تعدنی وشك
لقائك والمعاتب بينی وبينك علی تشاحط الدار وتراخی المزار تتخيل لی صورتك حتی
كانا لم نخل طرفة عين من طيب المحادثة وخيال المشاهدة وانا احمد الله ربی ولی
الحمد علی ما قيض من التلاقی ورفه من كربة التنازع والاستشراف ثم سئلنی
عن احوالی متقدمها ومتاخرها فقلت بابی انت وامی ما زلت افحص عن امرك
بلداً فبلداً منذ استاثر الله بسيدی ابی محمد صلوات الله عليه فاستغلق علی ذلك
حتی من الله علی بمن ارشدنی اليك ودلنی عليك والشكر لله علی ما اوزعنی

قبلك من كرم اليد والطول ثم نسب نفسه واخاه موسى واعتزل ناحية ثم قال ان ابى
صلوات الله عليه عهد الى ان لا اوطن من الارض الا اخفاها واقصاها اسرارا
لامرى وتحصينا لمحلى من مكايد اهل الضلال والمردة من احداث الامم الضوال فنبذنى
الى عالية الرمال وخبت صرايم الارض ينظرنى الغاية التى عندها يحل الامر وينجلى
الهلع وكان صلوات الله عليه ابط لى من خزائن الحكم وكوامن العلوم ما ان
اشعت اليك منه جزءا اغناك عن الجملة اعلم يا ابا اسحق انه قال صلوات الله عليه
يا بنى ان الله جل ثناءه لم يكن ليخلى اطباق ارضه واهل الجد فى طاعته وعبادته
بلا حجة يستعلى بها وامام يؤتم به ويقتدى بسبل سنته (بسبيل سنته خ ل) ومنهاج
قصده وارجو يا بنى ان تكون احد من عده الله لنشر الحق وطى الباطل واعلاء الدين
واطفاء الضلال فعليك يا بنى بلزوم خوافى الارض وتتبع اقاصيها فان لكل ولى
من اولياء الله عدوا مقارعا وضدا منازعا افتراضا لثواب مجاهدة اهل نفاقه
وخلافه اولى الالحاد والعناد فلا يوحشنك ذلك واعلم ان قلوب اهل الطاعة
والاخلاص نزع اليك مثل الطير الى اوكارها وهم معشر يطلعون بمخايل الذلة و
والاستكانة وهم عند الله بررة اعزاء يبرزون بانفس مختلة محتاجة وهم اهل
القناعة والاعتصام استنبطوا الدين فوازروه على مجاهدة الاضداد خصهم
الله باحتمال الضيم ليشملهم باتساع العز فى دار القرار وجبلهم على خلائق
الصبر لتكون لهم العاقبة الحسنى وكرامة حسن العقبى فاقتبس يا بنى نور الصبر

على موارد امورك تقر بدرك الصنع فى مصادرها واستشعر العز فيما يئول بك تحظ
بما تحمد عليه ان شاء الله فكانك يا بنى بنا بيد نصر الله قد ان وتيسر الفلج و
علو الكعب قد حان وكانك بالرايات الصفر والاعلام البيض تخفق على اثناء اعطافك
ما بين الحطيم وزمزم وكانك بترادف البيعة وتصافق الولاء ينتاظم عليك تناظم
الدر فى مثانى العقود وتصافق الاكف على جنبات الحجر الاسود تلوذ بفنائك
من ملاء براهم الله من طهارة الولاء ونفاسة التربة مقدسة قلوبهم من
دنس النفاق مهذبة افئدتهم من رجس الشقاق لينة عرائكهم للدين خشنة
ضرائبهم عند العدوان واضحة بالقبول اوجههم نضرة بالفضل عيدانهم يدينون
بدين الحق واهله فاذا اشتدت اركانهم وتقومت عمادهم قدت بهم اكتنفتهم
طبقات الامم اذ تبعتك فى ظلال شجرة دوحة بسقت افنان غصونها على حافات
بحيرة الطبرية فعندها يتلألأ صبح الحق وينجلى ظلام الباطل ويقصم الله بك
الطغيان ويعيد معالم الايمان يظهر بك اسقام الافاق وسلام الرفاق يود
الطفل فى المهد لو استطاع اليك نهوضا ونواسط الوحش لو يجد نحوك مجازا
تهتز بك اطراف الدنيا بهجة وتهز بك اغصان العز نضرة وتستقر بواني
العز فى قرارها وتؤب شوارد الدين الى اوكارها يتهاطل عليك سحائب
الظفر فتخنق كل عدو وتنصر كل ولى فلا يبقى على وجه الارض جبار قاسط و
لا جاحد غامط ولا شانئ مبغض ولا معاند كاشح ومن يتوكل على الله فهو

حسبہ ان اللہ بالغ امرہ ثم قال یا ابا اسحق لیکن ھذا مجلسی عندک مکتومًا الا عن اھل الصدق والاخوۃ الصادقۃ فی الدین اذا بدت لک امارات الظھور والتمکین فلا تبطی باخوانک عنا وباھل المسارعۃ الی منار الیقین وضیاء مصابیح الدین تلق رشدًا ان شاء اللہ قال ابراھیم بن مھزیار فکنت عندہ حینا اقتبس ما اوری من موضحات الاعلام ونیرات الاحکام واروی نبات الصدور من نضارۃ ما ذخرہ اللہ فی طبایعہ من لطایف الحکمۃ وطرایف فواضل القسم حتی خفت اضاعۃ مخلفی بالاھواز لتراخی اللقاء عنھم فاستاذنتہ فی القفول واعلمتہ عظیم ما اصدر بہ عنہ من التوحش لفرقتہ والتجرع للظعن عن محالہ فاذن لی و اردفنی من صالح دعائہ ما یکون ذخرا عند اللہ لی ولعقبی وقرابتی ان شاء اللہ فلما ازف ارتحالی وتھیأ اعتزام نفسی غدوت علیہ مودعًا ومجددًا للعھد وعرضت علیہ مالا کان معی یزید علی خمسین الف درھم وسئلتہ ان یتفضل بالامر بقبولہ منی فابتسم وقال یا ابا اسحق استعن بہ علی منصرفک فان الشقۃ قذفۃ وفلوات الارض امامک جمۃ ولا تحزن لاعراضنا عنہ فانا قد احدثنا لک شکرًا ونشرہ وربضناہ عندنا بالتذکرۃ وقبول المنۃ فبارک اللہ لک فیما خولک وادام لک ما نولک وکتب لک احسن ثواب المحسنین واکرم آثار الطایعین فان الفضل لہ ومنہ واسئل اللہ ان یردک الی اصحابک باوفر الحظ من سلامۃ الاوبۃ واکناف الغبطۃ بلین المنصرف ولا اوعث اللہ لک سبیلا ولا حیر لک دلیلا واستودعہ نفسک

ودیعة لا تضیع ولا تزول بمنه ولطفه ان شاء الله یا ابا اسحق ان الله متقنا بعوائد احسانه وفوائد امتنانه وصان انفسنا عن معاونة الاولیاء الا عن الاخلاص فی النیة وامحاض النصیحة والمحافظة علی ما هو انقی وابقی وارفع ذکرا قال فاقفلت عنه حامدا لله عز وجل علی ما هدانی وارشدنی عالما بان الله لم یکن لیعطل ارضه ولا یخلیها من حجة واضحة وامام قائم والقیت هذا الخبر المأثور والنسب المشهور توخیا للزیادة فی بصائر اهل الیقین وتعریفا لهم ما من الله عز وجل به من انشاء الذریة الطیبة والتربة الزکیة وقصدت اداء الامانة والتسلیم لما استبان لیضاعف الله عز وجل الملة الهادیة والطریقة المرضیة قوة عزم وتایید منه وشدة ازر واعتقاد عصمة والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

لغات بحثت بمعنای فحص وکاوش کردن ابی محمد الحسن بن علی الاخیر زاد خریت عسکری علیه السلام است تملی مدت وساعت دراز وشج درهم پیوستگی وشجت از باب تفعیل از توشیج است یعنی هم پیوستن ووسیله ارتباط ایجاد شدن بین دو نفر ویاد وچیز طال ما جلت فیها از جولان است گردبرامدن ودقت نظر کردن یعنی طال ما کنت اجول فیما یصدر عنها من اجوبة مسائلی کنایة عن کثرتها وترانی کنت منفردا بذلك لاختصاصی به علیه السلام نکت اخری منها فنون العلم لیوم احتاج الیها کما قال المجلسی ره فی البحار فی المجلد الثالث عشر وگفته است در بعضی از نسخه ها بجای جلت احببت نوشته شده پس لفظ فی برای تعلیل است توخی قصد داشتن الکنه تل بلند ناصع بمعنای خالص اللجة النفا

بین الحاجبین و ابلج کسی را گویند که گشاده ابرو باشد مسنون کشیده صورت و کشیده

بینی شمم بلندی در قصبه بینی که با طرف بالای ان مساوی باشد وفره کسی است که

موهای او بینا گوش او رسیده باشد سحماء بمعنی سیاه مو شعر سبط بکسر سین و فتح باء

یعنی موی ریخته غیر مجعد سمت هیئة اهل خیر و شك بفتح و ضم بمعنای سرعت و شتاب

معاتب بمعنای مراضی استعتبته فاعتبنی ای استرضیته فارضانی تشاحط بمعنای تباعد

قوله قیض ای یسر تنازع یعنی تشاوق عالیة الرمال از بالای نجد است تا زمین

مدینه و تا پشت مکه که حجاز باشد کما نقل العلامة عن الصحاح و جبت صرائم الارض ای

قطعتها و دورت فیها والصریمة ما انصرم من معظم الرمل و زمینرا گویند که زراعت ان

چیده شده باشد و در بعضی از نسخه ها خبت بخاء نقطه دار نوشته شده و ان زمین رمل

زار است که مطمئن باشد هلع بمعنای جزع و نبط الماء ای نبعه نزع بر وزن رکع یعنی

صاحبان اشتیاق مطلعون بمخایل الذلة یعنی رفت و امد میکنند در میان مردم بمخایل یکه

در مظان ذلت واقع شوند ضیم ظلم و ستم بدرك الصنع یعنی بوصول و رسیدن بصنع خدا

نبوی تو یعنی اصبر فیما یرد علیك من المكاره و البلایا حتی تفوز بالوصول الی صنع الله الیك

و معروفه لدیك فی ارجاعها و صرفها عنك قوله واستشعر العز یعنی در خاطر بگیر در

نفس خود که انچه از بلاها که بتو میرسد سبب عزت تو است قوله تحظ از حظوه بمعنای

قرب و منزلت است و در بعضی از نسخه ها تخط بخاء حطی است که از احاطه باشد قوله

تیسر الفلج یعنی اسان شدن فیروزی و رستکاری و در بعضی از نسخ فلح نوشته شده

وان نیز بهمان معنی است علوّ الکعب کنایه است از عزت وغلبه ودر قاموس است که الکعب الشرف والمجد قوله علیه السلام علی اثناء اعطافک قال الفیروزابادی ثنی الشیء ردّ بعضه علی بعض واثناء الشیء قواه وطاقاته واحدها ثنی بالکسر والعطاف بالکسر الرّداء والمراد بالاعطاف جوانبها قوله فی مثانی العقود ای العقود المثنیة المعقودة التی لا یتطرّق الیها التبدّد او فی موضع ثنیها فانها فی تلک المواضع اجمع واکثف عرائک جمع عریکه دراینجا بمعنای نفس وطبیعت وخوی است ضرائب جمع ضریبه بمعنای سرشت وخوی نضرة تازه رونی تدّ بمعنای قطع وتفرق مکاتفه اجتماع اذا تبعتک یعنی بایعک وتابعک هؤلاء المؤمنون دوحه درخت بزرک بسق النخل یعنی طال اسقام الافاق یعنی یظهر بک ان اهل الافاق کانوا ذوی اسقام روحانیة وسلام الرّفاق یعنی ان رفقاءک کانوا سالمین منها فلذا امنوا بک قوله بوانی العزّ ای اساسها مجازا فان البوانی قوائم النّاقة او الخصال الّتی تبنی العزّ وتؤسّسها شوارد جمع شارد یقال شرد البعیر ای نفر غامط ناسپاس گو وکسیکه حق واهل حق را حقیر وکوچک شمارد شان دشمنی کننده واهل کینه کاشح دشمنی پنهان کننده اروی استخرج النّار بالزند بنات الصدور الافکار والمسائل والمعارف التی تنشاء فیها القفول الرجوع من السّفر تجزّع اظهار جزع کردن واگر تجرّع براء مهمله باشد یعنی فرو خوردن ختم ظعن سپر کردن اعتزام عزم کردن یا قصد رفتن کردن وممکن است اعتزام بمعنی وراء باشد از عزامت که کاشف از عزامت او باشد مفارقت از ایشان شقّه بضم

شبن سفر دور دشت فلاة فدفد بیابان دور و دراز بضم و فتح هر دو ضبط شده اکناف
یا مصدر اکتفه است بمعنای حفظ کردن و اعانت کرد و احاطه کردن یا جمع کنف است
و آن بمعنای حفظ و ستر و جانب و سایه و ناحیه است و وعث الطریق بمعنای تعسّر
سلوکه و وعثاء بمعنی مشقت و سختی است

معنای حدیث ابراهیم بن مهزیار گفت بمدینه رسول خدا صلّی الله علیه
و آله رفتم و تفحص و کاوش کردم از خبر دهنده ای برای خبر دادن از آل ابی محمّد حسن بن
علی عسکری صلوات الله علیهما پس برنخوردم بچیزی از اخبار ایشان پس رفتم بمکه
درحالیکه کاوش کننده از اخبار ایشان بودم درحالیکه مشغول طواف بودم جوان
گندم گون خوش منظر نیکو روئی را که آثار خیر و خوبی در او دیده میشد مدتی دراز
بچشم نیکی بمن نگاه میکرد پس بطرف او رفتم بامید شناختن آنچه که قصد آنرا داشتم
یعنی آل ابی محمد حسن عسکری چون نزدیک او رسیدم سلام کردم به نیکوئی مرا جواب داد
پس گفت از کدام شهرها هستی گفتم مردی هستم از اهل عراق گفت کدام عراق گفتم از
اهل اهوازم گفت خشنودم بدیدن تو آیا در آنجا جعفر بن حمدان خصیبی یا حصینی را میشناسی
گفتم دعوت حق را لبیک گفت یعنی از دنیا رفت گفت رحمت خدا بر او باد چقدر شبها
طول کشید شب زنده داری و بیداری او و چه بسیار از اهل عطا و جود و بخشش بود پس
آیا میشناسی ابراهیم بن مهزیار را گفتم من ابراهیم بن مهزیارم پس مدتی دراز با من
معانقه کرد و گفت خوش آمدی تو ای آبا اسحق آن نشانه ای که در میانه تو و میان

ابو محمد پیوسته بود چه کردی گفتم شاید انگشتر را اراده کرده ای که خدا آنرا بمن عطا کرده از ناحیه شخص پاکیزه ابی محمد حسن بن علی صلوات الله علیهما گفت غیر آنرا اراده نکرده ام پس بیرون آوردم آنرا برای او وچون بر آن نظر کرد گریه کرد و آنرا بوسید و نوشته ایکه بر روی آن نقش بود خواند و نقش آن یا الله یا محمد یا علی بود پس گفت پدرم تعریف آن سر انگشت یا آن دست که این نقش را نوشته وطول کشید نگاه کردن او در آن نقش با دقت نظر من در آنچه که از او صادر میشد در جواب مسائلی که از او میپرسیدم از جهت زیادتی سؤالهائیکه از او میکردم بنحویکه مرا منفرد میدید در اختصاص داشتن من بر آن بر آنحضرت علیه السلام پس من از او فنونی از علم را یاد گرفتم برای روزیکه بر آن محتاج شوم و با آنکه دوست میداشتم که از او بپرسم بعلت آنچه که از او صادر میشد از جواب گفتن از فنون احادیث تا اینکه گفت برای من که ای ابا اسحق بمن خبر ده از مقصد یکه بعد از حج گذاردن داری گفتم بحق پدرت مقصدی ندارم بعد از آن مگر اینکه زود باشد که بخواهم امر پوشیده ایرا که مرا دانا کنی بر آن گفت بپرس از آنچه که میخواهی که من شرح دهنده ام برای تو آنرا اگر خدا بخواهد گفتم آیا از آل ابی محمد حسن بن علی علیهما السلام چیزی دارای چیزی را گفت چه چیزی میخواهی گفتم آیا از نسل او کسیرا میشناسی یعنی از فرزندان او اطلاع داری گفت بخدا قسم است که میشناسم هر آینه دو پسر دور افتاده او را محمد و موسی که دو پسران حسن بن علی صلوات الله علیهم میباشند و من فرستاده شدم از طرف آنها بسوی تو که با مر ایشان را اتیان کنی پس اگر دوست داری ملاقات ایشان را

و سرمه دیدار ایشان را بدیده کشی و بدیدن ایشان تبرّک جوئی با من روانه شو تا
بجانب طائف برویم و باید این مسافرت را از مردانیکه با تو هستند پنهان بداری
و از ایشان کتمان کنی ابراهیم گفت که با او روانه شدم بطرف طائف و با او قطعات
زمینهای رملزار را هرکدام بعد از دیگری وارد میشدم تا اینکه بعضی از مخارج بیابان
که میرفتیم خیمه ای از مو برای ما ظاهر شد که بالای تلّی از رمل نورانی و تابنده بود
و از نوران قطعات آن بیابان روشن بود پس بر من سبقت گرفت و مبادرت
کرد تا اذن دخول برای من بگیرد داخل خیمه شد و سلام کرد بر ایشان و ایشانرا
بمکان من دانا کرد پس یکی از ایشان که بزرگتر از دیگری بود از حیث سنّ یعنی محمّد بن
الحسن صلوات الله علیهما از خیمه بیرون آمد و او پسری بود که هنوز در صورتش مو
نروئیده بود و روی صاف خالصی داشت و میان دو ابروی او گشاده و بهم بود و
دندان او ظاهر بود و صورت و بینی کشیده داشت و قصبه بینی او با طرف بالای آن مساوی
بود مانند شاخه شمشاد بود در طراوت و زیبائی موهایش بیناگوشش رسیده و دراز
و ریخته بود مجعّد و پیچیده نبود صفحه پیشانی او مانند ستاره ای درخشنده میدرخشید
بر گونه راست او خال مشکینی بود که گویا ریزه مشکی بود بالای صفحه نقره و سر او پر مو بود
و موهای آن سیاه و ریخته بود بر بناگوش بر هیئت اهل حجر بود چشمی از چشمها میانه
بالاتر از او و خوش صورت تر و با وقار و حیاتر از او ندیده پس چون در مقابل من
آمد با شتاب تمام خود را به او رسانیدم و بر روی او انداختم و هر عضوی از اعضای

او را بوسیدم پس فرمود مرحبا بتو ای ابو اسحق روزها بمن وعده میداد نزدیک بودن
ملاقات ترا و خوشنودی بود در میان من و میان تو با اینکه خانه تو با من دور بود
و زیارت بتاخیر افتاده بود صورت تو در خاطر من بود که گویا بقدر یک چشم بهم زدن
از یکدیگر دور نبودیم از پاکیزگی و خوبی حد شکر دن با یکدیگر و خیال دیدن همدیگر
و من ستایش میکنم پروردگار خودم را که سزاوار ستایش کردنست بر فیض ملاقاتیکه
حاصل شد و شاد شدن از دیدار تو و نیکی و احسان او و از جهة اشتیاقی که بدیدن
تو داشتم و بشرف دیدار تو رسیدم پس از آن از حالات گذشته و متاخر من پرسیدند پس
عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد همیشه در جستجوی امر تو بودم شهر بشهر از زمانی
که آقای من ابی محمّد صلوات الله علیه از دنیا رحلت کرده در بر روی من بسته شده بود
تا اینکه خدا بر من منّت گذارد بکسیکه مرا راهنمائی کرد بسوی تو و دلالت کرد مرا برسیدن
بخدمت تو و سپاس گذاری مختص خدائی است که الهام کرد مرا در ملاقات تو از کرم
و احسان و عطای خود پس آنحضرت نسب خود و برادرش موسی را بیان فرمود و بگوشه ای
رفت پس فرمود که پدرم صلوات و رحمت خدا بر او باد از من عهد گرفت که در روی
زمین جایرا وطن نگیرم مگر در اینجائیکه پنهان تر و دورتر و مستورتر باشد برای
پوشیده و پنهان ماندن امر من و در حصار بودن محلّ من از کیدهای اهل گمراهی
شیطانهای متمرّد و حادثه‌های امتهائی که راه حق را گم کرده اند پس انداخت مرا در
رملزارهای بالای زمین نجد تا زمین مدینه تا پشت مکّه که زمین حجاز باشد

وقطع میکنم رملستانهای بزرگ را ودور میزنم در ان زمینهائیکه زراعت ان
چیده شده باشد و انرمینهائیکه محل اطمینان است وکسی در انها راه ندارد تا مدتیکه
باید انتظار انرا بکشم بسر رسد وزمان حلول امر برسد وجزع رو به انجلاء نهد و ان
حضرت صلوات الله علیه جاری کرد برای من از خزینهای حکمتها وحقایق علوم چیزی
را که اگر شعاع بیندازد بسوی تو چیزی از ان بینیاز کند نور را از هر جلوه ای ــ بدان
ای ابو اسحق که ان حضرت صلوات الله علیه یعنی پدر بزرگوارش حضرت عسکری فرمود
ای پسرک من پدر رستیکه خدائی که بزرگست ثنای او چنین نبوده است که خالی گذارد
طبقه های زمین خود و اهل کوشش در طاعت وعبادت خود را بدون حجتیکه
بلندی جوید بسبب ان وبدون امامیکه بپذیرد امامت اورا وبراو اقتداء کند
وبراههای سنت او راه رود وروش قتصاد او را پیش گیرد وامیدوارم ای پسرک من
که تو یکی از انهائی باشی که خدا اورا در شماره اورده است برای باز کردن راه حق و
پیچیدن راه باطل وبلند کردن وفرو نشاندن گمراهی پس بر تو باد ای پسرک من که
در جاهای پنهان زمین ملازم باشی و در دور دست ترین جاهای زمین جای گیری
زیرا که از برای هر ولیی از اولیاء خدا دشمن سرکوبی کننده ای وضدی نزاع کننده
است وواجبست مخفی بودن تو برای درک ثواب مجاهده اهل نفاق با خدا ومخالفت
صاحبان الحاد وعناد پس بوحشت نیندازد تو را انها وبدانکه دلهای اهل طاعت
واخلاص مشتاق است بسوی تو مانند مشتاق بودن مرغ به اشیانه خود وایشان

گروهی هستند که رفت و آمد میکنند در میانه مردم بحالتیکه در مظان ذلت و خواری واقع شوند و ایشان در نزد خدا نیکانند و عزیزانی هستند که با نفسهای مشتاق در دین و محتاجند و ایشان اهل قناعت و عصمت اند استنباط کرده اند دین را پس پشتیبانی کنند آنرا بمجاهده کردن با اضداد دین مخصوص گردانیده است خدا ایشان را بتحمل ظلم و ستم کردن تا شامل شود ایشان را قبول گشایش در عزت و غلبه در خانه آخرت که قرار گاه ایشان است و گردانید ایشان را بر قدمهای صبر و شکیبائی ثابت تا بوده باشد برای ایشان عاقبتی نیکو و کرامت حسن عاقبت پس اقتباس کن ای پسرک من از نور صبر در موردهای کارهای خود تا رستگار شوی بسبب صبر کردن در مکاره و بلاها باحسان و نیکی کردن خدا با تو از بر گردانیدن و تغییر دادن آن مکاره و بلاها از تو از محلهای صدور آن و در خاطر بگیر در پیش خود که آنچه از بلاها بتو میرسد و بر آن صبر میکنی سبب عزت و غلبه است و دارای قرب و منزلت میشوی و بهره مند خواهی شد بآنچه که بر آن ستوده خواهی شد اگر بخواهد خدا پس گویا میبینم تورا ای پسرک من که به یمن و قوت یاری کردن خدا وقت آن رسیده باشد و برای ایشان شدن فیروزی و رستگاری وقت عزت و بزرگی و بزرگواری تو برسد و گویا میبینم که برای تو پرچمها و علمهای زرد و سفید بجنبش درآید در اطراف و جوانب تو در میانه حطیم و زمزم و گویا میبینم پی در پی بیعت گرفتن تو را و صف بستن دوستداران تورا که با تو پیوسته میشوند مانند پیوسته شدن درّ در دو رشته های گردن بندها و کف بر کف رسانیدن آنها را در اطراف حجر الاسود که پناهنده میشوند در پیشگاه تو

ایشان بزرگانی هستند که افریده است خدا ایشان را از پاکی دوستی و نیکوئی طینت
دلهای ایشان از چرک نفاق پاک و پاکیزه است و سویداهای ایشان از دشمنی کردن و
ضرر رسانیدن و بمشقت انداختن و برخلاف رفتن پاکیزه خواست طبیعت و سرشت و
خوی ایشان نرم است برای دین و در هنگام دشمنی کردن با دشمنان دین تندخو باشند
در وقت پذیرائی از اهل ایمان گشاده رویانند تر و تازه است بفضل و بخشش طعامهای ایشان
متدین بدین حق و اهل حقند چون رگهای ایشان محکم شد و شمشیرهای ایشان در
غلاف رفت بجمعیت خود متفرق میکنند طبقه های از امتها را و این زمانیکه تابع
و پیرو میشوند تو را در سایه های ان درخت بزرگی که دراز شود زیادتیهای شاخه ها
ان در کناره های دریاچه طبریه در انوقت صبح حق روشن و نورانی میشود و نارکیها
باطل برطرف میشود و میشکند خدا بتو ستمکاری و سرکشی و نادانی و از خدا دوری را و
برمیگرداند معالم ایمان را و بتو اشکار میکند بیماریهای کرانه های جهان را و سلامتی
بندگان فرمانبردار را در انوقت طفلی که در گهواره است دوست میدارد که اگر بتواند
از جای خود برخیزد و بسوی تو اید و وحشیان بیابان هم دوست میدارند که اگر راه یابند
در نزد تو باشند بسبب تو بجنبش اید بهجت و خوشی در اطراف دنیا و شاخه های عزت
بوجود تو بر تر و تازه گی درحرکت اید و بناهای عزت بوجود تو برقرار گردد در محل
خود و دور افتاده های دین بجاهای خود برگردد بارانهای ریزان ظفر بر تو میبارد
پس نکوی هر دشمنی گرفته میشود و هر دوستی یاری کرده میشود پس باقی نماند

بر روی زمین سرکش عدول کننده از حق و نه انکار کننده ناسپاس گو و کسی که حق
و اهل حق را حقیر و کوچک شمارد و نه دشمنی کننده در آشکار او اهل کینه و نه اهل
عناد و دشمنی کننده در پنهانی و کسیکه توکل بر خدا کند پس او کفایت میکند آنکس را
بدرستیکه خدا رساننده است امر خود را **پس از آن** فرمود ای ابو اسحق
همانا این مجلس من باید در نزد تو مکتوم و برای کسی نگوئی مگر برای کسی که اهل
راستی باشد و برای برادران راستگوی خودت در دین — وقتیکه نشانه های
ظهور برای تو ظاهر شد و آثار تمکین پدیدار گردید کندی مکن و برادرهای دینی
خودت از آمدن بسوی ما و بسوی کسانیکه شتاب دارند که خود را بنور یقین و روشنی
چراغهای دین برسانند تا درک کنی هدایت را اگر بخواهد خدا **ابراهیم بن
مهزیار** گفت پس زمانی در نزد آنحضرت ماندم و از جرعه های چخماق نشانهای
روشن و احکام نورانی و افکار و مسائل و معارف و زلال علوم آنحضرت سیراب شدم
و استضائه و استفاده میکردم از تر و تازه گی آنچه که ذخیره کرده بود خدا در طبعهای
او از لطائف حکمت و چیزهای تازه و شگفتا ور و قسمتهائی از نعمتهای بزرگ تا اینکه
ماندن من در خدمت آنحضرت اینقدر طول کشید که ترسیدم باز ماندگان من در اهواز
ضایع شوند و ازپا در آیند بعلت دوری من و عقب افتادن ملاقات کردن من ایشان را
پس از آنحضرت اذن خواستم برای برگشتن باهواز و بزرگی وحشت خود را از مفارقت
از حضور آنحضرت بر او اعلام کردم و جزع خود را از الم جدائی اظهار داشتم برای سیر کردن

و دور شدن از محلهای او پس مرا اذن داد و زدیف من قرار داد از دعاهای شایسته
خود آنچه را که ذخیره باشد نزد خدا برای من و برای اولاد و خویشان من اگر بخواهد
خدا پس چون حرکت و کوچ کردن من نزدیک شد و مهیا شد عزم من صبح کردم در حالی
که بر او وارد شدم برای وداع کردن و تجدید عهد و عرضه داشتم بر او مالی را که با من
بود و آن زیاده از پنجاه هزار درهم بود و خواهش کردم که آن حضرت تفضل کند بر من
و امر دهد بپذیرفتن آن از من پس تبسم فرمود و فرمود ای ابو سحق یاری جوی به
آن برای برگشتن خود زیرا که سفر تو دور است و بیابان دور و دراز در پیش داری
واندوهگین مباش از رو گردان شدن ما از آن یعنی از قبول نکردن ما زیرا که ما سپاس
گذاری خود را برای تو تازه کردیم از جهة این مالیکه میخواهی بما بدهی و نشر دادن آن
و خبردار شدن ما از آن بیاد آوری کردن و قبول منت نمودن پس برکت دهد خدا برای
تو آنچه را که تو را ما لت آن گرداند و ادامه دهد برای تو آنچه را که بتو عطا کرده و بنویسد
برای تو نیکوترین ثواب نیکی کنندگان را و گرامی ترین آثار فرمان برندگان را زیرا
زیادتی برای او است و از او است و میخواهم از خدا که تو را برگرداند بسوی یاران
بتمامترین بهره دادن از سلامت برگشتن بحفظ کردن و اعانت کردن و با نگاهداشتن
و زیرسا به خود جا دادن و بنرمی و خوشی و آرامش رسیدن بمحل خود و مشکل نگرداند
بر تو راه را و سرگردان نکند برای تو را هنما را و خودت را برابر او بسپار سپردنیکه ضایع
نشوی و همیشه باقی باشی بسبب احسان و لطف او اگر بخواهد خدا ای ابو اسحق خدا

قانع گردانیده است ما را بنیکی ها و عطاها و بخششها و نیکی کردنها و فائده های منت گذاردن خود و نگاهداری کرده است نفسهای ما را از معاونت دوستان مگر آن دوستانیکه در نیت خود اخلاص دارند و مگر آنهائیکه یاری کردنشان محض نصیحت کردن و محافظت کردن باشد برای آنچه که پرهیزکاری آن زیادتر و پایدارتر و بلند مرتبه تر باشد از حیث یاد کردن

گفت پس مسافرت کردم از آنجا و از نزد آنحضرت در حالتیکه ستایش کننده بودم خدای را که غالب و بزرگست برای آنچه که هدایت و راهنمائی کرد مرا در حالیکه عالم شد بر اینکه خدا زمین خود را معطل و بدون حجت روشنی و امام قائمی نمیگذارد و القاء کردم این خبر ماثور و نسب مشهور را بقصد زیاد شدن بینائی در چشمهای دلهای اهل یقین و برای شناسانیدن بر ایشان آنچه را که خدای عز و جل منت بر آن گذارده از ایجاد ذریه طیبه و تربت زکیه و قصد کردم اداء کردن امانت را و سپردن آن بکسیکه طلب ظهور و وضوح آنرا میکند تا زیاده گرداند خدای عز و جل ملت راه یابنده و راه خشنود شده را بقوت عزم و نیروئی که از او است و به پشتیبانی خدا و معتقد بودن بحفظ و نگاهداری او و خدا راهنمائی میکند هر کرا میخواهد بسوی راه راست

مؤلف حقیر گوید

علامه مجلسی اعلی الله مقامه در سیزدهم بحار الانوار فرموده که خبر ابراهیم بن مهزیار با خبر علی بن مهزیار احتمال دارد که یکی باشد و احتمال دارد که دو خبر باشد و اظهر یکی بودن است و اختلاف اسم محمول بر اشتباه از نساخ و راویها است و عجب این است که محمد بن

ابی‌سعید الله که از کسانیکه مشرف بحضور مبارک حضرت بقیة الله ارواحنا فداه شده‌اند
محمد بن ابراهیم بن مهزیار را شمرده و همچنین از این دو نفر را که علی بن مهزیار و ابراهیم
بن مهزیار باشد در شماره نیاورده و پس از آن فرموده است که اشتمال این اخبار
بر اینکه از برای آنحضرت برادری است که موسی نامیده شده غرابت دارد

۴۹۴ حدیث چهارم

احتجاج طبرسی - طبع مطبعه مرتضویه در نجف اشرف ص ۲۷۱ قسمتی از توقیع صادره
از ناحیه مقدسه برای شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان رضوان الله علیه راجعه ببعضی
از علامات ظهور آنحضرت (من توقیعه علیه السلام) ستظهر لکم من السماء آیة
جلیة ومن الارض مثلها بالسویة ویحدث فی ارض المشرق ما یحزن ویقلق و
یغلب من بعد علی العراق طوائف من الاسلام مراق تضیق بسوء فعالهم علی اهله
الارزاق ما یؤملونه منه علی توفر غلبة منهم واتفاق ولنا فی تیسیر حجهم علی
الاختیار منهم والوفاق شأن یظهر علی نظام واتساق فلیعمل کل امرء منکم
بما یقرب به من محبتنا ویتجنب ما یدنیه من کراهتنا وسخطنا فان امرنا بغتة فجاءة
حین لا تنفعه توبة ولا ینجیه من عقابنا ندم علی حوبة والله یلهمکم الرشد ویلطف
لکم فی التوفیق برحمته **یعنی** زود باشد که ظاهر شود برای شما آیت و نشانهٔ
از آسمان روشن و پیدا و از زمین هم آیتی ظاهر شود مانند آن و برابر با آن و حادث
شود در زمین مشرق چیزیکه بحزن و اندوه و قلق و اضطراب بیندازد و غالب میشود

بعد از آن بر عراق طائفه هائی از اسلام که از دین خارج شده باشند که بسبب بدی
کارهای ایشان روزیها بر اهل آن تنگ شود برای رسیدن به ازروی خود جهت تمام
کردن غلبه از ایشان بتجمع و اتفاقی که میکنند و برای ما است در آسان کردن قصد
ایشان امتحان و آزمایش و موافق شدن که کار بیت ظاهر شدنی بر روی نظام و
ترتیب دادن و راست و تمام شدن و فراهم آمدن کار پس باید عمل کند هر مردی از شما
که از دوستان ما میباشند بچیزیکه بدان بما نزدیک میشود و دوری کند از چیزیکه
نزدیک میکند او را بکراهت داشتن ما و خشم ما زیرا که امر ما بیخبر و بناگاه رخ میدهد
زمانیکه توبه کردن هیچ نفعی ندهد او را و نجات ندهد او را از شکنجه دادن و عذاب کردن
ما بتوبه کردن از گناهان و عقوقی که از او سرزده و خدا الهام کند شما را بهدایت شدن
و لطف کند برای شما بتوفیق یافتن برحمت خودش

۴۹۵ حدیث پنجم

احتجاج شیخ طبرسی رحمه الله ص ۲۷۸ در توقیعی که از ناحیه مقدسه براو نوشته شده از
آنحضرت علیه السلام از جمله آنست که ایة حرکتنا من هذه اللوثة حادثة بالحرم المعظم
من رجس منافق مذمم مستحل للدم المحرم یعمل بکیده اهل الایمان ولا یبلغ بذلك غرضه
من الظلم لهم والعدوان لاننا من وراء حفظهم بالدعاء الذی لا یحجب من ملك الارض
والسماء فلیطمئن بذلك من اولیائنا القلوب ولیثقوا بالکفایة منه وان راعتهم
به الخطوب والعاقبة بجمیل صنع الله سبحانه تکون حمیدة لهم ما اجتنبوا المنهی عنه

من الذنوب و نحن نعهد الیک ایها الولی المخلص المجاهد فینا الظالمین ایدک الله
بنصره الذی ایده به السلف من اولیاءنا الصالحین انه من اتقی ربه من اخوانک
فی الدین و اخرج مما علیه الی مستحقیه کان امنا من الفتنة المبطلة و محنها المظلمة
المضلة و من بخل منهم بما اعاده الله من نعمته علی من امره بصلته فانه یکون خاسرا
بذلک لاولیه و اخرته و لو ان اشیاعنا وفقهم الله لطاعته علی اجتماع من القلوب
فی الوفاء بالعهد لما تاخر عنهم الیمن بلقاءنا و لتعجلت لهم السعادة بمشاهدتنا
علی حق المعرفة و صدقها منهم بنا فما یحبسنا عنهم الا ما یتصل بنا مما نکره و لا نؤثره
منهم و الله المستعان و هو حسبنا و نعم الوکیل

یعنی نشانه حرکت ما از این سستی و درنگ کردن حادثه ایست که در حرم معظم
رو میدهد از مرد نجس منافق مذمت کرده شده ای که حلال دانسته است ریختن خون
حرام را که عمل میکند بمکر و فریب و حیله وری خود با اهل ایمان و بستمکاری و دشمنی
که با ایشان میکند بمقصود خود نخواهد رسید زیرا که ما در عقب ایشان حفظ میکنیم
ایشان را بدعا کردن در حق ایشان بدعائیکه پوشیده نشود از پادشاه زمین و
اسمان پس باید دلهای دوستان ما بسبب دعا کردن ما مطمئن باشد و باید که
بپرهیزند بباز داشتن خود را از او و اگر در نظر بگیرد ایشان را کارهای بزرگ عاقبت
ایشان با کرنگی صنع خدا ستوده خواهد شد اگر اجتناب کنند از بجا اوردن انچه که
نهی کرده شد ند از ان از گناهان و ما عهد میکنیم با تو ای دوست با اخلاص کوشش

کننده در ولایت واطاعت ما با ستمکاران نیرو و قوت دهد تو را خدا بنیروی یاری
کردن خود اینچنان یاری کردنی که نیرو دادیه آن پیشینیان از دوستان شایستگان
ما را که هر که بپرهیزد از پروردگار خود از برادران دینی تو و بیرون کند آنچه را که بر
او است از مال او بمستحقین آن ایمن میشود از فتنه های ناچیز و نابود کننده و محنتهای
تاریک کننده و گمراه کننده و هر که از نعمتی که خدا باو عطا فرموده و باو امر نموده که
صله کند و بدهد بکسی که خدا امر بصله و احسان نموده دست بردارد و ندهد آنکس
باین جهت یعنی بجهت احسان وصله نکردن در دنیا و آخرت خود زیانکار خواهد
بود واگر شیعیان ما خدا توفیق بدهد ایشان را برای فرمانبرداری او با یکدیگر دلهای
ایشان باهم جمع و یکی بود در وفا کردن بعهد عقب نمی افتاد ایشان را دیدن ما و
کور نمی ماندند از ملاقات ما و خوشبختی برایشان میشتابید بسبب دیدن ایشان ما را
وشناختن ایشان ما را حق شناختن و براستی شناختن بعضی از ایشان ما را پس
حبس و مخفی نکرده است ما را از ایشان مگر آن کارهائیکه میکنند و بما میرسد و ما
از آن کراهت داریم و میل بجا آوردن آن نداریم و خدا است که طلب یاری از او خواسته
شده و او کفایت میکند ما را و نیکو وکیلی است

پایان بخش نهم از دوازده بخش کتاب نوائب الدهور

که مشتمل است بر اخبار و احادیث وارده از حضرت خاتم الانبیاء و صلی الله علیه
و آله و ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین پس از بیان اجمالی علامات ظهور

و بعضی از آیات قرآنیه مؤوّله راجع بر آن علامات و از آنجائیکه انسان محل سهو و
نسیان و ملازم با غفلت است از درج بعضی از احادیثی که بر آن ظفر یافته بودم
از درج در محل مناسب خود غفلت شده لذا رجحان در آن دیدم که هر چند غیر مرتب
هم باشد از درج آن خودداری نکنم زیرا که درج در غیر محل خود سزاوارتر است از ترك
کردن آن خصوصاً در صورتیکه تذکر دادن بر آن دارای فائده یا فوائد مهمّه ای باشد
و رجاء واثق از خداوند متعال جلّت عظمته چنان است که پس از فراغت از همه اجزاء
اینکتاب موفق شوم بر جمع و تألیف مستدرکی برای این کتاب تا فائده آن عام و عائده
آن تام باشد والله ولی التوفیق امر خیر موفق و ناصر و معین

بخش دهم در اخبار صحاح غیر اربعه

خبر اوّل

۴۹۶

ملاحم و فتن سید ابن طاوس ره ص ۴۵ بسند خود از زهری روایتکرده که گفت بلغنی
انّ الرّایات السود تخرج من خراسان فاذا هبطت من عقبة خراسان هبطت بنعی
الاسلام فلا تردّها الّا الرّایات الاعاجم من اهل المغرب **یعنی** بمن رسیده است
که پرچمهای سیاه از خراسان بیرون میاید پس چون از گردنه خراسان فرود آید
فرود میاید بخبر دادن از مرگ اسلام پس ردّ نمیکند آنرا مگر پرچمهای عجمهای اهل مغرب

خبر دوم

۴۹۷

ملاحم و فتن. ص ۲۸ مسند از حذیفة الیمان روایت کرده که گفت یخرج رجل من قبل المشرق یدعوا الی آل محمد صلی الله علیه و آله و هو ابعد الناس منهم ینصب علامات سود اولها نصر و آخرها کفر یتبعه خشالة العرب و سفلة الموالی و العبید الاباق و نزّاع من الآفاق سیماهم السواد و دینهم الشرک و اکثرهم الجدع قلت و ما الجدع قال القلف ثم قال حذیفة لابن عمر لست تدرکه یا اباعبد الرحمن فقال عبد الله و لکن احدث به من بعدی فتنة تدعی الحالقة تحلق الدین یهلک فیها صریح العرب و صالح الموالی و اصحاب الکنز و الفقهاء و تنجلی عن اقل من القلیل **یعنی** بیرون میاید مردی از طرف مشرق که بآل محمد صلی الله علیه و آله دعوت کند و او دورترین مردم است از آل محمد نصب میکند پرچم سیاهی را که اول آن پرچم یاری کردن دین است و آخر آن پرچم کفر است یعنی اول دعوت بدین میکند و در آخر دعوت بکفر میکند تابع او میشوند مردمان فرومایه ای از عرب و مردمان پستی از دوستان و غلامان گریزپا از کرانه های جهان سیمای ایشان سیاه است و دین ایشان شرکست و اکثر از ایشان جدع اند گفتم جدع یعنی چه گفت یعنی ختنه نکرده پس حذیفه بعبد الله بن عمر گفت ای اباعبد الرحمن تو درک نمیکنی او را پس عبد الله گفت و لیکن حدیث میکنم آنرا که بعد از من فتنه ایست که آنرا حالقه گویند یعنی تراشنده و بیخ کن کننده دین که هلاک میشود در آن عرب خالص و شایستگان از موالی و اصحاب کنز و فقهاء بعد از آن بمدت خیلی کمی غبار ظلم و کفر مرتفع میشود یعنی فرج میشود

۴۹۸ **خبر سوم**

ملاحم وفتن ۔ مسنداً از کعب روایت کرده که گفت الغربیة هی العمیاء وان اهلها الحفاة العراة لا یدینون لله دیناً یدوسون الارض کما تدوس البقرة البیدر فتعوذوا بالله ان تذرکوها یعنی غربیه عمیاء را گویند وان نام محلی است که اهل ان پابرهنگان وبرهنگانند از برای خدا دینی را قبول نکرده اند نرم میکنند زمین را همچنانکه گاو ماده نرم میکند خرمن را پس پناه ببرید بخدا اگر ایشان را بیابید

۴۹۹ خبر چهارم

ملاحم وفتن ۔ ص ۳۰ مسنداً از حسان با غیر او روایت کرده که گفت یقال اذا بلغت الرایات الصفر مصر فاهرب فی الارض جهدک هرباً واذا بلغت انهم نزلوا الشام وهی السرة فان استطعت ان تلتمس سلماً فی السماء او نفقاً فی الارض فافعل یعنی گفته میشود که وقتیکه پرچمهای زرد یا زرد پوستها بمصر رسید پس فرار کن در زمین بکوشش خود ت فرار کردنی وچون بتو خبر رسید که ایشان در شام فرود امدند در شام که ان محلی است که سره نام دارد پس اگر میتوانی دست خود را بنردبانی برسان وبه اسمان بالا رو یا زمین را گودکنی و پنهان شوی بکن این کار را این کنایه از شدت بلاء وفتنه است که در ان زمان رو میدهد

۵۰۰ خبر پنجم

ملاحم وفتن ص ۳۰ از عمر روایت کرده که وقتی بدر کعبه رسید گفت اذا اقبلت الرایات السود من المشرق والرایات الصفر من المغرب حتی یلتقوا فی سرة الشام یعنی دمشق فهنالک البلاء یعنی وقتیکه روآورد پرچمهای سیاه از مشرق وپرچمهای زرد از مغرب وباهمدیگر

تلاقی کردند در سره شام یعنی دمشق در انوقت بلاء شدت میکند

۵۰۱ خبر ششم

ملاحم و فتن ص ۳۲ مسند از کعب روایت کرده که گفت ینزلون آمد و یشربون من الدجلة والفرات یسعون فی الجزیرة و اهل الاسلام فی تلک الجزیرة لا یستطیعون لهم شیئا فیبعث الله علیهم ثلجاً فیه صر و ریح و جلید فاذا هم خامدون فیرجع المسلمون الی اصحابهم فیقولون ان الله قد اهلکهم و کفاهم العدو و لم یبق منهم احد قد اهلکوا عن آخرهم یعنی فرود میایند یعنی ترک در آمد و میاشامند از دجله و فرات پس میروند در جزیره و مسلمانان در ان جزیره اند و نمیتوانند که از انها دفاع کنند پس برمیانگیزاند بر ضرر ایشان برفی را که در ان است سرمای سخت و باد و تگرک یا یخ در انوقت هلاک میشوند پس مسلمانان برمیگردند بسوی یاران خود و میگویند که خدا هلاک کرد ایشانرا و کفایت کرد انهارا از دشمن و احدی از ایشان باقی نماند همه هلاک شدند

۵۰۲ خبر هفتم

ملاحم و فتن ص ۳۲ مسند از کعب روایت کرده که گفت ترد الترک الجزیرة حتی یسقوا خیلهم من الفرات فیبعث الله علیهم الطاعون فیقتلهم فلا یفلت منهم الا رجل واحد یعنی ترک وارد جزیره میشود تا اینکه اسبهای ایشان از فرات آب میاشامند پس برمیانگیزاند خدا بر ایشان مرض طاعون را و میکشد ایشانرا که باقی نماند از ایشان مگر یکمرد

۵۰۳ خبر هشتم

ملاحم و فتن ص ۳۳ مسند از ارطاة روایت کرده که گفت یقاتل السفیانی الترک ثم

یکون استیصالہم علی ید المہدی — یعنی سفیانی با ترک مقاتلہ میکند پس ریشہ کن شدن ایشان بدست مہدی خواہد بود

۵۰۴ خبر نہم

ملاحم وفتن ص ۳۳ مسند از حذیفہ بن الیمان روایت کردہ کہ گفت اذا رایتم اول الترک بالجزیرۃ فقاتلوہم حتی تہزموہم او یکفیکم اللہ مؤنتہم فانہم یفضحون الحرم وہو علامۃ خروج اہل المغرب وانتقاص ملکہم — یعنی وقتیکہ دیدید اول ترک را کہ در جزیرہ وارد شد با آنہا جنگ کنید تا فرار دہید ایشان را یا خدا کفایت شر ایشان را از شما بکند زیرا کہ ایشان رسوا میکنند زنہا را و آن علامت بیرون آمدن اہل مغرب و رخنہ پیدا شدن در ملک ایشان است یعنی قدرت آنہا از آنہا گرفتہ میشود

۵۰۵ خبر دہم

ملاحم وفتن ص ۳۴ مسند از کعب روایت کردہ کہ گفت علامۃ انقطاع ملک ولد العباس حمرۃ تظہر فی جو السماء ونجم یطلع من المشرق یضیئ کالقمر لیلۃ البدر ثم ینعقد — قال الولید بلغنی عن کعب انہ قال قحط فی المشرق وداہیۃ فی المغرب وحمرۃ فی الجو وموت فاش فی جہۃ القبلۃ **یعنی** علامت منقطع شدن دولت بنی عباس سرخی ایست کہ در جو آسمان ظاہر میشود وستارہ ایست کہ در آید از مشرق کہ نور دہد مانند ماہ شب چہاردہ پس بستہ شود ولید گفت از کعب بمن رسیدہ است کہ گفتہ قحطی ای در مشرق واقع شود وبلای سختی در مغرب وسرخی ای در جو ومرگ آشکار

بخش دهم

در سمت قبله ۵۰۶ خبر یازدهم

ملاحم وفتن ص ۳۶ مسنداً از خالد بن معدان روایتکرده که گفت ستبدو ایة عمود من نار تطلع من قبل المشرق یراها اهل الارض فمن ادرك ذلك فليعد لاهله طعام سنة یعنی زود باشد که ظاهر شود نشانه ای که عمودی باشد از آتش که همه اهل زمین آنرا ببینند و آن از جانب مشرق خواهد بود پس کسیکه بیابد آنرا باید برای اهل خود طعام و خوردنی تا یکسال را تهیه کند (کنایه از سختی و شدت فتنه آنسال خواهد بود)

۵۰۷ خبر دوازدهم

ملاحم وفتن ص ۳۶ مسنداً از کثیر بن مرة حضرمی روایتکرده که گفت نشانه ای در ماه رمضان حادث میشود و آن علامتی است آسمانی که بعد از آن اختلاف در میان مردم واقع میشود پس هرگاه درك کنی آنعلامت را هرچند میتوانی تهیه طعام کن

اية الحدثان فی رمضان علامة فی السماء یکون بعدها اختلاف الناس فان ادركتها فاكثر من الطعام ما استطعت

۵۰۸ خبر سیزدهم

ملاحم وفتن ص ۳۶ از ولید روایتکرده که گفت بلغنی انه قال یطلع نجم من المشرق قبل خروج المهدی له ذنب یضیئ لاهل الارض كاضائة القمر ليلة البدر قال الوليد والحمرة والنجوم التی رأیناها ليست بالايات انما نجم الايات نجم يتقلب فی الافاق فی صفر او فی ربيعين او فی رجب وعند ذلك يسير خاقان بالاتراك يتبعه

روم الظواهر بالرایات والصلیب **یعنی** بمن رسیده است که او گفت بیرون میاید ستاره ای از طرف مشرق پیش از خروج مهدی که برای ان دنیا را که نور میدهد برای اهل زمین مانند نور دادن ماه شب چهارده ولید گفت که سرخی و ستاره های که دیده ایم ان ایات نیست جز این نیست که ایات خروج ستاره ایست که میگردد در افاق در ماه صفر یا در دو ماه ربیع یا در ماه رجب در ان وقت سیر میکند پادشاه چین یا ترک یا ترکها و تابع انها میشوند رومیها در ظاهر با پرچمها و صلیب

۵۰۹ خبر چهاردهم

ملاحم و فتن ص ۳۷ از شریک روایت کرده که گفت بلغنی انه تنکسف الشمس قبل خروج المهدی فی شهر رمضان مرتین **یعنی** بمن رسیده که افتاب پیش از خروج مهدی در ماه رمضان دو مرتبه گرفته میشود

۵۱۰ خبر پانزدهم

ملاحم و فتن ص ۳۷ مسندا از کعب روایت کرده که گفت هلاک بنی العباس عند کم یظهر فی الخوف والداهیة ما بین العشرین الی اربع و عشرین نجم یرمی به شهاب ینقض من السماء معه صوت شدید حتی یقع فی المشرق ثم یلتوی کما تلتوی الحیة حتی یکاد راساه یلتقیان والرجفتان فی لیلة الخمسین والنجم الذی یرمی به شهاب ینقض من السماء معه صوت شدید حتی یقع فی المشرق ثم یصیب الناس منه بلاء شدید **یعنی** هلاکت بنی عباس نزد شما ظاهر میشود در حالت ترس و بلای سخت

درمیانه بیستم تا بیست وچهارم ستاره که بسبب آن شهاب وبنازل انداخته شود وشکسته وبرگردانیده شود از آسمان که با آن صدای سختی باشد تا اینکه بیفتد در سمت مشرق پس پیچیده شود همچنانکه مار پیچیده میشود تا اینکه نزدیک شود که دو طرف آن بهم برسند ودر زمین لرزه ای در دو شب تحقیق واقع شود وآن ستاره ایکه بسبب آن شهاب وبنازل انداخته میشود وشکسته وبرگردانیده میشود از آسمان که با او صدای سختی است تا اینکه میفتد در سمت مشرق پس از آن مردم را بلای سخت اصابت میکند

۵۱۱ خبر شانزدهم

ملاحم وفتن ص ۳۸ از سعید بن مسیب روایت کرده که گفت تکون بالشام فتنة کلما سکنت من جانب صححت من جانب فلاتتنا هی حتی ینادی من السماء ان امیر کم فلان یعنی فتنه ای در شام واقع میشود که هرچه آرام شود از طرفی از طرف دیگری صدا بلند میشود تا اینکه از آسمان ندا کرده شود که امیر شما فلان یعنی مهدی آل محمد علیه السلام است

۵۱۲ خبر هفدهم

ملاحم وفتن از مهاجر وصالی در ص ۳۸ روایت کرده که گفت اذا کانت فتنة المغرب فشدوا وافیل نعالکم الی الیمن فانه لا تنجیکم ارض غیرها یعنی وقتی فتنه مغرب رو داد بندهای کفش خود را ببندید محکم بطرف یمن زیرا که نجاة نمیدهد شما را از آن فتنه زمینی غیر از آنجا یعنی در آن زمان یمن محل امن وایمن بودن است بر الجابر وید

۵۱۳ خبر هجدهم

ملاحم وفتن ص ۳۹ مسنداً از محمد حنفیہؒ روایتکرده که گفت بین خروج الرایات السود من خراسان وسعید بن صالح وخروج المهدی وبین ان یسلم الامر الی المهدی اثنان وسبعون یوماً یعنی فاصلہ میان بیرون آمدن پرچم سیاه از خراسان وسعید بن صالح وخروج مهدی ومیان انکه امر بمهدیؑ تسلیم شود هفتاد و دو روز خواهد بود۔

مؤلف گوید که مراد از سعید بن صالح ممکن است که سعید سوسی باشد که از اهل شوش یا شوشتر است چنانچه از بعض از اخبار مستفاد میشود وممکن است مراد شعیب بن صالح باشد وتصحیف از ناسخ ویا حروفچین باشد واحتمال دوم اقوی بنظر میاید۔

۵۱۴ خبر نوزدهم

ملاحم وفتن ص ۴۰ مسنداً از حذیفہ روایتکرده که گفت اذا دخل السفیانی ارض مصر اقام فیها اربعة اشهر یقتل ویسبی اهلها فیومئذ تقوم النائحات باکیة تبکی علی استحلال فروجها وباکیة تبکی علی قتل اولادها وباکیة تبکی علی ذلها بعد عزها وباکیة تبکی شوقا الی قبورها یعنی وقتیکه سفیانی داخل زمین مصر شد چهار ماه در انجا اقامت میکند میکشد واسیر میکند اهل انرا پس در انروز زنهای نوحه کننده قیام میکنند یکدسته برای حلال شدن فرجهاشان گریه میکنند ویکدسته برای کشته شدن فرزندهاشان گریه میکنند ویکدسته برای ذلیل شدن ایشان پس از عزتی که داشتند گریه میکنند ویکدسته برای اشتیاقیکه بقبرها دارند گریه میکنند

۵۱۵ خبر بیستم

ملاحم و فتن ص ۴۰ مسنداً از عُبید بن عُمیر روایت کرده است که پرسیده شد از حذیفه از معنای حمعسق و عمر و علی و ابن مسعود و ابن عباس رضی الله عنهم و عده‌ای از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حاضر بودند پس حذیفه گفت العین عذاب والسین السنة والجماعة والقاف قوم یکونون فی آخر الزمان فقال عمر ممن هم قال من ولد العباس فی مدینة یقال لها الزوراء یقتل فیها مقتلة عظیمة و علیهم تقوم الساعة فقال ابن عباس لیس ذلک ولکن القاف قذف وخسف یکون قال عمر لحذیفة اما انت فقد اصبت التفسیر واصاب ابن عباس المعنی **یعنی** عین عذاب و سین سنت و جماعت و قاف گروهی میباشند در آخر الزمان پس عمر گفت این گروه از چه کسانی هستند گفت از فرزندان عباس اند در شهری که آنرا زوراء گویند یعنی بغداد که در آنجا کشتار بزرگی واقع میشود و قتال عظیمی رخ خواهد داد و پس از آن بلا فاصله قیام ساعت یعنی ظهور مهدی خواهد بود پس ابن عباس گفت اینطور نیست ولکن مراد از قاف باریدن سنگ و فرو رفتن بزمین میباشد عمر بحذیفه گفت اما تو قول صواب گفتی در تفسیر و ابن عباس صواب گفت در معنی

خبر بیست و یکم ۵۱۶

تفسیر ابی الفداء اسمعیل بن کثیر قرشی دمشقی متوفای سال (۷۷۴) هجری سوره شوری در تفسیر کلمه حمعسق بسند خود روایت کرده از ارطاة بن منذر که گفت جاء رجل الی ابن عباس رضی الله عنهما فقال له وعنده حذیفة الیمان رضی الله تعالی عنه اخبرنی

عن تفسیر قول الله تعالی حمعسق قال فاطرق ثم اعرض عنه ثم کرر مقالته فاعرض عنه فلم یجبه بشیئ وکرره مقالته ثم کررها الثالثة فلم یحر الیه شیئا فقال له حذیفة رضی الله عنه انا انبئک بها قد عرفت لم کرهها نزلت فی رجل من اهل بیته یقال له عبد الاله وعبد الله نزل علی نهر من انهار المشرق تبنی علیه مدینتان یشق النهر بینهما شقا فاذا اذن الله تبارک وتعالی فی زوال ملکهم وانقطاع دولتهم ومدتهم بعث الله عز وجل علی احدیهما نارا لیلا فتصبح سوداء مظلمة وقد احترقت کانها لم تکن مکانها وتصبح صاحبتها متعجبة کیف افلتت فما هو الا بیاض یومها ذلک حتی یجتمع فیها کل جبار عنید منهم ثم یخسف الله بها وهم جمیعا فذلک قوله تعالی حمعسق یعنی عزیمة من الله تعالی وفتنة وقضاء حم عین یعنی عدلا منه سین یعنی سیکون قاف یعنی واقع بهاتین المدینتین

یعنی مردی آمد نزد ابن عباس رضی الله عنه وبر او گفت در حالتیکه حذیفه بن الیمانی در نزد او حاضر بود که خبر ده مرا از تفسیر قول خدای تعالی حمعسق گفت راوی که ابن عباس سر خود را بزیر انداخت پس از او روی خود را گردانید آمرد تکرار کرد گفته خود را باز رو گردانید از او و چیزی در جواب او نگفت باز تکرار کرد گفته خود را در دفعه سوم این مرتبه هم جواب او را نگفت بچیزی پس حذیفه رضی الله عنه گفت من خبر میدهم تو را بدان میدانی چرا کراهت دارد از گفتن جواب از آن این کلمه نازل شده است در حق مردی از خانواده او که نام او عبد الاله وعبد الله گفته میشود که فرود میاید

بالای نهری از نهرهای مشرق که بنا کرده میشود دو شهر بر آن که میشکافد نهر میان این دو شهر را شکافتنی یعنی نهر در میان دو شهر واقع و جاریست پس چون اذن دهد خدای تعالی در زوال ملک ایشان و بریده شدن دولت ایشان و مدت خلافت و سلطنت ایشان بر میانگیزاند خدا بر یکی از آن دو شهر آتشی را در شب پس صبح میکند در حالتیکه سیاه و تاریک شده باشد و سوخته شده باشد که گویا هرگز در آن مکان شهری نبوده و صبح میکند شهر دیگر که قریب اواست در حالتیکه اهل آن تعجب کننده باشند که چگونه این شهر فرو رفته و نابود شده و واقع نمیشود آن مگر در اول سفیده روز آن تا اینکه جمع میشود در آنجا هر سرکش ستمکاری که اهل عناد باشد از ایشان پس فرو میبرد خدا آنشهر را با ایشان همانست تفسیر فرموده خدا حمعسق یعنی عزیمتی است از خدا تعالی و فتنه و قضا ئیست حم عین یعنی حکمی استحتم از روی عدالت که از خدا جاری میشود و سین یعنی زود باشد که واقع شود و قاف واقع شونده است این واقعه در این دو شهر

۵۱۷ خبر بیست دوم

ملاحم و فتن ص ۴۱ مسنداً روایتکرده از ابن عباس که گفته ثم یخرج السفیانی و الفلانی فیقتتلان حتی یبقر بطون النساء و یغلی الاطفال فی المراجل یعنی بیرون میاید سفیانی با فلان یعنی بنی عباسی پس با یکدیگر قتال میکنند تا اینکه میشکافد سفیانی شکمهای زنانرا و میجوشاند بچه ها را در دیگها

۵۱۸ خبر بیست و سوم

ملاحم و فتن ص ۴۱ مسند از کعب روایت کرده که گفته لتسبی نساء بنی العباس حتی
یوردهن قری دمشق یعنی هر اینه اسیر کرده شوند زنان بنی عباس تا اینکه وارد دهات دمشق کنند

۵۱۹ خبر بیست و چهارم

ملاحم و فتن ص ۴۱ مسند روایت کرده که ان السفیانی یدخل الکوفة فیسبیها ثلاثة
ایام و یقتل من اهلها ستین الفا و یقیم فیها ثمانیة عشر لیلة یقسم اموالها ثم ذکر
تمام الحدیث الی ان یبعث الرایات السود بالبیعة الی المهدی - یعنی بدرستیکه سفیانی
داخل کوفه میشود و اسیر میکند اهل آنرا در مدت سه روز و میکشد از اهل آن شصت هزار
نفر را و در آنجا هجده روز میماند و قسمت میکند مالهای آنرا پس یاد کرد راوی تمام حدیث
را تا اینکه گفت برمیانگیزاند پرچمهای سیاه را ببیعت کردن یا بیعت گرفتن بسوی مهدی

۵۲۰ خبر بیست و پنجم

ملاحم و فتن ص ۴۲ مسند از محمد حنفیه روایت کرده که گفت تخرج رایة سوداء لبنی
العباس ثم تخرج من خراسان اخری سوداء قلانسهم سود و ثیابهم بیض علی مقدمتهم
رجل یقال له شعیب بن صالح او صالح بن شعیب من تمیم یهزمون اصحاب السفیانی
حتی ینزل بیت المقدس یوطئ للمهدی سلطانه یمد الیه ثلاثمائة من الشام یکون بین
خروجه و بین ان یسلم لامر المهدی اثنان و سبعون شهرا **یعنی** بیرون میاید
پرچم سیاهی برای بنی عباس پس از آن بیرون اید از خراسان پرچم سیاه دیگری که عده

آن کلاهها سیاه ولباسها ایشان سفید است وپیش رو لشکر ایشان مردیست که اورا شعیب بن صالح یا صالح بن شعیب گویند از قبیله بنی تمیم فرار میدهند اصحاب سفیانی را تا اینکه فرود میایند در بیت المقدس یا کوبی میکند برای مهدی در دوره سلطنت خود کشیده میشود بسوی او سیصد نفر از اهل شام میان بیرون آمدن او و میان تسلیم مهدی شدن او بامر مهدی هفتاد ودو ماه طول خواهد کشید

خبر بیست وششم ۵۲۱

ملاحم وفتن ص ۴۲ مسنداً از ثوبان روایتکرده که گفت اذا رایتم الرایات السود خرجت من قبل خراسان فاتوها ولو حبوا علی الثلج فان فیها خلیفة الله المهدی یعنی وقتیکه دیدید پرچمهای سیاه از خراسان بیرون آمد بیائید بسوی آنها هرچند نتوانید ایستاده بروید مانند بچه ها نشسته خود را بزمین بکشید بالای برف زیرا که خلیفه خدا مهدی در میان ایشان است

خبر بیست وهفتم ۵۲۲

ملاحم وفتن ص ۴۲ مسنداً از حسن روایت کرده که گفت یخرج بالری رجل ربعة اسمر مولی لبنی تمیم کوسج یقال له شعیب بن صالح فی اربعة الاف ثیابهم بیض و رایاتهم سود یکون مقدمة للمهدی لا یلقاه احد الا قتله یعنی بیرون میاید در ری مردی چهار شانه گندم گون از غلامان بنی تمیم کوسج است شعیب بن صالح گفته میشود با او است چهار هزار نفر که جامه های آنها سفید و پرچمهای ایشان سیاه است پیش مقدمه خروج مهدی میباشد ملاقات نکند اورا احدی مگر آنکه اورا میکشد

۵۲۳ خبر بیست و هشتم

ملاحم و فتن ص ۴۳ مسنداً از سفیان کلبی روایتکرده که گفت یخرج علی لواء المهدی غلام حدث السن خفیف اللحیه اصفر ولم یذکر الولید اصفر لو قاتل الجبال لهدها و قال الولید لهدها حتی ینزل ایلیا یعنی بیرون میاید بر پرچم مهدی جوان تازه سن سبک موی زرد رنگ و ولید لفظ اصفر را در روایت خود ذکر نکرده اگر با کوه مقاتله کند او را خراب کند و از جا بکند و بنا بر خبر ولید از جا بکند او را تا انکه فرود اید در ایلیا یعنی بیت المقدس

۵۲۴ خبر بیست و نهم

ملاحم و فتن ص ۴۳ مسنداً از کعب روایتکرده که گفت اذا ملك رجل الشام وآخر مصر فاقتتل الشامی والمصری وسبی اهل الشام قبائل من مصر واقبل رجل من المشرق برایات سود صغار قبل صاحب الشام فهو الذی یؤدی الطاعة الی المهدی قال ابو قبیل ثم یملك رجل اسمه یملؤها عدلا ثم یسیر الی المهدی مؤدی الیه الطاعة ویقاتل عنه **یعنی** وقتیکه مالك شد مردی شام را و مرد دیگری مصر را پس مقاتله میکند شامی با مصری و اهل شام اسیر میکنند قبیله هائی را از مصر و رومیا ورد مردی از مشرق با پرچمهای کوچك طرف صاحب شام پس او است انکسیکه بحت طاعت مهدی بیرون میاید - ابو قبیل گفت پس مالك میشود مردی گندم گون که پر میکند زمین را از عدل پس میرود بسوی مهدی و مطیع او میشود

واز طرف او قتال میکند

۵۲۵ خبر سی اُم

ملاحم وفتن ص ۴۵ مسنداً از کعب روایت کرده که گفت اذا دارت رحاء بنی العباس وربط اصحاب الرایات السود خیولهم بزیتون الشام ویهلک الله لهم الاصهب ویقتله وعامة اهل بیته علی ایدیهم حتی لایبقی اموی منهم الا هارب ومختف ویسقط السفیانی بنو جعفر وبنو العباس ویجلس ابن اکلة الاکباد علی منبر دمشق ویخرج البربر الحضرة الشام فهو علامة خروج المهدی

وقتیکه دور زد آسیای بنی عباس وببندد صاحبان پرچمهای سیاه اسبهای خود را بر درختهای زیتون شام وهلاک کرد خدا اصهب را وکشت او را با عموم خانواده او بر دست ایشان تا اینکه باقی نماند از ایشان یکنفر از بنی امیه مگر اینکه فرار کرد و پنهان شد وساقط کرد سفیانی پسران جعفر وپسران عباس را ونشست پسر خورنده جگرها یعنی سفیانی بر منبر دمشق وبیرون آمد لشکر بربرها بسوی دمشق پس آن نشانه خروج مهدی خواهد بود

۵۲۶ خبر سی ویکم

ملاحم وفتن ص ۴۵ از ابن شوذب بسند خود روایت کرده که گفت کنت عند الحسن فذکرنا حمص فقال هم اسعد الناس بالمسودة الاولی واشقی الناس بالمسودة الثانیة قال قلت وما المسودة الثانیة یا ابا سعید قال اول الظهور یخرج من قبل المشرق

ثمانون الفا محشوة قلوبهم ايمانا ما حشو الرمانة من الحب وبوار المسودة الاولى على ايديهم **یعنی** بودم نزد حسن پس یاد کردیم شهر حمص را که از شهرهای شامات است پس بر ایشان گفت که ایشان یعنی اهل حمص خوش بخت ترین مردم اند بسبب پرچمهای سیاه اوّلی وبد بخت ترین مردم اند بسبب پرچمهای سیاه دوّمی گفتم پرچمهای سیاه دوّمی چیست ای آبا سعید گفت اول ظهور بیرون میایند از سمت مشرق هشتاد هزار نفر که دلهای ایشان پر است از سرزنش کردن ونکوهیده شدن مانند پر بودن داخل انار از دانه وهلاکت صاحبان پرچمهای سیاه اول بدست ایشان است

۵۲۷ خبر سی ودوم

ملاحم وفتن ص ۴۷ مسندا از عمار بن یاسر روایت کرده که گفت علامة المهدیّ اذا انساب علیکم الترك ومات خلیفتکم التی یجمع الاموال ویستخلف صغیر فیخلع بعد سنتین من بیعته ویخسف بغربی مسجد دمشق وخروج ثلاثة نفر بالشام وخروج اهل المغرب الی مصر فتلك امارة السفیانی **یعنی** علامت خروج مهدی وقتی است که سخت هجوم بیاورند بر شما ترکها وبمیرد خلیفه شما که جمع میکند مالها را وجانشین او شود کودك خورد سالی پس بعد از دو سال خلع شود از بیعتی که با او کرده اند وفرو رود طرف غربی مسجد دمشق یعنی جامع اموی وبیرون آمدن سه نفر در شام وبیرون آمدن اهل مغرب وفرود آمدن ایشان در مصر پس این علامات امارت سفیانی است

۵۲۸ خبر سی وسوم

ملاحم وفتن ص ۴۷ مرسلا روایتکرده از مردی از اهل مغرب که گفت لا یخرج المهدی حتی یخرج الرجل بالجاریة الحسناء الجمیلة ویقول من یشتری هذه بوزنها طعاما ثم یخرج المهدی - یعنی بیرون نمیاید مهدی تا اینکه بیرون بیاید مردی با دختری خوش صورت و زیبا و بگوید کی میخرد این دختر را هم وزن او خوردنی پس بیرون میاید مهدی

۵۲۹ خبر سی و چهارم

ملاحم وفتن ص ۴۷ مسندا از ابن شوذب از بعضی از اصحاب خود روایتکرده که گفت لا یخرج المهدی حتی لا یبقی قیل ولا ابن قیل الا هلک والقیل الرأس یعنی بیرون نمیاید مهدی تا اینکه باقی نماند پادشاه و پیش برزک و بزرک زاده ای وقیل بمعنای رأس یعنی شاه و بزرک و بزرک زاده است و آن بروزن سید است

۵۳۰ خبر سی و پنجم

ملاحم وفتن ص ۴۷ مسندا از ابی قبیل روایتکرده که گفت یملک رجل من بنی هاشم فیقتل بنی امیة حتی لا یبقی منهم الا الیسیر لا یقتل غیرهم ثم یخرج رجل من بنی امیة یقتل بکل رجل اثنین حتی لا یبقی الا النساء ثم یخرج المهدی علیه افضل الصلوة والسلام وعجل الله فرجه **یعنی** مالک میشود مردی از بنی هاشم پس میکشد بنی امیه را تا اینکه باقی نماند از ایشان مگر اندکی نمیکشد غیر بنی امیه را پس بیرون میاید مردی از بنی امیه و میکشد بهر مردی دو نفر را تا اینکه باقی نماند مگر زنها

پس بیرون میاید مہدی براو باد بالاترین درود متصل وشتاب کند خدا فرج اورا

۵۳۱ خبرِ سی و ششم

ملاحم وفتن ص ۶۲ مسنداً از کعب وایتکرده که گفت علامة خروج المھدی الویة تقبل من المغرب علیھا رجل اعرج من کندة ۔ یعنی نشانہ بیرون آمدن مہدی پرچمہا است که رو میاورد از مغرب که سرلشکرآنہا مردی است لنگ از قبیلہ کندہ

۵۳۲ خبرِ سی و ہفتم

ملاحم وفتن ص ۶۲ مسنداً از مطر وراق روایتکرده که گفت لا یخرج المھدی حتی یکفر باللّٰہ جھرة ۔ یعنی بیرون نمیاید مہدی تا اینکہ آشکارا خدا ناسپاس گفتہ شود یعنی مردمان بخدا کافر شوند

۵۳۳ خبرِ سی و ہشتم

ملاحم وفتن ۔ مسنداً از ابن سیرین روایتکرده که گفت لا یخرج المھدی حتی یقتل من کل تسعة سبعة یعنی بیرون نمیاید مہدی تا اینکہ از ہر نہ نفر ہفت نفر ان کشتہ شوند

۵۳۴ خبرِ سی و نہم

غیبت نعمانی ص ۱۵۷ مسنداً از محمد بن بشیر روایتکرده که گفت سمعت محمد بن الحنفیة رضی اللّٰہ عنه یقول ان قبل رایاتنا رایة لآل جعفر واخری لآل مرداس (العباسی) فاما رایة آل جعفر فلیست بشئ ولا الی شئ فغضبت وکنت اقرب الناس الیه فقلت جعلت فداك ان قبل رایاتکم رایات قال ای واللّٰہ ان لبنی مرداس ملکا موطداً

لا یعرفون فی سلطانهم شیئاً من الخیر سلطانهم عسر لیس فیه یسر یدنون فیه البعید و یقصون فیه القریب حتی اذا امنوا مکر الله و عقابه و اطمأنوا ان ملکهم لا یزول صیح بهم صیحة لم یبق لهم راع یجمعهم و لا داع یسمعهم و لا جماعة یجتمعون الیها و قد ضرب الله مثلهم فی کتابه حتی اذا اخذت الارض زخرفها و ازینت و ظن اهلها انهم قادرون علیها اتاها امرنا لیلا او نهاراً الآیة ثم حلف محمد بن الحنفیة بالله ان هذه الآیة نزلت فیهم فقلت جعلت فداک لقد حدثتنی عن هؤلاء بامر عظیم فمتی یهلکون فقال ویحک یا محمد ان الله خالف علمه وقت الموقتین ان موسی علیه السلام وعد قومه ثلاثین یوماً و کان فی علم الله عزوجل زیادة عشر ایام لم یخبر بها موسی فکفر قومه و اتخذوا العجل من بعده لما جاز عنهم الوقت وان یونس وعد قومه العذاب و کان فی علم الله ان یعفو عنهم و کان من امره ما قد علمت و لکن اذا رأیت الحاجة قد ظهرت و قال الرجل و یقول بت اللیلة بغیر عشاء و حتی یلقاک الرجل بوجه ثم یلقاک بوجه آخر قلت هذه الحاجة قد عرفتها فما الاخری و ای شیء هو قال یلقاک بوجه طلق فاذا جئت تستقرضه قرضاً لقیک بغیر ذلک الوجه فعند ذلک تقع الصیحة من قریب

یعنی شنیدم از محمد بن حنفیه رضی الله عنه که میفرمود پیش از پرچمهای ما پرچمی است برای آل جعفر و پرچم دیگری است برای آل مرداس (یا عباس م) پس اما پرچم آل جعفر چیزی نیست و بجائی نمیرسد پس خشمناک شدم و من نزدیکتر بن

مردم بودم برا انحضرت پس گفتم فدایت شوم پیش از پرسیدن‌ها شما پرسیدنیها هست فرمود
اری بذات خدا قسم است برای پسران فرداس ملکت پابرجا و استواری است که
دردوره سلطنت ایشان چیزی شناخته نمیشود از خیر و نیکی در سلطنت ایشان سختی است
نه اسانی در ان هیچ اسانی نیست دور را نزدیک میکنند و نزدیک را دور میکنند تا
اینکه ایمن میشوند از سخط و غضب خدا و اطمینان حاصل میکنند که ملکت ایشان زایل
نمیشود در انحال صیحه ای بر ایشان زده میشود صیحه زدنی سخت که باقی نماند برای
ایشان رئیسی که ایشان را جمع اوری کند و نه خواننده ای که بر ایشان بشنواند و نه
جمعیتی که بسوی ایشان جمع شوند و هر اینه از روی تحقیق خدا مثل ایشانرا در کتاب
خود بیان فرموده در انجائیکه فرموده است تا زمانیکه زمین زینت خود را ظاهر
کند و قبول زینت کند و گمان کنند اهل ان که ایشان توانا یند بر روی ان میاید
امر ما ایشان را در شب یا روز تا اخر ایه پس محمد حنفیه قسم یاد کرد بذات خدا که این
ایه درباره ایشان نازلشده پس گفتم فدایت شوم هر اینه حدیث کردی مرا از این
جماعت بامر بزرگی پس چه وقت هلاک میشوند پس فرمود رحمت خدا بر تو باد
ای محمد بدرستیکه خدا مخالفست علم او با وقت قرار دادن وقت قرار دهندگان
زیرا که موسی بن عمران علیه السلام وعده کرد با قوم خود سی روز را و در علم
خدا ده روز زیادتر بود که موسی را بان خبر نداده بود پس کافر شدند قوم او
و گوساله را بخدائی گرفتند پس از گذشتن مدت وعده و بدرستیکه یونس

وعده عذاب بقوم خود داد و در علم خدا گذشته بود که ایشانرا عفو کند و از امراو
بود اینچه را که دانستی ولیکن وقتیکه احتیاج و فقر و فاقه در میان مردم ظاهر
شد بنحویکه مرد گفت یا بگوید شب را شام نخورده خوابیدم و وقتیکه مرد تو را
ملاقات کند بروئی و پس از آن ملاقات کند بروی دیگری گفتم این احتیاج
را دانستم و اینکه مرد ملاقات کند مرا بروئی و پس از آن بروی دیگری این چه چیز
است فرمود تو را ملاقات کند بروی گشاده و باز و اما وقتیکه آمدی از او قرض
بگیری قرضی را تو را بغیر آن روئیکه ملاقات کرده بود ملاقات کند پس در آنوقت
صیحه از نزدیکی واقع خواهد شد یعنی هر کسی از نزدیک خود آن صدا را خواهد شنید

مؤلف گوید

شاید مراد از بنی مرداس بنی عباس باشند بنابر اظهر چنانچه در بعضی از نسخ و بعضی
از روایات دیگر تصریح بر آن شده و دور نیست که مراد از ایشان پسران عباس بن
مرداس سلمی باشد که او مرد شاعری بوده که با قبیله خود در سال ششصد و سی میلادی
اسلام آوردند و او از مؤلفة قلوبهم بوده و در جنگ حنین مقاتله نموده چنانچه در
کتاب المنجد گفته و ابن عباس بن مرداس از قبیله بنی سلیم بوده که اسلام آوردند و
با رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوهٔ حنین حاضر بودند و او رئیس قوم
خود بوده و ایشان هزار نفر بودند که پیشرو لشکر رسول خدا صلی الله علیه و آله
بودند و هنگامیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله غنیمتها را قسمت میکرد بعباس بن

بن مرداس چهار شتر قوی داد که اینها او را بخشم در آورد و این اشعار را انشاء کرد

اتجعل نهبی و نهب العبید | بین العیینة و الاقرع
فما کان حصن ولا حابس | یفوقان شیخی فی المجمع
و ما کنت دون امرئ منهما | و من تضع الیوم لم یرفع

پس گفته او به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید او را احضار فرمود و فرمود تو بگو این شعر اتجعل نهبی و نهب العبید بین العیینة و الاقرع پس ابوبکر به آنحضرت عرض کرد پدر و مادرم بفدای تو تو شاعر نیستی فرمود چگونه گفت گفته است در میان عیینه یعنی چیزها و اقرع یعنی قسمتها پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود برخیز یا علی و زبان او را قطع کن راوی گفت عباس بن مرداس گفت بذات خدا قسم است هر آینه این کلمه بر من سخت تر است از روز خثعم زمانیکه آوردند ما را در خانه های خودمان گفت پس علی علیه السلام دستم را گرفت و مرا روانه کرد و اگر میدانستم که کسی میتواند مرا از دست او خلاص کند هر آینه او را میخواندم پس گفتم یا علی آیا زبان مرا قطع میکنی فرمود بانچه که مامورم عمل میکنم پس روانه شد و مرا آورد تا داخل حظیره ها نیکه شترها در آنجا بود کرد و فرمود از چهار نفر شتر تا صد نفر هر چه میخواهی از شتران عقال کن پس گفتم پدر و مادرم فدای تو باد چقدر اهل کرامت و بردباری و دانائی هستید شما پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله عطا کرد بتو چهار شتر را و تو را از جمله مهاجرین قرار داد پس اگر میخواهی

چهار شتر را بگیر و از مهاجرین باش و اگر میخواهی صد شتر را بگیر و جزو کسانیکه صد شتر گرفتند باش گفت گفتم که با تو مشورت میکنم کدام یک را اختیار کنم فرمود بگیر همان چهار شتر را که بتو عطا کرد و خشنود باش گفتم میکنم این کار را

۵۳۵ خبر چهلم

غیبت طوسی ص ۲۸۴ مسندا از عمار بن یاسر رضی الله عنه روایت کرده که گفت دعوة اهل بیت نبیکم فی آخر الزمان فالزموا الارض و کفوا حتی تروا قادتها فاذا خالف الترك الروم و کثرت الحروب فی الارض ینادی مناد علی اسور دمشق ویل لازم من شر قد اقترب و یخرب (یخرب ظ) حایط مسجدها یعنی دعوت اهل بیت پیغمبر شما در آخر زمان خواهد بود پس ملازم زمین باشید و خود را باز دارید از حرکت کردن و داخل فتنه ها شدن تا اینکه ببینید پیشرو زمین را پس چون مخالفت کند ترك با روم و بسیار شود جنگها در روی زمین ندا کننده ای ندا میکند بر بالای حصار دمشق که ملازم عذاب باشید از شریکه نزدیک شده و خراب میشود دیوار مسجد دمشق

۵۳۶ خبر چهل و یکم

غیبت طوسی ص ۲۸۵ مسندا از سعید بن جبیر روایت کرده که گفت السنة التی یقوم فیها المهدی تمطر اربعا و عشرین مطرة یری آثارها و برکتها یعنی سالیکه قیام میکند در آن مهدی بیست و چهار باران میبارد که آثار آن و برکت آن در زمین دیده شود

۵۳۷ خبر چهل و دوم

غیبت طوسی ص ۲۸۵ مسنداً از کعب الاحبار روایت کرده که گفت اذا ملک رجل من بنی
العباس یقال له عبدالله وهو ذو العین بها افتتحوا وبها یختمون وهو مفتاح البلاء
وسیف الفناء فاذا قرء له کتاب بالشام من عبدالله عبدالله امیر المؤمنین لم تلبثوا
ان یبلغکم ان کتابا قرء علی منبر مصر من عبدالله عبدالرحمن امیر المؤمنین **یعنی**
وقتیکه مالک شد مردی از بنی عباس که عبدالله گفته میشود و او صاحب عین است
یعنی اول نام او عین است که باین نام افتتاح خلافت ایشان شده و براین نام هم خلافت
و سلطنت ایشان ختم میشود و آن عبدالله کلید هر بلائی است و شمشیر فناء است پس چون
خوانده شد برای او کتابی در شام که از عبدالله عبدالله امیر المؤمنین است درنگ نکنند
که برایشان نامه ای میرسد که بالای منبر مصر قرائت شده از عبدالله عبدالرحمن امیر المؤمنین

مؤلف گوید

اینخبر اشاره است به انقراض دولت بنی عباس بعبدالله نامی که آخر سلطان اینها است
و پس از انقراض او ظهور قائم علیه السلام خواهد بود و این عبدالله غیر از خلفاء مشهوره
است که در سال قبل از قیام قائم سلطنت خواهد کرد چنانچه در جزء دوم این کتاب در
ضمن احادیث علویه از پیش گذشت و در همین جزء هم در احادیث صادقیه حدیث آن
یاد کرده شد و این در وقتی خواهد بود که مالک مصر عبدالرحمن نام باشد و عبدالرحمن
بر او غالب شود و در همان اوقات سفیانی در شام قیام کند

۵۳۸ خبر چهل و سوم

غیبت طوسی ص ۲۸۵ از کعب روایتکرده که گفت الملك لبنی العباس حتی یبلغکم کتاب قرئ بمصر من عبدالله عبدالرحمن امیر المؤمنین واذا کان ذلك فهو زوال ملکم وانقطاع مدتهم فاذا قرئ علیکم اول النهار لبنی العباس من عبدالله عبدالله امیر المؤمنین فانتظروا کتابا یقرع علیکم من اخر النهار من عبدالله عبدالرحمن امیر المؤمنین وویل لعبدالله من عبدالرحمن **یعنی** ملك برای بنی عباس است تا وقتیکه برسد بر شما کتابی که در مصر خوانده شده باشد از عبدالله عبدالرحمن امیر المؤمنین و وقتیکه این نامه خوانده شد آنوقت هنگام زوال ملك است از ایشان و مدت سلطنت ایشان بریده خواهد شد پس چون در اول روز این نامه بر شما خوانده شود برای بنی عباس که از عبدالله عبدالله امیر المؤمنین است انتظار بکشید در آخر همان روز نامه ای را که بر شما خوانده شود از عبدالله عبدالرحمن امیر المؤمنین و وای بر عبدالله از عبدالرحمن

۵۳۹

خبر چهل و چهارم

غیبت طوسی ص ۲۸۸ مسنداً از عبدالله بن هذیل روایتکرده که گفت لا یقوم الساعة حتی یجمع کل مؤمن بالکوفة یعنی برپا نمیشود ساعت تا اینکه جمع شود هر مؤمنی در کوفه

۵۴۰

خبر چهل و پنجم

غیبت طوسی ص ۲۸۹ مسنداً از محمد بن مسلم روایتکرده که گفت ینادی منادٍ من السماء باسم القائم فیسمع ما بین المشرق الی المغرب فلا یبقی راقد الا قام ولا قائم الا قعد ولا قاعد الا قام علی رجلیه و ذلك الصوت هو صوت جبرئیل روح الامین **یعنی**

ندا میکند از اسمان ندا کننده ای بنام قائم و میشنوند ان ندا را در میان مشرق تا مغرب
پس باقی نمیماند خوابیده ای مگر اینکه بپا میخیزد و نه ایستاده ای مگر انکه مینشیند و نه نشسته ای
مگر انکه می ایستد بر دو پای خود و ان صدا صدای جبرئیل روح الامین است

۵۴۱ خبر چهل و ششم

غیبت طوسی ص ۲۹۳ مسندا از بشر بن غالب روایت کرده که گفت یقبل السفیانی من بلاد
الروم متنصرا فی عنقه صلیب و هو صاحب القوم یعنی رو میاورد سفیانی از شهرهای
روم در حالتیکه نصرانی شده و صلیب بگردن دارد و او رئیس قوم است

۵۴۲ خبر چهل و هفتم

غیبت طوسی ص ۲۹۳ مسندا از عمار یاسر روایت کرده که گفت ان دولة بیتکم فی آخر
الزمان و لها امارات فاذا رایتم فالزموا الارض و کفوا حتی تجیئ اماراتها فاذا استثارت
علیکم الروم و الترک و جهزت الجیوش و مات خلیفتکم الذی یجمع الاموال و استخلف
بعده رجل صحیح فیخلع بعد سنین من بیعته و یاتی هلاک ملکهم من حیث بدء و یتخالف
الترک و الروم و یکثر الحروب فی الارض و ینادی مناد عن سور دمشق ویل لاهل الارض
من شر قد اقترب و یخسف بغربی مسجدها حتی یخر حائطها و یظهر ثلاثة نفر بالشام
کلهم یطلب الملک رجل ابقع و رجل اصهب و رجل من اهل بیت ابی سفیان یخرج
فی کلب و یحضر الناس بدمشق و یخرج اهل الغرب الی مصر فاذا دخلوا فتلک امارة
السفیانی و یخرج قبل ذلک من یدعو لال محمد علیهم السلام و ینزل الترک الحیرة و

وتنزل الروم فلسطين ويسبق عبدالله عبدالله حتى يلتقى جنودهما بقرقيسيا على النهر ويكون قتال عظيم ويسير صاحب المغرب فيقتل الرجال ويسبى النساء ثم يرجع فى قيس حتى ينزل الجزيرة السفيانى فيسبق اليمانى ويحوز السفيانى ما جمعوا ثم يسير الى الكوفة فيقتل اعوان آل محمد صلى الله عليه وآله ويقتل رجلا من مسميهم ثم يخرج المهدى عليه السلام على لوائه شعيب بن صالح واذا رأى اهل الشام قد اجتمع امرها على ابن ابى سفيان فالحقوا بمكة فعند ذلك يقتل النفس الزكية واخوه بمكة ضيعة فينادى مناد من السماء ايها الناس ان اميركم فلان و ذلك هو المهدى الذى يملاء الارض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا **يعنى**

بدرستيكه دولت پيغمبر شما در آخر زمان است و براى آن نشانه هائى است پس چون ديديد آن نشانه ها را ملازم زمين باشيد و باز داريد خود را از حركت و قيام كردن تا اينكه بيايد آن نشانه ها پس چون هيجان كردند بر شما روميها و تركها و مجهز شدند لشكرها و خليفه اى كه جمع مال ميكند بميرد و خليفه شود پس از او مرد صحيحى و خلع شود پس از سالها يا پس از دو سال از بيعت كردن با او و بيايد زمان نابود شدن ملك ايشان از آنجائيكه ابتداء ملك ايشان از آنجا شده يعنى از طرف خراسان و وقتيكه روم با ترك مخالفت كنند و جنگها از ياد شود در روى زمين و ندا كننده اى ندا كند از حصار و پاى گاه دمشق كه واى بر اهل زمين از شرّيكه از روى تحقيق نزديك شد و سمت غربى مسجد اموى دمشق بزمين فرو رود و ديوار آن خراب شود و سه نفر در شام ظاهر شوند كه هر كدام از ايشان طلب ملك كنند مرد ابلقى كه سياه و سفيد باشد و مرد سرخ رنگ مو زردى و مردى از خاندان

ابی سفیان که بیرون میاید در زمان مختلی شد بنابر اینکه عبارت کُلب باشد بروزن کتب
و بنابر اینکه کَلَب باشد یعنی بیرون میاید در حالت غضبناکی و سفاهت و دیوانگی که
مانند سگ دیوانه باشد و بیرون آیند اهل مغرب تا داخل مصر شوند و چون ایشان داخل
مصر شوند این علامت خروج سفیانی خواهد بود و پیش از آن بیرون آید کسیکه مردم را
به آل محمد علیهم السلام دعوت کند و لشکر ترک در حیره که نزدیک کوفه است فرود آیند
و لشکر روم که اروپائیها و امریکائیها باشند در فلسطین فرود آیند و سبقت کرد عبدالله
که مراد عبدالرحمن مصری باشد بر عبدالله یعنی عباسی تا اینکه لشکر هر دو در قرقیسا که
شهری است در کنار فرات تلاقی کنند و جنگ بزرگی واقع شود و سر لشکر و صاحب سپاه مغرب
به آن طرف آید و بکشد مردان را و اسیر کند زنان را پس برگردد در قبیله قیس تا اینکه در
جزیره فرود آید که سفیانی در آنجا است پس پیشی میکرد لشکر یمانی یعنی سفیانی بر لشکر یمانی
پیش روی میکند و آنچه را که یمانی جمع کرده حیازت میکند و متصرف میشود پس میرود بسوی
کوفه و میکشد یاران آل محمد صلی الله علیه و آله را و میکشد هر مردی را که همنام با آل محمد است
پس بیرون میاید مهدی علیه السلام و پرچمدار او شعیب بن صالح خواهد بود و چون اهل
شام دیدند که امر اینها مجتمع شد بر پسر ابی سفیان از آنجا بمکه میروند و در آن وقت نفس
زکیه که محمد بن الحسن باشد با برادرش در مکه بیگناه کشته خواهند شد پس ندا کننده ای
از آسمان ندا کند که ای گروه مردمان بدرستیکه امیر شما فلان است و او مهدی آل محمد است
که زمین را پر از عدل و داد میکند پس از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد



خبر چهل و هشتم ۵۴۳

غیبت طوسی ص ۲۹۴ مسنداً از سفیان بن ابراهیم حریری روایت کرده که گفت شنیدم از پدرم که میگفت النفس الزکیة غلام من آل محمد اسمه محمد بن الحسن یقتل بلا جرم و لا ذنب فاذا قتلوه لم یبق لهم فی السماء عاذر و لا فی الارض ناصر فعند ذلک یبعث الله قائم آل محمد فی عصبة لهم ادق فی اعین الناس من الکحل فاذا خرجوا بکی لهم الناس لا یرون الا انهم یختطفون یفتح الله لهم مشارق الارض و مغاربها الا و هم المؤمنون حقا الا ان خیر الجهاد فی آخر الزمان **یعنی** نفس زکیه پسری است از آل محمد که نام او محمد پسر حسن است که بی جرم و گناه کشته میشود پس چون او را کشتند باقی نماند برای ایشان در آسمان عذرخواهی و نه در زمین یاری کننده ای پس در آنوقت بر میانگیزاند خدا قائم آل محمد را در جمعیتی که برای ایشان نرم تر است در چشمهای مردم از سرمه ای که در چشم کشند پس چون بیرون آیند گریه کنند مردم برای ایشان نبینند ایشان را مگر اینکه میربایند میگشاید خدا برای ایشان مشرقها و مغربهای زمین را آگاه باشید که ایشان مؤمنهای حقیقی هستند آگاه باشید که بهترین جهاد در آخر زمان است

خبر چهل و نهم ۵۴۴

غیبت طوسی ص ۲۹۴ مسنداً از علی بن عبدالله بن عباس روایت کرده که گفت لا یخرج المهدی حتی یطلع مع الشمس آیة یعنی بیرون نمیاید مهدی تا با آفتاب نشانه ای درآید

خبر پنجاهم ۵۴۵

غیبت طوسی ص ۲۹۸ مسند از ابی بصیر روایتکرده در حدیثی که شیخ طوسی انرا مختصر کرده که گفته است اذا قام القائم علیه السلام دخل الکوفة وامر بهدم المساجد الاربعة حتی یبلغ اساسها ویصیرها عریشا کعریش موسی ویکون المساجد کلها جما لا شرف لها کما کان علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله ویوسع الطریق الاعظم فیصیر ستین ذراعا ویهدم کل مسجد علی الطریق ویسد کل کوة الی الطریق وکل جناح وکنیف ومیزاب الی الطریق ویامر الله الفلک فی زمانه فیبطیء فی دوره حتی یکون الیوم فی ایامه کعشرة من ایامکم والشهر کعشرة اشهر والسنة کعشر سنین من سنیکم ثم لا یلبث الا قلیلا حتی یخرج علیه مارقة الموالی برمیلة الدسکرة عشرة الاف شعارهم یا عثمان یا عثمان فیدعو رجلا من الموالی فیقلده سیفه فیخرج الیهم فیقتلهم حتی لا یبقی منهم احد ثم یتوجه الی کابلشاه وهی مدینة لم یفتحها احد قط غیره فیفتحها ثم یتوجه الی الکوفة فینزلها ویکون داره ویبهرج سبعین قبیلة من قبائل العرب تمام الخبر وفی خبر اخر یفتح قسطنطنیة والرومیة وبلاد الصین **یعنی** چون قیام کند قائم علیه السلام داخل کوفه میشود و فرمان میدهد بخراب کردن چهار مسجد ملعون را تا اینکه برسد بر پایه و اساس ان و میگرداند انرا خانۀ از چوب مانند عریش موسی و کنگره های همه مسجدها را خراب میکند و انها را مانند مسجدهائیکه در عهد رسولخدا بوده بنا میکند و راه بزرگتر را که محل عبور عموم است گشایش میدهد بقدر شصت ذراع و خراب میکند هر مسجدیرا که در راه بنا شده و سد میکند هر روزنه ایرا که در راه باز میشود و هر جناحی و

بخش دهم

هر کنیف یعنی نهانخانه و مستراح و ناودانی که در راه واقع شده باشد وامر میفرماید خدا
فلک را که بکندی دور زند در زمان او تا اینکه هر روزی بقدر ده روز از روزهای
شما و هر ماهی بقدر ده ماه و هر سالی بقدر ده سال از سالهای شما شود پس درنگ
نمیکند مگر اندکی تا اینکه خروج میکنند بر او بیرون رفتگان از دین که از غلامان
و موالی باشند در رُمَیله که منزلی است در میان بصره و مکه یا موضعی است در بحرین
و موضعی است در سمت غرب بغداد در نواحی نهر مَلِك و آنها ده هزار نفرند که شعارشان
یا عثمان یا عثمان است پس حضرت میخواند مردی از موالی را و شمشیری بر او حمایل میکند
از شمشیرهای خود پس بیرون میرود بجانب آنجماعت و همه ایشان را میکشد بنحویکه یکی
از آنها باقی نمیماند پس حضرت میرود بجانب کابلشاه و آن شهری استکه هرگز احدی
آنرا فتح نکرده پس آنرا فتح میکند پس از آن متوجه کوفه میشود و در آنجا فرود میاید
و خانه او در آنجا خواهد بود و خونهای هفتاد قبیله از قبایل عرب را هدر میکند
(تا پایان خبر و در خبر دیگر است) که فتح میکند قسطنطنیه را و رومیه و شهرهای چین را

خبر پنجاه و یکم

۵۴۶

غیبت نعمانی ص ۷۴ مسنداً از کعب الاحبار روایت کرده خبری را که از جمله آن این است
انّ القائم المهدی من نسل علیّ اشبه النّاس بعیسی بن مریم خلقاً و خلقاً و سمتاً و سیماً
و هیبة یعطیه الله جلّ و عزّ ما اعطی الانبیاء و یزیده و یفضّله انّ القائم من ولد
علیّ له غیبة کغیبة یوسف و رجعة کرجعة عیسی بن مریم ثمّ یظهر بعد غیبته مع

طلوع النجم الاحمر وخراب الزوراء وهي الري وخسف المزورة وهي بغداد وخروج السفياني وحرب ولد العباس مع فتيان ارمنية وآذربيجان تلك حرب يقتل فيها الوف والوف كل يقبض على سيف محلى تخفق عليه رايات سود تلك حرب يستبشر فيها الموت الاحمر والطاعون الاكبر **يعني** قائم مهدی از نسل علی است شبیه ترین مردم است بعیسی بن مریم از حیث خلق و خُلق و علامت و سیماء و هیبتی که عطا میکند او را خدا بشکه بزرك و غالب است آنچه که به پیغمبران عطا فرموده و زیادتی میدهد او را و برتری میدهد او را بدرستیکه قائم از اولاد علی برای او پنهان شدنی است مانند پنهان شدن یوسف و برگشتنی است مانند برگشتن عیسی پسر مریم پس ظاهر میشود بعد از پنهان شدن او با در آمدن ستاره سرخ مخصوصی و هنگام خراب شدن زوراء که آن شهر ری است و فرو رفتن مزوره که آن بغداد است بزمین و بیرون آمدن سفیانی و جنك کردن فرزندان عباس که مراد مروزی یعنی عده خراسانی باشند که با پرچمهای سیاه بزرك از خراسان میایند و برحق نیستند با جوانان ارمنیه و آذربایجان و آن جنگی است که کشته میشود در آن هزارها و هزارها که هر یك از ایشان قبضه میکنند شمشیر خود را در حالتیکه آن شمشیر زیور کرده و آراسته و پیراسته باشد میجنبد بالای سرهای ایشان پرچمهای سیاه و آن جنگی است که بشارت میدهد مرك سرخ و مرض طاعون بزرگتری را (مضمون اینخبر در اخبار دیگر از احادیث اهل بیت رسیده است

۵۴۷ خبر پنجاه و دوم

سیزدهم بحار الانوار ص ۱۶۰ از کتاب مواعظ مسند از محمد بن مسلم روایتکرده که گفت یخرج قبل السفیانی مصری و یمانی یعنی مصری و یمانی پیش از سفیانی بیرون میایند

۵۴۸ خبر پنجاه و سوم

سیزدهم بحار ص ۱۶۰ از مواعظ مسند از ابی لبید روایتکرده که گفت تغیر الحبشة البیت فیکسرونه و یؤخذ الحجر فینصب فی مسجد الکوفة یعنی حبشیها خانه کعبه را تغییر میدهند پس میشکنند از او گرفته میشود حجر الاسود و نصب کرده میشود در مسجد کوفه (این از علامات واقع شده است)

۵۴۹ خبر پنجاه و چهارم

مختصر تذکره قرطبی تألیف شعرانی ص ۲۱۰ روایتکرده از عبد الله بن مسعود که گفت لیاتین علی الناس زمان یاتی الرجل القبر فیقول یا لیتنی مکان هذا لیس به حب الله تعالی ولکن من شدة ما یری من البلاء ای من شدة الانکاد والمشاق والمحن الواقعة للانسان فی نفسه وولده وماله حتی یذهب اکثر دینه **یعنی** هر اینه میاید بر مردم زمانیکه بیاید مرد کنار قبر و بگوید ایکاش من بجای مرده در این قبر بودم و این آرزو نه از باب دوستی او با خدا است ولیکن از سختی بلاها ئیستکه میبیند از شدت تا بحدیکه زندگانی برای او دشوار شود و سختیهائی که بر او رو میدهد و اندوه و محنتهائی بر انسان واقع میشود در جان او و اولاد او و مال او تا آنکه بیشتر از دین او از دستش برود (و این از جهت فشار و سختیهای آن زمان است)

۵۵۰ خبر پنجاه و پنجم

عقد الدرر از کعب و اوزاعی روایت کرده که گفته اند اذا دخل اصحاب الرایات الصفر مصر یعنی المغاربة فلیحفر اهل الشام اسرابا تحت الارض — اخرجه الامام ابو عمرو والمقری فی سننه یعنی وقتیکه داخل شد پرچمهای زرد در مصر یعنی مغربیها که رسانند مراد امر بکاشیها باشند باید بکنند اهل شام برای خود یعنی برای حفظ خود کندالها در زیر زمین — بیرون آورده است اینخبر را امام ابو عمرو و مقری در کتاب سنن خود

۵۵۱ خبر پنجاه و ششم

عقد الدرر از کعب روایت کرده که گفت تکون فتن ثلاث مستکم الداهیة فتنة تکون بالشام ثم الشرقیة هلاک الملوک ثم یتبعها الغربیة وذکر الرایات الصفر الغربیة هی العمیاء — اخرجه الامام ابو عبد الله نعیم بن حماد

یعنی سه فتنه است که چون ظاهر شود مس میکند شما را حادثه بزرگی فتنه ایکه در شام ظاهر شود بعد از آن فتنه شرقیها و در دنبال آن است فتنه غربیها و یاد کرد پرچمهای زرد را و پرچمهای عربی کور کننده — بیرون آورد اینخبر را امام ابو عبد الله نعیم پسر حماد

۵۵۲ خبر پنجاه و هفتم

ارشاد مفید ص ۳۲۳ از علی بن عقبه از پدرش روایت کرده که گفت اذا قام القائم علیه السلام حکم بالعدل وارتفع فی ایامه الجور وامنت به السبل واخرجت

الارض برکاتها ورد کل حق الی اهله ولم یبق اهل دین حتی یظهر الاسلام ویعترفوا بالایمان اما سمعت الله سبحانه یقول وله اسلم من فی السموات والارض طوعاً وکرهاً والیه ترجعون وحکم بین الناس بحکم داود وحکم محمد صلی الله علیه واله فحینئذ تظهر الارض کنوزها ولا یجد الرجل منکم یومئذ موضعاً لصدقته ولا لبره لشمول الغنی جمیع المؤمنین ثم قال ان دولتنا اخر الدول ولم یبق اهل بیت لهم دولة الا ملکوا قبلنا لئلا یقولوا اذا رأوا سیرتنا اذا ملکنا سرنا بمثل سیرة هؤلاء وهو قول الله تعالی والعاقبة للمتقین **یعنی** زمانیکه قیام کند قائم علیه السلام حکم بعدل میکند و در ایام او جور وستم مرتفع میشود و بوجود او راهها امن میشود و زمین برکات خود را بیرون میاورد و هر حقی را باهلش رد میکند وباقی نمیگذارد اهل دینی را تا اینکه ظاهر کند اسلام را و اعتراف کنند بر ایمان ایا نشنیده ای گفته خدا را که منزه و پاک و پاکیزه است از هر عیب و نقصی که فرموده است وبرای او اسلام میاورند کسانیکه در اسمانها و زمین میباشند از روی میل وکراهت وبسوی او باز گشت کرده خواهید شد وحکم میکند در میان مردم بحکم داود وحکم محمد صلی الله علیه واله پس در انهنگام ظاهر میکند زمین گنجهای خود را ونمییابد مرد جائی را برای صدقه خود وبرای گندم خود بجهت اینکه در ان زمان جمیع اهل ایمان غنی و بینیاز بند پس فرمود که دولت ما اخر دولتها خواهد بود وباقی نمیماند برای اهل خانه برای دولتی الا اینکه پیش از ان یعنی پیش از دولت ما مالک شوند تا وقتیکه سیره و روش ما را میبینند نگویند اگر ما مالک میشدیم بهمین روش و سیره رفتار میکردیم وا ینست معنای

معنای قول خدای تعالی که فرموده است و پایان امر برای پرهیزکاران است

۵۵۳ خبر پنجاه و هشتم

الزام الناصب ص۲۲۶ فی کتاب الفتن و فی الدمعة عن عقد الدرر عن کعب الاحبار ان امة تدعی النصرانية فی بعض جزائر البحر یجهز الف مرکب فی کل عام فیقولون ارکبوا ان شاء الله وان لم یشاء فاذا وقعوا فی البحر ارسل الله علیهم ریحا عاصفة کسرت سفنهم قال فیصنعون مرارا فاذا اراد الله تعالی اتخذت سفنا لم یوضع علی البحر مثلها قال فیقولون ارکبوا ان شاء الله فیرکبون ویمرون بالقسطنطنية فیفزعون لهم فیقولون ما انتم فیقولون نحن امة تدعی النصرانية نرید هذه الامة التی اخرجتنا من بلادنا و بلاد اباءنا فیمدونهم سفنا فینتهون الی عکاء فیخرجون سفنهم و یحرقونها و یقولون بلادنا و بلاد اباءنا و ام المسلمین یومئذ ببیت المقدس فیبعث الی مصر فیمدهم فیجیئه رسوله من قبل مصر فیقول بحفرة بحر والبحر حال فلا یمدونه قال فیمر الرسول بحمص و قد اغلقها اهلها من العجم علی من فیها من المسلمین ویمدهم اهل الیمن الحی فلمتهم قال ویکم الحجر و یقول ای شیء تنظرون الان تغلق کل مدینة علی من فیها من المسلمین و یاخذ ثلث باذناب الابل و یلحقون بالبرية فیهلکون فی سهل الارض لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء قال و یفتح البلد فیقتلوهم فی جبل لبنان حتی ینزل امر الله فی الخلیج ویصیر الامر الی ما کان علیه الناس ان یحمل لواه و یاتی الماء لیتوضأ منه لصلوة الصبح قال فیتباعد الماء منه قال فیتبعه فیتباعد منه فاذا رأی ذلک اخذ لواه و اتبع الماء حتی یجوز من تلک الناحية ثم ینادی ایها الناس اعبروا ان الله عزوجل قد فرق لکم البحر

کما فرق لموسی بن عمران قال فیجوز الناس فیستقبل القسطنطینیة قال فیکبرون فیهتز حائطها ثم یکبرون فیسقط منها ما بین اثنی عشر برجا فیدخلونها فیجدون فیها کنوزا من ذهب وفضة وکنوزا من نحاس فیقتسمون غنائمهم علی اترسة یعنی از کعب الاحبار روایت کرده که امتی هستند که آنها نصرانی خوانده شوند در بعضی از جزیره های دریا که در سالی هزار مرکب تجهیز میکنند و میگویند سوار شوید اگر خدا بخواهد و اگر نخواهد پس وقتیکه وارد دریا شوند میفرستد خدا بر ایشان باد سختی را که کشتیهای ایشانرا میشکند پس چندین مرتبه این کار را میکنند پس چون اراده کند خدا تعالی کشتیهائی میگیرند که مانند آنها در دریا نهاده نشده باشد گفت (یعنی کعب) پس میگویند سوار شوید اگر بخواهد خدا پس سوار میشوند و میگذرند به قسطنطنیه و فزع میکنند برای ایشان پس به آنها گویند که این فزعها برای چیست میگویند که ما امتی هستیم که نصرانی خوانده میشویم و این امت را میخواهیم که ما را از شهرهای خود و شهرهای پدران خود بیرون کرده اند پس مدد میکنند ایشان را بکشتیهائی تا اینکه میروند بعکا و بیرون میاورند کشتیهای ایشانرا و میسوزانند آنها را و میگویند اینجا شهرهای ما و شهرهای پدران ما است و امر مسلمانان در آنروز در بیت المقدس است پس میفرستند بسوی مصر و مدد میطلبند از ایشان پس میاید او را فرستاده او از جانب مصر و میگوید دریا گود است و حمل کننده است پس او امداد نمیکنند گفت پس آنفرستاده بحمص میرود در حالتیکه عجم راه بیرون آمدن را بر روی اهل آن شهر بسته اند (مراد از عجم مغربیها و رومیها میباشند) یعنی

راه بیرون رفتن از انشهر را بر روی مسلمانان بسته اند و مدد میکنند ایشانرا اهل یمن و میکشند ایشان را بسوی قلعه خود و این خبر را کتمان میکنند و میگویند انتظار چه چیز را میکشید آلان است که هر شهری راه را بر مسلمانان میبندند و ثلث از مردم دنبال شترهای خود را میگیرند و ملحق بیابان میشوند که نه با این دسته باشند و نه با آن دسته گفت (یعنی کعب) و فتح کرده میشود شهر و میبینند ایشانرا در کوه لبنان تا اینکه فرد میاید امیرالمؤمنین در خلیج و امر میگردد برانچه که در صدد آن هستند مردمان و آن برداشتن پرچم او است و میاید او بطرف اب که وضو بگیرد برای نماز صبح پس اب از او دور میشود و هرچه او دنبال اب میرود اب از او دور میشود پس چون چنین دید پرچم خود را بدست میگیرد و بدنبال اب میرود تا انکه میرود بآن طرف اب پس ندا میکند که ای گروه مردمان عبور کنید که خدا دریا را برای شما شکافت همچنانکه شکافت انرا برای موسی گفت راوی پس مردم از دریا میگذرند و با قسطنطنیه روبرو میشوند و تکبیر میگویند بحدیکه دیوار قسطنطنیه بجنبش درمیاید پس از آن تکبیر دیگر گویند بحدیکه دیوار آن درمیانه دوازده برج میافتد پس داخل قسطنطنیه میشوند و در آنجا گنجهائی از طلا و نقره میابند و گنجهائی از مس و غنیمتهای خود را با سپرهای خود قسمت میکنند

خبر پنجاه و نهم

۵۹

الزام الناصب ص ۲۲۴ و فی خبر اخر بفتح قسطنطنیة لانها نسبت الی منشئها و هو قسطنطین الملك و هو اول من اظهر دین النصرانیة و لها سبعة اسوار السور السابع

منها المحیط بالستة احد وعشرون ذراعاً وفیه مائة باب وعرض السور الاخیر الذی یلی
البلد عشرة اذرع وهی علی خلیج یصب فی البحر الرومی وهی متصلة ببلاد رومیة والاندلس
واما رومیة فهی ام بلاد الروم وکل من ملکها یقال له الباب وهو الحاکم علی دین النصرانیة
بمنزلة الخلیفة فی المسلمین ولیس فی بلاد الروم مثلها کثرة العجائب محکمة البناء وعن اخبار
الاول رومیة الکبری مدینة ریاسة الروم ودار ملکهم وهی فی شمالی غربی القسطنطینیة
وهی فی ید الافرنج ویقال لملکها الماان وبها یکون الباب الذی تطیعه الافرنج وهو
عندهم بمنزلة الامام وهی من عجائب الدنیا لعظم عماراتها ولکثرة خلقها وحصانتها وذلک
خارج عن العادة الی حد لا یصدقه السامع **یعنی** در روایت دیگر است که فتح کرده
میشود قسطنطنیه وان نسبت داده شده است به ایجاد کننده ان واو قسطنطین ملک است
واو اول کسی استکه ظاهر کرده است دین نصرانیت را واز برای ان شهر هفت حصار است و حصار
هفتم از ان که محیط است بشش حصار دیگر یازده ذراع است وصد در دارانست و پهنای
حصار اخر که پهلوی شهر است ده ذراع است وان بالای خلیجی واقع است که بدریا میرسد
در دریای رومی وان متصل است بشهرهای رومیه واندلس واما رومیه ان مادر
شهرهای روم است وهر که مالک ان باشد اورا پاپ میگویند واو بردین نصرانیت حکم
میکند بمنزله خلیفه است درمیان مسلمانان ودر شهرهای روم هیچکدام مانند ان عجایب
زیاد ندارد وبناء محکمی ندارد واز کتاب اخبار الاول نقلکرده که رومیة الکبری شهری
است که ریاست روم درانست ودار الملک ایشان است وان در شمال غربی قسطنطینیه
واقع است ودر دست فرنگیانست وملک انرا الماان گویند وپاپی که فرنگیان اورا

اطاعت میکنند در انجا سکونت کند و او در نزد ایشان بمنزله امام است و این شهر
از عجائب دنیا است بجهة بزرگی عمارت ان و کثرت جمعیت ان و محفوظ بودن ان
دان خارج از عادت بحدیکه تصدیق نمیکنند انرا شنونده

وعن عقد الدرر ان علیها السورین من حجارة عرض الاول اثنان وسبعون
ذراعا وعرض الثانی اثنان واربعون ذراعا ومسافة ما بین السورین من الفضاء
ستون ذراعا ولها الف باب من النحاس الاصفر سوی العود والصنوبر والخشب والابنوس
المنقوش الذی لایدری قیمته ومسافة الغربی منها الی الشرقی مأة وعشرون میلا و
بین السورین نهر مغطی ببلاط من نحاس طول کل بلاطة سبعون او اربعون ذراعا و
هو النهر الذی بین السورین یتصل بالنهر الکبیر الذی تدخل فیها المراکب ویعلقوها الی
داخل البلد فیقف علی جانب البحر فیباع ویشتری وفیها الف ومأتا کنیسة واربعون
الف حمام وفیها طلسمات للحیات والعقارب تمنعهم من الدخول الیها وطلسم یمنع التریب
من الدخول الیها وفی وسطها سوق یباع فیه الطیر مقدار فرسخ ومن جملة ما فیها من الکنائس
کنیسة بنیت علی اسم بولس وبطرس من الحواریین وهما بها فی جوف من رخام مدفونین
وطول هذه الکنیسة ثلاثة الاف ذراع وعرضها ثلاثة الاف ذراع وقیل الف ذراع وهی
مبنیة علی قناطر من صفر ونحاس وکذلک سقوفها وحیطانها وهی من العجائب وفیها
کنیسة اخری علی ارض بیت المقدس وطولها مرصعة بالیواقیت والجواهر والزمرد وطول
مذبحها عشرون ذراعا من الزمرد الاخضر وعرضه ستة اذرع یحملها اثنی عشر تمثالا من

الذهب طول کل تمثال ذراعان ونصف ولکل تمثال عینان من الیاقوت الاحمر یضیئ المکان منهما ولها ثمانیة وعشرون بابا من الذهب الاحمر **یعنی** واز کتاب عقد الدرر (تالیف ابوبدر یوسف بن یحیای سلمی شافعی) روایت کرده که بر آن شهر دو حصار است از سنگ که پهنای اول آن هفتاد ودو ذراع است وپهنای دوم آن چهل ودو ذراع است ومسافت مابین دو حصار شصت ذراع از فضاء است وبرای آن هزار در است از مس زرد غیر از درهائی که از چوب صنوبر ومطلق چوب وابنوس نقش شده که قیمت آنرا کسی نداند ومسافت میان غربی وشرقی آن پانصد وبیست میل تحدید کرده اند ودر میان دو حصار نهریست سرپوشیده بقطعات مس که درازی هر قطعه ای هفتاد یا چهل ذراع است وآن نهر که در میان دو حصار واقع شده متصل است بنهر بزرگیکه در آن مرکبها داخل میشود ومیاورند آنها را بداخل شهر پس میایستند در کنار در با وخرید وفروش میکنند ودر آنشهر است هزار ودویست کنیسه وچهل هزار حمام ودر آنست طلسمهائی برای مارها وعقربها که آنها را منع کند از داخلشدن در آن شهر وطلسمی که منع کند داخلشدن غریب را در شهر ودر وسط آنشهر بازاری است که در آن مرغ فروخته میشود وطول آن بازار یکفرسخ است واز جمله چیزهائیکه در آنشهر است کنیسه ایست بنام پولس وپطرس که از حواریین بوده اند وآن دو نفر در آنجا در جوف سنگی مدفونند ودرازای آن کنیسه سه هزار ذراع است وپهنای آن سه هزار ذراع وگفته شده که هزار ذراعست وآن بالای پلهائی از مس وبرنج بنا شده وهمچنین

است سقفها و دیوارهای آن و این از عجایب است و در آن کنیسه دیگری است
در زمین بیت المقدس که درازای آن مرصع است بیاقوتها و جواهرات و زمرد
و طول مذبح آن بیت ذراع است از زمرد سبز و عرض آن شش ذراع است که از آن
دوازده تمثال از طلا بر میدارد که طول هر تمثالی دو ذراع و نصف ذراع است
و برای هر تمثالی دو چشم است از یاقوت سرخ که امکان از آن دو چشم روشن شود
و برای آن کنیسه هجده در است از طلای سرخ

۵۵۵ خبر شصتم

الزام الناصب ص ۲۲۴ وعن ابن عباس ان الرومیه مدینة کثیرة العجائب ومن
عجائبها ان فی وسطها کنیسة عظیمة وفی وسط الکنیسة عامود من الحدید الصینی
وعلیه تابوت من نحاس احمر وفیه سودانیة وهی زرزورة وفی منقارها زیتونة
وفی مخلبیها زیتونتان من نحاس فاذا کان ایام الزیتون لم یبق فی الدنیا سودانیة علی
وجه الارض الا جاء وفی منقارها زیتونة وفی مخلبیها زیتونتان فتاتی به وتلقیه
فی التابوت فمنه یاکلون ومنه یادهنون ومنه یوقدون من السنة الی السنة من زیته
وفیها من العجائب ما یطول ذکرها فی هذا المقام انتهی **یعنی** از ابن عباس روایت
شده که رومیه شهریست که عجائب آن بسیار است و از عجایب آن اینکه در وسط
آن کنیسه ایست بزرگ و در وسط کنیسه عمودیست از حدید صینی (آهن چینی) و بالای
آن صندوقی است از مس سرخ و در آن است تمثال مرغی که آن را زرزور گویند و زن عصفور

و در منقار آن یکدانه زیتون است و در دو چنگال آن هم دو دانه زیتون است از مرض چون ایام زیتون شود باقی بماند در دنیا بر روی زمین مرغ سودانیه ای مگر آنکه میاید و در منقار او یکدانه زیتون و در دو چنگال او دو دانه زیتون است میاورد و در آن صندوق میندازد پس از آن میجوشند و نان خورش خود قرار میدهند و از آن میافروزند از امسال تا یکسال دیگر از روغن او و در آن شهر است از عجایب آنچه که طول میکشد ذکر آن در اینمقام (تمام شد کلام ابن عباس

پایان یافت جزء سوم کتاب نوائب الدهور

بتوفیقات ربانی و تاییدات سبحانی و توجهات خاصه اعلیحضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه و از خداوند متعال جلت عظمته ادامه توفیق و تایید مطلب برای تالیف جزء چهارم این کتاب و درخواست قبول این خدمت نا قابل را از پیشگاه والای حجت بالغه احدیت ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء مینمایم و رجا واثق آنکه هر چند گناهکار و روسیاه و شرمسارم بعظمت و بزرگواری خود از بذل عنایات شاهانه و لویترا از دربار عظمت ار خویش دور نفرماید و با کسیر نظری قلب قلبم را از الواث معاصی و کثافات گناه پاک و از خوان لطف و احسان خود محروم و بی بهره ام نفرماید سعدیا مگر از خرمن اقبال بزرگان یکخوشه ببخشند که ما تخم نکشتیم

لمؤلفه العاصی

زاد راهی بجز از بار گنه نیست مرا روسیاهم من و جز روی سیه نیست مرا

پایان جزو سوم کتاب و اشعار مؤلف

کاروان اجلم گر بزند بانگ رحیل — بجز از جرم و خطا توشهٔ ره نیست مرا
در صف حشر که خوبان همه گرم طرب‌اند — چکنم من که بجز حال تبه نیست مرا
همگنان جمله در آسایش و از کردهٔ خود — سر بزیرم من و جز پشت دوته نیست مرا
زاد مردان همه را گوهر اعمال بکف — وای بر من که بجز سنگ و شبه نیست مرا
شرمسارم من خجلت زده بادشهی — جز امید کرم و رأفت شه نیست مرا
بگدائی بدر جود تو روآورده‌ام — گرچه از روسیهی روی نگه نیست مرا
من حیران بتمنای لقایت شب و روز — خود تو دانی که بجز دیده بره نیست مرا

اظهار اشتیاق مؤلف بدیدار آنحضرت

یارب ز غمش تا چند اشکم ز بصر آید — بنشستم سر راهش شاید ز سفر آید
تا چند بنالم زار شب تا سحر از هجرش — کوکب شمرم هر شب شاید که سحر آید
هر دم که رخش بینم خواهم دیگرش بینم — بازش نگرم شاید یکبار دیگر آید
از دیده نهان اما اندر دل من جایش — او را طلبم هر شب شاید که ز در آید
با کس نتوانم گفت من راز درون خویش — کز درد غم هجرش دل را چه بسر آید
میسوزم و میسازم از درد فراق اما — بر غم او بر دل افزون ز شرر آید
حیران بفغان تا کی با محنت و غم همدم — یارب نظری کانشاه از پرده بدر آید

وله ایضاً

شهی دارم که تاج رفعت شاهی بسر دارد — بامر حق تواند عالمی زیر و زبر دارد

اشعار مؤلف حقیر

شهی دارم که حق داده زمام کون در دستش
بامر حق تواند عالمی زیر و زبر دارد

شهی دارم که در قدرت هزاران چون سلیمانرا
بزیر خاتم شاهی خود زیر نظر دارد

شهی دارم که یکسر ماسوی الله زنده از فیضش
جهانرا جملگی چون بیضای در زیر پر دارد

شهی دارم که حقش برگزید از علوی و سفلی
ولایت بر تمام مال امکان سراسر دارد

شهی دارم که چون خورشید رخسارش شود طالع
بتیغ عدل جور و کینه را از ریشه بر دارد

شده نزدیک کین مهر فروزان جلوه‌گر گردد
ز آب عدل کام دهر را سرشار و تر دارد

بنی الاصفر ز مشرق چون بمغرب رهسپر گردد
جهانبان فتنه خونین که اندر زیر سر دارد

بروم و روس و افریقا و افرنج آتشی افتد
که دودش تیره اطراف جهان از بحر و بر دارد

پس آنگه حزب شیطان از دمشق آماده بر خیزد
عراق و شام را از فتنه خود تیره تر دارد

سخن کوتاه کن حیران که از این ماجرا ایران
بود ایمن ولی آن فتنه‌ها جور دیگر دارد

نگارم پرده در بی پرده در دیدار می آید
زمستان شد بهار آید گل از گلزار می آید

بگرد ماه رویش پیچ و تاب عقرب گیسو
قمر در برج عقرب قامع الکفار می آید

بکف تیغ و ببر جوشن بسر تاج ید اللهی
ز جن و انس با او لشکری بسیار می آید

که تا سازد زمین را پر ز عدل و داد و علم و دین
بامر حق پی سرکوبی اشرار می آید

بگو با منکر و بیدین بکن هر آنچه میخواهی
قریبا دست حق با تیغ آتشبار می آید

برای دیدنش تا چشم مشتاقان شود روشن
نمانده مدتی چندان که حق در کار می آید

اشعار مؤلف حقیر

بسمت غرب از شرق چو سر زد آتش سوزان
بشام آنکه فتد ناری که بردن دشوار می آید

سلاطین جهان یکسر همه تابند از هر سو
که در دنیا پیش چشم جمله ایشان نار می آید

نبی نزدیک می باشد خود این معنی همی دانم
چه از این ماجرا بر مست و بر هشیار می آید

ز حتی یاتی الله وعده را اهل معانی
تو آنی یافت تا کی ظاهر این آثار می آید

همی دانم که از این قرن بیرون نیست این معنی
تمام فاش گفتن تو به اظهار می آید

خمش حیران بباید بست دم از سر دانایان
که این معنی گران بر خاطر اغیار می آید

من که مخمور از می سرشار دیدارم هنوز
باز مشتاق فروغ روی دلدارم هنوز

گر طبیب از بهر درمانم شراب وصل داد
لیک حق داند که من از هجر بیمارم هنوز

عکس رویش گرچه در آئینه دل وا شد
نیز باز از دوریش زار و گرفتارم هنوز

گرچه می شاید نوید وصلم از روی نبی
باز از نار فراقش اندر آزارم هنوز

شب بپایان می رسد یاران همه در خواب ناز
جمله در خواب و من بیچاره بیدارم هنوز

بخت بد یاران همه گرم نشاط و عیش و نوش
چون کنم من خاطر افسرده ای دارم هنوز

دیده بر در دوخته در انتظار مقدمش
آرزومند طلوع ماه رخسارم هنوز

جان حیران بر لب آمد در تمنای وصال
محرم آن باشد که پیش گلرخان خارم هنوز

اندر آئینه دل عکس شهی مطلبم
بحریم حرم شاه رهی مطلبم

اشعار مؤلف حقیر

روز و شب نالہ زنان نوحہ کنان اشک فشان | از خدا دیدن رخسار مہی میطلبم
تا کند جلوہ جمال مہ افلاک جلال | دائماً در دل خود جلوہ گہی میطلبم
منتظر دوختہ اند بر رہ شہ چشم امید | گوئی از دیدہ حق بین نگہی میطلبم
یارب از لطف خورشید رخش پردہ بگیر | فرج شاہ بجاہ شہی میطلبم
در رہ وصل تو ابحر و اقلیم وجود | سالہا رہبر صاحب کلہی میطلبم
در شب ہجر تو اند ز طلب و ز وصال | صبح روشن چہ شام سیہی میطلبم

تا شود زندہ ز فیض دم تو مردہ خاک

من حیران شہ انجم سپہی میطلبم

نقش جمال شاہ را تا کہ بدل کشیدہ ام | یکسرہ مہر این آن از دل خود بریدہ ام
ہر نظرم کہ بگذرد جلوہ نور ش از نظر | بار دیگر نکوترش بینم از آنچہ دیدہ ام
عشق جمال کی دہد تا کہ بگو بہیچ جا | بہر بلای عشق او بر دل و جان خریدہ ام
سوزم و ریزم اشک غم شمع صفت بپای دل | در طلبش چہ خارہا اینکہ بدل خلیدہ ام
چاک دل از فراق او میزنم و بہم زنند | بخیہ بپارہای دل کز غم او دریدہ ام
این دل سنگم آب شد ز آتش اشتیاق شہ | بسکہ بنالہ روز و شب کورۂ دل دمیدہ ام
شرح نمیتوان دہم حالت سوز و ساز ہجر | ریزش اشک دیدہ و خون دل چکیدہ ام

حیران تا کی از غمش اشک بدامن آورد

چون دل داغدار خود ہیچ دلی ندیدہ ام

اشعار مؤلف حقیر

خسروا گوشه چشمی بمن بی‌سر و پا کن — سوی دلسوختگان یکنظر از بهر خدا کن

نفس نگذاردم ایشه که با اخلاص بکوشم — منّتی جان مرا از ستم نفس رها کن

حل نشد مشکل دل در اثر نفس پرستی — حل آن از تو حوالت بکف عقده گشا کن

آخر ای ابر سخا آب زن این نار هوا هم — تن خاکی مرا خاک در اهل وفا کن

کرده ام گم ره وصل تو من ای کعبه مقصود — رحمی این خسته گمگشته بجود راهنما کن

حیف و صد حیف که رفت از کف من عمر باطل — همتی درد من از داروی توفیق دوا کن

خون شد از غم دل حیران و هم از دیده برون شد

آخر ای شاه ز رأفت نظری سوی گدا کن

آمده ام در این جهان تا که ز نیکی شکر دهم — رویم و شاخ آورم برگ دهم ثمر دهم

باد خزان معصیت ریخته شاخ و برگ من — گو چکنم چرا که از فتنه خود خبر دهم

معرفت قدیم را نفس تنش حجاب شد — غیر هوای نفس خود کی بتوان اثر دهم

دور شدم ز اصل خود رهزن من هوای من — مرغ هوای خویش را کاش شکی که سر دهم

چاره درد جان من نیست بجز گریستن — از پی قتل نفس خود خون دل از بصر دهم

وای بحال زار من وین دل بیقرار من — داروی درد خویش را گریه گه سحر دهم

مهدی منتظر بیا آتش دل فرو نشان — درد من ار دوا کنی مژده بخشک و تر دهم

حبرا بیکنظر اهل نظر کنی اگر

از خطر هوای خود خویش توان گذر دهم

اشعار مؤلف حقیر

فلک خونی عجب اندر دل دیوانه می‌ریزد — که عاقل اشک حسرت در غمش مستانه می‌ریزد

نباید بست عهد دوستی با پیرزالی کو — دمادم زهر غم در جام ما مردانه می‌ریزد

قدم باید زدن اندر طریق احمد مرسل — که از ایوان کسری مقدمش دندانه می‌ریزد

بزن دست توسل دامن آن بت شکر شاهی — که با دست خدائی هر بت از بتخانه می‌ریزد

سر خدمت بنه در آستان زاد مردالی — که خوان فیضشان خون در دل بیگانه می‌ریزد

نشین در انتظار مقدم شاه فلک جاهی — که آب عدل در کام جهان شاهانه می‌ریزد

کند تا سرنگون یکسر لوای جور در عالم — ز کفر و شرک بس خونها که او رندانه می‌ریزد

گران مصباح بر مشکوة دلها پرتو اندازد — بگرد شمع رویش پر زنان پروانه می‌ریزد

کند تا صید دل از عاشقان خویشتن مردم — ز گیسو دام و از خال سیاهش دانه می‌ریزد

شها از فرط رأفت گوشه چشمی بجران کن

که با یاد تو اشکش بیکش و پیمانه می‌ریزد

ای مهر گردون شرمسار از جلوه انوار تو — وی خیره چشم روزگار از دیدن رخسار تو

بستی هزاران سلسله از تار موی دلکشت — بس صید دلها کرده است این طره طرار تو

خونها بدلها ریخته با مهر خود آمیخته — آتش زده بر خفتگان این نرگس بیدار تو

تا چند اندر پرده ای تا کی دل از ما برده ای — دلدادگانت منتظر سرگشته دیدار تو

صبح و پسین شام و سحر در راه وصلت منتظر — بنشسته با خون جگر مستظهر آثار تو

خوش دل بغمها میبری جان از تن ما میبری — صدها هزاران همچو من دلداده و بیمار تو

اشعار مؤلف حقیر

خرّم دمی کانی ز در بر ما بیندازی نظر — آخر تو میدانی که ما خاریم در گلزار تو

حیران و سرگردان منم روز و شبان گریان منم

شاید که روزی بنگرم آن چهرهٔ گلنار تو

درد فراق شاه را من ببیان گفتگو — شرح نمیتوان دهم نکته بنکته مو بمو

جامهٔ صبر بردرم چند در انتظار شه — قطعه بقطعه نخ بنخ تار بتار و پو بپو

مبتلیم نشان از او هر که دهم نمیدهد — گفته بگفته دم بدم دسته بدسته سو بسو

تا که کنم سراغ از او میگذرم بهر طرف — خانه بخانه جا بجا کوچه بکوچه کو بکو

کاش توان گریستم شام و سحر بیاد او — دجله بدجله یم بیم نهر بنهر و جو بجو

درد جنون عشق او میکشدم بجر و بر — شهر بشهر و ده بده درّه بدرّه کو بکو

خیز و بریز ساقیا ساغر غم ز خون دل — جام بجام و دن بدن خم بخم و هم سبو سبو

تا که کنم نثار شه جان فکار خویش را — ز آتش هجر پی بپی وز غم و رنج تو بتو

کشتهٔ عشق شاه را بلکه برند عاشقان — دست بدست و پا بپا شانه بشانه رو برو

چرا نواز دیگر رجا نیست ز لذت جهان

جز که دهند نعش او ز آب وصال شست و شو

خوشا شاه و خوشا روز وصالش — خوشا خورشید روی بی مثالش

خدا بش ناصر و یار و معین باد — بهر حالی کند حفظ از وبالش

عجب کرده است دام صید دلها — مسلسل گیسوی مشکین و خالش

همی خواهم که دیدارش ببینم — شوم مفتون آن سحر حلالش

دهد گر دست تا پایش ببوسم | بمژگان روبمی خاک نعالش
خداوندا ز هجرش چند نالم | برافکن پرده از روی جمالش
همی خواهم که گردد دستگیرم | شوم مشمول الطاف و نوالش

سرشک از دیده حیران چند ریزد
که شاید شه شبی پرسد ز حالش

در دل خود کشیده ام نقش جمال یار را | پیشه خود نموده ام حالت انتظار را
ریخته دام و دانه شد از خط و خال خویشتن | صید نموده مرغ دل برده از او قرار را
سوزم و سازم از غمش روز و شبان بجو دل | تا که مگر ببینم آن طرهٔ مشکبار را
دولت وصل او اگر یکشبی آیدم بکف | شرح فراق کی توان داد دلت از هزار را
چشم امید دوختن بر ره وصل تا بکی | برده شرار نار غم از کفم اختیار را
ایمه برج معدلت پرده ز چهره برفکن | شو زدو چشم عاشقان زآب کرم غبار را
سوختگان خویش را کن نظر عنایتی | مرهمی از کرم بنه این دل داغدار را

حیران را بجلوهٔ از رخ خویش مات کن
تا رهد از خودی خود ترک کند دیار را

سلامٌ علی نورِ الاِله محمّدٍ | رسولِ الوری خیرِ البریّةِ احمدِ
وعترته زوجِ البتولِ وصهرهِ | علیٍّ امیرِ المؤمنینَ الممجّدِ
وفاطمةَ الصدیقةِ الطهرِ بنتهِ | شفیعةِ یومِ الحشرِ للمتودّدِ

وسبطیه قرطی عرش رحمة ربه — بحبهما ارجو النجاة المؤبد
وتسعة من ولد الحسین ائمة — غیوث الندی فی کل غور ومنجد
علی هو السجاد زین عباده — وباقر علم الله خیر مسدد
وکاشف اسرار الحقائق جعفر — بنور هداه شیعة الحق تهتدی
وعالم اهل البیت موسی بن جعفر — الکاظم الحلیم الناسک المتهجد
وثامن آیات الولایة فی الوری — علی الرضا النور المضیّ المجسد
ونور جلال الله ذی الجود والتقی — الجواد التقیّ الطاهر المتعبد
وعیبة علم الله خازن حکمته — علی النقیّ الهادی فی کل مشهد
ومهبط وحی الله الحسن الزکی — شفیع الوری فی الحشر خیر الاماجد
وشمس الضحی بدر الدجی وجه ذاته — امام هدی للدین خیر مجدد
علیهم سلام الله ما دامت السما — تدور بما فیها بنظم ممهد
موالیّ انتم موئلی یوم فاقتی — بحبکمو ارجو الشفاعة فی الغد
مودتکم زادی وما لی بضاعة — سواها غداً عند الملیک الواحد
اوالی موالیکم واما عدوکم — فانی اعادیه عداوة عامد
فها انا جاران کثر خطیئتی — رجائی بکم فی النشاتین لاهتدی

صلوات اخری للمؤلف

صلّ یا ربّ علی النور المبین — احمد المختار ختم المرسلین

صلوات للمؤلف

وعلى المولود في البيت الحرام — كعبة الصدق امير المؤمنين
وعلى فاطمة الطهر البتول — من هي خير نساء العالمين
وعلى السبط الزكي المجتبى — حسن الخلق امام المهتدين
وعلى خامس اصحاب الكساء — قبلة العشاق الفلك الحسين
وعلى رابع انوار الهدى — السيد السجاد زين العابدين
وعلى بحر العلوم الزاخرة — باقر العلم شفيع المذنبين
وعلى الصادق كشاف العلوم — معدن الاسرار والحبل المتين
وعلى العالم بالنص الجلي — كاظم الغيظ دليل السالكين
وعلى شمس الشموس الطالعة — الرضا المرضي كهف العارفين
وعلى ذي الجود مصباح التقى — التقي الحبر برهان اليقين
وعلى الهادي النقي المقتدى — قمر الاقمار زين المتقين
وعلى الطهر الزكي العسكري — والد الحجة ذخر السابقين
وعلى القائم بالحق المبين — قامع الشرك مبير الظالمين
حجة العصر الامام المنتظر — مظهر للغيب كنز الراغبين
عجل الله تعالى فرجه — بجنود النصر قوم صالحين
سادتي اني موال لكمو — ومعاد لجميع الملحدين
فاشفعوا لي يوم لا ينفعني — على اني لجيران حزين

بعون الله و حسن توفیقه

پایان یافت جزء سوم کتاب نوائب الدهور در علائم ظهور و در تعقیب آن شروع
مینمایم بتالیف جزء چهارم و آن مشتمل است بر اخبار کهنه و منجمین و ارباب علم حروف
و جفر و اشعار مربوطه بآن و بشارات پیشینیان از کتب عهد عتیق و جدید و غیره
انشاء الله تعالی و توفیق اتمام آنرا از خدای متعال میخواهم و از ذوات مقدسه
محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین یاری میطلبم و از برادران ایمانی درخواست
دعا و طلب آمرزش مینمایم و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین

و کان اوان اتمامی هذا الجزء صبیحة یوم السبت الرابع عشر من شهر ربیع الثانی
سنة الف و ثلثمائة و اربع و ثمانین بعد الهجرة المقدسة النبویة
علیه و آله الاف الصلوات و التسلیمات و التحیات و انا
العبد المحتاج العاصی الفانی محمد حسن
المیرجهانی الطباطبائی المحمدآبادی
الجرقوئی الاصفهانی نزیل
طهران سنه ۱۳۸۴
هجریه

فهرس مندرجات جزو سوم

فهرست مندرجات

فهرست مندرجات

فهرس مندرجات

فهرس مندرجات

فهرس مندجات

فهرس مندرجات

فهرست مندرجات

فهرس مندرجات

فهرست مندرجات

فهرس مندرجات

فهرس مندرجات

فهرست مندرجات

فهرست مندرجات

فهرس مندرجات

فهرس مندرجات

فهرس مندرجات

فهرس مندرجات

پایانِ فهرس